هفته‌نامه‌ی سیاسی - اجتماعی: ارگان حزب کارگزاران سازندگی ایران

دوشنبه ۲۴ مهر ۱۳۹۶ ▪ ۳۲ صفحه ▪ ۲هزار تومان ▪ سال یکم ▪ شماره‌ی ۱۲

۲۳ سیاستگذاری و سیاستگزاری
سعید حجاریان

۰۶ مجید انصاری:
مجمع باید فراجناحی باشد

۲۷ ذهن مرموز یک غول
درباره نوبل ادبی ۲۰۱۷

۲۴ در آرزوی سرمایه‌داری عادلانه
علیرضا علوی‌تبار

۰۸ معمای تبریز
چگونه شورای اصلاح‌طلب شهردار اصولگرا انتخاب کرد؟

+ آکادمی سازندگی
ضمیمه‌ی آموزشی هفته‌نامه سازندگی
صفحات ۱۵ تا ۱۸

لااکراه فی الدین قد تبیّن الرشدُ مِن الغیّ

سازندگی

آبادی • آگاهی • آزادی

# جمهوری سوم چرا و چگونه؟

تضعیف نهاد ریاست‌جمهوری یک خطای تاریخی است اما می‌توان به پیشنهاداتی دیگر در بازنگری قانون اساسی فکر کرد: تقویت شورای عالی امنیت‌ملی • تاسیس مجلس دوم • برگزاری همزمان انتخابات مجلس و ریاست‌جمهوری • استانی شدن انتخابات مجلس • حزبی شدن انتخابات مجلس • تقویت شورای عالی استان‌ها

• صفحه ۴

# یک ملت یک سپاه

چرا باید از نام خلیج‌فارس و نهاد سپاه پاسداران حمایت و صیانت کنیم

• صفحه آخر

طرح: بزرگمهر حسین

بولتن

ما حزب داریم اما آنچه که در نظام جمهوری اسلامی ایران این روزها به آن نیازمندیم، فقط احزاب سیاسی نیست، بلکه نظام حزبی است. آنچه ما در کشور نداریم نظام حزبی است.

### در نشست تخصصی شاخه‌ی تهران حزب کارگزاران سازندگی ایران مطرح شد:

# حزب داریم نظام حزبی نداریم

**حزب کارگزاران سازندگی استان تهران در نشستی تخصصی به بررسی موانع نهادینه شدن فعالیت‌های حزبی در ایران پرداخت. در این نشست که با حضور دکتر جهانبخش خانجانی، عضو شورای مرکزی حزب کارگزاران، دکتر حجت‌الله ایوبی، استاد دانشگاه و محمد کیانوش‌راد، عضو شورای مرکزی حزب اتحاد ملت برگزار شد، موانع نهادینه شدن فعالیت‌های حزبی در ایران از منظر فرهنگی، تاریخی، حاکمیتی و اقتصادی مورد بحث و تبادل نظر قرار گرفت که متن کامل سخنان را در زیر می‌خوانید.**

## ● نیازمند نظام حزبی هستیم

**حجت‌الله ایوبی:** در آستانه چهلمین سالگرد انقلاب اسلامی کم‌کم به این نتیجه می‌رسیم که دموکراسی و انتخابات جزو اهداف سیاسی مردم‌سالاری دینی است. بسیار امیدوارم که در آستانه چهلمین سالگرد انقلاب اسلامی ایران تکلیف خود را مشخص کنیم.

هنوز بسیاری از موارد از جمله مسئله احزاب در کشور درست روشن نشده است و تعداد زیادی حزب در کشور داریم که به عنوان احزاب سیاسی ثبت شده‌اند. حال این نکته بماند که همه این احزاب، احزاب سیاسی هستند یا خیر.

ممکن است پرسیده شود شما معتقدید که احزاب سیاسی در کشور وجود ندارند! در همین جا باید نکته‌ای را روشن کنم. ببینید ما حزب داریم اما آنچه که در نظام جمهوری اسلامی ایران این روزها به آن نیازمندیم، فقط احزاب سیاسی نیست، بلکه نظام حزبی است. آنچه ما در کشور نداریم نظام حزبی است. کشورهایی که سابقه طولانی در دموکراسی دارند چنین مشکلاتی را گذراندند؛ فرانسه را مثال می‌زنم. تا زمان جمهوری پنجم در این کشور از اسم حزب هراسان بودند و آن را مایه تفرقه می‌دانستند. حتی هنگامی که قانون اساسی فرانسه در جمهوری پنجم در سال ۱۹۵۸ تصویب شد، دیدیم که جریان‌های دست راستی فرانسه از اسم حزب هراس داشتند، به این علت که فکر می‌کردند حزب یک نهاد تفرقه‌انگیز است. در کشور ما هم همینطور است. احزاب دست راستی به معنای واقعی اعتقادی به حزب ندارند. از تجمعات می‌ترسند.

در کشور ما تقریبا همزمان با دوران جنگ جهانی اول و دوم که همزمان با نبود قدرت مرکزی و افزایش هرج و مرج بود، وارد کشور شد و اساسا یک خاطره بد از خود به جای گذاشتند. امروز نیز حزب در ساختار جمهوری اسلامی ایران تعریف نشده است به همین خاطر در مجلس شورای اسلامی حزب مورد خطاب ما نیست.

ما باید حزب و جایگاه‌اش را در ساختار کشور تعریف کنیم تا احزاب احساس کنند، بازیگرند. ضمن آنکه اگر می‌خواهیم تحزب در ایران راه بیفتد مسئله مالی احزاب نیز باید حل شود. حزب یک تجربه غربی است، به جهت آنکه از غرب آمده نمی‌توان آن را محکوم کرد و حتی نمی‌توان فقط از آن تعریف و تمجید کرد. وقتی انتخابات و نظام انتخاباتی و صندوق رای را می‌پذیریم، نمی‌توانیم حزب را قبول نکنیم. در دیگر کشورها احزاب هزینه‌های خود را خودشان پرداخت می‌کردند و نتیجه این شد که در دهه ۸۰، جهان غرب دچار یک بحران شدید و دچار بحران مشروعیت و فساد مالی شد. بخش عمده‌ای از هزینه احزاب و تبلیغات را دولت پرداخت می‌کند. شیوه آن هم بسیار ساده است. برخی از کشورها طبق آخرین نتیجه مجلس ملی به ازای هر رای مبلغی را سالانه به احزاب پرداخت می‌کنند. برخی دیگر از کشورها نیز بر اساس کرسی‌ها مبلغی را پرداخت می‌کنند. برخی دیگر از کشورها ترکیب دو ساختار گفته‌شده را با هم انجام می‌دهند. نتیجه این سیستم چه شد؟ احزاب سیاسی در حال حاضر مجبورند شفافیت مالی صد درصد داشته باشند، عوامل فساد زدوده شدند و صحنه انتخابات شفاف‌تر شد و هزینه‌ها هم پایین‌تر آمد.

## ● نباید کاری کنیم که پول‌سالاری جای شایسته‌سالاری را بگیرد

نباید کاری کنیم که پول‌سالاری جای شایسته‌سالاری را بگیرد. ما که در یک کشور اسلامی زندگی می‌کنیم و معتقدیم شایستگان باید در صندلی‌ها بنشینند، چرا صندلی‌ها را به حراج می‌گذاریم؟ اگر بخواهیم احزاب در ایران تقویت شوند یکی از راه‌های موجود شفافیت است. اگر تحزب می‌خواهیم باید قوانین انتخابات را به گونه‌ای اصلاح کنیم که از دل آن تحزب دربیاید که متاسفانه قوانین ما این چنین نیست.

در بسیاری از کشورها حزب یک ماشین انتخابات نیست، بلکه یک ساختار است. نکته مهم این است که فعالیت حزبی در دنیای امروز، حرفه‌ای شده است و برای عده‌ای این کار شغل است. نمی‌شود شخصی شغل داشته باشد و گاهی سری به حزب بزند. این فعالیت یک کار تمام‌وقت است. احزاب سیاسی هیچ خطری برای جمهوری اسلامی یا هیچ کشور دیگری نیستند. حزب یک ضریب اطمینان برای جمهوری اسلامی ایران است. باید ترس‌ها و واهمه‌ها را کنار بگذاریم. به خاطر شرایط کشور که دارای اقوام مختلف است، یک نظام دو حزبی از نظر من در ایران مفیدتر است.

## ● در گذر تاریخی ما پله‌پله جلو آمده‌ایم

**محمد کیانوش‌راد:** این واقعیت را باید بپذیریم که تشکیل حزب به دست بشر اتفاق افتاده است. خودبه‌خود حزب هم به عنوان یک امر بشرساخته مثل پارلمان، مطبوعات، رسانه‌ها و خیلی موارد دیگر همچون هر موضوع فرهنگی وارداتی دیگر که وقتی جای دیگری شکل می‌گیرد اگر زمینه‌های واقعی آن وجود نداشته باشد، دچار مشکل خواهد شد. اینکه خودمان را با آمریکا و فرانسه مقایسه کنیم، مقایسه دقیقی نخواهد بود، ضمن آنکه در گذر تاریخی ما پله پله جلو آمده‌ایم و به اعتقاد من در دوره‌ای به‌سر می‌بریم، که دوره پختگی مردم، حکومت و فعالان سیاسی است. اگر بخواهم به طور خلاصه اشاره کنم، باید بگویم که در دوره‌های مختلف که انتظار فعالیت احزاب را داشتیم انتظارمان، انتظار دقیقی نبوده است. به خاطر اینکه همان‌طور که عرض کردم، حزب در یک سیستم دموکراتیک معنا پیدا می‌کند. اگر بخشی از این سیستم سیاسی یا نظام سیاسی دچار اختلال شود، قاعدتا حزب هم دچار اختلال خواهد شد. در نتیجه در طول تاریخ حداقل از مشروطه تاکنون، با دولت‌هایی مواجه بوده‌ایم که حزب را رقیب خود می‌دانستند و اجازه فعالیت به احزاب نمی‌دادند. فقط حزب‌های فرمایشی امکان فعالیت داشتند اما به‌رغم این موضوع در مقاطعی هم از فضای باز سیاسی برخوردار بودیم که به خاطر مشکلاتی که در راه نخبگان سیاسی وجود داشته یا مردم دچار ذهنیت دقیقی نسبت به فعالیت‌های حزبی نبودند، کار حذف‌شده با مشکل مواجه شده بود. یعنی از لحاظ کارکردی نخبگان سیاسی و فعالان این زمینه نتوانستند کارکردهای مثبتی را به جامعه نشان دهند در نتیجه حزب با یک بدبینی مواجه شد. به عنوان مثال از مشروطه تا ۱۳۰۵ فضای نسبتا آزادی را تجربه کردیم یا از ۱۳۲۰ تا ۱۳۳۲ باز هم فضای نسبتا آزادی را توانستیم تجربه کنیم؛ در سال‌های ۵۷ تا ۶۳ نیز شرایط همین گونه بود که حاکمیت هم موافق شکل گیری احزاب بود.

## ● حزب برنامه‌ریز کشور است

از سال ۹۲ فضای فعالیت‌های حزبی شکل دیگری گرفت. زمانی که حکومت خود را پاسخگو بداند و مردم هم رشد سیاسی پیدا کرده باشند و در نگاه نخبگان سیاسی هم تغییرات بنیادین صورت گرفته باشد زمینه برای فعالیت احزاب شکل می‌گیرد. البته هنوز بخش جناح اصولگرا به این سو نیامده است. هنوز ایده‌آل‌شان یک نظام تک‌حزبی بالا به پایین است. اساس‌نامه حزب موتلفه اسلامی را ببینید. تصمیم گیری تا یک جایی وجود دارد و از جایی به بعد متوقف شده است.

در نتیجه این اتفاق‌ها باید بیفتد تا به نظام حزبی باور داشته باشیم. باور کنیم با فعالیت حزبی می‌توانیم جامعه پیچیده امروز را اصلاح کنیم و نگاه سنتی را از فعالیت حزبی برداریم.

باید متوجه باشیم که حزب برنامه‌ریز کشور است. احزاب تا جای به‌خصوصی می‌توانند در نظام برنامه‌ریزی کشور سهم داشته و در دستیابی به قدرت دخیل باشند. تحولی که بعد از سال ۹۲ اتفاق افتاد این است که فعالان حزبی نگاه‌شان نسبت به حوادث واقعی سیاسی پیرامون خودشان واقع‌گرایانه‌تر شده است. این نگاه میان اصولگرایان هم شکل گرفته و فعالان سیاسی حزبی به این صرافت افتاده‌اند که نمی‌توانند رقیب را نادیده فرض کنند. این دیدگاه میان اصولگرایان و اصلاح‌طلب‌ها رخ داده است که اولاً باید واقع‌بینانه‌تر حرکت کرد و دوم اینکه نمی‌توان رقیب را کاملا حذف کرد. به اعتقاد من فعالیت حزبی در دوره اخیر از ثبات بیشتری برخوردار است چراکه در گذشته فعالان سیاسی یا قهر می‌کردند یا سریع جذب قدرت حاکم برای بقایشان می‌شدند. اما امروز شکل چهارمی هم پیدا کرده‌ایم؛ اگر شما را از در بیرون کردند شما می‌توانید از پنجره قانون وارد شوید. این نکته بسیار مهم است.

کار حزب جهان‌پذیری سیاسی و اجتماعی است؛ کار حزب نیرو گرفتن است. کار حزب در دیدن دیگری است که معنا پیدا می‌کند. اصلاح‌طلب باید اصولگرا را ببیند. اگر سعی کنیم دیگران را بشناسیم، آن موقع شرایطی حاصل می‌شود که تعامل میان انسان‌ها افزایش پیدا می‌کند. در جامعه ما مشکلات زیاد است اما قدم‌های خوبی را برداشته‌ایم. به نظر من در شرایط کنونی هم حاکمیت به این نتیجه رسیده است که بدون حزب نمی‌شود کار کرد و هم مردم به این نتیجه رسیده‌اند و هم نخبگان از عقلانیت بیشتری به لحاظ رفتاری برخوردار شده‌اند. اینها نوید خوبی است. خواندن تاریخ سیاسی یکی از مهمترین کارهایی است که احزاب سیاسی باید انجام دهند. جریان‌شناسی سیاسی در میان احزاب سیاسی باید با جدیت مورد توجه قرار بگیرد. احزاب باید منابع درآمدی خودشان را پیدا کنند تا درگیر دلال‌ها و واسطه‌ها نشوند؛ دریابیم که هیچ منفعتی بالاتر از منافع ملی میان احزاب نباید وجود داشته باشد. با ادامه این وضع می‌توانیم امیدوار باشیم در آینده شرایط بهتری خواهیم داشت.

## ● ویژگی‌های نظام غیردموکراتیک

**جهانبخش خانجانی:** من می‌خواهم این بحث را از منظر دیگری نگاه کنم. آیا جامعه ما می‌تواند جامعه حزبی باشد یا فقط می‌توانیم در حوزه نظام حزبی باشیم؟ ما یک جامعه توسعه‌نیافته هستیم و واجد ویژگی‌های توسعه‌یافتگی نیستیم. ویژگی‌های جامعه سیاسی متعادل چیست؟ جامعه‌ای که به آزادی و انسانیت انسان احترام بگذارد؛ دیدگاه‌ها و اندیشه‌های مختلف را در چارچوب قانون اساسی به‌رسمیت بشناسد؛ مشارکت عمومی در ابعاد مختلف سیاسی، اجتماعی، فرهنگی و اقتصادی به صورت نهادمند گسترش پیدا کند؛ اقتدار و حاکمیت بر مبنای تعامل‌های منطقی و پذیرش عقاید مختلف استوار باشد؛ فرهنگ پاسخگویی شفاف به ملت جایگزین سلطه رسانه‌ای کاذب شود. سیاست مبتنی بر بنیادهای اندیشه و فرهنگ جایگزین منفعت و سود شود؛ جامعه مدنی و مولفه‌های‌اش امکان تحقق داشته باشد؛ این‌ها ویژگی‌های یک جامعه سیاسی معتدل می‌تواند باشد. جامعه دانشگرا و فرهمند، جایگزین جامعه توده‌ای شود. قدرت نهادهای خودسر و بی‌شکل، محدود شود و توانمندی نهادهای مردمی افزایش پیدا کند. شایسته‌سالاری مقابل رانت‌خواری تجلی پیدا کند. حقوق شهروندی و برابری با آحاد جمعیت مقابل قانون به رسمیت شناخته شود. همه این‌ها از نظر من ویژگی‌های جامعه متعادل سیاسی است و ممکن است آیتم‌های دیگری نیز بتوان به آن اضافه کرد. سال‌ها پیش غرب به این نتیجه رسید که پالایش درونی سیاسی و فکری در خود به‌وجود آورد. بازه زمانی تحول سیاسی و حزبی ما به صد سال نمی‌رسد و قبل از آن هیئت‌ها و گعده‌ها فعالیت داشتند که البته امکان بروز نداشتند. ویژگی‌های نظام غیردموکراتیک چیست؟ فقدان انضباط اجتماعی و نقض قانون‌گذاری. عدم رعایت و اجرای قوانین؛ تمرکز قدرت و جدایی نهادهای دولت از جامعه؛ کنترل اجتماعی توسط دولت به جای نهادهای مردمی. موروثی کردن حکومت و رواج شخصیت‌پرستی و مقدس کردن حاکمان، استفاده از سمبل‌های مشروعیت مقابل قدرتمند شدن گروه‌های مردمی؛ بهره‌گیری از سیاست اجبار و زور؛ فقدان فرهنگ پاسخگویی و تمایل به محدودیت قدرت رسانه‌ها؛ اقتصاد دولت‌مدار؛ محبوس کردن مخالفین؛ اعمال فشار بر احزاب و گروه‌های سیاسی؛ اینها ویژگی‌های یک نظام غیردموکراتیک است. شما با یک ارزیابی مختصر می‌توانید به من بگویید مواردی که عرض کردم در جامعه ما چند درصد وجود دارند یا ندارند که ان‌شاءالله وجود نداشته باشند.

در جامعه امروز ما چه عنصری می‌تواند فعالیت سیاسی را دچارخمودگی و بی‌تحرکی کند؟ وجود کشمکش‌های سیاسی بی‌اثر و تاثیر آن در فضاهای فرهنگی و اجتماعی؛ ناامیدی به آینده و مبهم بودن آن؛ آینده‌ای که در آن حوزه روشن نباشد موفق نخواهد بود. مشکل ما به نظر من تا یک اصل اساسی را درست نکنیم حل نخواهد شد. شاید امید به آنکه یک حزب قوی یا جامعه حزبی داشته باشیم یک امید بی‌ثمر است اما نمی‌گویم باید فعالیت نکنیم. ببینیم در چه فضاهایی احزاب شکل گرفته‌اند. ایدئولوژی‌های ناصواب را از احزاب کنار بگذاریم تا بتوانیم جامعه را به سمت مردم‌سالاری سوق بدهیم.

## ● جامعه توسعه‌نیافته هستیم

واقعیت این است که ما نباید صرفاً به حاکمیت و حکومت‌ها توجه کنیم. ما جامعه توسعه‌نیافته هستیم. یک جامعه توسعه‌نیافته که عقبه آن استبدادی و سلطنتی و جامعه‌ای غیرجمهور بوده است نباید انتظار داشته باشیم که این جامعه طی صد سال بتواند حرکت سیاسی قوی داشته باشد. حال من به محدودیت‌های فکری و فرهنگی و اجتماعی تحقق دموکراسی و توسعه احزاب سیاسی اشاره می‌کنم. عدم بلوغ سیاسی و اجتماعی گروه‌ها و تشکل‌های سیاسی یک معضل جدی است. بیش از ۳۵۰ حزب در وزارت کشور ثبت شده‌اند. بسیاری از این احزاب و گروه‌ها احزاب خانوادگی هستند. عدم فعالیت اکثریت آنها نشان می‌دهد که جامعه، جامعه‌ی مناسبی برای فعالیت حزبی نیست.

تفوق منافع فردی به جای منافع جمعی، ظهور و بروز دیدگاه‌های افراطی و رادیکال و بروز رفتارهایی خشونت‌گرا، چه در متن جامعه و چه در متن احزاب، اینها همه محدودیت‌های موجود برای تحقق دموکراسی هستند. در سال‌های پس از انقلاب محدودیت‌هایی ایجاد شد که جریانات سیاسی خودشان عامل رشد برخی تفکرات افراطی شدند؛ باید بررسی کنیم که چه عواملی سبب شدند این اتفاقات رخ دهد. مهمترین عاملی که در این سال‌ها با آن مواجه هستیم محدودیت‌های فکری است که وجود دارد. پایین بودن آستانه تحمل بخش‌هایی از حاکمیت نسبت به فعالیت‌های سیاسی عامل دیگری است. عامل بعدی نگاه ایدئولوژی و الهی به رفتارهای سیاسی است. من اخیراً در یک مصاحبه عرض کردم نگاه به فعالیت‌های سیاسی و عجین کردن آن کارها با نگاه‌های الهی و دینی یک آفت بزرگ است. نگاه امدادگرایانه به فراسوی مرزها از سوی برخی از احزاب و سطحی‌نگری تحولات سیاسی و اجتماعی نیز از عوامل شکل گیری تفکرات افراطی هستند.

محدودیت‌های شکلی را نیز به طور خلاصه عرض می‌کنم؛ وجود تعاریف ابهام‌آمیز در حوزه مباحث سیاسی و فرهنگی؛ نظام تفسیری در نظام‌های حقوقی کشور، عدم امنیت فراگیر شهروندان برای مشارکت سیاسی؛ حاشیه‌های پرخطر و وجود بی‌ضابطگی به دلیل تفاسیر متعدد؛ پراکندگی نهادهای تصمیم‌گیر. هر یک از این‌ها به عنوان عوامل محدودکننده عدم تحزب در کشور وجود دارند. اگر بنا باشد چنین شرایطی که عرض کردم را بین دو جامعه که دارای ویژگی‌های دموکراتیک و غیردموکراتیک است مقایسه کنید، باید این محدودیت‌ها را در نظر بگیرید و با در نظر گرفتن آن‌ها مقایسه کنید. اگر این محدودیت‌ها به همین سبک ادامه پیدا کنند، قطعا نباید تصور داشته باشید که احزاب تقویت شوند و نظام حزبی در کشور ما نهادمند شود. ما فاصله بسیار زیادی داریم ولی راه‌هایی برای برون‌رفت از این شرایط وجود دارد.

در پایان این نشست و در بخش پرسش و پاسخ در خصوص اینکه در چه حوزه‌هایی باید به موضوع آموزش در حزب اهمیت داده شود، سوالی مطرح شد.

فکر می‌کنم برای آموزش باید با تجربه‌های موفق کشورهای دیگر آشنا شویم. اعضا و هواداران احزاب باید بر قانون اساسی کشور مسلط باشند؛ با قانون‌پذیری آشنا باشند. کسی که وارد حزب در ساختار کشورمان می‌شود یعنی بازی عرصه سیاست را پذیرفته و جمهوری اسلامی را قبول دارد. من در بحث احزاب در ایران خیلی خوشبینم و فکر می‌کنم همین جریان‌های سیاسی و جریان‌های تصمیم‌ساز در کشور به پختگی می‌رسند. در جناح‌های اصولگرا هم پختگی را مشاهده می‌کنم و مشخص است که از کشوری با تفکرات قبیله‌ای فاصله گرفته‌ایم.

حزب سیاسی مبتنی بر دعوت شکل می‌گیرد. در حزب باید چند فرآیند را طی کنیم. دعوت کنیم، سازماندهی کنیم و نیروها را در نهایت وارد تشکیلات کنیم، سپس با آموزش تربیت کنیم. البته احزاب دانشگاه نیستند که آموزش دهند تا نیروها مکاتب و تاریخ را متوجه شوند بلکه ما آموزش می‌دهیم تا محصول نهایی که مبتنی بر خرد جمعی است شکل بگیرد. در کار جمعی انسان کند و تند می‌آید. اما خروجی آن از روی هم ریخته شدن افکار به دست می‌آید. مرحله بعد به کارگیری آنهاست. نکته مهمی که به آن اشاره می‌کنم این است که حزب یا هر نهاد اجتماعی مبتنی بر روابط انسانی شکل می‌گیرد. کنش حزبی زمانی معنادار خواهد شد که مبتنی بر یک کنش عاطفی بین اعضا باشد.

من نکته‌ای را عرض می‌کنم که شاید بسیاری با آن مخالف باشند و آن این است که خیلی آرمانی به حزب نگاه نکنید. اگر می‌خواهید جامعه را بسازید، باید مولفه‌های ساخت را بدانید. مولفه‌های رشد و توسعه‌یافتگی جامعه را باید بشناسید. اگر به عنوان مثال حزب کارگزاران بخواهد برای سی سال آینده رئیس‌جمهوری انتخاب کند، باید پایه‌های فکری خود را تقویت کند. افراد متناسب با آن سمت را از همین امروز تربیت کند. باید فهم مناسبی از توسعه‌یافتگی داشته باشیم و تا چنین مطلبی را متوجه نشویم نمی‌توانیم به این هدف دست پیدا کنیم. باید یک شناخت نسبی به آنچه قصد داریم به آن برسیم داشته باشیم.

### سیدحسین مرعشی سخنگوی حزب در گفت‌وگوی اختصاصی با هفته‌نامه سازندگی مواضع حزب درباره مسائل روز را بیان کرد:

# کارگزاران مخالف تغییر نظام ریاستی است

**زینب صفری: حسین مرعشی سخنگوی حزب کارگزاران بعد از پشت سر گذاشتن یک دوره بیماری و عمل قلب حالا دوباره در فضای سیاسی فعال شده است. او در اولین اظهارنظرش بعد از بیماری در گفت‌وگو با هفته‌نامه سازندگی دیدگاه‌هایش را درباره مسائل سیاسی اخیر از همه‌پرسی اقلیم کردستان تا محدودیت‌های اعمال‌شده علیه سیدمحمد خاتمی و دستگیری برادر معاون اول رئیس‌جمهور بیان کرده و به اظهارات فرمانده سپاه کرمان درباره خودش و حزب کارگزاران نیز پاسخ داده است.**

**آقای مرعشی، سه‌شنبه گذشته فرمانده سپاه کرمان اظهاراتی درباره حزب کارگزاران داشت؛ از جمله اینکه مشکل استان کرمان حزب کارگزاران با محوریت شما است و اینکه حجم مهمی از سرمایه‌های استان کرمان در دست کارگزاران است.**

حزب کارگزاران در هیچ یک از کارهای اقتصادی کرمان حضور ندارد. مقصود ایشان از کارگزاران من بودم، و در واقع سیدحسین مرعشی را معادل کارگزاران در نظر گرفته است. در صورتی که کارگزاران یک حزب رسمی است و اتفاقا شش ماه پیش برای اولین بار، بعد از ۲۰ سال از تاسیس آن، در کرمان دفترش را تاسیس کرده است.

**حتی ایشان گفته که کارگزاران به هر کدام از نمایندگان استان کرمان، یک میلیارد داده است...**

این را کاملا تکذیب می‌کنم. هیچ پولی از سوی کارگزاران به هیچ یک از نمایندگان استان داده نشده است. من فکر می‌کنم اگر فرماندهان عالی‌رتبه سپاه، اظهارات ایشان را ملاحظه کنند، خودشان باید برای این حرف‌ها فکری کنند. اما کارگزاران را هم عرض کردم که هیچ نقشی در مسایل کرمان ندارد. خود من هم نقشی شخصا ندارم. زمانی که من استاندار کرمان بودم، یک موسسه غیرانتفاعی غیرسیاسی و غیردولتی به نام مولی‌الموحدین تاسیس شد که هیات امنا دارد. این موسسه به مسایل توسعه کرمان توجه کرده؛ چیزی که ایشان به عنوان نقص از آن نام برده، جزو افتخارات کرمان است. هواپیمایی ماهان جزو افتخارات کرمان است. اگر ایشان می‌دانست حداقل بیش از ۳۰ نفر از فرزندان سرداران شهید کرمان که قاعدتا امروز باید دنبال شغل می‌گشتند، در همین هواپیمایی ماهان آموزش دیدند و تربیت شدند، الان خلبان هواپیماهای غول‌پیکر هستند؛ این سخنان را نمی‌گفت. سالانه بیش از ۷ میلیون مسافر جابه‌جا می‌شود؛ برای بیش از ۷ هزار نفر شغل درست شده است. هواپیمایی ماهان، افتخار صنعت هوایی ایران است، افتخار کرمان است. در صنعت خودروی ارگ جدید در بم در منطقه محروم بم، امروز ۱۰ هزار نفر کار می‌کنند. نمی‌دانم چرا ایشان این افتخارات را زیر سوال برده. خیلی طبیعی است که هر کس نهاد و مجموعه‌ای را می‌سازد، خودش هم آن را اداره می‌کند. یعنی مجموعه خودش را اداره می‌کند. مگر الان کسی در کرمان مدعی است که چرا جمعی از بچه‌های خوب سپاه، از بچه‌های دوران جنگ، بانک قرض‌الحسنه رسالت را تاسیس کردند؟ مگر کسی مدعی این شده است که این را به کس دیگری بدهند؟ خودشان تاسیس کردند و خودشان هم اداره می‌کنند.

نکته‌ای گفته می‌شود در مورد خصوصیات کشورهای توسعه‌یافته و تفاوت آن با کشورهای در حال توسعه. در کشورهای توسعه‌یافته، اگر کسی نردبانی بسازد و چند پله بالا برود، بقیه می‌آیند و در رقابت با او نردبان بلندتری می‌سازند و ۲۰ سانتی‌متر بالاتر می‌ایستند. در جهان سوم اگر کسی چیزی ساخت، عده‌ای که نمی‌توانند چیزی بسازند، او را تخطئه می‌کنند، نردبان را از زیر پای او می‌کشند تا او زمین بخورد. بالاخره جمع دوستان ما در کرمان، با امانت‌داری، بدون استفاده از هیچ رانتی، چند صنعت زدند، چند کار برای استان کرمان کردند. خوب است دیگران هم بیایند و چند کار کنند. یک زمان در دولت آقای احمدی‌نژاد، این جمع دوستان آمدند و گفتند باید این مجموعه‌ها را به ما واگذار کنید. من به دوستان گفتم در کرمان قدیم، مرحوم گنجعلی‌خان، یک مجموعه ساخت. بعد از او ابراهیم‌خان ظهیرالدوله، اسم مجموعه گنجعلی‌خان را عوض نکرد تا به نام خودش بگذارد؛ بلکه او هم مجموعه تازه‌ای را ساخت و اسمش را گذاشت ابراهیم‌خان. اینکه عده‌ای وقتی به قدرت رسیدند کار دیگران را بگیرند و مصادره کنند که به استان چیزی اضافه نمی‌کند.

**این مجموعه‌ها مثلا موسسه مولی‌الموحدین یا شرکت مسافری ماهان خصوصی هستند و انتظار داشتند آنها را واگذار کنید؟**

به لحاظ مقررات، غیردولتی، غیرانتفاعی و غیرسیاسی محسوب می‌شوند. موسسه مادر هستند. شرکت‌ها براساس اصول قانون تجارت، بر اساس مقررات بخش خصوصی اداره می‌شوند. منتها کس خاصی از اینها انتفاع نمی‌برد. هر چه درآمد دارد، دوباره صرف توسعه می‌شود. اینها موضوعات کاملا شناخته‌شده‌ای هستند. مسئولان عالی‌رتبه کشور هم در جریان این فعالیت‌ها و خدمات هستند. اما ظاهرا ایشان تازه از راه رسیده‌اند؛ از همدان آمده‌اند و قاعدتا اطلاعات‌شان کافی نیست.

**البته ایشان این موضوع را به بهانه دستگیری مهدی جهانگیری برادر معاون اول رئیس‌جمهور مطرح کرده است...**

هیچ ارتباطی بین آقای مهدی جهانگیری و کارگزاران وجود ندارد. آقای مهدی جهانگیری نه عضو کارگزاران است و نه هیچ وقت عضو کارگزاران بوده، نه با هیچ کدام از موسساتی که در کرمان توسط موسسه مولی‌الموحدین احداث شدند و ایشان به آنها اشاره کرده ارتباطی دارد. بین مهدی جهانگیری و این مجموعه هیچ ارتباط سهامی یا تخصصی یا کاری وجود نداشته است. آقای مهدی جهانگیری در تهران با جمعی از دوستان خود بانک گردشگری را تاسیس کرده و هیچ ارتباطی هم بین مجموعه‌هایی که تحت مدیریت موسسه مولی‌الموحدین است، با ایشان وجود ندارد.

**هفته گذشته ایجاد محدودیت‌های تازه برای آقای خاتمی یا صدور احکامی برای ۷ چهره اصلاح‌طلب واکنش‌های زیادی داشت. فکر می‌کنید اینها، نشان‌دهنده دور جدیدی از برخورد با اصلاح‌طلبان باشد که با نزدیک شدن به انتخابات ۹۸ انجام می‌شود؟**

امیدوارم که این، یک جریان نباشد. در جمهوری اسلامی، آنچه حکم قانون اساسی است و آنچه رهبری معظم انقلاب بیان کردند و تا الان در ایران انجام شده، نقش برجسته مردم در انتخابات است. نمی‌شود بگوییم مردم حق دارند و نقش برجسته‌ای دارند و به تعبیر مقام معظم رهبری، رای آنها حق‌الناس است و بعد به سازمان‌دهنده این آرا مجال حرکت ندهیم. مشارکت مردم تا انتخابات نمی‌تواند بدون سازمان سیاسی اتفاق بیفتد. احزاب و گروه‌هایی هستند که بعضی اصولگرا و بعضی اصلاح‌طلب هستند؛ برخی شخصیت‌هایی هستند که در جامعه نفوذ دارند. اینها مردم را دعوت می‌کنند. افتخار مشارکت بالای مردم در انتخابات را برای کشور و نظام می‌سازند. اگر نظر اینها با نظر بعضی نهادها که نهادهای محترمی هم هستند در حاکمیت، هماهنگ نبود، بعدا اینها را دچار محدودیت می‌کنند. این رفتارها تناقض‌آمیز است. اگر نقش مردم مهم است، نقش مردم را سازمان‌های سیاسی هستند که شکل می‌دهند. درست نیست که بلافاصله بعد از اینکه نتیجه انتخابات، برخلاف نظر برخی نهادها و جریان‌های سیاسی بود، شاهد محدودیت‌های جدید باشیم.

این برخوردها، همانطور که شما گفتید اینطور القا می‌کند که نکند پیروزی اصلاح‌طلبان در دو سه انتخابات گذشته، موجب رنجشی شده که حالا باید محدودیت‌هایی اعمال شود. امیدوارم اینگونه نباشند اما بحث دیگر هم از زاویه امنیت ملی کشور است. مصلحت و عقل سیاسی حکم می‌کند که ما حتی تهدیدهای امنیتی را کم‌رنگ کنیم، و آنها را به رقابت‌های سیاسی تبدیل کنیم و رقابت‌های سیاسی را در فرآیند انتخابات به مشارکت سیاسی تبدیل کنیم. عقل سیاسی حکم می‌کند که ما با جریانات مختلف سیاسی اینطور رفتار کنیم. اما عده‌ای از دوستان بدون توجه به منابع ملی و منافع کلی نظام، سعی می‌کنند به اختلاف‌نظرهای سیاسی رنگ و بوی امنیتی بدهند و با ابزارهای قضایی و امنیتی در رقابت‌های سیاسی و در مشارکت‌های سیاسی دخالت کنند. این به نظرم یک جهت‌گیری کاملا مغایر با عقل سیاسی و کاملا برخلاف منافع نظام و منافع ملی است.

فقط با رقابت برای خدمت است که می‌توان کارآمدی نظام را افزایش داد و مشکلات مردم و کشور را حل کرد. اگر قرار باشد که رقابتی وجود نداشته باشد، اگر اصلاح‌طلبان هم برای دوره طولانی بدون رقیب بر کشور حاکم شوند، حتما آنها هم دچار ناکارآمدی می‌شوند. در حقیقت رقابت‌های بین جناح‌های سیاسی، بین اصولگرایان و اصلاح‌طلبان، رقابتی است که می‌تواند منجر به خدمت و اداره بهتر کشور شود؛ می‌تواند موجب افزایش کارایی، افزایش توانمندی نظام اداری و سیاسی کشور شود.

**۸۶ نماینده مجلس هم در تذکری به رئیس‌جمهور به این محدودیت‌ها اعتراض کردند که البته خودش دست‌مایه انتقادات تازه‌ای به فراکسیون امید شد. چون گذشته از ۱۷۰ نماینده‌ای که با لیست ائتلافی امید وارد مجلس شدند و اصولگرایان از آن جدا شدند، خود فراکسیون امید هم وزنی حدود ۱۱۰ نماینده دارد. یعنی حدود ۲۵ نفر از اعضای فراکسیون امید این نامه را امضا نکردند. ارزیابی شما در اینباره چیست؟**

این انتقاد به فراکسیون وارد نیست. انتقاد به افرادی است که به هر دلیلی یا نامه را قبول نداشتند، یا مرخصی بودند. باید خودشان توضیح دهند. یا فکر می‌کردند این موضوع به آقای رئیس‌جمهور مربوط نیست و به دیگران مربوط است. به هر حال اقدام ۸۶ نفر نماینده در دفاع از حقوق آقای خاتمی در عرصه سیاسی کشور به نظر من قابل تقدیر است.

**رئیس‌جمهور هم به محدودیت‌های آقای خاتمی و احکام صادرشده اعتراض کرد که البته پاسخ رئیس قوه قضائیه را هم در پی داشت. ارزیابی شما از این دعوای رسانه‌ای چیست؟ فکر می‌کنید رئیس‌جمهور به شکل دیگری باید موضوع را مطرح می‌کرد؟**

من به طور کلی با این مشی روسای قوا، چه آقای روحانی و چه آقای لاریجانی که از تریبون با هم حرف بزنند، موافق نیستم. نه آقای رئیس‌جمهور باید در صحبت‌های خود قوه قضائیه را زیر سوال ببرد و نه بدتر از آن دیگران باید یک فعالیت مهم سیاسی که کل نظام درگیر آن بوده را (برجام، که در معرض تصمیمات نامناسب آقای ترامپ هم قرار دارد) هو کنند. من فکر می‌کنم خیلی برای سران کشور زیبنده نیست که از تریبون‌ها با هم صحبت کنند. آنها در دسترس هم هستند و می‌توانند جلسه سران قوا را بگذارند و با هم بحث کنند. اینکه مسئولان در تریبون رسمی با هم حرف بزنند، هم برای اداره کشور مفید نیست، و هم بیشتر تخلیه نوعی احساسات و پاسخی خیلی سطحی و غیرمفید به افکار عمومی است که انتظار دارند مسئولان به فکرشان باشند. اینکه به فکر بودن نیست؛ اینکه جنجالی را درست کنند، بعد هم اتفاقی نیفتد طرز صحیح اداره کردن کشور نیست.

**فکر می‌کنید چرا چنین دیالوگی بین آنها برقرار می‌شود؟**

این چیز جدیدی نیست. در جمهوری اسلامی سال‌هاست مسئولان عادت کردند با هم در تریبون‌های علنی و عمومی حرف بزنند. این بسیار نامناسب و ناشایست است.

**فکر می‌کنید در جلسات مشترکی که دارند نمی‌توانند مسایل خود را حل کنند و به این شکل آن را مطرح می‌کنند؟**

حتی اگر هم موضوع لاینحل باشد باید به نحوی این موضوعات را با حضور مقام معظم رهبری، حل کنند. مردم نمی‌توانند به طور دائم در جریان اختلاف‌نظرها باشند. کارهای کشور لنگ می‌ماند. امنیت لازم برای سرمایه‌گذاری و برای خدمت فراهم نمی‌شود و این اصلا روش مناسبی نیست.

**موضوع بحث‌برانگیز دیگر در روزهای اخیر اظهارات آقای عارف درباره عدم ائتلاف بین اصلاح‌طلبان و اصولگرایان میانه‌رو در انتخابات بعدی است. فکر می‌کنید چقدر این موضوع عملیاتی باشد و چقدر تصمیم درستی است؟**

هنوز بحث جدی نشده. فکر می‌کنم هیچ وقت نباید پیشاپیش راه را برای هر ائتلاف احتمالی ببندیم. باید ببینیم شرایط چطور است. اولین انتخابات، انتخابات مجلس است. اگر ما در مجلس این امکان را داشته باشیم که لیست کاملا اصلاح‌طلبانه‌ای را ببندیم، من هم تاکیدم این خواهد بود. ولی باید ببینیم این امکان را خواهیم داشت یا خیر؛ رقیب ما که خواهد بود در انتخابات. بالاخره اگر همچنان رقیب ما پایداری باشد، حتما برای اینکه پایداری‌ها اداره و کنترل کشور را در دست نگیرند، می‌توانیم با جریان‌های دیگر، ائتلاف مثبتی را داشته باشیم. من فکر می‌کنم هنوز مقداری زود است. هنوز آرایش انتخابات آینده، تکلیفش روشن نشده است که چه وضعیتی خواهیم داشت. پیشاپیش نه می‌شود رد کرد و نه می‌شود تایید کرد.

**در این بین تعدادی از نمایندگان نزدیک به علی لاریجانی بحث ایجاد نظام پارلمانی به جای نظام ریاستی را مطرح کرده‌اند. فکر می‌کنید این موضوع با چه هدفی در حال حاضر مطرح شده و چقدر طرح آن ضروری است؟**

من فکر می‌کنم که این مساله هنوز جدی نیست ولی جهت‌گیری خیلی منفی‌ای دارم. این موضوع را مقام معظم رهبری طرح کردند که در محافل سیاسی بحث شود. موضع رسمی حزب کارگزاران هم مخالفت با این سیاست است. دلایلش هم این است که مردم، نقش اصلی را در تعیین مسئولان کشور و در شکل‌گیری قوای مختلف به ویژه مجریه و مقننه دارند. مهمترین آنها انتخابات ریاست‌جمهوری است. چرا که انتخابات خبرگان مثل انتخابات مجلس و انتخابات شوراها، محلی است. یعنی انتخابات خبرگان استانی است، انتخابات مجلس شهرستانی است، انتخابات شوراها هم کاملا محلی است، یعنی شهر به شهر و روستا به روستاست. ما تنها انتخابات ریاست‌جمهوری را داریم که انتخابات ملی است. تنها انتخاباتی که در نظام انتخاباتی ایران، حوزه انتخابیه آن کل کشور ایران است و کل مردم ایران در مورد یک شهر و در مجموعه کاندیداها وارد بحث می‌شوند و انتخاب می‌کنند انتخابات ریاست‌جمهوری است. تنها انتخاباتی است که کرد و بلوچ و ترک و ترکمن و عرب و لر و اهالی پایتخت و اهالی روستاها، همه با هم در فرآیند انتخاب یک فرد ورود می‌کنند. به همین دلیل اصلا مناسب نیست که تنها انتخابات ملی کشور را هم از ما بگیرند.

اگر به وحدت ملی و همبستگی کشورمان، اهمیت می‌دهیم، حتما باید وجود یک انتخابات ملی را در نظام انتخاباتی حفظ کنیم. گذشته از این، نکته دیگر هم تجربه است. تجربه نشان می‌دهد که تا الان انتخابات ریاست‌جمهوری را هیچ نهاد و ارگانی نتوانسته مدیریت کند. این هم نکته و تجربه بسیار مهمی است. من فکر می‌کنم اصلا رهبری معظم انقلاب هم اجازه ندهد که موضوع خیلی جدی شود. برداشت من از اوضاع سیاسی ایران این است که چنین تغییری در قانون اساسی حتما با پاسخ منفی بزرگ مردم ایران مواجه خواهد شد.

**جدای از این، برخی از نمایندگان هم طرح بازنگری قانون اساسی با هدف یک‌دوره‌ای کردن ریاست‌جمهوری، و تبدیل آن به یک دوره ۸ساله را دنبال می‌کنند. اصلا خود بازنگری قانون اساسی و طرح‌هایی که ارائه می‌شود چقدر ضروری است؟**

به هر حال خوب است و من شخصا می‌پسندم که ما در آستانه چهلمین سال پیروزی انقلاب و استقرار جمهوری اسلامی، این مباحث را داشته باشیم. ولی موضوعاتی که الان بیشتر، موضوعات واقعی کشور است، غیر از این موضوعاتی است که به آن پرداخته می‌شود. یعنی اگر لازم باشد وارد این بحث شویم، حزب کارگزاران براساس تجربیات ۴۰ساله، تحلیل‌هایی را دارد که می‌تواند به موقع به اطلاع افکار عمومی برساند. فعلا چون موضوع مطرح نیست، بیشتر از این به موضوع نمی‌پردازیم.

**موضوع همه‌پرسی اقلیم کردستان هم بازتاب‌های مختلفی داشت. ارزیابی‌تان از این موضوع چیست؟ فکر می‌کنید چقدر می‌تواند یک مخاطره جدی برای ایران باشد؟**

در این بحث دو نکته مهم وجود دارد که به نظرم در واقع نشان می‌دهد تصمیم دوستان کرد ما اشتباه بوده است. یکی اینکه عراق، سال‌ها تحت تاثیر دیکتاتوری حزب بعث صدام، ضربه خورده و سال‌هایی است که بالاخره شاهد آزادی کردهاست. در همین عراق آزاد، کردها اختیار اداره کردستان را داشتند. به نظر من خیلی ناسپاسی است که ما در جهت‌گیری غلط منطقه خاورمیانه را از آزادی بترسانیم. یعنی بگوییم اگر آزادی اتفاق بیفتد، کشورها تجزیه می‌شوند. این پیام بدی است؛ یعنی ما همیشه برای حفظ تمامیت ارضی کشورمان نیاز به استبداد و نظام‌های بسته داریم؟ نیاز به دیکتاتورها داریم تا منطقه به آرامش برسد؟! کردها که آزادی کافی دارند و برای آزادی مبارزه کرده‌اند، امروز که حجم وسیعی از آرمان‌های آنها محقق شده، چرا علامت می‌دهند که عراق، اگر می‌خواهی متحد بمانی باید مجددا بروی به سمت استبداد؟! این علامت خیلی بدی بود.

نکته دیگر هم اینکه این همه‌پرسی نسبت به ایران خیلی ناسپاسی بود. بالاخره دوستان ما، هم گروه طالبانی هم گروه بارزانی خوب به خاطر دارند که در سال‌های سخت حکومت صدام، این جمهوری اسلامی ایران بود که کردها را تقویت کرد، کردها را حفظ کرد، کردها را پناه داد. پشتیبان آنها از طرف ایران بوده. حرف ما این است که حالا خوشبختانه عراق آزاد شده و شما رفتید به کشورتان. باز هم ایران به شما کمک می‌کند، هم در اقتصاد، هم در توسعه. باز در حمله داعش اگر ایران به داد شما نرسیده بود، شما نمی‌توانستید حریف داعش شوید. اگر ایران نبود، الان شهرهای کردستان عراق در اختیار داعش بود؛ داعش شما را به اسارت برده بود؛ زنان شما را به کنیزی برده بود؛ این ایران بود که شما را نجات داد. شما هنوز از خطر داعش رها نشده‌اید، مسیری را انتخاب کرده‌اید، بدون توجه به منافع ایران، بدون توجه به ضرورت جلب نظر ایران. هنوز استقلال شما تنظیم نشده، مرزهای خود را گسترش دادید تا تمامیت ارضی ایران را تهدید کنید. حتما این هم ناسپاسی است و هم تحریک احساسات قاطبه ایرانی‌هاست. به همین دلیل جدایی کردستان عراق سیاست غیرعملیاتی و غیرمفیدی بود. من فکر می‌کنم بهتر این بود که همانطور که حضرت آیت‌الله سیستانی گفتند، مسایل عراق در چارچوب قانون اساسی عراق حل‌وفصل شود. بالاخره همین قانون اساسی عراق بوده که فدراسیون کردستان را به رسمیت شناخته و کمک کرده بتوانند شرایطی داشته باشند که رفراندوم برگزار کنند. این شرایط را نباید از بین برد. بعد هم بالاخره در منطقه‌ای می‌خواهید زندگی کنید، مگر می‌شود کاری کنید که فقط اسرائیل از آن حمایت کند. هیچ کشوری در منطقه، نه ترکیه نه ایران نه سوریه، نه هیچ یک از کشورهای عربی نه هیچ یک از کشورهای غربی، نه هیچ یک از کشورهای شرقی، هیچ کس این را در دنیا به رسمیت نشناخته جز اسرائیل. این خیلی روشن است که آنها به مسیر خطا رفته‌اند. باید به آنها بگوییم ایران کنار شما خواهد بود. مشروط بر اینکه شاهد این ناسپاسی‌ها نباشیم.

# سرمقاله

از طرح برنامه‌ی بازنگری قانون اساسی باید به لحاظ نظری استقبال کرد و با بحث و گفت‌وگو درباره‌ی آن بر کارآمدی نظام سیاسی کشور افزود. واقعیت این است که جمهوری اسلامی به صورت طبیعی و جبری در معرض دوره‌ی تازه‌ای قرار دارد که باید آن را «جمهوری سوم» نامید.

چه باید کرد؟ ۹

# جمهوری سوم چرا و چگونه؟

## آغاز بازنگری در قانون اساسی از نهاد ریاست‌جمهوری یک خطای تاریخی است اما می‌توان به پیشنهاداتی دیگر درباره‌ی بازنگری فکر کرد

محمد قوچانی
سردبیر

زمزمه‌ی بازنگری قانون اساسی برای احیای نظام پارلمانی خیلی زودتر از آن‌چه طراحان‌اش فکر می‌کردند با واکنش سیاستمداران چپ و حتی راست مواجه شد؛ تا جایی که به نظر می‌رسد در نقد این برنامه حرف تازه و ناگفته‌ای باقی نمانده است.

این اما در صورتی است که محور انتقادات به این برنامه‌ی سیاسی را همان «کم‌رنگ شدن جمهوریت» نظام بدانیم که سخنی درست است: مهمترین نقطه تمایز سیاسی و حقوقی نظام جمهوری اسلامی از سلف خویش برگزاری انتخابات مستقیم ریاست‌جمهوری است که حتی در نظام نیمه‌پارلمانی دهه‌ی ۶۰ نمادی از مشروعیت سیاسی نظام بود و در نظام نیمه‌ریاستی دهه‌های ۷۰ تا ۹۰ به مظهر جمهوریت و عامل مشروعیت سیاسی نظام اسلامی بدل شده است. انتخاب مستقیم و فرد به فرد عالی‌ترین مقام اجرایی جمهوری اسلامی دستاورد بزرگ انقلاب اسلامی (نسبت به نهضت مشروطیت و دیگر نهضت‌های سیاسی تاریخ معاصر ایران) است که به هیچ وجه نباید از آن عدول کرد.

به جز این وجه نمادین، از حیث کارکردی نیز تجربه نشان داده است در کشورهایی که دارای تنوع سیاسی و فرهنگی و اجتماعی هستند (مانند ایران و آمریکا) انتخاب رئیس حکومت با رای مستقیم ملت به تقویت عنصر وحدت ملی و اتحاد اقوام و فرهنگ‌های درون ساختار سیاسی کشور منتهی می‌شود و همچنین از لحاظ اجرایی در «دولت‌های در حال توسعه» وجود یک «رئیس مقتدر» برای دولت برای پیشبرد برنامه‌های توسعه ملی کشور ضروری است. همین ضرورت است که کشوری مانند ترکیه را ۹۴ سال پس از تاسیس به احیای نظام ریاستی باز می‌گرداند تا جمهوریت نمادی فراتر از پارلمان داشته باشد.

با وجود این از طرح برنامه‌ی بازنگری قانون اساسی باید به لحاظ نظری استقبال کرد و با بحث و گفت‌وگو درباره‌ی آن بر کارآمدی نظام سیاسی کشور افزود. واقعیت این است که جمهوری اسلامی به صورت طبیعی و جبری در معرض دوره‌ی تازه‌ای قرار دارد که باید آن را «جمهوری سوم» نامید. پیش از این ناظران و مفسران بسیاری این نظام سیاسی را به جمهوری‌های متعددی تقسیم‌بندی کرده‌اند که تنها تفسیر معتبر از ادوار این جمهوری را می‌توان تفسیر حقوقی آن براساس اسناد قانون اساسی دانست: جمهوری اول با قانون اساسی ۱۳۵۸ و جمهوری دوم با قانون اساسی ۱۳۶۸.

جمهوری اول حکومتی نیمه‌پارلمانی بود که رئیس‌جمهور در آن نقشی مشابه پادشاه مشروطه داشت و نخست‌وزیر کارگزار پارلمان بود و پارلمان نیز با وجود رقابت نسبی در مجالس دوم و سوم محصول اجماع حاکمیت بود. مقام رهبری در این جمهوری مقدم بر مشروعیت سیاسی، مشروعیت دینی داشت و بیش از آنکه مقامی سیاسی باشد مقامی مذهبی بود که مشروعیت خود را از دین می‌گرفت چنان که حتی تعیین مقام رهبری در درجه اول بیرون از مجلس خبرگان رهبری صورت می‌گرفت و اصل یکصد و هفتم قانون اساسی ۱۳۵۸ مقرر می‌کرد: «هرگاه یکی از فقهای واجد شرایط مذکور در اصل پنجم این قانون از طرف اکثریت مردم به مرجعیت و رهبری شناخته و پذیرفته شده باشد، همان‌گونه که در مورد مرجع عالیقدر تقلید و رهبر انقلاب آیت‌الله العظمی امام خمینی چنین شده است، این رهبر، ولایت امر و همه‌ی مسئولیت‌های ناشی از آن را برعهده دارد در غیر این صورت خبرگان منتخب مردم درباره‌ی همه‌ی کسانی که صلاحیت مرجعیت و رهبری دارند بررسی و مشورت می‌کند هرگاه یک مرجع را دارای برجستگی خاص برای رهبری بیابند او را به عنوان رهبر به مردم معرفی می‌نمایند وگرنه سه یا پنج مرجع واجد شرایط رهبری را به عنوان اعضای شورای رهبری تعیین و به مردم معرفی می‌کنند.»

بدین ترتیب در «جمهوری اول» اسلامی، مقام رهبری در درجه اول نه به صورت حقوقی و پارلمانی (به انتخاب مجلس خبرگان رهبری) که به صورت حقیقی و طبیعی [اجتماعی] تعیین می‌شد و به همین علت، ماهیتی انقلابی و فراقانونی داشت چنان که درباره‌ی امام خمینی نیز چنین بود و ایشان هرگز از سوی نهادهای واسطه به رهبری انتخاب نشد اما بی‌واسطه با تمایل و اعتماد مستقیم مردم به رهبری رسید و موقعیتی همتای مواد قانون اساسی یافت. امام در واقع بنیان‌گذار قانون اساسی و جمهوری اسلامی بود و به لحاظ تاریخی بخشی از مشروعیت این قانون ناشی از مشروعیت رهبر انقلابی بود که آن را پدیدار کرده بود. اعتماد مردم به امام اعتماد به قانون اساسی جدید بود که برپایه نظریه ولایت فقیه بنا شده بود.

امام «احیاگر» نظریه ولایت فقیه بود اما «نظریه‌پرداز» تئوری ولایت فقیه آیت‌الله منتظری بود که این «نظریه» را به یک «نهاد» بدل کرد. تدریس و تدوین ولایت فقیه به عنوان یک نظریه‌ی حکومت دینی براساس منابع فقهی و کلامی در کتاب مشهور «دراسات» (مبانی فقهی حکومت اسلامی) در ۸ جلد این اندیشه‌ی سیاسی را به نهادی حقوقی بدل کرد که تفسیر اصلی قانون اساسی سال ۱۳۵۸ بود: تفسیری «دولت‌گرایانه» از اندیشه‌ی سیاسی در اسلام که ولایت فقیه را نه‌تنها در یک فرد که در ساختار سیاسی تعبیه می‌کرد و مبانی نظری جمهوری اول را تشکیل می‌داد. برهمین اساس بود که نخستین ولی‌فقیه منتخب مجلس خبرگان رهبری نه امام خمینی (که رهبری حقیقی و طبیعی انقلاب و جمهوری اسلامی بود) که آیت‌الله منتظری به عنوان قائم مقام رهبری بود. بدین ترتیب منتظری در نظر و در عمل ولایت فقیه را از یک «اندیشه» به یک «نهاد» بدل کرد و گرچه هرگز به رهبری نرسید اما مبانی رهبری فقیه را مستحکم ساخت.

جمهوری اول کانون‌های بحرانی بسیاری داشت:

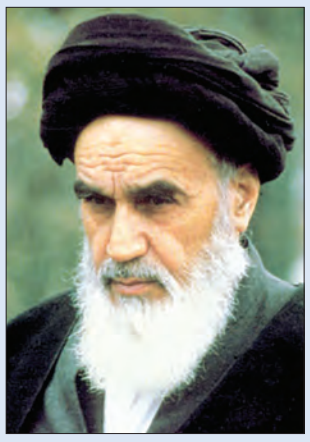

امام خمینی مشروعیتی مستقل از قانون اساسی داشت و به همین علت دستور بازنگری در قانون اساسی جمهوری اول را داد

آیت‌الله منتظری با تبدیل نظریه ولایت فقیه به نهاد رهبری نظریه‌پرداز جمهوری اول بود

آیت‌الله بهشتی حاکمیت ملی را در کنار ولایت فقیه وارد قانون اساسی جمهوری اول کرد

آیت‌الله هاشمی نظریه‌پرداز جمهوری دوم بود که تمرکزگرایی را در جمهوری اسلامی تقویت کرد و نظام پارلمانی را به ریاستی بدل ساخت

**اول**، تضاد میان مقام ریاست‌جمهوری و مقام نخست‌وزیری که نهاد دولت را میان دو رئیس سرگردان می‌ساخت و این البته تضادی حقوقی بود و ربطی به افراد و اشخاص نداشت.

**دوم**، تضاد میان مجلس شورای اسلامی و شورای نگهبان که اولی پارلمان عرفی و دومی پارلمان شرعی جمهوری اسلامی بود و میراث بر زمین مانده شیخ فضل‌الله نوری را زنده کرد.

**سوم**، تضاد میان شورای عالی قضایی و شورای نگهبان که رقابت دو قرائت فقهی از امر حقوقی بودند و در عین حال تضاد میان شورای عالی قضایی و نهادهای امنیتی که در برخورد با مجرمان امنیتی اختلاف نظر جدی داشتند. این اختلاف نظر در نهایت با دخالت رهبر انقلاب به تشکیل هیئت‌های ویژه قضایی برای برخورد با مجرمان امنیتی منجر شد که اقتدار شورای عالی قضایی را از بین برد.

**چهارم**، تضاد میان مقام رهبری و قائم مقام رهبری که گرچه آیت‌الله منتظری از حیث تاریخی و سیاسی و نظری تا انتخاب به نیابت ولایت فقیه موید امام خمینی بود اما فراتر از مسائل شخصی در موقعیت نهادی دچار ناهماهنگی‌های جدی در روش اداره کشور با رهبر انقلاب شد.

**پنجم**، تضاد میان نهاد مرجعیت و نهاد حکومت که البته تا زمان حیات امام خمینی به علت مرجعیت عامه و ولایت فقهی ایشان تا حدود زیادی مکتوم ماند که بخشی از این «آتش‌بس» به علت واگذاری امور مرجعیت به آیت‌الله گلپایگانی از سوی امام خمینی بود. با وجود این در اختلاف میان شورای نگهبان (به عنوان نماینده ولایت فقیه) و مجلس شورا (به عنوان نزدیکان ولایت فقیه) این تضاد قابل ردگیری بود. تا جایی که آیت‌الله صافی گلپایگانی (داماد آیت‌الله گلپایگانی) از دبیری شورای نگهبان کناره گرفت.

**ششم**، تضاد میان قوای مسلح چه قوای انتظامی (کمیته‌های انقلاب و شهربانی‌ها) و چه قوای نظامی (ارتش و سپاه) که باز به علت شرایط جنگ تحمیلی مکتوم مانده بود.

**هفتم**، تضاد میان مدیرعامل و شورای سرپرستی سازمان صداوسیما (منتخب سران قوا) به عنوان مهمترین ابزار تبلیغاتی نظام جمهوری اسلامی که تداوم تضاد میان قوا بود.

همه‌ی این تضادها، تضادهای شکلی و حقوقی بودند که بدون توجه به افراد و اشخاص در نهادهای قانونی کشور وجود داشتند. به تدریج برخی تضادها به اوج خود رسید:

از یکسو انتخاب کابینه به بحران جدی اجرایی کشور بدل شد و رئیس وقت جمهوری در دوره‌ی دوم تصدی مسئولیت دچار تردید برای نامزدی شد و پس از نامزدی نیز در معرفی نخست‌وزیر دچار تردید بود و پس از تاکید امام خمینی بر حفظ رئیس‌جمهور و نخست‌وزیر وقت این تضاد به صحن مجلس کشیده شد و فراکسیون ۹۹نفره‌ای علیه دولت میرحسین موسوی تشکیل شد و از سوی دیگر در تضاد میان مجلس شورا و شورای نگهبان امام خمینی در فتوایی مهم و تاریخی تصویب قوانین با اکثریت مطلق نمایندگان مجلس (دوسوم اکثریت) را رافع احاله آنها به شورای نگهبان دانست و برای اولین بار در فقه شیعه «قاعده‌ی اکثریت» را ولو به صورت موقت و به عنوان احکام ثانویه پذیرفتند که گام مهمی در راه عرفی شدن فقه شیعه بود.

اما این راه‌حل‌ها موقتی بود. راه‌حل اساسی تغییر قانون اساسی بود که این بار آیت‌الله هاشمی‌رفسنجانی مهمترین کارگزار آن بود. **همان‌گونه که قانون اساسی جمهوری اول قبایی بود که به قامت آیت‌الله منتظری دوخته شده بود با تغییر شرایط کشور در پی حادترین بحران جمهوری اول در تضاد میان رهبری و قائم مقام رهبری قانون اساسی تازه‌ای نوشته شد که در حقیقت به قامت آیت‌الله هاشمی‌رفسنجانی دوخته شده بود. اگر در سال ۱۳۵۸ فرض بر این بود که رهبر آینده نظام اسلامی آیت‌الله منتظری است در سال ۱۳۶۸ روشن بود که رئیس آینده جمهوری اسلامی آیت‌الله هاشمی‌رفسنجانی است** و این‌گونه شد که جمهوری دوم پایه‌گذاری شد:

**اول**، مقام نخست‌وزیری به سود مقام ریاست‌جمهوری حذف شد تا رئیس‌جمهوری مقتدر شکل بگیرد که محور تازه اداره کشور باشد. این رئیس‌جمهور اختیارات مهمی مانند ریاست شورای عالی امنیت ملی داشت که او را مافوق نه فقط قوای کشوری که ارشد قوای لشکری هم می‌ساخت و از سوی دیگر وزارت اطلاعات به عنوان یک نهاد امنیتی متمرکز در اختیار رئیس‌جمهور بود.

**دوم**، در میانه‌ی مجلس شورا و شورای نگهبان نهاد تازه مجمع تشخیص مصلحت نظام ایجاد شد که ریاست آن با شخص رئیس‌جمهور بود و جای خالی مجلس سنا را در نظام اسلامی پر می‌کرد. نکته جالب توجه اینکه شورای نگهبان در این مجمع در اقلیت محض بود و رجال سیاسی حتی بدون محاسبه عدد حقوقدانان شورای نگهبان در آن اکثریت مطلق را داشتند که بدین وسیله میراث شیخ فضل‌الله نوری را با دگردیسی عجیبی در یک نظام دینی مواجه می‌کرد.

**سوم**، صداوسیما زیر نظر یک رئیس منصوب اداره می‌شد که در آغاز در مذاکرات شورای بازنگری قانون اساسی قرار بود منصوب رئیس‌جمهور باشد و سران سه قوه با حکم رئیس‌جمهور مدیرعامل را نصب و عزل کنند.

**چهارم و پنجم**، همه‌ی اشکال غیرحقوقی انتخاب رهبری مانند انتخاب طبیعی حذف شدند. این اشکال غیرحقوقی در واقع برگرفته از نظریه‌ی ولایت انتصابی فقیه آیت‌الله منتظری بود. براساس این نظریه ولایت فقیه مقامی انتصابی بود نه انتخابی که براساس حصول شرایط مرجعیت و رهبری در دوران غیبت از سوی نهاد مذهب یعنی براساس نصب الهی تعیین می‌شد. در واقع ولایت انتصابی فقیه کشف مصداق رهبری بود نه انتخاب آن، این نظریه در شرایط انقلابی قابل درک بود اما در شرایط عادی می‌توانست به آنارشیسم و انقلاب مردم بدل شود. قانون اساسی ۱۳۵۸ استثناء را به قاعده بدل می‌کرد که امری خطرناک بود. اگرچه نظر آیت‌الله منتظری بعدا تغییر کرد اما قانون اساسی ۱۳۶۸ با انحصار تعیین رهبری در نهاد مجلس خبرگان رهبری گام بلندی در حرکت به سوی عرفی شدن و انتخابی شدن مقام رهبری برداشت. اصل یکصد و هفتم قانون اساسی جدید مقرر می‌کرد:

«پس از مرجع عالی‌قدر تقلید و رهبر کبیر انقلاب جهانی اسلام و بنیان‌گذار جمهوری اسلامی ایران حضرت آیت‌الله العظمی امام خمینی قدس‌سره الشریف که از طرف اکثریت قاطع مردم به مرجعیت و رهبری شناخته و پذیرفته شدند تعیین رهبر به عهده خبرگان منتخب مردم است. خبرگان رهبری درباره‌ی همه فقها واجد شرایط مذکور در اصول پنجم و یکصد و نهم بررسی و مشورت می‌کند هرگاه یکی از آنان را اعلم به احکام و موضوعات فقهی یا مسائل سیاسی و اجتماعی یا دارای مقبولیت عامه یا برجستگی خاص در یکی از صفات مذکور در اصل یکصد و نهم تشخیص دهند او را به رهبری انتخاب می‌کنند در غیر این صورت یکی از آنان را به عنوان رهبر انتخاب و معرفی می‌نمایند. رهبر منتخب خبرگان ولایت امر و همه مسئولیت‌های ناشی از آن را برعهده خواهد داشت. رهبر در برابر قوانین با سایر افراد کشور مساوی است.»

در اصل یکصد و نهم نیز شرط سابق «صلاحیت علمی و تقوایی لازم برای افتا و مرجعیت» در قانون اساسی ۱۳۵۸ به «صلاحیت لازم برای افتا در ابواب مختلف فقه» در قانون اساسی ۱۳۶۸ بدل شد که در واقع ساقط کردن شرط مرجعیت و اکتفا به اجتهاد بود.

این بازنگری نهاد رهبری را از نهاد مرجعیت مستقل ساخت و به ولایت فقیه شأنی مستقل بخشید. رهبر در قانون اساسی ۱۳۶۸ مقامی سیاسی - مذهبی - حقوقی و انتخابی بود که در آغاز در شورای بازنگری قانون اساسی به صورت ادواری برای مدت ۱۰ سال انتخاب می‌شد اما در نهایت با مخالفت جناح راست شورای بازنگری قانون اساسی علی‌رغم پافشاری هاشمی‌رفسنجانی و عدم همراهی جناح چپ اسلامی به شکل کنونی تصویب شد. اما گذشته از «شرط توقیت» همه‌ی شرایط و مختصات رهبری جدید نشان‌دهنده‌ی گذار از مشروعیت سنتی به مشروعیت مدرن بود: رهبری انتخابی و قانونی که نهادی پارلمانی (مجلس خبرگان رهبری) آن را بر می‌گزید و در برابر قانون با همه‌ی افراد کشور برابر بود.

رهبر جدید البته به همان میزانی که «مدرن» بود «مقتدر» هم بود: رئیس قوه قضائیه را رهبر انتخاب می‌کرد، فرمانده کل نیروهای مسلح بود و رئیس سازمان صداوسیما از سوی او انتخاب می‌شد. تعیین رئیس مجمع تشخیص مصلحت نظام هم به

در «جمهوری اول» اسلامی، مقام رهبری در درجه اول نه به صورت حقوقی و پارلمانی (به انتخاب مجلس خبرگان رهبری) که به صورت حقیقی و طبیعی [اجتماعی] تعیین می‌شد و به همین علت، ماهیتی انقلابی و فراقانونی داشت چنان که درباره‌ی امام خمینی نیز چنین بود.

رهبری سپرده شده بود که با وجود سنت عرفی موجود مبنی بر انتخاب رئیس‌جمهور به عنوان رئیس مجمع تشخیص مصلحت نظام، این حق برای رهبری وجود داشت که فرد دیگری را به ریاست مجمع انتخاب کند که از قضای روزگار این فرد خود هاشمی‌رفسنجانی تا پایان عمر بود!

جمهوری دوم یک جمهوری ریاستی بود اما نه فقط به ریاست رئیس‌جمهور که به ریاست مقام رهبری که دیگر تنها یک نهاد دینی نبود؛ نهادی سیاسی با مشروعیتی سیاسی بلکه مدرن بود: منتخب (غیرمستقیم) و مقتدر... بنابراین کسانی که از بازگشت به نظام پارلمانی سخن می‌گویند باید تکلیف خود را با مفهوم واقعی نظام‌های پارلمانی و ریاستی در ایران امروز روشن کنند.

اکنون که سخن از بازنگری قانون اساسی و بازگشت به نظام پارلمانی است باید از طراحان این برنامه سیاسی پرسید با بنیان‌های جمهوری دوم چه خواهند کرد؟ احیای مقام نخست‌وزیری یا انتخاب رئیس‌جمهور توسط مجلس شورای اسلامی گذشته از آن که عیارسنجی چهارساله‌ی مشروعیت عمومی نظام سیاسی را مختل می‌کند و این قدرت مانور سیاسی را از نظام اسلامی می‌گیرد، گذشته از آن که اقتدار مقام اجرایی اول کشور را از بین می‌برد و برنامه‌ی توسعه ملی را دچار بحران‌های جدی می‌کند، گذشته از آن که در فقدان احزاب سیاسی ملی به اقتدار باندهای سیاسی قومی و قبیله‌ای منتهی می‌شود، مسائل جدی‌تری را پیش روی کشور خواهد گذاشت: با **درگذشت آیت‌الله هاشمی‌رفسنجانی نهادهای برساخته‌ی آن مرحوم در جمهوری دوم در معرض آسیب‌شناسی جدی قرار گرفته‌اند:**

**۱** نهاد ریاست‌جمهوری در گذر زمان از محور اصلی قانون اساسی به یکی از محورهای آن بدل شده است. رئیس‌جمهورِ قانون اساسی ۱۳۶۸ با پایان دوره‌ی ریاست‌جمهوری هاشمی‌رفسنجانی و به‌خصوص پس از پایان دوره اول ریاست‌جمهوری سیدمحمد خاتمی از نفر دوم نظامی به یکی از سران قوا تبدیل شده است. در سال‌های ۷۶-۶۸ شخصیت حقیقی هاشمی (سابقه انقلابی او) و در سال‌های ۸۰-۷۶ شخصیت حقوقی خاتمی (آرای او) این مقام را در موقعیتی قرار می‌داد که شایسته‌ی عنوان ریاست‌جمهوری بود اما از حادثه‌ی کوی دانشگاه این مقام مخدوش شد و رئیس‌جمهور فقط رئیس قوه مجریه تلقی شد که در عمل همان نخست‌وزیر سابق است. این در حالی است که رئیس‌جمهور فقط رئیس قوه مجریه نیست. رئیس مجلس نماینده یک حوزه انتخابیه و رئیس اداری پارلمان است و رئیس قوه قضائیه از سوی رهبری منصوب می‌شود. اما رئیس‌جمهور، رئیس دولت، رئیس شورای عالی امنیت ملی و مسئول اجرای قانون اساسی است. آنچه رئیس‌جمهور را همچنان رئیس‌جمهور می‌کند و او را از منحصر شدن به ریاست‌الوزرایی دور می‌سازد، ریاست رئیس‌جمهور بر شورای عالی امنیت ملی است. نهادی که در قانون اساسی ۱۳۶۸ با ارتقای شورای عالی دفاع به وجود آمد و رئیس‌جمهور را گذشته از ریاست امور کشوری - اجرایی به ریاست امور لشگری - امنیتی نیز می‌رساند. طراحان بازنگری قانون اساسی با این موقعیت امنیتی رئیس‌جمهور چه خواهند کرد؟

**تداوم تصدی ریاست شورای عالی امنیت ملی توسط مقام ریاست جمهوری و پیوند آن با مسئولیت رئیس‌جمهور در اجرای قانون اساسی سبب خواهد شد میان قوای کشور و لشگری و قضایی کشور در امر اجرایی وحدت رویه ایجاد شود.** برای از بین بردن همه‌ی زمینه‌های حاکمیت دوگانه در کشور (که بلای جمهوری اول بود) باید از یک سو میان مقام رهبری و مقام ریاست‌جمهوری و از سوی دیگر میان قوای لشگری و قوای کشوری اتحاد و وحدت رویه ایجاد کرد. ارتقای سپاه پاسداران انقلاب اسلامی از نهادی انقلابی در قانون اساسی ۱۳۵۸ به نهاد قانونی در قانون اساسی ۱۳۶۸ (با حفظ آرمان‌های انقلابی آن) به عنوان یک نیروی نظامی ملی ابتکار مهم قانون اساسی جمهوری دوم بود که ذیل نهاد شورای عالی امنیت ملی با دیگر قوای نظامی کشور دارای وحدت و همبستگی ساختاری شد. ادغام نیروهای انتظامی (کمیته‌های انقلاب و شهربانی‌ها و ژاندارمری‌ها) نیز ابتکار مهم جمهوری دوم بود که وضعیت استثنایی را به وضعیت عادی اداره کشور تبدیل کرد.

**رئیس‌جمهور نماد حاکمیت ملی است و حاکمیت ملی دوپاره نمی‌شود. هرگونه بازنگری قانون اساسی باید براساس نظریه حاکمیت یگانه و اتحاد مقام اول و مقام دوم کشور و قوای کشوری و لشگری ایران باشد** و بهترین نهاد برای این راهبرد حقوقی شورای عالی امنیت ملی ایران است. در واقع هرگونه بازنگری قانون اساسی باید با تقویت نهاد ریاست‌جمهوری آن را در ذیل مقام مرجعیت و رهبری نماد حاکمیت ملی، وحدت ملی و مظهر مشروعیت سیاسی نظام جمهوری اسلامی قرار دهد و هرگونه تغییر در خلاف این جهت به ضرر امنیت ملی ایران خواهد بود. در شرایطی که تجزیه‌طلبی به اسم رمز دشمنان ایران برای براندازی جمهوری اسلامی و فروپاشی کشور بدل شده است از بین بردن نهادهای ملی مانند «ریاست‌جمهوری منتخب بی‌واسطه‌ی ملت» یک خطای تاریخی خواهد بود.

**۲** نهاد مجمع تشخیص مصلحت نظام پس از درگذشت آیت‌الله هاشمی‌رفسنجانی چنان در محاق فرو رفته که قریب به شش ماه بدون ریاست دائمی اداره می‌شد. این نهاد اما محصول یک اجتهاد تاریخی در فقه شیعه است شرعیت مشروطیت در نظر مشروعه‌خواهان در گرو اعمال ولایت فقیه از سوی شورای مجتهدان قانون اساسی مشروطیت بود که در عمل مغفول و تعطیل ماند. در جمهوری اسلامی این شورا به نام شورای نگهبان شکل گرفت که در آغاز در سند پیش‌نویس قانون اساسی به قلم حقوقدانانی مانند دکتر ناصر کاتوزیان در نهادی با اکثریت حقوقدانان و اقلیت فقها، ولایت فقه را اعمال می‌کرد اما با اعتراض آیت‌الله منتظری و در قانون اساسی جمهوری اول تعداد فقها و حقوقدانان برابر شد و فضیلت فقها در امور شرعی پذیرفته شد. با وجود این تضاد میان مجلس شورا و شورای نگهبان در نظام اسلامی ابتدا از سوی امام خمینی به عنوان مرجع تقلید و ولی‌فقیه به مجلس به صورت موقت اجازه تقنین با اکثریت دوسوم را داد. امام خمینی به عنوان یک فقیه انقلابی اعلام کرد: «اختیاراتی که به مجلس داده شده برای تشخیص موضوع است که در عرف و شرع بر عهده عرف است و مجلس نماینده عرف است و نمایندگان خود از عرف هستند.»(صحیفه امام، ج ۱۵، ص ۳۱۱) چندی بعد امام تشخیص مصلحت در برابر شریعت را به مجلس داد: «مجلس لااقل دو ثلثش رای بدهد به اینکه امر اضطراری است.» (همان، ج ۱۷، ص ۲۵۴) امام حتی تاکید کردند: «احکام ثانویه ربطی به اعمال ولایت فقیه ندارد.» (همان، ص ۳۲۱) با وجود این اختیار مجلس شورا موجب اعتراض شورای نگهبان و فقهای سنتی شد. چاره نهایی امام تاسیس مجمع تشخیص مصلحت نظام بود. یعنی شورای نگهبان را وارد شورایی به نام تشخیص مصلحت کرد که در آن اقلیت محض‌اند. این فرآیند عرفی شدن شرع مهم‌ترین خدمت نظریه ولایت فقیه به مفهوم حکومت قانون در اندیشه سیاسی جدید است که می‌تواند در قالب قانونی، ساختاری نهادی ادامه یابد. تشکیل مجلس سنا در همه‌ی دموکراسی‌های پایدار یک اصل مترقی است. مجلس سنا در کنار مجلس شورا نهادی است که بر دموکراسی بی‌لجام و پوپولیسم بی‌محابا لجام می‌زند.

وجود دو مجلس عامه و نخبگان در دموکراسی‌هایی مانند انگلیس، آمریکا، فرانسه، آلمان نشانه‌ی پختگی و ایجاد توازن میان ثبات و تغییر در نظام سیاسی است. گرچه تجربه‌ی مجلس انتصابی سنا در دوران شاه سبب نفرت ملت ایران از این عنوان شد اما مجلس سنا از یادگارهای قانون اساسی مشروطیت است که سیدحسن تقی‌زاده به عنوان مشروطه‌خواهی افراطی در پایان عمر از اینکه این نهاد مشروطیت را در اوان آن تاسیس نکردند تا جلوی تندروی‌های امثال او گرفته شود ابراز تاسف می‌کرد.

**ایجاد یک مجلس دوم مرکب از خبرگان و نخبگان سیاسی و مذهبی به‌خصوص فقیهان و حقوقدانان با تبعیت از تجربه‌ی نهاد شورای نگهبان به صورت مساوی از میان فقیهان و حقوقدانان در کنار مجلس اول (مجلس شورای اسلامی) سبب خواهد شد که هم نظریه‌ی ولایت‌فقه (شرعیت قانون‌گذاری) حفظ شود و هم صورتی متناسب با دوران تازه مردم‌سالاری دینی پیدا کند.** ادغام سه نهاد سیاسی- مذهبی: شورای نگهبان، مجمع تشخیص مصلحت نظام و مجلس خبرگان رهبری و تاسیس یک مجلس دوم به نام‌هایی مانند مجلس خبرگان یا مجلس نخبگان یا مجلس نگهبان سبب خواهد شد وظایفی مانند تطبیق قوانین کشور با شرع، تشخیص احکام اولیه و ثانویه، انطباق قانون عادی با قانون اساسی و حقوق انسان و حتی نظارت بر قوه قضائیه از سوی فقها و مجتهدین و حقوقدانان منتخب ملت صورتی دقیق‌تر بگیرد. می‌توان به سنت مقام رهبری در این سال‌ها پای‌بند بود و روسای سابق جمهوری، روسای سابق مجلس، روسای سابق قوه قضائیه، فرماندهان ارشد نظامی و سران احزاب سیاسی را نیز به صورت انتصابی و طبیعی به عضویت این مجلس جدید درآورد.

**۳** مجلس شورای اسلامی البته همچنان به عنوان مجلس اول در راس امور خواهد ماند و برخلاف جمهوری دوم که با سلب حق انتخاب رئیس دولت از مجلس از اقتدار پارلمان کاست، می‌توان اقتدار مجلس شورای اسلامی در جمهوری سوم را افزایش داد:

**اول** با تغییر حوزه‌های انتخابیه از محلی به استانی به گونه‌ای که کشور دارای بیش از سی حوزه انتخابیه نباشد. چنین تغییری سبب خواهد شد سیاستمداران برجسته‌تری وکیل مجلس شوند و به صورت طبیعی نقش احزاب سیاسی و فهرست‌های انتخاباتی و برنامه‌های منسجم سیاسی در اداره مجلس بیشتر شود و البته می‌توان خلأ اهمیت شهرهای کوچک و روستاها در این طرح را با تقویت شوراهای شهر و روستا و به خصوص تقویت شورای عالی استان‌ها به عنوان مجلس سوم پر کرد. در این صورت امور خُرد و جزئی به شوراها و شهرداری‌ها و امور کلان و کلی به مجلس و دولت واگذار خواهد شد. گرچه فدرالیسم (تفکیک کشور به ایالت‌ها) به خصوص در شرایط فعلی کشور برای امنیت و وحدت ملی ایران یک سم مهلک است اما واگذاری امور شهرها به شهرها (به جای تفکیک‌های قومی و قبیله‌ای و نژادی) نه‌تنها یک امر قانونی (براساس مبانی قانون اساسی موجود) بلکه امری عقلانی برای جلوگیری از تجزیه‌طلبی است: واگذاری امور اجتماعی (محیط زیست، فرهنگ بومی، شهرسازی و...) به شهرها و شهرداری‌ها و شوراها و تصدی امور ملی (سیاست خارجی، امنیت ملی و...) توسط دولت‌ها و مجالس ملی.

**دوم**، برای حفظ حقوق اقلیت در این مجلس مبتنی بر حاکمیت اکثریت و نیز برای تثبیت تحزب می‌توان نظام حزبی را وارد نظام انتخاباتی کشور کرد یعنی به مردم در حوزه‌های انتخابیه این حق را داد که هم به صورت فردی و هم به صورت حزبی (لیستی) رای دهند و هر حزبی که بتواند حد نصاب مشخصی (مثلا ۵ درصد آرای مردم) را کسب کند از تعداد کرسی‌های مشخصی در پارلمان برخوردار باشد تا امکان حذف هیچ اقلیتی فراهم نیاید.

**سوم**، برای هماهنگی میان مجلس و دولت ملی می‌توان به جای واگذاری انتخاب رئیس دولت به مجلس، انتخابات ریاست‌جمهوری و مجلس را با هم برگزار کرد و با توجه به ماهیت ملی انتخابات ریاست‌جمهوری و تقویت ساختار مجلس در کشور از طریق انتخابات استانی می‌توان امیدوار بود که رای مردم در دو انتخابات به یک گزینه گفتمانی باشد چنان که تاکنون همه‌ی مجالس بعد از تشکیل دولت‌های جدید همسو با دولت‌های مذکور بوده‌اند. در واقع به جای تجمیع یا همزمانی در انتخابات شوراها و ریاست‌جمهوری می‌توان انتخابات مجلس و ریاست‌جمهوری را با هم برگزار کرد تا یک انتخابات عمومی موازی شکل بگیرد و کشور برای همدلی مجلس و دولت خلاء و فاصله‌ی دوساله‌ی موجود را پشت سر بگذارد.

**٤** قوه قضائیه در جمهوری اول زیر نظر یک شورای عالی قضایی اداره می‌شد که رئیس آن رئیس دیوان عالی کشور بود و رئیس دیوان عالی کشور نیز با رای و نظر قضات دیوان عالی کشور برگزیده می‌شد که در زمره پاک‌ترین و برترین قضات کشور به حساب می‌آمدند. گرچه عبور از نظام شورایی و حرکت به سوی نظام ریاستی یک گام مثبت در قانون اساسی ۱۳۶۸ بود اما می‌توان این شأن مشورتی و جایگاه نظارتی بر قوه قضائیه را به همان مجلس فقیهان و حقوقدانان سپرد. یکی از مشکلات جمهوری اول تضاد میان شورای نگهبان و شورای عالی قضایی بود که هر دو از مجتهدان و حقوقدانان برجسته کشور بودند. در حال حاضر نیز جلسه‌ای به نام مسئولان عالی قضایی وجود دارد که می‌توان به آن وجاهت حقوقی داد. احیای اقتدار دیوان عالی کشور و ادغام دو مقام رئیس قوه قضائیه و رئیس دیوان عالی کشور یک ضرورت حقوقی است. در واقع رئیس قوه قضائیه که در رسانه‌های کشور قاضی‌القضات خوانده می‌شود در عمل فاقد این موقعیت است. از نظر قانون اساسی فعلی رئیس قوه قضائیه به یک معنا قاضی نیست بلکه مسئول اداری قوه قضائیه است که در حکومت مشروطه این مقام با وزیر دادگستری بود. اما وزیر دادگستری یا رئیس قوه قضائیه حق قضاوت ندارند مسئولیت اجرای قانون را برعهده دارند. در صورتی که ریاست دیوان عالی کشور به رئیس قوه قضائیه داده شود این ریاست شأن قضایی می‌یابد و می‌توان امور اجرایی قوه قضائیه را به وزیر دادگستری سپرد اما رئیس قوه قضائیه یا رئیس دیوان عالی کشور را عالی‌ترین مقام قضایی کشور در نظر گرفت. این پیشنهادی بود که آیت‌الله هاشمی‌شاهرودی در زمان تصدی ریاست قوه قضائیه داشت و با مخالفت شورای نگهبان مواجه شد اما در نهایت به تضعیف نهاد دیوان عالی کشور انجامیده است.

●

نظریه محوری قانون اساسی جدید همچنان ولایت فقیه باقی می‌ماند. در واقع ولایت فقه در این جایگاه حداقل از سه نهاد اعمال می‌شود:

**اول**، مجلس خبرگان یا نخبگان یا نگهبان، به عنوان تطبیق‌دهندگان قانون با شریعت

**دوم**، قوه قضائیه تحت نظارت این مجلس به عنوان اجراکنندگان قضاوت شرعی

**سوم**، مقام رهبری به عنوان مصداق ولایت فقیه و عالی‌ترین مقام کشور

که هر سه نهاد به صورت غیرمستقیم انتخابی و منتخب ملت هستند. تقویت نظام پارلمانی با تاسیس مجالس دوم (نخبگان) و سوم (شوراها) در این پیشنهاد تضادی با نظام ریاستی (رهبری و ریاست‌جمهوری) ندارد وجود مجالس دوم و سوم و قرار گرفتن آنان در معرض رای مردم و نیز بازتاب رسانه‌ای مذاکرات این مجالس (که برخلاف شورای نگهبان مذاکرات آنان مثل مجلس شورای اسلامی علنی خواهد بود) سبب می‌شود فرآیندی که امام خمینی با سیاسی کردن فقه شیعه انجام داد و پایه‌گذار مردم‌سالاری دینی شد به پیش برود. هیچ شکل حکومتی مقدس نیست، اهداف حکومتی مقدس نیست، اهداف حکومت‌هاست که مقدس‌اند. نه حکومت اسلامی یک شکل دارد و نه دموکراسی به یک شکل محدود است. ورود فقه به عرصه عمومی آن را عرفی و مردمی می‌کند و این همان راهی است که اصلاح‌طلبی دینی در عمل سیاسی طی می‌کند.

جمهوری اسلامی ایران به عنوان تجربه مردم‌سالاری دینی می‌تواند با جمع‌بندی تجارب گذشته در چهلمین سال تاسیس خود مقدمات حرکت به سوی جمهوری سوم را فراهم کند. جمهوری سوم البته در تداوم تجربه جمهوری‌های اول و دوم باید شکل بگیرد و هرگونه بازگشت به گذشته جز تکرار خطا نخواهد بود.

**اگر حزب یا جناحی فکر می‌کند تسویه‌حساب‌های سیاسی و انتخاباتی خود را در بازنگری قانون اساسی انجام دهد یا قانون اساسی را به گونه‌ای بنویسد که به قامت سران جناح خود باشد، مشکلات قانون اساسی حل نخواهد شد و مشکلات جدیدتری ایجاد خواهد شد.** از سوی دیگر هر گونه تغییر قانون اساسی باید در جهت تقویت دو اصل تغییرناپذیر آن یعنی جمهوریت و اسلامیت آن باشد و هر تغییری که یکی از این اهداف را در بر بگیرد تا زمانی که اکثریت ملت ایران مسلمان هستند نامشروع خواهد بود.

باید از فرصت ایجاد شده برای گفت‌وگو درباره‌ی بازنگری در قانون اساسی استفاده کرد و از آن برای ارتقای نظم سیاسی و حقوقی در چارچوب تثبیت و تقویت نظام جمهوری اسلامی ایران به عنوان یک کلیت تغییرناپذیر (جمهوریت/ اسلامیت/ ایرانیت) و اصلاح‌پذیر (تحقق دموکراسی و توسعه) بهره گرفت. این فرصتی برای مشارکت در امری تاریخی است، آن را از دست ندهیم، آینده را این تغییر تعیین می‌کند، آینده جمهوریت و اسلامیت و ایرانیت جمهوری سوم.

کیهان

از زیبایی وزیر خارجه ایران از دور اخیر مذاکرات ژنو

شاه‌حسین استعفای زیدالرفاعی را پذیرفت

امام موارد اصلاح قانون اساسی وهیات تدوین اصول اصلاحی را تعیین کردند

قاری ایرانی نفر دوم مسابقات بین‌المللی قرآن در مالزی شد

شرایط اعزام بیماران به خارج از کشور اعلام شد

شورای بازنگری قانون اساسی در سال ۱۳۶۸ ترکیبی از دو جناح راست و چپ اسلامی بود

مجلس نهایی بررسی قانون اساسی در سال ۱۳۵۸ یک جمهوری نیمه‌ریاستی – نیمه پارلمانی را طراحی کرد

# سیاست

برخی اعضای شورای نگهبان انتقاد می‌کردند چرا آیت‌الله هاشمی‌رفسنجانی اجازه می‌دهد راجع به اصل وارد بودن اشکال شورای نگهبان به مجلس بحث شود. آنها معتقد بودند به اصطلاح طلبه‌ها این اصل مفروع عنه است و قبلا در مورد آن نظر قطعی داده شده و مجمع باید در مورد مصلحت بحث کند.

## مجید انصاری، عضو مجمع تشخیص مصلحت نظام:

# مجمع باید فراجناحی باشد

مرجان زهرانی
خبرنگار سازندگی

**یک روز پس از جلسات هفتگی مجمع روحانیون مبارز، در یکی از فرعی‌های بلوار کاوه با مجید انصاری، از اعضای ارشد مجمع روحانیون مبارز به گفت‌وگو نشستیم. با این که جلسه هفتگی برگزار شده بود، انصاری منتظر بود تا دوستان مجمع از راه برسند و گعده کنند، از همین روی شاید گفت‌وگو بیشتر با محور مجمع تشخیص مصلحت نظام انجام شد و فرصت زیادی برای باقی موضوعات نماند. مجید انصاری که این دوره هم با حکم رهبری پانزدهمین سال حضور در مجمع تشخیص مصلحت نظام را تجربه می‌کند، معتقد است که مدیریت آیت‌الله هاشمی‌رفسنجانی در تثبیت اعتدال و مصلحت‌گرایی این نهاد تاثیر زیادی داشته است. با این حال تاکید دارد که مجمع اساسا کارکردی فراجناحی و فراحزبی دارد. او همچنین می‌گوید پس از اتمام دوره ریاست‌جمهوری سیدمحمد خاتمی آمادگی برای صدور حکم عضویت او در مجمع وجود داشته است اما رئیس دولت اصلاحات نپذیرفته تا بتواند بدون هیچ سمت و عنوان حکومتی به موضوع «گفت‌وگوی تمدن‌ها» بپردازد. انصاری از جمله اعضای مجمع است که از انحلال مرکز تحقیقات استراتژیک مجمع استقبال می‌کند و معتقد است این مرکز هیچ سرویس کارشناسی به مجمع نمی‌داده بنابراین توجیهی برای تداوم فعالیت آن وجود نداشته است.**

**پس از درگذشت آیت‌الله هاشمی‌رفسنجانی تغییر و تحولاتی در مجمع تشخیص مصلحت نظام اتفاق افتاد که شاید مهم‌ترین آن انتصاب آیت‌الله هاشمی‌شاهرودی برای ریاست مجمع بود. ارزیابی شما از این تغییر و تحولات چیست؟**

مجمع تشخیص مصلحت نظام نهادی کاربردی و بسیار موثر در سلسله مراتب تصمیم‌گیری و تصمیم‌سازی نظام است که از یادگارهای امام و از ابتکارات ضروری ایشان بود که در بهمن سال ۶۶ تاسیس شد.آن زمان مسئولان ارشد کشور مثل آیت‌الله سیدعلی خامنه‌ای به عنوان رئیس‌جمهوری، آیت‌الله اکبر هاشمی‌رفسنجانی به عنوان رئیس مجلس، آیت‌الله سید عبدالکریم موسوی اردبیلی به عنوان رئیس قوه قضاییه و دیگر مسئولان نامه‌ای به امام نوشته بودند و در مورد مشکلات و بن‌بست‌هایی که در روند قانون‌گذاری بین مجلس و شورای نگهبان ایجاد می‌شد، تزاحم و تعارض میان احکام اولیه در تطبیق مصوبات مجلس با احکام شرع یا مصلحت‌اندیشی‌هایی که مجلس شورای اسلامی بنابر ضرورت‌ها داشت، صحبت کرده‌بودند. به همین دلیل حضرت امام دستور تشکیل مجمع تشخیص مصلحت نظام با ترکیبی خاص را صادر کردند که پس از بازنگری در قانون اساسی این مجمع به نهادی رسمی تبدیل شد.

یک دوره مجمع زیر نظر آیت‌الله خامنه‌ای به عنوان رئیس‌جمهوری اداره می‌شد. در واقع از زمانی که مجمع تاسیس شد تا زمان بازنگری قانون اساسی این مسئولیت برعهده رئیس‌جمهوری وقت بود. پس از بازنگری قانون اساسی که هم‌زمان و مقارن بود با مسئولیت آیت‌الله خامنه‌ای در جایگاهی رهبری نظام، مسئولیت ریاست مجمع برعهده آیت‌الله هاشمی‌رفسنجانی به عنوان رئیس‌جمهوری قرار گرفت.

آیت‌الله هاشمی‌رفسنجانی در جایگاه ریاست مجمع همانند دیگر مناصبی که برعهده داشت این مسئولیت را به خوبی ایفا کرد. آیت‌الله هاشمی‌رفسنجانی به لحاظ شخصیت حقیقی و وجوه علمی و انقلابی و همچنین بینش و مدیریتی که داشت اعتبار ویژه‌ای به مجمع بخشید، مدیریتی که تا سال گذشته به خوبی ادامه داشت.

آیت‌الله هاشمی‌رفسنجانی محور هم‌اندیشی جریان‌های مختلف و مسئولان نظام در مجمع بود که در تشخیص مصلحت نظام نقش‌آفرینی تاثیرگذاری داشت. خصوصا در دو حوزه تدوین سیاست‌های کلی نظام و رفع اختلاف میان مجلس و شورای نگهبان مدیریت بسیار خوبی داشت.

طبیعی است که جایگزینی و جانشینی ایشان کاری دشوار اما به هر حال اجتناب‌ناپذیر است. با ارتحال تأسف‌بار ایشان طبعا لازم بود رئیس مجمع انتخاب شود ولی از آنجایی که چند ماه بیشتر به پایان دوره قبلی مجمع نمانده بود، مقام معظم رهبری ترجیح دادند که برای این دوره کوتاه رئیس تعیین نکنند.

البته دوره‌های مجمع به لحاظ قانونی زمان‌بندی مشخصی ندارد اما بعد از تصویب بازنگری قانون اساسی تا کنون دوره‌های ۵ساله در احکام رهبری لحاظ شده است، لذا در اسفند ۹۵ دوره پیشین مجمع به اتمام می‌رسید. بعد از ارتحال هم مجمع چند جلسه برگزار کرد که توسط آیت‌الله موحدی‌کرمانی به عنوان رئیس موقت اداره شد تا چندی پیش که آیت‌الله هاشمی شاهرودی به این سمت منصوب شدند.

انتصاب آیت‌الله هاشمی‌شاهرودی برای جانشینی آیت‌الله هاشمی‌رفسنجانی به‌جا و مناسب بود. آیت‌الله شاهرودی به لحاظ فقهی از جمله مراجع تقلید است به لحاظ سابقه کاری و سیاسی ریاست قوه قضاییه، عضویت در شورای نگهبان و همچنین چندین دوره عضویت در مجمع تشخیص مصلحت نظام را در کارنامه دارد که باعث شده به فعالیت مجمع اشراف کامل داشته باشد. در واقع آیت‌الله هاشمی‌شاهرودی هم به لحاظ اشراف بر کار مجمع و هم مکانت و جایگاه خودشان انتخاب مناسبی برای ریاست بودند. ضمن اینکه آیت‌الله شاهرودی ریاست شورای حل اختلاف قوا را هم برعهده دارد.

در میان اعضا افرادی بودند که شایستگی این مسئولیت را داشتند اما آیت‌الله شاهرودی انتخاب شایسته‌ای بود. طبق معمول هر دوره، تغییرات نه چندان وسیعی هم در اعضا صورت گرفت. در برخی از ادوار یکی، دو نفر از اعضای سابق یا به دلیل این که مایل نبودند یا فرصت نداشتند در دور بعدی حضور نداشتند. از ویژگی‌های دوره هفتم این بود که هیچ کدام از اعضای سابق تغییر نکردند به جز چند نفر که به رحمت خدا رفتند؛ در راس آنها آیت‌الله اکبر هاشمی‌رفسنجانی، آیت‌الله عباس واعظ طبسی، مرحوم دکتر حسن حبیبی و حبیب‌الله عسگراولادی در دوره پیشین بودند و در این دوره از دنیا رفته بودند.

**از آنجا که سیاست آیت‌الله هاشمی در مجمع همواره بر اساس تعامل و مدارا و مبتنی بر میانه‌روی بود، به نظر شما آیت‌الله هاشمی‌شاهرودی چقدر می‌تواند این راه را ادامه دهد و در مدیریت به آیت‌الله هاشمی‌رفسنجانی شباهت دارد؟**

طبعا هر یک از شخصیت‌های بزرگ نظام ویژگی‌های خاص خود را دارند. آیت‌الله هاشمی‌رفسنجانی شخص منحصربه‌فردی بود. به هر حال سابقه ممتد انقلابی داشت و بخش‌های مختلف نظام مثل ریاست مجلس، ریاست قوه مجریه، ریاست مجلس خبرگان و جانشینی فرماندهی کل قوا و... را تجربه کرده بود. از سویی ویژگی‌ها و برجستگی‌های خاص خود را از حیث تفکر داشت و قائل به خط و مشی اعتدالی بود. البته آیت‌الله هاشمی‌شاهرودی هم در زمان حضور در قوه قضاییه و هم به عنوان عضو مجمع از نظر خط و مشی اعتدالی به آیت‌الله هاشمی‌رفسنجانی نزدیک بود.

ضمن اینکه نباید این نکته را فراموش کرد که با توجه به ترکیب اعضای مجمع و حوزه مسئولیت و اختیارات و نقش‌آفرینی‌ای که این نهاد دارد، ناگزیر از حرکت اعتدالی است. من در ۱۵ سال گذشته که در مجمع عضویت داشتم بسیار کم مباحثی از نوع مباحث تند سیاسی را شاهد بودم. گرچه در مجمع نیروهای برجسته جریانات سیاسی و بعضا افراد شاخص و تند جریانات هم عضو بوده و هستند اما فضای مباحث، مکانت، جایگاه و اقتضای مجمع به گونه‌ای بوده که جریانات سیاسی چندان زمینه بروز و ظهور نداشته‌اند. مدعی نیستم که اصلا چنین بحث‌هایی اتفاق نیفتاده اما اندک رخ داده است. البته مدیریت آیت‌الله هاشمی هم نقش مهمی در تثبیت اعتدال و مصلحت‌گرایی مجمع ایفا کرد.

یکی از خصوصیات برجسته آیت‌الله هاشمی در مدیریت مجمع صبر، حوصله، زمان گذاشتن بسیار زیاد برای مجمع و جدیت در کار بود. یاد ندارم آیت‌الله هاشمی‌رفسنجانی در ۱۵ سال گذشته جلسه‌ای را به طور کلی غایب باشد. شاید یکی، دو جلسه را برای اداره یا به هاشمی‌شاهرودی یا علی لاریجانی واگذار کرده اما همواره خودشان حضور جدی داشتند و مثل مدیریت‌شان در مجلس با حوصله و متانت اجازه می‌دادند همه افراد نظراتشان را بگویند.

گاهی مباحثی مطرح می‌شد که شاید ۱۰ دقیقه یا یک ربع وقت برای طرح و بحث در مورد آن کافی بود اما آیت‌الله هاشمی‌رفسنجانی میدان می‌داد تا اعضا چندین ساعت در مورد یک موضوع صحبت کنند. هر کس نظری داشت ایشان فرصت می‌داد تا نظر کارشناسی خود را با دیگر اعضا در میان گذارد. این کمک می‌کرد که کسی احساس نکند در مجمع نتوانسته دیدگاه خود را بیان کند.

گاهی حتی آیت‌الله هاشمی فرصت می‌داد تا اعضا در مورد موضوعاتی که پیش از طرح در مجمع، رهبری در مورد آن اظهارنظر کرده بودند هم صحبت کنند. آیت‌الله هاشمی معتقد بود ما در مجمع مشاور رهبری و نهاد مشورتی برای ایشان در سیاست‌گذاری هستیم؛ به همین دلیل باید دقیقا اعضا هر چه به نظرشان می‌رسد ولو مخالف با نظر رهبری بیان کنند. نهایتا جمع‌بندی خدمت رهبری می‌رسد و ایشان با استماع و ملاحظه نظرات تصمیم نهایی را می‌گیرند، ولی ما نباید اعضا و مجمع را از این که استدلال خود را بیان کنند، محروم کنیم.

این فضای آزاد در مواردی که مجلس و شورای نگهبان در مصوبات اختلاف نظر هم داشتند، وجود داشت. بعضا برخی اعضای شورای نگهبان انتقاد می‌کردند چرا آیت‌الله هاشمی‌رفسنجانی اجازه می‌دهد راجع به اصل وارد بودن اشکال شورای نگهبان به مجلس بحث شود. آنها معتقد بودند به اصطلاح طلبه‌ها این اصل مفروع عنه است و قبلا در مورد آن نظر قطعی داده شده و مجمع باید در مورد مصلحت بحث کند. آقای هاشمی معتقد بود که ما نهایتا باید نظر مصلحتی بدهیم اما چه اشکالی دارد که راجع به اصل اشکال هم در مجمع بحث شود چون در رای و دیدگاه اعضا موثر است. در واقع هاشمی با صبر و حوصله میدان بحث را آنچنان باز می‌گذاشت و فرصت می‌داد تا هر سخن و نظری شنیده شود. بعد هم هیچ کس معترض نبود که رای و نظرش را مطرح نکرده است یا استدلالش را دیگران نشنیده‌اند.

**در واقع منظور شما این است که ماهیت مجمع اعتدالی است و تغییر مدیریت نمی‌تواند در تند شدن فضا تاثیری داشته باشد؟**

مجمع محل تشخیص مصلحت نظام است. جای کشمکش‌های سیاسی، دسته‌بندی‌های گروهی، حزبی و جناحی نیست. این مجمع سه کارکرد دارد؛ کارکرد اول زمانی است که مجلس شورای اسلامی لایحه یا طرحی را مورد بررسی قرار داده اما شورای نگهبان نسبت به تمام آن یا موادی از آن اشکال عدم مطابقت با شرع یا مغایرت قانون اساسی را وارد می‌داند. حداقل این طرح دو بار میان مجلس و شورای نگهبان رفت‌وآمد کرده و بعد به مجمع می‌آید. معنای این موضوع این است که بحث‌های جدی کارشناسی پیشین چه در کمیسیون‌ها چه در صحن مجلس یا حتی در دولت انجام شده است. در شورای نگهبان هم همین روال طی شده‌است.پس از رفت‌وآمد آن مصوبه میان مجلس و شورای نگهبان، اکثریت نمایندگان ملت تشخیص داده‌اند که به رغم اشکال عدم تطابق با حکم اولیه اسلام یا قانون اساسی مصلحت کشور و نظام در این است که اجرا شود. آن زمان مجمع رسیدگی را آغاز می‌کند.

در واقع مجمع در جایگاهی فراتر قرار دارد و در این نهاد باید بحث دقیق کارشناسی مبتنی بر مصلحت کشور و نظام صورت بگیرد. اعضا فارغ از هر نگاه سیاسی و علاقه شخصی در چارچوب الزامات عقلی و شرعی و ضوابط، قوانین، احکام، شاخص‌ها و استانداردهای مجمع رفتار می‌کنند.

در واقع به تعبیر رهبری مجمع باید مصلحت کاملا روشن و الزام‌آوری داشته باشد که اکثریت اعضا به این نتیجه برسند که مصلحت کشور به طور موقت این است که حکم اولیه اسلام کنار گذاشته شود و این مصوبه اجرایی شود.

برای مثال در فاینانس‌ها و دریافت اعتبارات خارجی شورای نگهبان اغلب اشکال می‌گیرد که نظام‌های غربی چون ربوی است و ربا طبق حکم اولیه قرآن و شرع حرام است دریافت آن خلاف شرع محسوب می‌شود. این اختلاف مجلس و شورای نگهبان به مجمع ارجاع داده می‌شود.

وقتی این موضوع در مجمع بررسی می‌شود اگر واقعا این تامین اعتبار خارجی در راستای توسعه کشور بوده و ضرورت داشته باشد تا حدی که بدون تعامل با این کشورها و دریافت این اعتبارات امکان توسعه در حوزه‌ای وجود ندارد، از باب ضرورت بنا بر حکم ثانوی مجمع باید برای تصویب آن تصمیم بگیرد. بنابراین بحث سیاسی نیست بلکه بحث مصلحت کشور است.

یا مثال دیگر در حوزه تعاملات قضایی با کشورهایی است که قوانین آنها با احکام قضایی اسلامی مغایرت دارد. به هر حال ما در جهان به هم پیوسته‌ای زندگی می‌کنیم و نمی‌توان این تعاملات را به راحتی نادیده گرفت.

بنابراین بحث‌های رفع اختلاف و تعارض اصولا از نوع کارشناسی و بر اساس مصلحت است. در تشخیص مصلحت اگر اعضا بخواهند مسائل گروهی، باندی و جناحی را دخالت دهند از وظیفه ذاتی فاصله گرفته‌اند.

در زمینه سیاست‌گذاری‌های کلان هم بر همین روال است. مجمع در مقام مشاور رهبری آنچه برای کشور مفید است و ریل‌گذاری توسعه را راحت‌تر می‌کند به عنوان سیاست کلی پیشنهاد می‌دهد و البته رهبری هم ملاحظه و سپس اقدام می‌کنند.

بحث دیگری که در مجمع مطرح می‌شود، حل معضلات نظام است. معضلاتی که از طرق عادی قابل حل نبوده، طبق قانون اساسی رهبری موضوع را به مجمع ارجاع می‌دهند. مجمع برای حل معضل پیشنهادات و راه‌حل‌هایی ارائه می‌دهد تا در نهایت با امضای رهبری اجرا شود. بنابراین اساسا میدان و موضوع هر یک از این سه کارکرد فراجناحی و فرا حزبی است.

**هیچ وقت مساله حصر پس از سال ۸۹ در مجمع مطرح شد؟**

خیر. دستور جلسات مجمع از سوی دبیرخانه تنظیم می‌شود و مبتنی بر سه وظیفه ذاتی آن است. اگر موضوع اختلافی میان شورای نگهبان و مجلس باشد از سوی رئیس مجلس به مجمع ارجاع می‌شود. اگر مربوط به سیاستگذاری‌های کلان نظام باشد هم پیش‌نویس آن از دفتر رهبری به مجمع ارجاع داده می‌شود. در کمیسیون‌ها بررسی و سپس در صحن مطرح می‌شود. مساله دیگری که خارج از این باشد را در دستور نداریم. البته گاهی ممکن است در حاشیه جلسه یا ابتدای جلسه نطقی خارج از دستور جلسه صورت گیرد. در مورد موضوع حصر در مجمع بحثی صورت نگرفته است چون اساسا به مجمع ارجاع نشده است. شخصا علاقه دارم که این مساله حل شود چون زیبنده نظام نیست و هزینه‌هایی را هم تحمیل کرده است. امیدوارم با تدبیر مسئولان نظام این موضوع حل شود و محصورین کنار مردم و سایر نیروهای انقلابی قرار بگیرند.

**پس از حوادث انتخابات سال ۸۸ همچنان آیت‌الله هاشمی‌رفسنجانی ریاست مجمع را برعهده داشت. آیا فضای آن روزهای جامعه در مجمع هم وجود داشت؟**

خیر. بعد از حوادث سال ۸۸ آیت‌الله هاشمی در معرض بی‌مهری‌ها و هتک حرمت‌هایی از سوی برخی جریانات سیاسی قرار گرفت اما این مسائل در کارکرد مجمع تاثیری نداشت. مباحث در آن دوران همچنان کارشناسی و فنی بود. به خاطر ندارم در مجمع بعد از حوادث ۸۸ موضوعی پیش آمده باشد که روی بحث‌های کارشناسی سایه انداخته باشد.

**با وجود تاکید شما بر کارشناسی و فنی بودن بحث‌ها اما به نظر می‌رسد که همواره کفه جناح راست سنگین‌تر بوده و چپ‌ها در اقلیت بوده‌اند... در واقع اصولگرایان اکثرا راه هموارتری برای رفتن به مجمع دارند تا اصلاح‌طلبان.**

به هر حال طبق قانون اساسی انتخاب اعضا جزو اختیارات و وظایف شخص رهبری است. در واقع هیچ قیدی چه در مورد اعضای حقیقی و چه در مورد اعضای حقوقی نه در قانون اساسی و نه قوانین دیگر وجود ندارد که حتما باید سهمی به قوا یا جناح‌ها داده شود. تاکنون تدبیر رهبری بر این بوده که ترکیب فراگیری باشد.

البته شخصیت‌های اصلاح‌طلب هم در مجمع حضور داشته‌اند. به هر حال آیت‌الله هاشمی، سید محمد خاتمی در دوران ریاست‌جمهوری، مهندس میرحسین موسوی، مهدی کروبی در دوران ریاست بر مجلس ششم، مرحوم حبیبی، آقای نوربخش، زنگنه یا آیت‌الله توسلی و... در ادوار مختلف مجمع حضور داشته‌اند. در واقع انتخاب اشخاص حقوقی بستگی به شرایط سیاسی و ترکیب سیاسی قوا دارد و اشخاص حقیقی هم نوعا فراگیر بوده است.

**اما این افرادی که نام بردید به لحاظ شخصیت حقوقی عضو مجمع بودند. در موارد انتصابی عمدتا اشخاص حقیقی از جریان اصولگرایی انتخاب می‌شوند.**

شاید اگر کمیت و تعداد را لحاظ کنیم اغلب اصلاح‌طلبان کمتری در مجمع حضور داشته‌اند. اما به هر صورت اشخاص حقیقی هم از جریان اصلاح‌طلبی عضو مجمع بوده‌اند. افرادی چون محمدرضا عارف یا شخص آیت‌الله هاشمی با این که فراجناحی بود اما در دوره اخیر جریان اصلاحات به ایشان نزدیک‌تر بود. در دور جدید هم افراد مختلفی عضویت یافتند که ترکیب را فراگیر می‌کند اما همان طور که اشاره کردید ترکیب عمدتا اصولگرایانه است. به هر روی تا به حال در ادوار مختلف این کمی و زیادی افراد وابسته به جریانات تاثیری در مباحث نداشته، چون ماهیت مباحث سیاسی و جناحی نبوده است. ضمن اینکه مدیریت آیت‌الله هاشمی‌رفسنجانی هم مدیریت جناحی و سیاسی نبود که امیدواریم آیت‌الله هاشمی شاهرودی هم همین روند را پیش گیرد.

**در این دوره زمانی که محمود احمدی‌نژاد در مجمع ابقا شد این موضوع را به دو شکل تحلیل می‌کردند. برخی ابقای احمدی‌نژاد را به مثابه آخرین فرصت برای او می‌دانستند که همچنان طیف وابسته به خود را در چارچوب نظام تعریف و رفتار کند؛ برخی معتقد بودند پایان عمر سیاسی او و نداشتن فرصتی دیگر برای حضور در عرصه اجرایی باعث ابقای او در مجمع شده است. شما این حضور مجدد پس از همه حواشی را چگونه تحلیل می‌کنید؟**

به هر حال مصلحت‌اندیشی کلی در تعیین و ترکیب اعضا با رهبری است. طبعا رهبری مجموعه‌ای از مصالح را در نظر گرفته‌اند و افراد را متناسب با این تدبیر انتخاب کرده‌اند. به هر حال احمدی‌نژاد هم ۸ سال رئیس‌جمهوری بوده است. همین الان تعداد زیادی از اعضای مجمع عمدتا یا رئیس‌جمهور بوده یا کاندیدای این سمت بوده‌اند.

جالب این جا است که بعد از پایان دوره ریاست‌جمهوری سیدمحمد خاتمی به ایشان پیشنهاد شد به عضویت مجمع درآید که البته خود آقای خاتمی تمایلی به حضور در مجمع نداشت. آقای خاتمی می‌خواست آزادتر باشد و در واقع عنوان رسمی

**بعد از پایان دوره ریاست‌جمهوری سیدمحمد خاتمی به ایشان پیشنهاد شد به عضویت مجمع درآید که البته خود آقای خاتمی تمایلی به حضور در مجمع نداشت. آقای خاتمی می‌خواست آزادتر باشد و در واقع عنوان رسمی حکومتی نداشته باشد تا راحت‌تر بتواند به فعالیت‌های بین‌المللی و شرح و بسط گفت‌وگوی تمدن‌ها بپردازد. در حالی که در پایان دوره ریاست‌جمهوری خاتمی این آمادگی وجود داشت که حکم عضویتش برای مجمع صادر شود اما خودش ترجیح داد که عضو مجمع نباشد.**

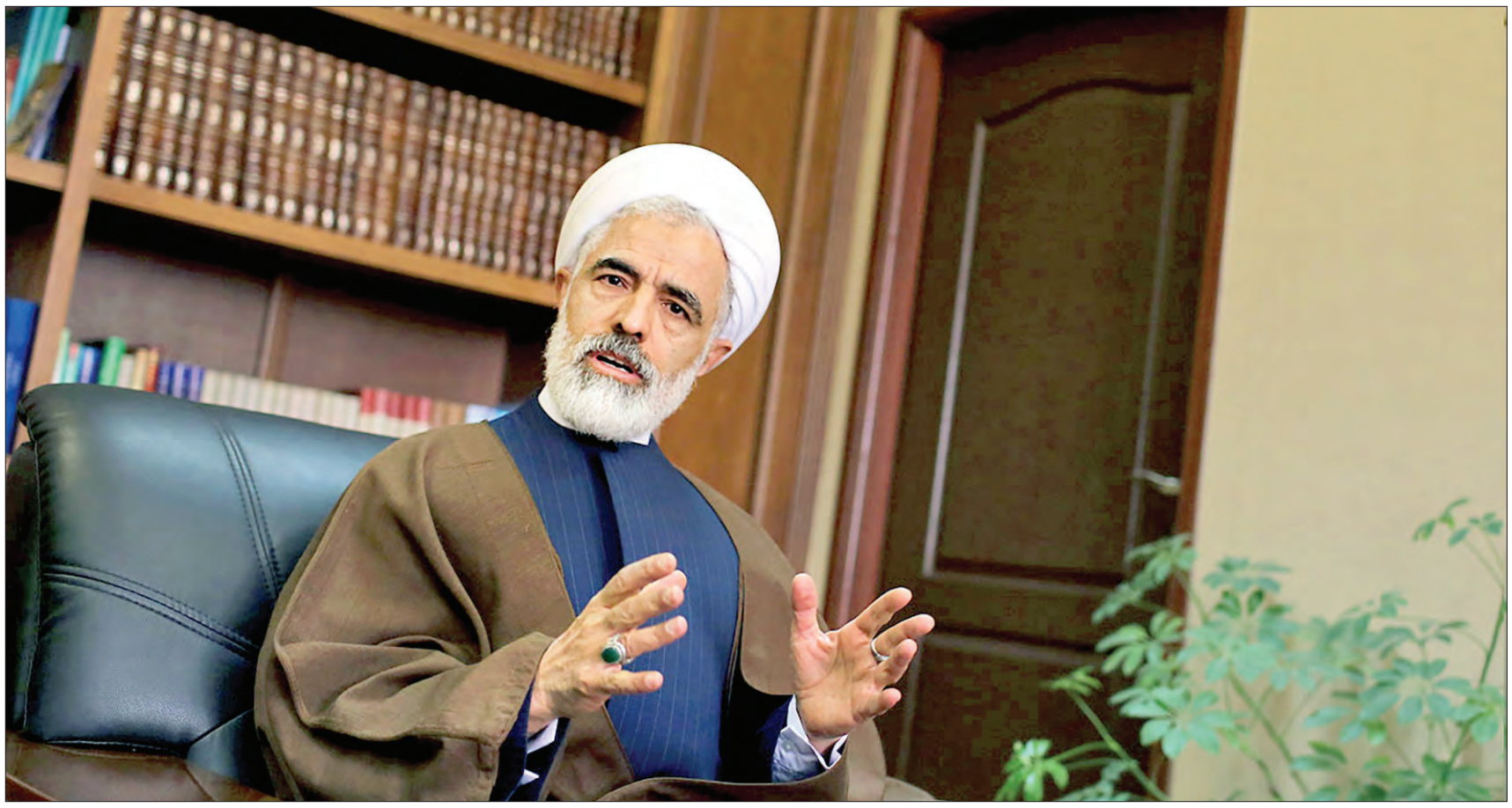

حکومتی نداشته باشد تا راحت‌تر بتواند به فعالیت‌های بین‌المللی و شرح و بسط گفت‌وگوی تمدن‌ها بپردازد. در حالی که در پایان دوره ریاست‌جمهوری خاتمی این آمادگی وجود داشت که حکم عضویتش برای مجمع صادر شود اما خودش ترجیح داد که عضو مجمع نباشد.

**بعد از رحلت آیت‌الله هاشمی علاوه بر تغییر و تحولات در مجمع تصمیمی مبنی بر انحلال مرکز تحقیقات استراتژیک مجمع تشخیص مصلحت نظام گرفته شد. علت این انحلال چیست و آیا تعطیلی مرکزی تحقیقاتی می‌تواند در جایگاه مجمع تغییری ایجاد کند؟**

مرکز مطالعات استراتژیک از بدو تاسیس قرار بود اتاق فکر کل نظام باشد. محلی که افراد موثر و اندیشمندی برای کل نظام تولید فکر و ایده‌پردازی کنند و راهکار ارائه دهند. به طور طبیعی جایگاه مرکز تحقیقات استراتژیک باید در ریاست‌جمهوری می‌بود چون ریاست‌جمهوری یا قوه مجریه درگیر کار اجرا و اداره کشور است و بیش از سایر قوا نیاز به مشاوره‌هایی از این قبیل دارد. زمانی که دوره ریاست‌جمهوری آیت‌الله هاشمی تمام شد، ایشان ترجیح داد که این مرکز را به مجمع تشخیص منتقل کند. جایگاه و وزن آیت‌الله هاشمی به گونه‌ای بود که این انتقال را توجیه می‌کرد؛ ولی واقعیت این است که این مرکز در مجمع تشخیص منشا اثر چندانی نبوده است. من به عنوان عضو مجمع در ۱۵ سال گذشته شاید دو تا جزوه هم در مورد موضوعات تخصصی از مرکز مطالعات دریافت نکرده‌ام.

از سویی دبیرخانه هم کمیسیون‌های جداگانه و تخصصی تشکیل داد و در این کمیسیون‌ها کار کارشناسی انجام می‌داد. با این حال مرکز تحقیقات استراتژیک مجمع هم کارکرد کارشناسی داشت. در حالی که من عضو ۴ کمیسیون بودم و اگر قرار بود مرکز به اعضای مجمع مشورت تخصصی بدهد لااقل در این مدت باید از این مشورت‌ها و خروجی مرکز تحقیقات استفاده می‌کردم. در جلسات رسمی مجمع از طرف مرکز تحقیقات هیچ خروجی‌ای ارائه نمی‌شد. حتی نماینده مرکز هم در جلسات کمیسیون‌ها به عنوان نماینده رسمی حضور نداشت؛ گرچه دکتر روحانی به عنوان شخص حقیقی و بعد حقوقی حضور داشت.

در واقع اگر چنین مرکزی نیاز است اما جایگاهش در مجمع نیست. جایی فراگیرتر که هم به رهبری سرویس کارشناسی بدهد و هم اگر لازم شد به سایر قوا. متاسفانه در کشور ما موازی‌کاری باب شده است و هزینه‌های زیادی هم بر نظام تحمیل کرده است. بعد از تاسیس مرکز مطالعات استراتژیک، مجلس شورای اسلامی مرکز پژوهش‌ها را با اختصاص بودجه‌های بسیار سنگین راه انداخت. قوه قضاییه مرکز تحقیقاتی مختص خود را تاسیس کرد. شورای نگهبان هم حتی برای خود مرکز تحقیقاتی ویژه دارد. ضمن اینکه مرکز تحقیقات استراتژیک نهاد ریاست‌جمهوری هم فعالیت دارد. به همه این مراکز، مراکز دانشگاهی و تحقیقاتی را هم اضافه کنید. هر دستگاه و وزارتخانه‌ای پژوهشگاه‌های عریض و طویلی برای خود تشکیل داده است

به نظر من انحلال این مرکز یک امر لازم بود. حضور مرکز تحقیقات استراتژیک موازی‌کاری بود ضمن اینکه سرویس کارشناسی هم به مجمع نمی‌داد.

البته نظر شخصی من این است که باید همه مراکز تحقیقاتی و پژوهشی در مرکز تحقیقات استراتژیک مجمع ادغام می‌شد و این مرکز دوباره فعال و احیا می‌شد و به عنوان اتاق فکر کل نظام فعالیت می‌کرد و نظام از دارایی نرم افزاری و نیروی انسانی برجسته کل جریانات در قالب این مرکز استفاده می‌کرد. لذا اگر روزی قرار باشد موازی‌کاری در جهت افزایش بهره‌وری و کاهش هزینه‌های پرسنلی پایان یابد، احیای مرکز مطالعات از ادغام همه مراکز تحقیقاتی و پژوهشی اتفاق خوبی است اما در حال حاضر مرکز تحقیقات استراتژیک، مرکزی زاید بود و انحلالش خللی در کار مجمع وارد نمی‌کند. ضمن اینکه در تاکید مقام معظم رهبری بوده که دبیرخانه هم باید محدودتر و کوچکتر باشد و از توان کارشناسی اعضا بیشتر استفاده شود.

**به سراغ حضور شما در دولت یازدهم و عدم حضور در دولت دوازدهم برویم. از شما به عنوان گزینه وزارت کشور نام می‌بردند. چه اتفاقی افتاد که شما به عنوان وزیر کشور معرفی نشدید؟**

مطرح شدن نام من برای وزارت کشور پایه و اساسی نداشت. گمانه‌زنی‌ها یا در واقع ترجیحاتی بود که جریانات سیاسی و رسانه‌ها داشتند.

**با شما صحبت رسمی صورت نگرفت؟**

خیر. برخی فکر می‌کردندچون من دوره‌های مختلف در مجلس و دولت و... بودم شاید برای این وزارتخانه مناسب باشم. از سویی با توجه به مطالباتی که جریان اصلاح‌طلب در انتخابات داشت هم گزینه‌های اصلاح‌طلب برای وزارت کشور مطرح می‌شد. به هر حال روحانی راجع به این موضوع با من صحبتی نکرد و صرفا گمانه‌زنی رسانه‌ای بود.

**برای هیچ سمت دیگری در دولت دوازدهم با شما صحبتی نشد؟**

به هر حال تعیین ترکیب دولت حق طبیعی رئیس‌جمهوری است و رئیس‌جمهوری با ملاحظات و محاسباتی که دارد کابینه را انتخاب می‌کند. در این دوره روحانی تشخیص و ترجیحش این بود که شخص دیگری در معاونت حقوقی حضور داشته باشد. برای یکی، دو پست دیگر البته غیر از عضویت در دولت به من پیشنهاداتی شد که من خیلی آمادگی پذیرش نداشتم.

**چه شد که در دولت یازدهم از معاونت پارلمانی به معاونت حقوقی رفتید؟ آن زمان گفته می‌شد که خودتان از رئیس‌جمهوری خواسته‌اید که این تغییر صورت پذیرد؟ مجلس اصولگرا با شما ارتباط خوبی برقرار نمی‌کرد؟**

معاونت پارلمانی کار دشواری است. مجلس اگر هماهنگ با دولت باشد البته این دشواری کم می‌شود و اگر هماهنگ نباشد خیلی سخت‌تر است. مجلس نهم مجلسی بود که در جریان انتخابات ۹۲، ۳۰۰ امضا در راستای حمایت از رقبای آقای روحانی جمع کرده بود. یعنی حتی برخی برای دو نفر امضا کرده بودند. مجلس نهم مجلسی بود با ترکیب سیاسی اصولگرایی قاطع و البته جریان بسیار تند اصولگرایی هم در این مجلس حضور داشت که حتی برای خود آقای لاریجانی و اصولگرایان معتدل هم زحمت ایجاد می‌کردند چه رسد به دولت و روحانی.

تعداد افراد اصلاح‌طلب هم که در مجلس نهم انگشت‌شمار بود. اما به هر روی با لطف خدا و تجربه طولانی که در امور مجلس و ۱۶ سال نمایندگی داشتم، توانستم ارتباط نسبتا خوبی با هیات رئیسه مجلس برقرار کنم.

در سه سالی که در معاونت پارلمانی حضور داشتم، غیر از عدم رای اعتماد چند نفر که طبیعی بود و بیشتر برخورد سیاسی صورت گرفته بود، کلیت مجلس همراهی قابل قبولی داشت. درست است که در قضیه برجام به‌خصوص در برخوردها با دکتر ظریف خیلی اذیت شدیم اما در نهایت نتیجه به نفع برجام و در تایید آن بود.

اما در کل حضور در این معاونت کار دشواری بود چون برخی نمایندگان مطالباتی را مطرح می‌کردند که من پیگیری این مطالبات را درست نمی‌دانستم. در جابه‌جایی افراد، برداشتن برخی مسئولین و آوردن برخی دیگر یا تخصیص اعتبارات برای برخی طرح‌ها که بودجه‌هایش خارج از روند جاری بود درخواست‌هایی داشتند که با اصول مورد نظرم سازگاری نداشت.

**خودتان پیشنهاد رفتن به معاونت حقوقی را دادید؟**

بعد از انتخابات و تغییر ترکیب مجلس، جریان تند و افراطی تضعیف شد و آقای روحانی هم پیشنهاد داد که در معاونت حقوقی حضور پیدا کنم تا برخی کارهایی که بر زمین مانده انجام شود. درواقع ایشان پیشنهاد دادند و من قبول کردم. از من خواستند فهرستی از افراد را برای معاونت پارلمانی پیشنهاد بدهم که من ۷ یا ۸ نفر را پیشنهاد دادم. آقای امیری هم در فهرست پیشنهادی من حضور داشت.

**پیش از انتخابات مجلس دهم بسیاری از اصلاح‌طلبان معتقد بودند برای تشکیل مجلسی همچون مجلس پنجم نه حتی مجلس ششم تلاش می‌کنند. با توجه به این که شما در مجلس پنجم بعد از رفتن عبدالله نوری به وزارت کشور ریاست فراکسیون اقلیت مجلس را برعهده داشتید، فکر می‌کنید چقدر فراکسیون امید مجلس دهم از فراکسیون اقلیت مجلس پنجم دور است؟**

نمی‌خواهم در مورد مجلس دهم داوری کنم چون در مجلس حضور ندارم. ضمن اینکه هیچ مجلسی شبیه مجلس پیشین نخواهد بود. حتی مجالسی که از نظر ترکیب سیاسی اکثریت اصولگرا یا اصلاح‌طلب بوده‌اند با مجالس سال‌های بعد و همین ترکیب هم یکسان نیستند. مثلا مجلس سوم با اکثریت چپ‌ها با مجلس ششم با اکثریت اصلاح‌طلب یکسان و قابل مقایسه نیست. مجلس دوم با چهارم یا مجلس پنجم با دهم هم همین طور. یک وجوه اشتراک و افتراقی دارند اما عوامل قابل قیاس نیستند.

در مجلس پنجم اقلیت موجود اقلیتی بسیار منسجم و موثر بود ضمن اینکه تعهد تشکیلاتی خوبی حاکم بود. آقایان مرعشی، حضرتی، قمی، خانم جلودارزاده و افراد دیگر ترکیب کاملا منسجمی را تشکیل داده بودند و من هم به عنوان رئیس مجمع وقت زیادی می‌گذاشتم و سعی می‌کردم جلسات فشرده‌ای برگزار کنم. منزل ما چون نزدیک مجلس هم بود محل تشکیل جلسات فراکسیون و فرافراکسیونی و تخصصی بود. از طرفی آقای ناطق‌نوری به عنوان رئیس مجلس هم با وجود اینکه در جناح مقابل قرار داشت، در مسائل کلان تعامل خوبی با هم داشتیم. مثلا در ماجرای استیضاح آقای مهاجرانی واقعا کار سنگینی انجام شد که این استیضاح در مجلس رای نیاورد. در مورد استیضاح عبدالله نوری هم همین قدر تلاش کردیم که البته در نهایت با اختلاف یکی، دو رای که کمی هم شبهه‌ناک بود افتاد.

یکی از عوامل انسجام اقلیت در مجلس پنجم این بود که جریان مستقلین هم در این مجلس حضور داشت. برخی چهره‌ها چون طه هاشمی و جمعی از نمایندگان مستقل بودند که در موضوعات کلان و مهم همراهی می‌کردند.

**خب این فضا در مجلس دهم تا حدودی وجود دارد اما خروجی مثل مجلس پنجم نیست؛ آیا اشکال از رفتار مدیریتی است؟**

به هر حال هر کسی رفتار مدیریتی متفاوتی دارد. فضای سیاسی هم متفاوت است. ما مجلس نهم با ترکیب افراطی و مجلس هفتم و هشتم را با اکثریت اصولگرا پشت سر گذاشته‌ایم؛ در قوه مجریه هم ۸ سال دولت خاص احمدی‌نژاد با همه ویژگی‌هایش رفته و دولت اعتدالی سر کار آمده است.

این فضای سیاسی با فضای سیاسی زمان فعالیت مجلس پنجم متفاوت است. در دور پنجم مجلس کشور آرام آرام برای تحول آماده می‌شد. در آن فضا برخی موضوعات جاذبه داشت. ما در مجلس پنجم برای جلوگیری از تغییر قانون انتخابات که بر مبنای این تغییر اکثریت نسبی به جای اکثریت مشخص حاکم می‌شد آبستراکسیون کردیم چون این موضوع را به ضرر مردم می‌دانستیم. دوستان با ما همراهی کردند و با هیات رئیسه جلوی این تغییر را گرفتیم.

ضمن اینکه زمینه‌های اجتماعی برون مجلسی هم به گونه‌ای بود که تغییر جدی را می‌طلبید و همان خواست اجتماعی به انتخابات سال ۷۶ و انتخاب خاتمی تبدیل شد. لذا فضای اجتماعی خارج از مجلس هم بر داخل مجلس تاثیر می‌گذارد. بنابراین ما نمی‌توانیم دو مجلس را از هر حیث مقایسه کنیم.

**الان ضعف فراکسیون اصلاح‌طلبان را چه می‌دانید؟**

به هر صورت انتظاری که جامعه پس از انتخابات دوره دهم از فراکسیون امید دارد جدی‌تر است. البته کار فراکسیون، کاری دشوار است و اقتضائات خاص خود را دارد، برخوردی که در این مدت و بعد از مجلس پنجم و خصوصا بعد از مجلس ششم در بررسی صلاحیت داوطلبان اتفاق افتاد و ترکیب مجلس هفتم تا دهم را رقم زد نمی‌خواهم بگویم تحفظ یا محافظه‌کاری بلکه نوعی مصلحت‌گرایی را حاکم کرده است.

**این مصلحت‌گرایی صرفا در کنش‌ها و واکنش‌های اصلاح‌طلبان نمود پیدا کرده است؟**

نه صرفا میان اصلاح‌طلبان بلکه در کل کشور. کسانی که بعد از مجلس پنجم به مجلس ششم راه یافتند تقریبا ۹۰ درصد در دوره‌های بعدی ردصلاحیت شدند. در دوره دهم هم تقریبا اتفاق مشابهی رخ داد. در این دوره اما لایه‌های دوم و سوم اصلاحات وارد رقابت شده و در نهایت به مجلس راه یافتند.

به همین دلیل شاید نوعی مصلحت‌گرایی حاکم شده است. برای همین تاکید دارم که نمی‌توان مقایسه دقیقی داشت اما اصلی که در همه دوره‌ها باید حاکم باشد این است که نمایندگان مجلس از شجاعت ذاتی مبتنی بر فداکاری، تعهد به سوگند نمایندگی، وفاداری به تعهدات و وعده‌ها و شعارهایی که به مردم داده‌اند، برخوردار باشند و تا جایی که ممکن است از ملاحظه‌کاری‌هایی که مصلحت نظام و کلی مردم در آن نیست پرهیز کنند.

ضمن این که شخصیت عارف را متین و موثر می‌دانم و نمی‌توان گفت ضعف در ریاست فراکسیون امید است. مجموعه شرایط به گونه‌ای است که گاهی بروز بیرونی این است که هیچ کاری انجام نشده است.

**این مصلحت‌گرایی که از آن صحبت می‌کنید، باعث بهبود و ترمیم ارتباط اصلاح‌طلبان با حاکمیت شده است؟**

رابطه اصلاح‌طلبان چه آنان که به صورت رسمی داخل ساختار نظام مشغول کار هستند و چه کسانی که فعالیت اجرایی و تقنینی ندارند با قاعده حاکمیت که رهبری نظام است به لحاظ عقلی، قانونی و شرعی باید محکم و مستمر باشد. به هر حال ساختار سیاسی مبتنی بر اندیشه سیاسی امام خمینی است و رهبری در کانون محوری اندیشه سیاسی امام بوده است.

**بعد از رحلت آیت‌الله هاشمی رفسنجانی صحبت‌هایی مبنی بر تعامل مستقیم و بدون واسطه اصلاح‌طلبان با رهبری مطرح شد. آیا شرایط برای برقراری چنین ارتباطی فراهم است؟**

من همیشه به این اصل معتقد بودم. اصلاح‌طلبان هم دنبال همین هستند اما متاسفانه جریان انحصارطلب و فرصت‌طلب همیشه سعی کرده اصلاح‌طلبان را متهم کند. راه اصلاح‌طلبی راه نیروهای خط امام بوده و هست.

میان نیروهای سیاسی چه کسی به نجابت و مصلحت‌گرایی خاتمی سراغ دارید؟ یا چه کسی همچون آیت‌الله هاشمی می‌شناسید که این هجم از توهین و فشار و تخریب را تحمل کند؟ اگر یک‌صدم آن تخریب‌ها و هجمه‌هایی که علیه سران اصلاحات مطرح شد، علیه بزرگان اصولگرا مطرح می‌شد چه بسا که از نظام خارج می‌شدند. خیلی روشن می‌توانید رفتار احمدی‌نژاد که مدعی سوپر اصولگرایی است را تحلیل کنید.

جریان اصلاح‌طلبی بر مبنای اندیشه سیاسی امام حرکت کرده است و البته مردم سالاری، تعقل و خردگرایی را از ارکان اندیشه سیاسی امام می‌داند. بر این مبنا تلاش خواهیم کرد هماهنگی بیشتری صورت گیرد. مصلحت مردم و کشور در این است که اختلافات کم‌تر شود و همه افراد بتوانند نقش ایفا کنند. اگر تلاشی برای نزدیک شدن دیدگاه‌ها انجام می‌گیرد این یک مصلحت‌اندیشی اسلامی است. این خواست مردم است چراکه مردم از ما تنش‌آفرینی نمی‌خواهند؛ در این حال دفاع از منافع مردم با شجاعت و صراحت لهجه را از ما طلب می‌کنند. این ویژگی اصلاح‌طلبان است.

**چندی پیش خبری مبنی بر ادغام مجمع روحانیون مبارز با مجمع محققین و مدرسین حوزه علمیه قم منتشر شد. آیا قرار است این ادغام صورت گیرد؟**

اصلا چنین قراری نبوده و نیست. لزومی هم ندارد این ادغام اتفاق افتد. مجمع روحانیون با مجمع محققین تقارب سیاسی دارد اما آنها کارکرد خود را داشته و بیشتر در حوزه علمیه قم نقش‌آفرینی می‌کنند. ما کارکرد سیاسی‌تری در سطح کشور داریم. به هر روی نه بحثی در مورد ادغام بوده، نه تصمیمی گرفته شده و نه ضرورتی دارد.

ایرانشهر

به نظر می‌رسد آنقدرها که برای تهران انتخاب نشدن گزینه اصلاح‌طلب به عنوان شهردار مهم بود برای تبریز اهمیت نداشت، چرا که آنها هم در انتخاب فهرست ۱۳ نفره و هم در انتخاب گزینه‌های شهرداری نشان دادند عقبه مدیریتی برایشان مهم‌تر از عقبه سیاسی‌ست.

# معمای تبریز

## چرا شورای شهر اصلاح‌طلب تبریز شهردار اصولگرا انتخاب کرد؟

مرجان زهرانی
خبرنگار سازندگی

گویا معادلات سیاسی در شمال غربی ایران کمی متفاوت است. ساکنان آذربایجان بیش از سایر قومیت‌ها با مرکز در ارتباط هستند. با این حال آذربایجان شرقی سیاست‌زدگی تهران را ندارد و به طریق اولی در تبریز این سیاست نیست که جاری و ساری است.

توسعه حرف اول را در تبریز می‌زند. مردمان این استان نسبت به سایر مناطق مرزی حتی ارتباط مدرن‌تری با همسایگان‌شان دارند. کسانی که این شهر را از نزدیک ندیده‌اند احتمالا تصویری سنتی از آن در ذهن دارند، اما تنها یک بار دیدن این شهر ترک‌نشین از تبریز چهره‌ای توسعه‌گرا و مدرن در ذهن باقی می‌گذارد، با مردمانی که کسب‌وکار برای‌شان اولویت است. صنایع گسترده و تجارت‌های خرد و کلان شاید خواسته یا ناخواسته مردمان این شهر را بیش از هر چیز به سمت اولویت‌بخشی به توسعه اقتصادی نسبت به توسعه سیاسی سوق داده است.

این پیش‌زمینه قطعا فضای روشن‌تری برای بررسی شرایط سیاسی-شهری این کلان‌شهر فراهم خواهد کرد و درک اینکه چرا خروجی تصمیم پارلمان‌نشینان شهری با اکثریتی اصلاح‌طلب یک شهردار اصولگرا است را آسان‌تر می‌کند.

به نظر می‌رسد تنها چیزی که در انتخاب امیدی‌های تبریز موثر و مهم نبوده، عقبه سیاسی و حزبی‌ای است که باعث شد شورای این شهر در گام اول با تکیه بر نظرات شخصی و فردی شهردار تبریز را انتخاب کند، چیزی که شاید در ۴ سال پیش‌رو به پاشنه آشیل شورای پنجم مبدل شود.

امیدی‌های تبریز شاید افراد متخصص و حتی با تجربه‌ای در امور شهری باشند، کما این که اغلب سابقه مدیریت شهری دارند اما به نظر می‌رسد نه آموزش سیاست‌ورزی دیده‌اند، نه پذیرای یک هد و سرگروه برای هماهنگی بیشتر هستند و نه حتی کسی در میان‌شان برای یک کنش تشکیلاتی پافشاری دارد.

### ماجرای این ۸ نفر

از ۱۳ کرسی پنجمین پارلمان شهری تبریز ۸ کرسی به اصلاح‌طلبان رسید. تبریز از معدود شهرهایی بود که در آن لیست امید رأی قاطع به دست نیاورد. با این حال اکثریت صندلی‌های شورای شهر به اصلاح‌طلبان رسید و شاید بتوان گفت که چپ‌های سیاسی در اکثریت قرار گرفتند. اما خروجی این ترکیب اصلاح‌طلبانه شهرداری بود که به گفته فعالان سیاسی زمینه‌های اصولگرایی قوی‌تری دارد.

زمانی که فضای سیاسی کشور آماده حضور قاطعانه اصلاحات بود و در اغلب شهرها با همراهی هیئت‌های نظارت بر انتخابات مسیر اصلاح‌طلبان برای رسیدن به شورا هموارتر شد و نسبت به شورای چهارم بازی به نفع آنها با قدرت بیشتری تغییر کرد در تبریز این تغییرات تا صحن شورای پنجم پیش رفت و خیلی زود متوقف شد.

تبریزی‌ها ایرج شهین‌باهر را گزینه «ناامید» اعضای شورای پنجم می‌دانند که توانست از مجموعه‌ای اصلاح‌طلب رأی بیاورد، اما چه شد که باهر رأی اصلاح‌طلبان شد؟

از ۱۳ کرسی شورای پنجم تبریز ۸ کرسی به اصلاح‌طلبان و حامی تغییرات عمده در شورا و شهرداری این شهر رسید.

منتخبان شورای شهر پنجم تبریز از زمان مشخص شدن نتایج همچون تهران جلسات فشرده برگزار کردند. بیش از ۱۰۰ ساعت نشست و ۱۵ جلسه مختص انتخاب شهردار انجام شد، نشست‌هایی برای انتخاب پنجاه و ششمین شهردار تبریز.

این جلسات به مدت سه ماه از خرداد تا شهریور(پیش از رسمیت یافتن شورای شهر جدید) ادامه داشت. سرانجام خروجی این نشست‌ها و ۳ ماه رایزنی و تعامل تعیین ۲۷ شاخص برای شهردار بعدی بود. البته در این جلسات فرصت چندانی برای بحث و بررسی گزینه‌های پیشنهادی ایجاد نشد و بخش اعظم این زمان به تعیین شاخص‌ها گذشت.

با این حال یک گزاره برای اصلاح‌طلبان منتخب شورای شهر پنجم قطعیت داشت و آن هم گذار از صادق نجفی، پنجاه و پنجمین شهردار تبریز بود. با این حال هنوز گزینه یا گزینه‌های نهایی برای تصدی بر شهرداری مشخص نشده بود. بنابراین تصمیم جمعی بر این شد که با رسمیت یافتن شورای شهر، منتخبان فعلا سرپرست انتخاب کنند تا روی گزینه قطعی و نهایی به اجماع برسند.

یکم شهریور اولین جلسه شورای شهر پنجم به صورت رسمی و قانونی برگزار و در این جلسه پست‌های پارلمان شهری میان اکثریت و اقلیت شورا تقسیم شد.

شکور اکبرنژاد تنها داوطلب برای ریاست شورای پنجم تبریز شد که بعد از رأی‌گیری او برای مدت یک سال با ۱۲ رأی موافق و یک رأی ممتنع به عنوان رئیس شورای اسلامی شهر تبریز انتخاب شد. همچنین سونیا اندیش دیگر عضو لیست امید نایب‌رئیس شورا شد. کریم صادق‌زاده از لیست امید هم منشی و دبیر دوم سخنگویی شورا شد. البته حاصل تعامل و رایزنی با اقلیت شورا هم حضور علی آجودان‌زاده در جایگاه دبیر اول و محرم محمدزاده در مرتبه‌ی خزانه‌دار بود.

شکور اکبرنژاد که نمایندگی دور هشتم تبریز در مجلس را نیز در کارنامه دارد از همان روز آغازین مجبور شد روند انتخاب شهردار را پی بگیرد، چرا که صادق نجفی، شهردار پیشین، در اولین جلسه شورای شهر پنجم از سمت خود استعفا داد.

در واقع نجفی پیش از اینکه شورا کار خود را آغاز کند از بی‌میلی اعضا به ادامه کارش مطمئن بود. از همین روی در متن استعفای خود نوشت: «۴ سال گذشته نشان داد که شرط شهردار موفق و خوب حمایت اکثریتی از شهردار است و اگر حمایت اکثریتی از من وجود ندارد شهردار نخواهم بود.»

بعد از استعفای نجفی اعضای شورا با انتخاب سریع شهردار مخالفت کردند و قرار بر این شد که فعلا برای شهرداری تبریز سرپرست انتخاب شود.

برای انتخاب سرپرست شهرداری در ابتدا ۸ گزینه مد نظر بود که با توجه به حذف ۳ نفر از لیست ۸ نفره رقابت میان ۵ نفر باقی‌مانده صورت گرفت. از میان اسحقی، رنجبر، سلیمانی و موسایی در نهایت محمد حسین اسحقی که مدت‌ها در شهرداری تبریز فعالیت داشته و معاونت عمرانی این شهرداری را در کارنامه دارد با ۱۲ رأی به عنوان سرپرست انتخاب شد.

### روند انتخاب شهردار تبریز

شورا بحث روی مصادیق شهرداری تبریز را آغاز کرد. بر اساس همان شاخص‌های ۲۷ گانه‌ای که پیش از رسمیت یافتن شورا مشخص شده بود، هر کدام از اعضا ۵ یا ۶ گزینه را پیشنهاد دادند و اعضای پارلمان شهری با چیزی حدود ۶۰ تا ۷۰ چهره پیشنهادی برای شهرداری مواجه شدند. این فهرست بلندبالا به فهرست ۴۰ نفره تبدیل شد. پس از آن اعضا همان راه و روشی که تهران برای انتخاب شهردار طی کرد را پیش گرفتند. این ۴۰ نفر به ۱۷، سپس ۱۴ و بعد از آن به ۷ نفر کاهش یافتند.

میرعلی اصغر الموسوی، عبدالله فتح‌اللهی، رحیم شهرتی‌فر، ایرج شهین‌باهر، مصطفی مولوی، علیرضا رحیمی و مهدی سلیمان‌پور، ۷ گزینه اصلی برای تصدی کار شهرداری شدند.

اصلاح‌طلبان با گزینه‌ای چون عبدالله فتح‌اللهی به شدت مخالفت کردند، چرا که نمی‌خواستند ترکیب اکثرا اصلاح‌طلب شورای پنجم فردی را برای تصدی شهرداری انتخاب کند که از نزدیکان محمدباقر قالیباف است.

علیرضا رحیمی هم به دلیل خویشاوندی با دبیری از اعضای شورای قبل و همچنین نداشتن شرایط لازم کناره‌گیری کرد. پس از آن رحیم شهرتی‌فر، فرماندار تبریز هم فضا را برای رقابت مساعد ندید و انصراف داد.

در آخر مصطفی مولوی، مهدی سلیمان‌پور، میرعلی اصغر الموسوی و ایرج شهین‌باهر گزینه‌هایی شدند که رایزنی‌های خود را آغاز کردند.

میرعلی اصغر الموسوی گزینه مطلوب اصلاح‌طلبان شورای شهر پنجم بود و ایرج شهین‌باهر گزینه اقلیت آن. با این حال یکی از سرسخت‌ترین مخالفان الموسوی در شورا رئیس شورا یعنی اکبرنژاد بود، چهره‌ای که با حمایت قاطعانه اصلاح‌طلبان و البته با ائتلاف و همراهی اقلیت شورا بر مسند ریاست نشست. در این میان برخی از اعضا هم صراحتا در مورد مواضع خود سخن نگفتند و ترجیح دادند به رایزنی‌های پشت پرده ادامه دهند.

نهایتا بعد از ۶ روز رایزنی اعضای اصلاح‌طلب شورا به جز دو نفر (فرج محمد قلی‌زاده و عبدالله تقی‌پور) با امضای میثاق‌نامه‌ای متعهد شدند که به الموسوی برای شهرداری رأی آری دهند. ولی با همین شرایط هم الموسوی برای رأی حداقلی یک رأی کم داشت. از سویی رئیس شورا معتقد بود شهردار باید رأی حداکثری کسب کند. از این رو شاید الموسوی، از دیپلمات‌های اسبق، خود به خود در آستانه حذف قرار گرفت.

پس از این کشمکش‌ها یکم مهر، روز انتخاب شهردار، فرا رسید. پیش از برگزاری جلسه رسمی مصطفی مولوی از کاندیداتوری انصراف داد. در آغاز جلسه رسمی و انتخاب شهردار به هر عضو این مجوز داده شد که دو نفر به صورت همزمان رأی دهند.

بالاخره در روز انتخاب رسمی شهردار در صحن شورای شهر اعضای مدافع الموسوی موفق نشدند که باقی اعضا را برای رأی دادن به او مجاب کنند. در این فرآیند پرحاشیه الموسوی حذف و رقابت میان سلیمان‌پور و باهر ادامه پیدا کرد. در نهایت باهر با ۷ رأی یعنی یک رأی بیشتر از سلیمان‌پور راهی شهرداری شد.

گرچه اصلاح‌طلبان تبریز توانستند ۸ کرسی از ۱۳ کرسی پارلمان شهری را فتح کنند، آنان در اولین اقدام رسمی و موثر خود شکست خوردند. آنها نه تنها نتوانستند گزینه مد نظر اغلب اصلاح‌طلبان را بر مسند ریاست شهر بنشانند که حتی نتوانستند شهرداری با اکثریت آرا داشته باشند.

در واقع پافشاری برخی چهره‌های اصلاح‌طلب همچون اکبرنژاد نسبت به حذف الموسوی باعث شد آنان یک بازی دو سر باخت را تجربه کنند.

### اصلاح‌طلبان تبریزی

روند مخدوش انتخاب شهردار و تعارضات رخ داده بدنه اجتماعی اصلاح‌طلب را ناامید کرد. پس از آن بود که اعضای شورا و فعالان سیاسی استانی یک‌یک واکنش نشان دادند.

محمدباقر بهشتی از اعضای شورای شهر تبریز بر این باور بود که برخی اعضای اصلاح‌طلب و اکثریت شورا به دلیل عدم اجماع در گودالی که اقلیت کنده بود افتادند. او در گفت‌وگو با رسانه‌های استانی توضیح داد: «بنده از روز اول پیش‌بینی می‌کردم که برخی از اعضای شورا دروغ می‌گویند و با این دروغ گفتنشان تلاش دارند تا افکار دیگران را فریب دهند ولی متاسفانه هم‌حزبی‌های ما صادقانه فریب خوردند.»

این عضو شورای شهر تبریز دیدار اقلیت شورا به همراه شهردار منتخب با نماینده ولی فقیه در استان و امام جمعه تبریز بعد از انتخاب شهردار بدون اطلاع سایر اعضا را نمونه بارز چنین حرکت‌هایی خواند و گفت: «این نوع حرکت‌ها شورا را به سمت انشقاق پیش می‌برد و به هیچ وجه به صلاح شهر و شهروندان نیست.»

همچنین کریم صادق‌زاده، سخنگوی شورای شهر تبریز هم در مورد ایرادات وارده بر انتخابات شهردار توضیح داد: «همانطوریکه مشاور حقوقی شورا نیز قبلا اعلام کرده بودند ایراداتی بر نحوه انتخاب شهردار وارد است که بایستی مجددا در آرامش و دقت بررسی گردد تاخدای ناکرده حقی از کاندیداهای محترم تضییع نگردد.»

محمد پورحسن از فعالان سیاسی این استان اما معتقد است که روند انتخاب و حاشیه‌های آن سرمنشاء این انتخاب بود و توضیح داد: «فعالیت جمعی و تشکیلاتی افراد را مجرب و آبدیده می‌کند و تصمیمات اتخاذ شده آنها با پشتوانه فکری و تشکیلاتی به نسبت کمتر محل ایراد واقع می‌شود.»

به نظر می‌رسد این موضوع پاشنه آشیل اعضای شورای شهر کنونی است. اما این بی‌تجربگی و رفتار غیرتشکیلاتی از کجا نشأت می‌گیرد؟

شورای هماهنگی اصلاح‌طلبان شهر تبریز همچون برخی از شهرستان‌ها تلفیقی از احزاب و اشخاص حقیقی است. در واقع در این شورا ۲۸ حزب حضور دارند و باقی اعضا از اساتید دانشگاه یا شخصیت‌های حقیقی و متنفذ شهر هستند.

روند انتخاب لیست امید در تبریز هم همچون تهران بوده است. کمیته انتخاباتی شورای هماهنگی اصلاح‌طلبان با تعداد بسیار زیادی که قصد کاندیداتوری داشتند مصاحبه کرد، مصاحبه‌هایی که مدت‌زمان زیادی به طول انجامید. در نهایت از میان همه کسانی که تایید صلاحیت شده و جزو خروجی مصاحبه‌ها و نشست‌ها بودند ۱۳ نفر انتخاب شدند.

اما نکته جالب در مورد فهرست شورای شهر تبریز انتخاب همین ۱۳ نفر است. هیچکدام از ۱۳ منتخب فهرست امید برای شورای شهر تجربه فعالیت حزبی نداشته و هیچکدام عضو شاخه‌های استانی احزاب نبودند، نکته‌ای مهم که پس از تشکیل شورا و در جریان انتخاب شهردار خود را نشان داد.

در واقع اعضا بدون هیچ عقبه حزبی و تعهد تشکیلاتی بر آنچه خود «صلاح» می‌دانستند پافشاری کردند. برای مثال اکبرنژاد، رئیس شورای شهر تبریز حاضر نشد که با باقی اصلاح‌طلبان در حمایت از الموسوی همراهی کند. گرچه یکایک اعضا نام اصلاح‌طلب را یدک می‌کشیدند و با پشتوانه لیست امید به پارلمان شهری راه یافته بودند، جای خالی تعهد تشکیلاتی و پیروی از تصمیم جمعی به خوبی در میان آنها مشاهده می‌شد. به همین دلیل در قدم اول یعنی انتخاب شهردار گزینه‌ای را انتخاب کردند که به عنوان عضو علی‌البدل به شورای شهر راه یافته بود و انتخاب شهرداری اصولگرا ناامیدی بزرگی را به بدنه اجتماعی حامی لیست امید تزریق کرد.

البته به نظر می‌رسد آنقدرها که برای تهران انتخاب نشدن گزینه اصلاح‌طلب به عنوان شهردار مهم بود برای تبریز اهمیت نداشت، چرا که آنها هم در انتخاب فهرست ۱۳ نفره و هم در انتخاب گزینه‌های شهرداری نشان دادند عقبه مدیریتی برایشان مهم‌تر از عقبه سیاسی‌ست. از این رو شاید بتوان تبریز را شهر فن‌سالاری و یک سبک سیاست‌ورزی ویژه دانست. سیاست به سبک تبریز.

| نام | گرایش | پیشینه |
|---|---|---|
| شکوراکبرنژاد | لیست امید | نماینده دور هشتم مجلس شورای اسلامی |
| شهرام دبیری اسکویی | اصولگرا | پزشک، مدیر و مؤسس باشگاه فرهنگی ورزشی دبیری تبریز و بیمارستان ولیعصر تبریز |
| فریدون بابایی | اصولگرا | دکترای جغرافیای انسانی ـ اقتصادی |
| محرم محمدزاده | مستقل | مهندسی الکترونیک – الکترونیک و در کارشناسی ارشد الکترونیک – فوتونیک است. همچنین او دوره تخصصی صدا و تصویر (برودکست) را در دانشکده صدا و سیما به اتمام رسانید |
| سعیدنیکوخصلت | لیست امید | رئیس دانشکده تربیت بدنی و علوم ورزشی دانشگاه تبریز |
| سونیا اندیش | لیست امید | عضو هیئت‌مدیره و دبیر انجمن صنفی خدمات مهندسی صنعتی استان آذربایجان‌شرقی، مدیرعامل شرکت فناوران پویش پروژه، عضو هیئت‌رئیسه اتاق بازرگانی تبریز، مشاور کمیسیون اقتصادی مجلس، دبیر اتاق بازرگانی تبریز و کارآفرین برتر استان |
| عبدالله تقی‌پور | لیست امید | معاون هماهنگی سازمان‌ها و شرکت‌های شهرداری تبریز و عضو هیئت‌مدیره سازمان خدمات موتوری، مدیرعامل سازمان پارک‌ها و فضای سبز شهرداری |
| فرج محمد قلیزاده | لیست امید | وکیل پایه یك دادگستری و عضو کانون وکلا از سال ۱۳۸۳، سال ۷۹ مشاور حقوقی شهرداری منطقه سه تبریز، معاون اداری مالی و قائم‌مقام شهردار منطقه سه تبریز، شهردار منطقه سه تبریز، از سال ۸۲ مشاور حقوقی شهردار تبریز |
| محمدباقربهشتی | لیست امید | دانشیار دانشگاه تبریز (استاد مدیریت و بازرگانی و اقتصاد) |
| کریم صادق‌زاده | لیست امید | دبیر اجرایی خانه کارگر تبریز |
| علی آجودان‌زاده | اصولگرا | پزشک، دو بار کاندیدای مجلس شد، از سال ۹۳ تا ۹۵ نیز معاونت مالی و اداری دانشکده پرستاری و مامایی استان بود و سپس معاونت امور اداری و مالی دانشکده پزشکی نوین دانشگاه علوم پزشکی تبریز را عهده‌دار شد |
| غلامحسین مسعودی ریحان | لیست امید | نماینده دور هشتم مجلس شورای اسلامی |
| محمداشرف‌نیا | اصولگرا | معاون سابق امور عمرانی استانداری آذربایجان‌شرقی |

# سیاستمدار تجزیه‌طلب

## چرا بارزانی‌ها از همگرایی با دولت مرکزی عراق به واگرایی رسیدند؟

خدیجه غبیشاوی
روزنامه‌نگار

برگزاری رفراندوم جنجالی استقلال کردستان عراق بار دیگر نام «مسعود بارزانی» را سر زبان‌ها انداخت. کسی که به همراه پدرش «ملامصطفی بارزانی» حداقل در پنجاه سال اخیر نقش غیرقابل انکار و مهمی در حیات سیاسی منطقه کردستان عراق ایفا کرده است اما با برگزاری رفراندوم اخیر میان مخالفت‌های بسیار همسایگان و غرب بار دیگر در مظان اتهامات بسیاری از جمله تلاش برای ایجاد چنددستگی و تفرقه در عراق قرار گرفته است. در ادامه مروری داریم بر زندگی‌نامه مسعود بارزانی و پدرش مصطفی بارزانی.

### ملامصطفی بارزانی، ناسیونالیست کرد

«مصطفی بارزانی» که به نام «ملامصطفی» شناخته می‌شود، یکی از رهبران ملی‌گرای کرد و از شخصیت‌های برجسته در سیاست معاصر منطقه کردستان عراق به شمار می‌رود. وی در سال ۱۹۴۶ به عنوان رهبر حزب دموکراتیک کردستان عراق انتخاب شد تا رهبری کردها را علیه رژیم وقت عراق در اختیار بگیرد. وی تا زمان مرگش در ماه مارس سال ۱۹۷۹ رهبری سیاسی و نظامی کردها را علیه دولت وقت عراق برعهده داشت. وی به زبان‌های فارسی و عربی مسلط بود و به ترکی نیز حرف می‌زد.

بارزانی در سال ۱۹۰۳ در بارزان، روستایی در شمال کردستان عراق به دنیا آمد. زمانی که بارزانی تنها ۵ سال داشت پدر، پدربزرگ و برادرش از سوی امپراتوری عثمانی‌ها اعدام شدند. وی در نوجوانی به دیگر مبارزان کرد به رهبری شیخ محمود بارزانی در جنگ علیه بریتانیایی‌ها در عراق پیوست. در سال ۱۹۳۱ وی به برادرش شیخ احمد بارزانی پیوست و با یکدیگر شورش‌هایی را علیه تلاش‌های بغداد برای شکست قدرت کردها در منطقه کردستان عراق صورت دادند و به سران جنبش استقلال کردستان عراق تبدیل شدند.

تلاش‌های این جنبش برای مقابله با بغداد اما بی‌نتیجه ماند و در نهایت با سرکوب این جنبش ملامصطفی به همراه برادر بزرگش به سلیمانیه عراق تبعید شد. این تبعید تا سال ۱۹۴۳ ادامه داشت و ملامصطفی تحت تاثیر جنگ جهانی دوم از تبعید در سلیمانیه آزاد شد. بغداد بار دیگر به تلاش‌های گسترده برای شکست بارزانی اقدام کرد و وی، برادرش احمد و در حدود ۳ هزار نفر از حامیان آنها را مجبور کرد تا به مرزهای ایران فرار کنند و در اکتبر سال ۱۹۴۵ وارد اشنویه شوند، جایی که کردهای ملی‌گرا تحت راهنمایی‌ها و حمایت‌های شوروی سابق یک حکومت کرد تاسیس کرده بودند.

در دسامبر سال ۱۹۴۵ قاضی محمد، رهبر حزب دموکراتیک کردستان ایران در مهاباد تاسیس جمهوری کردستان را اعلام کرد. بارزانی در آن زمان به عنوان وزیر دفاع و فرمانده نظامیان کرد در جمهوری کردستان انتخاب شد. در آن زمان بود که نیروهای ایرانی به مقابله با جمهوری مهاباد پرداختند و درگیری‌های گسترده‌ای در این منطقه رخ داد و در نهایت در ماه می ۱۹۴۶ نیروهای شوروی از ایران خارج شدند و تمامی حمایت‌های این کشور از جمهوری کردستان بر اساس توافق‌نامه «یالتا» قطع شد.

در دسامبر همان سال نیروهای ایرانی توانستند کنترل مهاباد را در اختیار گرفته و مجازات سختی را برای کسانی که در این درگیری‌ها حضور داشتند در نظر بگیرند. قاضی‌محمد به همراه برادر و پسرعمویش در وسط میدان شهر به دار آویخته شدند و بارزانی نیز به همراه یارانش به سمت مرزهای شوروی گریخت.

بارزانی و همراهانش به ارمنستان رسیدند و در کمپ‌هایی در نزدیکی نخجوان قرار گرفتند. بارزانی و همراهانش پس از آنکه از حکومت شوروی درخواست کمک کردند، به آذربایجان منتقل شدند و به کمپ‌هایی در نزدیکی و اطراف باکو منتقل شدند. آنجا بود که بارزانی با مقامات حزب کمونیست آذربایجان که از مسکو دستور کمک به کردها را داشتند، دیدار کرد؛ آنجا بود که بارزانی برای نخستین بار با «میرجعفر باقرف» دبیر اول حزب کمونیست آذربایجان دیدار کرد و با وی درباره آنچه کردها می‌توانند در شوروی انجام دهند، گفت‌وگو کرد؛ حامیان بارزانی آموزش نظامی و سیاسی دیدند و همچنین نوشتن و خواندن به زبان کردی را یاد گرفتند. بارزانی و همراهانش پس از آن در باکو مستقر شدند و به مسکو نیز سفر داشتند.

در سال ۱۹۵۸ و در پی کودتا در عراق بارزانی از سوی «عبدالکریم قاسم» نخست‌وزیر جدید عراق برای بازگشت به این کشور دعوت شد و توانست به سرعت روابط گرمی را با قاسم برقرار کند.

این روابط گرم اما مدت زمان زیادی به طول نینجامید و پافشاری بارزانی بر خواسته‌هایش مبنی بر استقلال منطقه کردستان عراق موجب بروز اختلافاتی میان وی و عبدالکریم قاسم شد. این اختلاف نظرها بار دیگر به درگیری نظامی منجر شد و بغداد علیه کردستان حملاتی را صورت داد که در نتیجه آن دوباره بارزانی و همراهانش به ارتفاعات کوهستان‌های کردستان گریختند.

دهه ۷۰ اما با پستی و بلندی‌های بسیار برای کردستان عراق و مصطفی بارزانی همراه بود. در ماه مارس ۱۹۷۰ توافقاتی میان رهبران کردستان عراق و بغداد رقم خورد که به موجب آن قومیت و زبان کردها به رسمیت شناخته شد. در مارس ۱۹۷۴ بود که مصطفی بارزانی برخلاف گذشته، این بار از حمایت حکومت وقت ایران و شخص محمدرضا پهلوی آخرین شاه ایران برخوردار شد و توانست به جنگ حزب بعث عراق برود و در این مسیر موفقیت‌هایی را نیز کسب کند؛ موفقیت‌هایی که مدت زمان طولانی ادامه نداشت و در نتیجه توافق‌نامه الجزایر میان محمدرضا شاه و صدام حسین سر اروندرود، حمایت‌ها و پشتیبانی‌های ایران از کردهای عراق به پایان رسید.

بارزانی در سال‌های پایانی عمر خود سقوط حکومت پهلوی در ایران، کنار رفتن هنری کسینجر پس از شکست فورد در انتخابات ریاست‌جمهوری سال ۱۹۷۶ در آمریکا و مرگ رئیس‌جمهور الجزایر را شاهد بود، سه نفر از شخصیت‌هایی که تاثیرات منفی بر جنبش وی در روند توافق‌نامه الجزایر داشتند. بارزانی به دنبال درمان بیماری سرطان خود به آمریکا رفت و در مارس ۱۹۷۹ در بیمارستان جورج تاون واشنگتن دی‌سی درگذشت.

از مصطفی بارزانی پسرش مسعود بارزانی رهبر حزب دموکراتیک کردستان عراق و رئیس کنونی این منطقه باقی مانده است؛ کسی که در انتخابات جولای سال ۲۰۰۹ با کسب ۶۶ درصد از آرا بار دیگر به این سمت انتخاب شد و اکنون با پافشاری‌اش برای برگزاری رفراندوم جنجالی استقلال کردستان عراق بار دیگر مورد توجه رسانه‌ها قرار گرفته است.

### مسعود بارزانی و ادامه راه پدر

مسعود بارزانی در سال ۱۹۷۹ جانشین پدرش شد و به رهبری حزب دموکراتیک کردستان عراق رسید. وی که در مهاباد در کردستان ایران به دنیا آمده است، از همان کودکی کنار پدر و برادران و عمویش در مبارزات برای تحقق اهداف کردها حضور داشت؛ تا جایی که توانست در جوانی میان فرماندهان نظامی کرد قرار بگیرد. روند جانشینی او بر پدرش نیز با حرف و حدیث‌های فراوانی همراه بود چراکه هم او و هم برادرش ادریس خود را جانشین پدر می‌دانستند. در نهایت با مرگ مرموزانه ادریس در ارومیه، این مسعود بارزانی بود که توانست بر کرسی پدرش تکیه بزند.

حضور در مبارزات و همراهی با پدر و دیگر خویشاوندان از دوران کودکی و نوجوانی منجر به آن شد که مسعود بارزانی به سرعت پله‌های رشد در زمینه سیاسی و نظامی را طی کند و پس از مرگ پدرش سمت رهبری حزب کردستان عراق را در اختیار بگیرد.

مسعود بارزانی در کارنامه خود اقدامات قابل توجهی در زمینه همکاری با ایران را به ثبت رسانده است، در دوران جنگ هشت‌ساله حکومت بعث عراق با ایران، بارزانی و همراهانش کنار تهران و علیه نیروهای عراقی مبارزه می‌کردند. این موضوع به همین جا ختم نمی‌شود و وی در یک برهه زمانی پس از انقلاب اسلامی ایران، زمانی که به ایران بازگشته بود به رابطی میان کردهای عراق و جمهوری اسلامی ایران تبدیل شد. بارزانی همچنین در خیانت کردهای تجزیه‌طلب ایرانی و همراهی آنها با حکومت بعث عراق مشارکت نکرد و به همراه حزبش، دموکراتیک کردستان عراق کنار ایران ایستاد. تلاشی که می‌توان آن را در جهت بازیابی قدرت از دست رفته کردها در عراق در نتیجه دوری تهران از آنها دانست.

سال ۱۹۹۱ میلادی دوران طلایی بارزانی و کردهای عراق به شمار می‌رود. پس از جنگ کویت و عراق و در زمان برقراری وضعیت ممنوعیت پرواز عراق توسط نیروهای ائتلاف، مسعود بارزانی توانست کنترل کردستان عراق را به دست آورده و دولت اقلیم کردستان عراق را تاسیس کند؛ دولتی که پس از سقوط رژیم صدام به طور رسمی و قانونی تشکیل شد.

به همین ترتیب پس از حمله آمریکا به عراق در سال ۲۰۰۳ میلادی، احزاب کرد عراق به رهبری مسعود بارزانی و جلال طالبانی با یکدیگر متحد شدند و دولت متحدی را در این منطقه تشکیل دادند. بارزانی به عضویت شورای ریاست‌جمهوری منطقه کردستان عراق درآمد و در آوریل سال ۲۰۰۴ به ریاست آن انتخاب شد. در ادامه این تحولات بارزانی در ژوئن سال ۲۰۰۵ میلادی از سوی پارلمان عراق به عنوان رئیس منطقه کردستان عراق انتخاب شد.

حمله داعش به عراق و برخی از مناطق کردنشین در سال‌های اخیر منجر به آن شد که مسعود بارزانی بار دیگر به فکر برگزاری همه پرسی استقلال کردستان عراق بیفتد. در حالی که برگزاری این همه‌پرسی تاکنون چندین بار به تعویق افتاده بود اما در نهایت برگزار شد و مسعود بارزانی اکنون سودای استقلال کردستان عراق را در سر می‌پروراند. وی در دفاع از برگزاری این همه‌پرسی در مصاحبه با مجله آمریکایی فارن پالیسی گفت که انجام همه‌پرسی برای استقلال، حق مسلم و قانونی ما است.

این رفراندوم در حالی میان اما و اگرهای بسیار برگزار شد که ترکیه و ایران ۲ کشور هم مرز با این منطقه با برگزاری این همه‌پرسی مخالف بودند؛ دولت مرکزی عراق نیز از به رسمیت شناختن نتایج این همه‌پرسی خودداری کرد، آن را غیرقانونی خواند و اعلام کرد که آن را کان لم‌یکن تلقی می‌کند. برگزاری این رفراندوم نه‌تنها با مخالفت همسایگان و غرب همراه بود که در خود اقلیم کردستان عراق نیز سر آن اختلاف نظر وجود داشت.

# جهان

از زمان مرگ کیم ایل سونگ، جلسات عمومی کمیته مرکزی حزب حتا یکبار هم برگزار نشد. این جلسات در دوران کیم جونگ ایل هم برگزار نشد. این وضعیت تا دهه ۲۰۱۰ ادامه داشت. این یعنی هیچ تغییری در عضویت در کمیته مرکزی حزب و پولیتبورو در این دوره بر اساس رویه‌هایی که تحت قواعد حزبی ترسیم شده بود به وجود نیامد.

# دولت اسرارآمیز

## رژیم دیکتاتوری- سوسیالیستی کره‌شمالی چگونه اداره می‌شود؟

محمد حسین باقی
پژوهشگر ارشد مرکز تحقیقات استراتژیک

در سال ۱۹۴۵ نیروهای شوروی به بخش شمالی کره رسیدند و در مدار ۳۸ درجه متوقف شدند. در دهم اوت ۱۹۴۵، دو افسر جوان آمریکایی به نام‌های «دین راسک» و «چارلز بونستیل»، مأمور شدند تا محدوده اشغال آمریکا را مشخص کنند. آنها نیز روی نقشه مدار ۳۸ درجه را مشخص کردند زیرا این مدار تقریباً کشور را به دو نیمه مساوی تقسیم می‌کرد و پایتخت، سئول، را هم در قلمروی آمریکا قرار می‌داد. در سال ۱۹۵۰ نقطه عطف سوم رقم خورد که سرنوشت کره را تا امروز روشن کرد. در ۲۵ ژوئن ۱۹۵۰ نیروهای «جمهوری دموکراتیک خلق کره» (کره‌شمالی) با پشتیبانی نظامی چین و شوروی و تحت فرمان «کیم ایل سونگ» به بخش جنوبی که همان جمهوری کره (کره‌جنوبی) بود که تحت حمایت آمریکا قرار داشت حمله کردند. در ۲۷ ژوئیه ۱۹۵۳ پیمان آتش‌بس میان دو کره برقرار شد که تا امروز ادامه دارد. میان دو کره هیچ پیمان صلحی نیست جز همان پیمان آتش‌بس که وضعیت میان آنها را بسیار شکننده کرده است.

### فلسفه سیاسی هدایتگر در کره‌شمالی

فلسفه سیاسی هدایتگر در کره‌شمالی «جوچه» (یا همان اعتمادبه‌نفس) است. رهبران این کشور از «جوچه» به منزله بدیع‌ترین و انقلابی‌ترین خدمت «کیم ایل سونگ» به تفکر بین‌المللی نام می‌برند. جوچه مذهب مختار در کشور است و بر تمام جوانب زندگی در کره‌شمالی نفوذ و برتری دارد. این ایدئولوژی ابتدا تداوم مارکسیسم- لنینیسم تلقی می‌شد اما گویی رهبران کره‌شمالی «جوچه» را فراتر از تمام «ایسم»ها دانسته و تقلیل آن به مارکسیسم، لنینیسم یا استالینیسم را تخفیفِ آن می‌دانستند؛ با تغییر قانون اساسی جوچه جانشین تمام «ایسم»های مستتر در آن شد. در این ایدئولوژی، رهبران کره (کیم ایل سونگ، کیم جونگ ایل و کیم جونگ اون) در صدر قرار می‌گیرند و سپس ارتش و حزب کارگران کره در بالاترین جایگاه در جامعه قرار می‌گیرد. «جوچه» در مسیر خود به «چاجو» (استقلال) می‌رسد. این استقلال شامل دو مولفه است: توسعه یک اقتصاد مستقل از طریق «چاریپ» (خودپایداری) و ملتی که قادر به دفاع از خود از طریق «چاوی» (دفاع از خود) است. در تفکر جوچه تا زمانی که امپریالیسم و کشورهای امپریالیستی وجود دارند تفکر «ابتدا ارتش» هم وجود دارد؛ به این معنا که ارتش در صدر امور است.

در آغاز تاسیس جمهوری دموکراتیک خلق کره اگر این فلسفه سیاسی هدایتگر تا حد زیادی روی نظام فکری مارکسیسم- لنینیسم و سپس استالینیسم ساخته شد و پا گرفت اما در دهه ۵۰ وقتی میان کیم ایل سونگ با شوروی تنش درگرفت، وی به تفکر مائوییستی متمایل شد. با این حال، کارشناسانی مانند «پاول فرنچ» بر این باورند که این ایدئولوژی ملغمه‌ای است از مارکسیسم، لنینیسم، استالینیسم، مائوییسم و کنفوسیوسیسم اما در دهه ۷۰ به بعد به عنوان دکترین بومی انقلابی یا در قالب مکتب «کیم ایل سونگیسم» بسط داده شد. در این زمان، جوچه به عنوان «راه سوم»ی برای کشورهای توسعه‌نیافته و کشورهای غیرمتعهد مطرح شد اما در نهایت بسیاری از کشورها برابر کیش شخصیت و تکبر بیش از حد «کیم» و بی‌مایگی و تخیلی بودن این ایدئولوژی از آن اعلام برائت کردند. حتا کشورهایی مانند اتیوپی و آلبانی هم کره‌شمالی را «یک جامعه به طرز غیرقابل باوری بسته» توصیف کردند و «کیان کیچن»، وزیر خارجه وقت چین، هم در سال ۱۹۹۱ این کشور را «کشوری با مصیبت‌های نامریی» توصیف کرد.

### نظام سیاسی کره‌شمالی

نظام سیاسی کره‌شمالی را از دهه ۸۰ به بعد می‌توان بر پایه مفهوم «نظام سوریونگ» (نظام رهبری) توصیف کرد. در این قالب، این مفهوم به «سیستمی اشاره دارد که هدفش جاودانه ساختن هدایت رهبر از طریق جانشینی ارثی است». ویژگی برجسته نظام «سوریونگ» این است که در حالی که این نظام ریشه‌های خود را به دیکتاتوری سوسیالیستی لنینیسم می‌رساند اما تا حد زیادی مبتنی است بر ایدئولوژی ساختگی کره‌شمالی یعنی همان «جوچه» و «سوریونگ» نیز جانشین «حزب» شده است. هدف نهایی دائمی ساختن حکمرانی از طریق گروه‌بندی جامع و کامل مردم است. «تاکاشی ساکایی»، متخصص ژاپنی مسائل کره‌شمالی در Journal of World Affairs، ساختار سیاسی کره‌شمالی را این گونه تقسیم‌بندی می‌کند:

### ۱ کارکرد سوریونگ و حزب

یکی از ویژگی‌های اساسی لنینیسم موضع‌گیری آن در مورد «حزب پیشاهنگ» به منزله نمایندگی واقعی دیکتاتوری پرولتاریاست. مخالفان این جریان آن را مورد نقد قرار داده و می‌گویند این تفکر راه را به سوی دیکتاتوری فردی هموار می‌کند و استدلال می‌کنند که انتقال قدرت به حزب با انتقال قدرت به کمیته مرکزی حزب و در نهایت گروه کوچکی از رهبران دنبال می‌شود. نظام سوریونگ ممکن است نشانه‌هایی در این نکته‌ای داشته باشد که این انتقاد مطرح کرده است. بر اساس اصل بنیادین بشری که در بطن ایدئولوژی جوچه قرار دارد، آحاد انسان‌ها به عنوان «موجوداتی اجتماعی» معرفی می‌شوند که «ویژگی استقلال و خلاقیت به آنها اعطا شده است». از آنجا که افراد «موجوداتی اجتماعی» هستند، فقط از طریق اقدام اجتماعی مناسب است که می‌توانند استعداد فکری «استقلال» و «خلاقیت» را ابراز دارند. بر اساس این ایدئولوژی، این فرآیند اطاعت بی‌چون و چرا و غیرمشروط از «هدایت» سوریونگ به منزله «رهبر اعظم» جامعه را ملزم می‌سازد. در این متن، به حزب کارکرد و وضعیت «کمربند یا بندی» داده می‌شود «که هدایت و رهنمود رهبر را به مردم منتقل می‌سازد». در نهایت، این ایدئولوژی با قرار گرفتن ذیل تئوری «ارگانیسم سیاسی- اجتماعی» طعم جزم‌اندیشی مذهبی به خود می‌گیرد که بر اساس آن فرد می‌تواند از محدودیت‌های زندگی جسمی فراتر رفته و از طریق اطاعت بی‌چون و چرا از اوامر و رهنمودهای رهبر به زندگی سیاسی- اجتماعی ابدی دست یابد. تعریف جایگاه و اهمیت سوریونگ به این شکل از اهمیت نسبی حزب می‌کاهد. کاملا غیرممکن است که تمام فعالیت‌های ملت و جامعه همواره از طریق قدرت فردی رهبر کنترل و اداره شود. به این ترتیب، با اختیاراتی که با اقتدار مطلق سوریونگ تقویت می‌شود، روی حزب سرمایه‌گذاری می‌شود. بنابراین، اقتدار واقعی که حزب کارگران خلق کره دارد (و اعمال می‌کند) با اقتدار نخبگان حاکم هیچ کشور سوسیالیستی دیگری قابل قیاس نیست.

کارکردهای واقعی نخبگان حاکم کشورهای سوسیالیستی را می‌توان به این شکل طبقه‌بندی کرد: ۱- تحقیق، برنامه ریزی و تدوین خط‌مشی سیاسی و سیاست‌ها؛ ۲- آموزش و انتخاب نامزدها برای رهبری؛ ۳- آموزش و نظارت بر ارگان‌های دولتی و ۴- شست و شوی مغزی و آموزش ایدئولوژیکی و بسیج مردم بر اساس ایدئولوژی. علاوه بر این کارکردهای واقعی، نخبگان حاکم کشورهای سوسیالیستی «کارکردی نمادین» هم دارند که شامل ایجاد مشروعیت سیستم با فشار بر مردم و جامعه بین‌المللی که دولت بر اساس فرامین ارگان‌هایی اداره می‌شود که نماینده «مردم» هستند مانند کنگره حزبی و کمیته مرکزی حزب. به عبارت دیگر، این کارکرد نمادین تصمیمات مختلف اتخاذشده از سوی گروه کوچک رهبری را به مثابه «تصمیماتی بر اساس اراده مردم» توصیف می‌کند.

### ۲ سیاست «ابتدا ارتش»

مرور تاریخی نظام سوریونگ در کره‌شمالی نشان می‌دهد که چارچوب‌های آن طی دهه ۷۰ به اجرا گذاشته شد. این سیستم طی دهه ۸۰ و پس از مجموعه‌ای از تسویه‌ها تکمیل شد که بیشتر این تسویه‌ها ایدئولوژیک بودند. از آن پس، این سیستم کم‌وبیش شروع به فعالیت در این چارچوب یا قالب کرد تا زمان مرگ کیم ایل سونگ در سال ۱۹۹۴. با انتقال قدرت به کیم جونگ ایل این روند ادامه یافت. به دنبال آن، این سیستم با مجموعه‌ای از آزمون‌های جدی مواجه شد که از تغییرات در محیط داخلی و خارجی نشأت می‌گرفت. یکی از تغییرات همین سیاست «ابتدا ارتش» بود.

اولین آزمون برای کره‌شمالی در نیمه دهه ۹۰ رخ داد در بحبوحه بحرانی که «راهپیمایی بزرگ» نامیده می‌شد. اقتصاد این کشور از اوایل دهه ۹۰ متحمل ضرباتی جدی شد. روابط با شوروی- مهمترین حامی اقتصادی‌اش- دچار نوسان شد و چین هم شروع به اعمال شرایط سخت‌تری در تعاملات اقتصادی خود با کره‌شمالی کرد. اوضاع زمانی به حالت «فاجعه‌بار» درآمد که سیلی ویرانگر در سال ۱۹۹۶- ۱۹۹۵ این کشور را به زانو درآورد. این سیل موجب ویرانی مزارع کشاورزی و در نتیجه گرسنگی و قحطی شد که پیامد آن مرگ تعداد فراوانی از مردم بود. این قحطی چنان بحرانی در جامعه به وجود آورد که حتا کادرهای حزبی هم برای یافتن «قوت لایموت» محل خدمت خود را ترک می‌کردند. شرکت‌های دولتی هم کارهای روزمره خود را رها کردند و با بحرانی‌تر شدن وضعیت شروع به فروش تجهیزات، قطعات و کارخانه‌های خود کردند. نتیجه این شد که حزب و سایر سازمان‌ها و موسسات و نهادهایی که حامی نظام سوریونگ بودند دچار «کژکارکردی» شدند و فعالیت‌هایشان تعلیق شد. دیگر آن کنترلی که در بالا ذکر آن آمد امکان‌پذیر نبود. می‌توان گفت مردم به شدت به مقام‌ها بی‌اعتماد شده بودند و مسائلی مطرح شد دال بر اینکه ایدئولوژی حکومتی تا چه میزان درونی یا بومی‌سازی شده است. سیستم در سال ۱۹۹۷ متحمل ضربه دیگری شد، زمانی که دبیرکل حزب «هوانگ جانگ یوپ» که پدر واقعی نظریه جوچه بود به کره‌جنوبی پناهنده شد. معلوم نیست فرار او تا چه میزان بر مردم کره تاثیر گذاشته اما قطعا باید بر نخبگان این کشور تاثیر گذاشته باشد. در چنین محیطی، ایدئولوژی حاکم برای کنترل مردم دیگر کارایی نداشت. در حدود همین سال، انتشار نوشته‌ها به نام کیم جونگ ایل در مورد تئوری‌های ایدئولوژیک کاملا متوقف شد. در حالی که اصطلاحاتی مانند «ایدئولوژی پرچم قرمز» گاهی در سازمان‌های دولتی رخ می‌نمود اما از حد شعار فراتر نمی‌رفت و نتوانست به لحاظ سیستماتیک در نظریه‌های ایدئولوژیک ادغام شود. می‌توان گفت در نظام سیاسی کارکرد و وزن ایدئولوژی کاهش پیدا کرد. البته این بدان معنا نیست که فضای باز سیاسی پیدا شده بود و دولت دیگر از تبلیغات، شعارهای سیاسی، احساسات مردمی، فیلم‌ها و غیره چشم‌پوشی کرده باشد. این فعالیت‌ها تا امروز به شدت و در بالاترین سطوح ادامه دارد.

از زمان مرگ کیم ایل سونگ، جلسات عمومی کمیته مرکزی حزب حتا یکبار هم برگزار نشد. این جلسات در دوران کیم جونگ ایل هم برگزار نشد. این وضعیت تا دهه ۲۰۱۰ ادامه داشت. این یعنی هیچ تغییری در عضویت در کمیته مرکزی حزب و پولیتبورو در این دوره بر اساس رویه‌هایی که تحت قواعد حزبی ترسیم شده بود به وجود نیامد. در این وضعیت بلبشویی که بر کلیت نظام سیاسی تاثیر گذاشته بود، ارتش خلق کره تنها نهادی بود که توانسته بود کارکرد اصلی سازمانی خود را حفظ کند چراکه تمام نهادهای دیگر عملا از کارکرد اصلی خود تهی شده بودند. در نتیجه نقش ارتش در اداره کشور روزبه‌روز بیشتر شد. در سال ۱۹۹۸، مجمع عالی خلق برای اولین بار از زمان مرگ کیم ایل سونگ تشکیل شد و نظام جدیدی شکل گرفت که در آن کیم جونگ ایل اداره کشور را در قالب «رئیس کمیسیون دفاع ملی» و نه به عنوان رئیس‌جمهور «جمهوری دموکراتیک خلق کره» به دست گرفت. این همان نقشی بود که پدرش نیز ایفا کرده بود. هم‌زمان، مفهوم «ابتدا ارتش» (سونگون) به عنوان نشانه‌ای از روش‌شناسی اساسی در نظام سیاسی کره‌شمالی مورد حمایت قرار گرفت. این مفهوم یعنی «اولویت دادن به ارتش در اختصاص منابع سیاسی» و شناسایی ارتش به عنوان مهمترین نهاد در اداره کشور. گویی همین معنای دوم بر همه چیز چربید و ارتش رکن اساسی اداره کشور و حاکم بر مرگ و زندگی و جان و مال آحاد مردم شد. این مفهوم نه‌تنها ارتش را به عنوان رکن نهایی حفظ نظام سیاسی معرفی کرد، به این حقیقت هم اشاره می‌کرد که ارتش در فضای اقتصادی نیز وارد شده و علاوه بر ساخت‌وساز و احداث کارخانه‌های مهم در تولید کشاورزی و حتا انجام کارهای مربوط به تعمیرات جاده‌ای هم وارد شده است. الگوی ارتش یعنی اطاعت مطلق و گوش به فرمان بودن به عنوان الگویی در تبلیغات دولتی برای مردم تکرار شد. این یک گذار مهم در سیستم بود و بسیاری این را چنین تفسیر می‌کردند که ارتش از لحاظ اقتدار سیاسی از حزب پیشی گرفته است. نکته‌ای که در اینجا باید مورد توجه قرار گیرد، این است که ارتش یک ابزار سیاسی مهم در دست خاندان کیم است اما خود ارتش در نقش رهبری سیاسی ظاهر نشد. نقش ارتش هم باز دچار استحاله شد. ارتش حامی «مراکز انقلابی» معرفی شد که حول کیم جونگ ایل به عنوان «قائد اعظم» و جانشین سوریونگ حلقه زده بودند و بالاترین رسالت ارتش «حمایت» از رهبری تلقی شد.

خط فکری «ابتدا ارتش» پایه نظریه «رژیم» و «جوچه» است که عملا به عنوان رکن سوم جمهوری دموکراتیک خلق کره استقرار یافته است. اگرچه این رویکرد به کیم جونگ ایل نسبت داده می‌شود اما «پاول فرنچ» معتقد است که این تفکر از «رویکرد چهار خطی نظامی» کیم ایل سونگ گرفته شده است: یعنی مسلّح کردن مردم؛ تقویت کشور؛ تبدیل هر سرباز به یک کادر و نوسازی ارتش. کیم جونگ ایل در سال ۱۹۹۹ این سیاست چهارخطی را با رسمی‌سازی «ابتدا ارتش» توسعه داد که هدفش ایجاد دولت- ملتی قوی در زمینه اقتصادی و نظامی (کانگسونگ تائک) و پس از آن ترویج خط فکری «ابتدا ارتش» بود. این سیاست تنها ابزاری است که رژیم می‌تواند با آن بقا یابد. در واقع، مشروعیت غایی رژیم بسته به بقای «ابتدا ارتش» است.

# احزاب جهان

شعار سنتی اخوان‌المسلمین، «همانا مومنین برادر یکدیگرند»، از آیه ۱۰ سوره مبارکه حجرات اخذ شده است. شعار امروزی و معروف این جنبش، «اسلام تنها راه حل است»، نیز بارها از سوی هواداران آن در خیابان‌های مصر –چه در طول انقلاب و چه در زمان دستگیری رهبران و انحلال این جنبش– شنیده شده است.

درس گفتارهای احزاب سیاسی ۱۱

# انترناسیونالیست‌های اسلامی

## اخوان‌المسلمین گرایش به محافظه‌کاری و سنت‌گرایی را حفظ می‌کند

احسان پناه بر
روزنامه‌نگار

اخوان‌المسلمین جنبشی فراملی است که عمدتا در کشورهای عربی سنی‌مذهب طرفداران بسیاری دارد، به طوری که می‌توان این گروه را بزرگترین گروه و یا حزب سیاسی سنی‌مذهب دنیا محسوب کرد. بنیانگذار این جنبش حسن البنا بود که فعالیتش را از شهر اسماعیلیه در مصر آغاز کرد. این جنبش در پاسخ به آنچه اندیشمندان اسلامی چون سید قطب و سید جمال‌الدین اسدآبادی انحطاط و خواب‌زدگی مسلمانان و همچنین سلطه دول غربی بر کشورهای اسلامی به‌خصوص مصر می‌دانستند، بنیانگذاری شد.

### تاریخچه

ریشه اصلی تشکیل جنبش اخوان‌المسلمین را باید در اندیشه‌های سید جمال‌الدین اسدآبادی جست‌وجو کرد. وی یک اندیشمند سیاسی و مرجع اتحاد جهان اسلام بود. وی به معنای واقعی اولین کسی بود که به ترویج اتحاد مسلمین جهان و همچنین مبارزه با نفوذ کشورهای غربی در جهان اسلام پرداخت. وی که از اساتید شیخ محمد عبده بود، به همراه شاگرد خود توانست نقش بسیاری در تحولات کشور مصر بازی کند و نسبت به نفوذ بیگانگان غربی مردم را آگاه کند. این تفکرات سید جمال توانست بذر اتحادگرایی اسلامی را در مصر بکارد و حسن البنا غله آن را مدت‌ها بعد درو کند. حسن البنا، روحانی و مبلغ دینی، در سال ۱۹۲۸ مصادف با ۱۳۰۷ هجری شمسی و ۱۳۴۷ هجری قمری، گروه اسلامگرای اخوان‌المسلمین را با شش عضو از جمله شاگردان و مریدان وی به نام‌های «احمد المصری»، «فواد ابراهیم»، «عبدالرحمان حب‌الله»، «اسماعیل عزو» و «ذکی المغربی» که از کارگران شرکت کانال سوئز بودند، در شهر اسماعیلیه مصر تشکیل داد. این گروه از همان ابتدای کار به جنبشی با اهداف اسلامگرایی، مذهبی، سیاسی، و اجتماعی بدل شد. البنا که در شهر اسماعیلیه و در کنار کانال سوئز زندگی می‌کرد، شاهد حضور بیگانگان و استعمار و سلطه آنان بر زندگی اجتماعی و اقتصادی مردم مسلمان منطقه بود. وی معتقد بود که این نفوذ کشورهای غربی جای خود را به نفوذ و سلطه نظامی داده است و چه بسا این سلطه اقتصادی و فرهنگی برای مسلمانان خطرناکتر باشد. وی همچنین نسبت به سکولاریسم حاکم بر کشور مصر که قوانین اسلامی را نادیده می‌گرفت گله‌مند بود. از نظر البنا، تنها قوانین شریعت اسلامی برای کشورهای اسلامی و مسلمانان قابل قبول بود. از نظر وی، این قوانین باید در جای‌جای زندگی مسلمانان دیده شود و تنها راه به اجرا گذاشتن آن تشکیل حکومت بر پایه قوانین اسلامی است که ضامن اجرای آن قوانین باشد. البنا با حمایت خود از کارگران تحت استثمار شرکت‌های خارجی در مصر توانست به تدریج طرفداران بیشتری را جذب کند. همچنین وی با ساخت بیمارستان، مدرسه، و دیگر اقدامات عام‌المنفعه در جذب افراد طبقه پایین جامعه موفق عمل کرد. وی در اندیشه‌های خود به شدت محافظه‌کار بود، به گونه‌ای که موضعی سخت نسبت به حقوق برابر زن و مرد اتخاذ می‌کرد، اما در عین حال برای احقاق حقوق زنان مطابق با آنچه در شریعت نقل شده بود، تلاش می‌کرد. این گروه به چنان محبوبیتی در جهان اسلام رسید که در ظرف مدت ده سال (۱۹۴۸-۱۹۳۸) هواداران آن از ۲۰۰ هزار نفر به ۲ میلیون نفر رسید. در پی این محبوبیت در میان اقشار جامعه مسلمان، این گروه به مشی مسلحانه روی آورد و اقدام به بمب‌گذاری و ترور برخی از مقامات دولت مصر و نمایندگان دول غربی کرد. در نتیجه دولت دستور انحلال این گروه را در سال ۱۹۴۸ صادر کرد و ۳۲ نفر از رهبران آن را تسلیم چوبه دار کرد. این گروه که تا قبل از آن به شکل نیمه‌مخفی فعالیت می‌کرد، فعالیت‌های خود را کاملا مخفی ساخت و با بیش از ۲۰۰۰ شاخه در کشورهای خاورمیانه به بزرگترین گروه اسلامگرا تبدیل شد. در همین دوره، این گروه نخست‌وزیر کشور مصر را ترور کرد، و در نتیجه دولت حسن البنا را به تلافی این اقدام ترور کرد. فعالیت‌های این گروه اما همچنان به شکل مخفی و با مشی مسلحانه و ترور ادامه داشت تا اینکه حکومت پادشاهی مصر در سال ۱۹۵۲ و در پی کودتای افسران ملی‌گرای ارتش سقوط کرد. این گروه که در پی جنگ اعراب با رژیم اسرائیل در سال ۱۹۴۸ توانسته بود همدلی افسران ملی‌گرا را به دست آورد، بلافاصله بعد از به قدرت رسیدن جمال عبدالناصر و به بهانه اینکه این گروه به جان وی سوءقصد کرده است، از چشم جمال افتاد. در نتیجه، فعالیت اخوان‌المسلمین مجددا ممنوع شد و هزاران نفر از اعضای آن دستگیر و یا اعدام شدند. در نتیجه اقدامات دولت ناصر، بسیاری از سران این جنبش به عربستان سعودی پناهنده شدند. در پی مرگ ناصر، دولت انور سادات مجددا به اخوان‌المسلمین اجازه فعالیت داد و این گروه تا انقلاب سال ۲۰۱۱ مصر به نحوی در ساختار سیاسی مصر فعال بود. این گروه که در این انقلاب نقشی اساسی ایفا کرد، با تاسیس «حزب آزادی و عدالت» توانست در انتخابات پارلمانی سال ۲۰۱۱ و انتخابات ریاست جمهوری سال ۲۰۱۲ پیروز شود و برای اولین بار در تاریخ خود قدرت را به دست گیرد. در پی این پیروزی، محمد مُرسی به عنوان رئیس‌جمهور انتخاب شد، اما یک سال بعد و در پی کودتای ارتش دولت وی سقوط کرد، مُرسی به جرم خیانت علیه مصر به زندان افتاد و به اعدام محکوم شد، کلیه فعالیت‌های جنبش اخوان‌المسلمین ممنوع و تمامی اموال آن مصادره شد، و حزب تازه‌تاسیس «آزادی و عدالت»، شاخه سیاسی اخوان‌المسلمین نیز منحل شد. در سال ۲۰۱۴ و در پی حکم دادگاه عالی مصر، رهبر این گروه، محمد بدیع و ۶۸۲ عضو این جنبش نیز به اعدام محکوم شدند.

### ایدئولوژی و خط مشی

حسن البنا در خاطرات خود می‌نویسد زمانی که می‌خواستند این جنبش را بنیانگذاری کنند، با رویکرد «ما برادرانی در خدمت اسلام هستیم، یعنی اخوان‌المسلمین» نام خود را اخوان‌المسلمین گذاشتند. به نظر می‌رسد این اولین مرامنامه اخوان‌المسلمین باشد که برای رسمیت یافتن و جذب نیرو از سوی اعضای اولیه شش نفره آن قرائت شده است. این جنبش ماهیت خود را بر پایه شریعت اسلام در تمامی شئون زندگی اعم از اجتماعی، اقتصادی، سیاسی، و فرهنگی قرار داده است. اخوان‌المسلمین همچنین در تلاش برای اتحاد جهان اسلام و دولت‌های اسلامی است تا بتواند علیه شرک در دوران جدید، که به تعبیر آنها امپریالیسم غربی است، مبارزه کند. این تفکر که از آن به عنوان انترناسیونالیسم اسلامی و پان-اسلامیسم نیز یاد می‌شود، در تلاش است تا با اتحاد بین مسلمانان، هر گونه پیوند با میهن و قومیت با پیوندهای فراملیتی اسلامی جایگزین شود. ریشه این ایدئولوژی را می‌توان در تفکرات سید جمال‌الدین اسدآبادی –پدر معنوی اخوان‌المسلمین– جست‌وجو کرد. این جنبش اعتقاد دارد که قرآن مجید و سنت رسول‌الله نیز این ایدئولوژی را ترویج کرده و حتی آن را لازم می‌دانند: در آیه شریفه «إنما المؤمنون إخوه فأصلحوا بین أخویکم» (حجرات، آیه ۱۰)؛ و در سخن رسول‌الله «لا فضل لعربی علی عجمی إلا بالتقوی» (مسند احمد، ج ۵، ص. ۴۱۱).

جنبش اخوان‌المسلمین به اصلاحات، دموکراسی، آزادی اجتماع و مطبوعات، و غیره باور دارد. در وبسایت رسمی انگلیسی‌زبان این جنبش درباره باورهای آن اینگونه آمده است: «ما معتقدیم که اصلاحات سیاسی دروازه‌ای راستین و طبیعی برای دیگر اقسام اصلاحات است. ما به دموکراسی و تکثرگرایی سیاسی باور داریم و همواره آن را پذیرفته‌ایم. قدرت باید به شکل مسالمت‌آمیز دست به دست شود» (سایت رسمی انگلیسی زبان اخوان‌المسلمین به نشانی www.ikhwanweb.com). خود حسن البنا تحت تاثیر افکار و ایده‌های صوفی‌گرایانه بود، به گونه‌ای که از اختلافات میان دکترین‌های مکاتب اسلامی اجتناب می‌کرد و تاکید خود را بر اهمیت اتحاد مسلمین با هر نوع دکترینی قرار داده بود. این گروه در عین اعتقاد به اصلاحات، بیشتر سنت‌گرا و محافظه‌کار است و هدف خود را مبارزه برای نجات از یوغ غربی‌گرایی کشورهای اسلامی و مسلمین قرار داده است. البنا معتقد بود که باید حکومتی بر پایه قرآن و سنت تشکیل شود و همه جهان اسلام-از اسپانیا تا اندونزی-را تحت لوای خلیفه مسلمین قرار دهد.

جنبش اخوان‌المسلمین نسبت به حقوق زنان و مسئله جنسیت محافظه‌کارانه تفسیر و عمل می‌کند. این گروه نسبت به برابری حقوق زن و مرد بسیار محافظه‌کار است و در مورد پوشش زنان نیز سنت‌گراست. اما در عین حال بر احقاق حقوق زن بر طبق آنچه در قرآن و سنت آمده است، تاکید دارد.

برخی از سران این جنبش همچون سید قطب مشی ضد صهیونیستی اتخاذ کردند. این گروه در زمان جنگ اعراب و اسرائیل با اعزام نیرو به جبهه‌های جنگ به حمایت از اعراب در مقابل نیروهای اسرائیلی پرداخت و مشی ضدصهیونیستی خود را از همان ابتدا نشان داد. این گروه به شدت نسبت به حضور رژیم صهیونیستی در منطقه همواره ابراز نگرانی کرده است و آن را مانعی برای اتحاد جهان اسلام می‌داند.

شعار سنتی این جنبش، «همانا مومنین برادر یکدیگرند»، از آیه ۱۰ سوره مبارکه حجرات اخذ شده است. شعار امروزی و معروف این جنبش، «اسلام تنها راه حل است»، نیز بارها از سوی هواداران آن در خیابان‌های مصر –چه در طول انقلاب و چه در زمان دستگیری رهبران و انحلال این جنبش– شنیده شده است.

### ساختار سازمانی

اخوان‌المسلمین در واقع یک جنبش محسوب می‌شود و نمی‌توان آن را حزبی سیاسی قلمداد کرد. اما شاخه‌های این حزب در کشورهای گوناگون اقدام به تاسیس حزب تحت لوای آن کرده‌اند. بعد از انقلاب ۲۰۱۱ در مصر، حزب آزادی و عدالت به عنوان شاخه سیاسی این حزب تاسیس شد. در غزه، حماس حزبی سیاسی-نظامی است که خود را به اخوان‌المسلمین منتسب می‌داند. همچنین جبهه عمل اسلامی اردن نیز از احزاب این جنبش است. هر چند این احزاب خود را تحت لوای اخوان‌المسلمین تعریف می‌کنند، از جهاتی خود را مستقل می‌دانند و به شکل بومی عمل می‌کنند. موقعیت و استراتژی سازمانی این گروه بسته به شرایط داخلی شاخه‌های آن در کشورهای مختلف متفاوت است، هرچند که در ایدئولوژی همه شاخه‌ها به یک اصول واحد پایبند هستند: در سال‌های اخیر این گروه به شکل همکاری با نیروهای مخالف دولت در کویت و اردن؛ استراتژی مخالفت آرام در مصر، و مبارزه مسلحانه در لیبی و سوریه به کار خود ادامه داده است.

در رأس هرم تصمیم‌گیری این جنبش «دفتر ارشاد» واقع است و بعد از آن «شورا» قرار می‌گیرد. وظیفه شورا برنامه‌ریزی و ترسیم سیاست‌ها و برنامه‌های کلی‌ای است که این جنبش را به اهداف خود می‌رساند. این شورا متشکل از ۱۰۰ عضو اخوان‌المسلمین است. تمامی تصمیمات مهم اعم از شرکت در انتخابات، مذاکرات، تحریم انتخابات، و دیگر موارد در این شورا گرفته می‌شود و دفتر ارشاد ملزم به اجرای آنهاست. شاخه مصری این جنبش بخشی به نام «ارتباط با جهان اسلام» را در دهه ۴۰ میلادی راه‌اندازی کرد که هدف آن ایجاد ارتباط با شاخه‌های دیگر این جنبش در دیگر کشورها بود. شاخه‌های این جنبش در دیگر کشورها نیز دارای کمیته‌ای به رهبری فردی است که رهبر اجرایی کل آن را منصوب می‌کند. همه شاخه‌های اخوان‌المسلمین تنها در کشورهای عربی خاورمیانه حضور دارند و زیرمجموعه «دفتر ارشاد کل مصر» محسوب می‌شوند. این گروه در خارج از کشورهای عرب‌نشین همچون افغانستان نیز طرفدارانی دارد. برای مثال برهان‌الدین ربانی و طرفداران وی ایده‌های این جنبش را پذیرفته و بدان پایبند هستند.

رهبران این جنبش به ترتیب حسن البنا (۱۹۴۹-۱۹۲۸)، حسن الحدیبی (۱۹۷۲-۱۹۴۹)، عمر تلمسانی (۱۹۸۶-۱۹۷۲)، محمد حمید ابونصر (۱۹۹۶-۱۹۸۶)، مصطفی مشهور (۲۰۰۲-۱۹۹۶)، مامون الحدیبی (۲۰۰۴-۲۰۰۲)، محمد مهدی عاکف (۲۰۱۰-۲۰۰۴) بودند. رهبر کنونی این جنبش محمد بدیع است که در پی بحران سال ۲۰۱۳ در مصر و انحلال جنبش اخوان‌المسلمین در این کشور دستگیر و به جرم خیانت علیه کشور مصر به اعدام محکوم شده است. جهاد الحداد نیز که اغلب سخنگوی این جنبش محسوب می‌شد، در سال ۲۰۱۳ دستگیر شد و در حبس به سر می‌برد.

### ارگان حزب

این گروه در حال حاضر دارای ارگان رسمی خاصی نیست و بیشتر عقاید و برنامه‌های خود را از طریق دو وبگاه عربی‌زبان به نشانی .www.ikhwanonline com و انگلیسی‌زبان به نشانی .www ikhwanweb.com منتشر می‌کند، اما از ارگان‌های رسمی این جنبش در طول تاریخ آن می‌توان به دو روزنامه «اخوان» و «الدعوه» اشاره کرد که هر دو در مصر منتشر می‌شدند.

### سخن آخر

اخوان‌المسلمین بزرگترین گروه سیاسی- و در برهه‌ای نظامی- سنی است که علیرغم ضربه‌ها و فشارها همچنان با شاخه‌های خود در کشورهای عربی در تلاش برای پیشبرد هدف اصلی خود یعنی اتحاد اسلامی و انترناسیونالیسم اسلامی است. بسیاری از سران کشورهای عربی که نظامی غیردموکراتیک، امارتی، و پادشاهی و نزدیک به غرب، به‌خصوص ایالات متحده را تجربه می‌کنند، با این گروه که سودای اتحاد مسلمین و مبارزه با غرب را در سر می‌پروراند، دشمن هستند. جنبش اخوان‌المسلمین در حال حاضر و در پی از دست دادن رهبران خود در مصر ضربه‌ای سهمگین را تجربه کرده است، اما باید دید که آیا سرنوشت فرزندان آن در کشورهای دیگر عربی به پدر مصری‌شان شباهت پیدا خواهد کرد یا خیر؟

# طبیعت

اوایل سال جاری، ناسا مجموعه‌ای از تصاویر را با عنوان «Images of Change» منتشر کرد که نشان می‌داد انسان چه تاثیر مهلکی طی چهل و پنج سال اخیر روی سیاره ما گذاشته است.

## گرم‌تر از همیشه

### ۹ تصویر منتشرشده ناسا که تغییرات مهیب گرم شدن زمین را به وضوح نشان می‌دهند

در سال جاری، توفان‌های هولناک زندگی میلیون‌ها نفر را در سراسر شمال و مرکز آمریکا تحت تاثیر قرار داده‌اند. سیل‌های ویرانگر میلیون‌ها نفر را آواره کرده‌اند و آتش‌سوزی‌ها در سواحل غربی آمریکا و کانادا هم منجر به تخریب میلیون‌ها خانه و آسیب رساندن به زیستگاه‌های حیات‌وحش شده است. بلایای طبیعی سال ۲۰۱۷ سوال‌های زیادی را در مورد مداخلات انسان در طبیعت و عواقب تغییرات آب و هوایی ناشی از فعالیت‌های انسانی در ذهن‌ها ایجاد کرده است. اما با وجود اینکه این پیامدها به خودی خود آشکار هستند، بسیاری هنوز باور دارند که تغییرات آب و هوایی دروغین هستند یا حداقل هیچ ارتباطی با انسان‌ها ندارند. احتمالا نقل قول مشهور رئیس‌جمهور آمریکا و دیگر منکران گرمایش زمین را شنیده‌اید. به عقیده دونالد ترامپ، تغییرات آب و هوایی دروغی ساخته‌وپرداخته چینی‌هاست تا آمریکا را به لحاظ اقتصادی کنار بزنند! اما با وجود اینکه مجموعه‌ای از حقایق در این مورد ابهام علمی را باقی نگذاشته‌اند، باز هم بسیاری در مورد تغییرات آب و هوایی همچنان ناآگاه هستند. اوایل سال جاری، ناسا مجموعه‌ای از تصاویر را با عنوان «Images of Change» منتشر کرد که نشان می‌داد انسان چه تاثیر مهلکی طی چهل و پنج سال اخیر روی سیاره ما گذاشته است. این تصاویر ناسا، ذوب شدن یخچال‌های قطبی، عقب‌نشینی صفحات یخی و سیلاب‌ها و دیگر بلاهای طبیعی مرتبط را به خوبی نشان می‌داد. همه این‌ها شواهدی را نشان می‌دهند که تغییرات آب و هوایی کاملا حقیقی‌اند و همین حالا در حال اتفاق افتادن هستند. اکنون زمانی است که این شواهد قطعی را جدی بگیریم و از اشتباهات گذشته خود دست بکشیم.

**● افزایش سطح دریا در جزیره توالو**

این عکس که در سال ۲۰۰۷ گرفته شده، به زیر آب رفتن شهر فونافوتی را نشان می‌دهد. جمعیت بیش از ۶ هزار نفری این شهر با عواقب واقعی افزایش سطح دریا دست و پنجه نرم می‌کردند. ساکنین توالو به علت بالاتر رفتن سطح دریا به میزان بیش از ۴.۵۷ متر، شاهد سیل‌های بسیاری در نواحی پرجمعیت بودند. به همین دلیل هم این کشور جزیره‌ای به عنوان یکی از «آسیب‌پذیرترین جزایر اقیانوس آرام» شهرت پیدا کرده است. ساکنان این نواحی دو انتخاب دارند: باید از این جزایر کوچ کنند یا اینکه با عواقب مهلک آن مقابله کنند.

**● ترک برداشتن کوه یخی لارسن سی**

این کوه یخی به طول ۹۱.۴۴ متر در صفحه‌ی یخی شبیه جزیره قطب جنوب واقع شده است. عکسی که مشاهده می‌کنید، نوامبر سال ۲۰۱۶ گرفته شده است. در نتیجه این شکاف، کوه یخی به اندازه ایالت دلاویر (با وسعتی حدود ۷ هزار کیلومتر مربع) از صفحه یخی جدا شده است. همچنین دهم ژوئیه امسال (۱۹ تیر) بود که بیش از یک تریلیون تن یخ از صفحه یخی لارسن سی جدا شد. یعنی حدود ۱۲ درصد از کل این صفحه‌ی یخی که میزان قابل توجهی است. چیزی که انکارکنندگان تغییرات آب‌وهوایی را واقعا به فکر انداخت، چرا که جدا شدن کوه یخی لارسن تنها چند هفته پس از اظهارات بحث‌برانگیز دونالد ترامپ در مورد خروج این کشور از توافقنامه آب و هوایی پاریس رخ داد. همان‌طور که به خوبی می‌دانید، کشور ایالات‌متحده آمریکا به تنهایی یکی از عمده‌ترین تولیدکنندگان گازهای گلخانه‌ای جهان محسوب می‌شود.

**● شکاف صفحه یخی گرینلند**

دانشمندان زیست‌محیطی در تحقیقات اخیر خود دریافته‌اند که صفحه یخی گرینلند در اثر ذوب شدن یخ‌ها شکاف برداشته است. در واقع این اتفاق در اثر ذوب شده یخ‌های بالای پوسته بیرونی زمین رخ می‌دهد. این یخچال‌ها و صفحات یخی را می‌توان همچون کلونی‌های یخی در نظر گرفت که در حال کاهش هستند و بسیاری از آن‌ها به‌احتمال‌زیاد در آینده نزدیک ناپدید خواهند شد. به‌این‌ترتیب به نظر می‌رسد، این یخچال‌ها و کلاهک‌های یخی محکوم‌به نابودی هستند. تخمین زده می‌شود حدود ۹۹ درصد از یخ‌های زمین در لایه‌های یخی که جنوبگان و گرینلند را پوشانده‌اند، ذخیره شده‌اند. بنابراین حفاظت از این صفحات یخی و جهان، چیزی نیست که بتوان نادیده‌اش گرفت.

**● توفان هاروی**

این عکس روز ۲۵ اوت ۲۰۱۷ (۳ شهریور) از ایستگاه فضایی بین‌المللی گرفته شد. به این ترتیب، عموم مردم شاهد پیامدهای فاجعه‌بار توفان هاروی در مرکز تگزاس بودند. این عکس در رسانه‌های مختلف آنلاین و جمعی (تلویزیونی و...) بازتاب گسترده‌ای داشت. اما در این پوشش‌های رسانه‌ای ارتباط ضعیفی بین توفان و تغییرات آب و هوایی گزارش شد. کوین ترنبرث، دانشمند ارشد سازمان ملی پژوهش‌های جوی آمریکا، در مصاحبه‌ای با آتلانتیک گفت: نقش فعالیت‌های انسانی می‌تواند ۳۰ درصد یا بیشتر مجموع بارندگی‌های ناشی از توفان را در بربگیرد. اما مرتبط دانستن توفان‌ها به فعالیت‌های انسانی هنوز نادیده گرفته می‌شود و (حتی گاهی در مباحث علمی) تا حد زیادی مبهم قلمداد می‌شود.

**● سیل رود گنگ**

این تصاویر ماهواره‌ای هم بخشی از سری تصاویر «Images of Change» ناسا هستند. این سری تصاویر ناسا علاوه بر اینکه تغییرات آب و هوایی را نشان می‌دادند، به نحوه تاثیرگذاری شهرنشینی و خطرات طبیعی که با این تغییرات سیاره ما را تهدید می‌کنند می‌پردازند. دو تصویر بالا تاثیر شدید سیل سال ۲۰۱۵ در رود گنگ در شمال شرقی هند را نشان می‌دهند. در اثر این سیل زندگی بیش از ۶ میلیون نفر به مخاطره افتاد و دست‌کم ۳۰۰ نفر جان خود را از دست دادند.

**● کاهش یخ‌های قطب شمال**

در خلال سه دهه گذشته، چیزی به لایه‌های ضخیم و قدیمی قطب شمال یعنی بادوام‌ترین یخ‌های قطبی جهان افزوده نشده است. گزارشی که اتحادیه ژئوفیزیک آمریکا در سال ۲۰۰۷ منتشر کرد، نشان می‌دهد که در سال‌های ۱۹۵۳ و ۲۰۰۶، قطب شمال شاهد کاهش بی‌سابقه یخ‌های دریایی بوده است. دو زمستان اخیر، رکورد جدیدی را در کاهش یخ‌های زمستانی قطب شمال نشان می‌دهد. والت مایتر، متخصص دریا از مرکز سفرهای فضایی گودارد، می‌گوید: «این یخ‌های قدیمی و ضخیم در واقع حکم سپر یخ‌های دریایی را داشتند. تابستان‌های گرم یخ‌های تازه را ذوب می‌کرد، اما یخ‌های قدیمی دست نخورده باقی می‌ماندند. اما این یخ‌های قدیمی در حال سست، نازک و کمتر شدن هستند. به این ترتیب، این سپر دیگر به خوبی گذشته نیست. یخ‌های قطبی زمین، با وجود تغییرات فصلی همیشه بوده‌اند. یخ‌های قطبی، از زمانی که انسان‌ها پای به سیاره خاکی گذاشته‌اند، بخش جدانشدنی از کره زمین بوده‌اند و اولین چیزهایی هستند که از فضا قابل مشاهده‌اند. اما ممکن است که در طول زندگی‌مان، شاهد ذوب یکی از بادوام‌ترین یخ‌های قطبی باشیم.»

**● افزایش جذب نور خورشید در قطب شمال**

ناسا از سال ۲۰۰۰، از ماهواره‌های خود برای سنجش میزان جذب نور خورشید در قطب شمال استفاده کرده است. از زمان ثبت این سوابق در سال ۲۰۰۰، سطح جذب نور خورشید، ۵ درصد افزایش یافته است. بنابراین، با وجود این افزایش جذب انرژی خورشیدی، یخ‌ها زودتر و در بهار ذوب می‌شوند و یخ‌های ضخیم‌تر و قدیمی‌تر هم دائما به روند فزاینده ذوب و نازک شدن خود ادامه می‌دهند.

**● ذوب یخ‌های آلاسکا**

محققان برآورد می‌کنند که یخچال شمال‌غربی آلاسکا، ۱۰ کیلومتر عقب‌نشینی کرده است. کوه‌های یخی کوچکی که در تصویر دیده می‌شوند، طی دهه‌های آینده به طور کلی عقب‌نشینی می‌کنند. شاد اونیل، رئیس بخش تحقیقات یخچال‌های طبیعی در مرکز علوم آلاسکا وابسته به سازمان زمین‌شناسی آمریکا گفت: «اینکه چگونه آب‌وهوا باوجود نفوذ انسان طی چند دهه گذشته تغییر کرده، کاملا مشهود است. این شواهد ملموس به‌خوبی به ما نشان می‌دهد که تغییرات آب و هوایی چگونه روی طبیعت تاثیر گذاشته‌اند.» از دهه ۱۹۹۰، عقب‌نشینی یخچال‌های طبیعی آلاسکا، سهم بسیار زیادی در افزایش سطح دریاهای جهان داشته است. سازمان زمین‌شناسی آمریکا گزارش می‌دهد که سالانه ۷۵ میلیارد تن یخ در یخچال‌های طبیعی آلاسکا از دست می‌رود. با این مقدار آب می‌توان استادیوم عظیم یانکی نیویورک را هر سال ۱۵۰ هزار بار پر کرد!

**● آلودگی هوا در لندن**

روز ۱۵ مارس سال ۲۰۱۲، شاهدان عینی قادر بودند که سطح وحشتناکی از آلودگی را مشاهده کنند. ۱۵ مارس روزی بود که رکورد آلودگی هوا در لندن شکسته شد. به گزارش سازمان بهداشت جهانی، ۹۲ درصد از جمعیت جهان در نواحی‌ای زندگی می‌کنند که کیفیت هوا کمتر از میزان مطلوب سازمان بهداشت جهانی است. در ادامه این گزارش آمده است که از سال ۲۰۱۲، به طور ثابت سالانه ۳ میلیون نفر بر اثر آلودگی هوا جان خود را از دست داده‌اند. گزارشی که به نوعی رویداد «مه قاتل» را به یاد می‌آورد. در واقع بر اساس شواهد ثبت‌شده موجود از سال ۱۹۵۲، دود عظیم کشنده‌ای به مدت ۵ روز لندن را در بر گرفت که منجر به کشته شدن هزاران انسان شد. برخی گزارش‌های اخیر، حتی میزان کشته‌شدگان را بیش از این‌ها و تا ۱۲ هزار نفر اعلام کرده است. رویداد مه قاتل سال ۱۹۵۲، نهایتا در سال ۱۹۵۶ سبب تصویب قانون «هوای پاک» توسط پارلمان بریتانیا شد. اما از این رویداد هنوز هم به عنوان یکی از بزرگ‌ترین فجایع زیست‌محیطی و بدترین فجایع مرتبط با آلودگی هوا در تاریخ یاد می‌شود.

منبع: futurism

## سیل ما را خواهد برد

### لئوناردو دی‌کاپریو بازیگر سرشناس آمریکایی از دغدغه جدی‌اش برای محیط زیست می‌گوید

سهیلا تقوی‌نژاد
مترجم

هفته پیش دانشگاه نیوهیون در ییل نیویورک، برای سومین بار میزبان کنفرانس تغییرات آب و هوا با سرمایه‌گذاری و حمایت جان کری سیاستمدار آمریکایی بود که مهمان ویژه آن مراسم لئوناردو دی‌کاپریو دقایقی به ایراد سخنرانی پرداخت. وی در این سمینار که در حضور بیش از ۲۵۰۰ نفر از فعالان حفظ محیط‌زیست و خبرنگاران رسانه‌های مهم دنیا صورت گرفت، در مورد موضع فعلی دولت در خصوص تغییرات آب و هوایی نکاتی را مطرح کرد و از تلاشش برای ترغیب دونالد ترامپ، که در آن زمان تازه به مقام ریاست‌جمهوری رسیده بود، سخن گفت. دی‌کاپریو دیدارش با دونالد ترامپ را اینگونه به خاطر می‌آورد: «ما او را با طرح جامع مقابله با تغییرات اقلیمی آشنا کردیم و در عین حال به طور همزمان فرصت‌های اقتصادی شغل سبز را مهیا ساخته و نحوه پیاده‌سازی آنها را نیز برای وی به تفصیل توضیح دادیم. ما همچنین درباره این موضوع صحبت کردیم که ایالات متحده پتانسیل رهبری سایر کشورهای جهان را در این حرکت عظیم که همان تولید و استفاده از انرژی‌های پاک بود، دارد.» اما تلاش‌های دی‌کاپریو بیهوده می‌نمود: ترامپ پس از آن ملاقات اعلام کرد که ایالات متحده از معاهده اقلیمی پاریس خارج می‌شود و اسکات پروت را به عنوان رئیس آژانس حفاظت از محیط‌زیست منصوب کرد.

دی‌کاپریو اذعان داشت: «ما نباید اجازه دهیم افرادی که ادعا می‌کنند به واقعیت‌ها و علم مدرن اعتقاد ندارند تمام آینده نسل‌های آتی را دستخوش خواسته‌های خود قرار دهند. ما در حال حاضر در نقطه عطف ایستاده‌ایم؛ در آینده خود و فرزندانمان به عقب نگاه خواهیم کرد و باید میراث سالم و قابل استفاده‌ای از خود بر جای گذاشته باشیم. به عبارت دیگر این حکومت و برخی افراد خاصی که در این حکومت قدرتی در دست دارند، تصمیم دارند اقدامات غیرقانونی در این زمینه انجام دهند. تک‌تک ما و شما و همه مردم جهان مسئول هستیم که اجازه ندهیم چنین اتفاقاتی به وقوع بپیوندد.» این ستاره دنیای هالیوود که از سال ۲۰۰۵ بنیادی برای حفظ محیط‌زیست پایه‌گذاری کرده و تاکنون اقدامات شایانی در همین زمینه انجام داده است، اخیرا اعلام کرد که قصد دارد مبلغ ۲۰ میلیون دلار از طرف بنیاد خود برای تحقق اهداف بقای محیط‌زیست اهدا کند. او گفت که این مبلغ قرار است به بیش از ۱۰۰ سازمان مختلف که در همین زمینه فعالیت می‌کنند در داخل و خارج از ایالات متحده اختصاص داده شود.

**● دغدغه‌های آقای بازیگر**

«Before The Flood» - به فارسی آرامش قبل از توفان - یک فیلم مستند محصول سال ۲۰۱۶ در مورد تغییرات آب و هوایی است که توسط فیشر استیونز کارگردانی شده است. این فیلم به عنوان همکاری بین استیونز، لئوناردو دی‌کاپریو، جیمز پکر، برت راتنر، ترور دیویدوسکی و جنیفر دیویسون کیلورن تولید شد. مارتین اسکورسیزی نیز تولیدکننده اجرایی این فیلم است. این فیلم در سپتامبر ۲۰۱۶ در جشنواره بین‌المللی فیلم تورنتو اکران شد و در ۳۰ اکتبر همان سال در کانال نشنال جئوگرافیک پخش شد. به عنوان بخشی از تعهد کانال نشنال جئوگرافیک برای پوشش تغییرات اقلیمی، این مستند به طور گسترده در دسترس و برای دانلود و پخش رایگان در سیستم‌های مختلف، در سایت همین شبکه ارائه شده است. همچنین قرار است این فیلم در شبکه‌های تلویزیونی نشنال جئوگرافیک نیز پخش شود.

دی‌کاپریو در نخستین اکران اروپایی این مستند در اکتبر ۲۰۱۶ در لندن، این فیلم را به شرح زیر معرفی کرد:

«آرامش قبل از توفان» محصولی از سفری سه‌ساله و باورنکردنی است که با همکاری کارگردان مشهور فیشر استیونز برگزار شد. ما به هر گوشه‌ای از جهان رفتیم تا اثرات ویران‌کننده تغییرات آب و هوایی را مورد سؤال قرار دهیم و از توانایی بشریت برای مقابله با آنچه که ممکن است بشردوستانه‌ترین مسئله بشریت باشد، صحبت کردیم. همه آنچه که ما در این سفر شاهد بودیم، نشان می‌دهد که آب و هوای جهان ما به طور باورنکردنی در نوسان است و این نقطه ضعف بزرگی است. ما می‌خواستیم فیلمی بسازیم که به مردم هشدار دهد، که باعث شود آنها درک کنند که چه اقدام خاصی برای حل این مشکل باید انجام داد. به عنوان مثال، ما مسئله‌ای به نام «مالیات بر کربن» را به بینندگان معرفی کردیم که تا به حال در هیچ مستندی به آن اشاره نشده است. «مالیات بر کربن» اساسا اقتصاد سرمایه‌داری را سرنگون می‌کند تا سعی در سرمایه‌گذاری در انرژی‌های تجدیدپذیر داشته باشد و پول و یارانه‌های کمتری از شرکت‌های نفتی به ارمغان بیاورد. این‌ها چیزهایی هستند که واقعا تفاوت زیادی ایجاد می‌کنند. ما باید از رای خود استفاده کنیم. ما نمی‌توانیم رهبران سیاسی‌ای داشته باشیم که به علم مدرن یا روش علمی یا حقیقت تجربی اعتقاد ندارند. ما نمی‌توانیم زمان را از دست بدهیم که اجازه دهیم چنین مردمی بر ما حکومت کنند.

دی‌کاپریو در این فیلم به عنوان راوی به مناطق مختلف جهان سفر می‌کند، با مردم و سیاستمداران و صاحبان صنعت صحبت می‌کند و از تغییرات زیان‌باری که در سال‌های اخیر برای کره زمین اتفاق افتاده بالاخص آب شدن یخ‌های قطبی بر اثر آسیب‌های لایه اوزون و افزایش دمای بی‌سابقه کره زمین سخن می‌گوید.

او امیدوار است بتواند با ساخت این مستند و تبلیغات گسترده در سراسر جهان برای تماشای این فیلم، چشمان دنیا را به حقیقتی که دیر یا زود گریبانگیر ما و فرزندان ما خواهد شد، باز کند.

تکنیک

با این فناوری همه افکاری که در ذهن شما غوطه‌ور هستند، قابلیت ترجمه سریع به انگلیسی، فرانسوی، چینی و هر زبان دیگری را پیدا می‌کنند. قرار دادن یک دستگاه در ذهن، باعث می‌شود تا راه‌های ارتباطی نوینی برابر انسان‌ها قرار گیرد و بتوانند خودشان را به شکل‌های تازه‌تری به دیگران نشان دهند.

# ظهور دستگاه‌های خواندن ذهن

## ایلان ماسک میلیاردر جنجالی و مدیر تسلا به دنبال تولید دستگاهی برای خوانش ذهن است

مترجم:امیر مرتضوی
خبرنگار

حالا با کلیک روی یک لینک، وارد این مقاله شده‌اید. اما این اتفاق چطور افتاد؟ در بخش حرکتی مغز، فرمانی برای فیبرهای عضلانی روی انگشت شما صادر شد تا در بخش خاصی که در نمایشگر می‌بینید کلیک کنید، و سپس پردازنده مرکزی درون کامپیوتر یا موبایل شما، عملیات بارگذاری این مقاله را انجام داد و حالا در حال پایان دادن به پاراگراف اول آن هستید. یک روز تمام این عملیات پیچیده که تنها چند ثانیه زمان می‌برد، به دست فراموشی سپرده خواهد شد. سرمایه‌گذاری‌های بزرگی در زمینه پایش افکار انسان توسط کامپیوتر در حال انجام است. در ایده ساده و در عمل فوق دشوار است: قرار است بتوانید هر دستوری که به ذهن‌تان می‌رسد را مستقیم روی کامپیوتر پردازش کنید. هدف بزرگ‌تر این است که ماشین‌هایی داشته باشیم که بتوانند فکر را بخوانند و بدانند که شما چه می‌خواهید یا به چه اطلاعاتی نیاز دارید، حتی پیش از اینکه بند انگشت را برای کلیک روی لینکی تکان دهید. اما این آینده چقدر از نسل ما فاصله دارد؟ بیایید نگاهی داشته باشیم به وضعیت فعلی ماشین‌هایی که می‌کوشند تا افکار را با صفر و یک‌های کامپیوتری ترکیب کنند و ببینیم که در این راه، چه چالش‌های بزرگ و کوچکی وجود دارد. حقیقت این است که توسعه‌ی واسط مغز و کامپیوترها از چندین دهه پیش آغاز شده است. اما معمولاً کسی آن را جدی نگرفته، مگر اینکه میلیاردری که عادت دارد راکت‌های فضایی چند بار مصرفش را بر سطوح شناور روی دریا فرود آورد، در مورد آنها صحبت کند. در آن زمان است که مردم واقعاً می‌توانند این فناوری را جدی بگیرند. ایلان ماسک چند ماه پیش وقتی خبر داد که شرکتی در همین رابطه تاسیس کرده، سر و صدای زیادی به پا شد اما حقیقت این است که رویای ماشین‌های ذهن‌خوان ریشه در علوم اعصاب دارد و به حدود یک قرن پیش بر می‌گردد. در سال ۱۹۲۴، یک روانپزشک آلمانی به نام «هانس برگر» اولین دستگاه EEG (الکتروانسفالوگرام - موج نگاری مغز) را ساخت و در حین عمل یک پسر ۱۷ ساله، از آن استفاده کرد. آنچه او به عنوان موج‌های «آلفا و بتا» از آنها یاد کرد، امروزه هنوز هم به پزشکان برای یافتن اختلالات مغزی یاری می‌رساند. با چسباندن قطب‌های مغناطیسی روی سر فرد، امواج مغزی اندازه‌گیری‌شده روی کاغذ خودنمایی می‌کنند و پزشکان می‌توانند با نگاهی به آن، ناهنجاری‌ها را بیابند و سطح سلامت مغز را تعیین کنند.

### ارتباط مستقیم مغز و کامپیوتر

در دهه ۷۰ میلادی، یک مهندس برق بلژیکی به نام «ژاک ویدال» تصمیم گرفت آزمایش کند که آیا این سیگنال‌های الکتریکی می‌توانند فایده‌ای فراتر از علم پزشکی داشته باشند یا خیر. او در این رابطه تحقیق می‌کند و در سال ۱۹۷۳، مقاله‌ای در همین باره می‌نویسد که عنوان آن «جهش به سوی ارتباط مستقیم ذهن و کامپیوتر» است. برای اولین بار، ویدال است که در جهان ایده واسط مغز و کامپیوتر (BCI) را مطرح کرده است. وی باور داشت که امکان استفاده از سیگنال‌های مغزی و تبدیل آنها به دستور برای کامپیوتر وجود دارد. ویدال که یک ستوان بازنشسته نیروی هوایی بود، می‌نویسد: «آیا سیگنال‌های الکتریکی و قابل مشاهده مغزی می‌توانند به نوعی استفاده شوند که حامل اطلاعاتی برای ارتباط انسان و کامپیوتر باشند تا در نهایت هدف کنترل یک دستگاه خارجی یا یک عضو مصنوعی یا حتی سفینه فضایی محقق شود؟» وی در ادامه می‌نویسد: «حتی بر اساس پیشرفت‌های فعلی علوم کامپیوتری و فیزیولوژی اعصاب، به نظر می‌رسد که تحقق چنین امری بسیار نزدیک باشد.»

### اعضای مصنوعی

این آینده نزدیک البته بیشتر از آنچه ویدال انتظار داشت طول کشیده است. اما ایده‌های او در مورد نوع کارکرد BCIها یا همان واسط مغز و کامپیوتر، درست از آب درآمد. همکاری دانشمندان با پروژه «دوباره راه رفتن» باعث شد تا شاهد آخرین پیشرفت‌های تکنولوژیک در آغاز جام جهانی ۲۰۱۴ باشیم که در برزیل برگزار شد. در آغاز جام، یک شخص معلول جسمی که اسکلتی بزرگ را پوشیده بود با ضربه‌ای نمادین به توپ، آغاز جام جهانی را رسماً اعلام کرد اما نکته اینجا بود که این اسکلت توسط امواج مغز همین شخص کنترل می‌شد. برای این کار از الکترودهای غیرتهاجمی استفاده شد تا سیگنالی از مغز خوانده و سپس دستور به اعضای مصنوعی منتقل شود.

### کنترل پرواز

و اما سفینه‌های فضایی؟ هنوز به آنجا نرسیده‌ایم ولی ناسا در حال انجام تحقیقاتی در همین زمینه است. در سال ۲۰۱۳ این آژانس فضایی همکاری اش با چند دانشمند از دانشگاه Essex را آغاز کرد. در این تحقیق، دو شخص با استفاده از واسط کامپیوتر و مغز، در فضایی شبیه‌سازی شده یک سفینه فضایی مجازی را کنترل کردند. این آزمایش طراحی شده بود تا پتانسیل چنین کاری مورد ارزیابی قرار گیرد.اما در آوریل سال گذشته، دانشمندان علوم اعصاب در دانشگاه فلوریدا اولین مسابقه کنترل پهپاد با ذهن را برگزار کردند. مسابقه‌ای که در آن از شرکت‌کنندگان خواسته می‌شود تا با استفاده از نیروی ذهن خود، پهپاد را به خط پایان برسانند. مشخصاً پای تکنولوژی هم در میان بود و دستگاه‌های EEG که به شرکت‌کنندگان وصل شده بودند، افکار و دستورات ذهنی را به زبان کامپیوتری ترجمه کرده و آنها را تبدیل به دستوراتی برای پهپادها می‌کردند. در نتیجه به جای استفاده از جوی استیک و کنترلر، شخص از نیروی ذهن خود برای کنترل پهپاد استفاده می‌کرد.واسط غیرتهاجمی کامپیوتر و ذهن، مانند کلاه‌های EEG، سیگنال‌های الکتریکی را از میان لایه‌های جمجمه و بافت‌های سر دریافت می‌کند و ممکن است میان راه این سیگنال‌ها اختلال‌های زیادی داشته باشند. برای اینکه شفاف‌ترین سیگنال‌ها دریافت شود، باید به منبع اصلی نزدیک‌تر شد.

### جاگذاری چیپ در مغز

نزدیک‌تر شدن به منبع، به معنای عمل جراحی و ریسک عفونت است. اما حقیقت این است که می‌توان یک BCI را برای داشتن یک ارتباط مستقیم، در مغز کار گذاشت. این رویکرد باعث شده تا محققین بتوانند کارهای عجیب و غریبی انجام دهند. در سال ۲۰۱۴، دکتر «علی رضایی»، یکی از روسای دانشگاه اوهایو، یک چیپ ۴ در ۴ میلیمتری را درون سطح قشر حرکتی در مغز «ایان بورخارت» ۲۶ ساله قرار داد. ایان در سن ۱۹ سالگی در یک حادثه غواصی، حس حرکت دادن دست‌ها و پاهای خود را از دست داده بود. دکتر با چنین کاری امید داشته که با استفاده از چیپ مجهز به الگوریتم خاص، بتواند حس حرکت را در عضلات شبیه‌سازی کند و اجازه دهد تا به جای نخاعی که آسیب دیده، ذهن او بتواند باعث حرکت دست‌ها و انگشتان وی بشود. رضایی حالا در مصاحبه‌ای می‌گوید: «نتیجه حیرت‌انگیز است. ایان اولین انسانی است که توانسته دست‌ها و انگشتانش را با استفاده از افکارش تکان دهد. در دو سال و نیم اخیر، او پیشرفت‌های زیادی داشته و حالا می‌تواند حرکات پیچیده‌ای را با استفاده از دست‌هایش انجام دهد. مثل باز و بسته کردن سریع دست‌ها، حرکت دادن انگشت‌ها و برداشتن یا رها کردن یک لیوان، مسواک یا موبایل. او حتی حالا می‌تواند به سراغ بازی‌های ویدیویی برود.» در نتیجه امروز BCIها می‌توانند باعث بهبود زندگی برخی انسان‌هایی که با مشکلات جسمانی و حرکتی روبه‌رو هستند، شوند. اما آنچه ایلان ماسک متصور است، فراتر از این‌ها می‌رود.

### تصمیم‌ماشین‌ها

حوالی سال ۲۰۰۸ بود که دستگاه‌های خانگی EEGموج نگار مغز وارد بازار شدند. هدست‌های NeuroSky و Emotiv را می‌توان از اولین بازیگران این حوزه نامید. هدف اصلی اینگونه هدست‌ها، ارائه بازی‌هایی ویدیویی بود که کاربر می‌توانست با ذهن خود آنها را کنترل کند. امروزه ولی دستگاه‌های EEG خانگی به کسانی که می‌خواهند همواره سلامت مغز خود را پایش کنند فروخته می‌شوند. از آن زمان تا کنون، چندین نمونه دیگر و پیشرفته‌تر از این هدست‌ها به بازار آمده است. مانند iBrain که در سال ۲۰۱۲، استیون هاوکینگ هم آن را تست کرد تا Muse، که می‌تواند داده‌های مربوط به مغز را روی نمایشگر موبایل به شما نشان دهد. ولی در طول این سال‌ها چند نفر را دیده‌اید که از این هدست‌ها بهره بگیرند و آنها را در خیابان روی سرشان بگذارند؟ برای اینکه این فناوری بتواند فراگیرتر شود، نیاز است تا تجهیزات آن کمتر از حالت فعلی قابل رویت باشد. این همان کاری است که ایلان ماسک تصمیم دارد با Neuralink، شرکتی که اخیراً از آن گفته، انجام دهد. او می‌خواهد نوعی BCI بی‌سیم طراحی کند که درون مغز قرار می‌گیرد، امواج مغزی‌تان را پایش می‌کند و قادر به دانلود و آپلود اطلاعات از طریق افکار است. اما درمان شرایط عصبی بخشی از یک تصویر بزرگ‌تر است. هدف بزرگ ایلان ماسک از تاسیس Neuralink، افزودن به دانش و آگاهی بشر به طور کلی و عمومی است تا انسان‌ها نیز در زمانه‌ای که ماشین‌ها فوق‌هوشمند می‌شوند، بتوانند از خود دفاع کنند. ماسک تابستان گذشته گفته بود: «مهم نیست هوش مصنوعی چقدر رشد کند، در هر صورت ما با فاصله‌ای زیاد عقب می‌مانیم. بهترین سناریو در صورت داشتن یک هوش مصنوعی فوق‌هوشمند، این است که ما به حدی هوش و آگاهی‌مان پایین است که نقش یک حیوان خانگی، یک گربه خانگی را پیدا خواهیم کرد. من ایده تبدیل شدن به یک گربه خانگی را دوست ندارم.» ایلان ماسک اینجا صرفاً سناریوی بهتر را تعریف کرده. شاید ماشین‌ها تصمیم بگیرند که دیگر نیازی به وجود ما نیست. ماسک در ادامه می‌گوید: «حذف شدن ما می‌تواند به اندازه پاک کردن ایمیل‌های اسپم ساده باشد. ساده‌ترین راه برای حذف کردن اسپم‌ها از ایمیل‌تان چیست؟ حالا فرض کنید به جای اسپم‌ها، دارید انسان‌ها را پاک می‌کنید.»

### انسان سایبرگ

ایلان ماسک در مصاحبه‌ای که با «Wait But Why» انجام داده، حرف‌های جالبی در مورد انسان‌های کنونی و توانایی‌های آنها می‌زند: «ما همین امروز به لایه‌ای دیجیتالی مجهز شده‌ایم. شما کامپیوتر، موبایل یا اپلیکیشن‌هایتان را دارید. می‌توانید از گوگل سوالی بپرسید و در لحظه پاسخ را دریافت کنید. می‌توانید به هر کتاب یا آلبوم موسیقی که می‌خواهید دسترسی داشته باشید. با استفاده از نرم‌افزارها قادر به انجام محاسبات فوق پیچیده هستید. می‌توانید با شخصی که آن‌طرف دنیاست، ویدیویی صحبت کنید. برای هر یک از این کارها در گذشته، باید می‌رفتید جادوگر می‌شدید.» ماسک ادامه می‌دهد: «امروز کاربران قادر هستند هرچقدر می‌خواهند ویدیو و صدای محیط اطراف را ثبت کنند. میلیون‌ها عکس بگیرند و آنها را مرتب‌شده در کامپیوترهای خود مشاهده کنند. می‌توانید زنده از طریق شبکه‌های اجتماعی برابر میلیون‌ها بیننده قرار بگیرید، آن هم رایگان. این‌ها قدرت‌هایی ابرانسانی است که تا همین ۲۰ سال پیش هیچ‌کس، حتی رئیس‌جمهور آمریکا هم از آنها بهره‌مند نبود.» آنطور که ماسک مسئله را می‌بیند، واسط بین مغز و کامپیوتر Neuralink، می‌تواند دستورات ذهنی را به سادگی تبدیل به فرامین کامپیوتری کند. نیازی به تایپ کردن دستورات یا فشردن انگشت‌ها روی صفحه موبایل یا تبلت نیست. اما برای رسیدن به این نقطه، چه چالش‌هایی روبه‌روی ما هستند؟ برای شروع، به دستگاهی نیاز است تا بتواند داده‌های زیادی را به مغز بفرستد و بگیرد. امروزه واسط یا BCIهای پوشیدنی، معمولاً به شکل کلاهی هستند با سیم‌های زیاد که شخص آن را روی سرش می‌گذارد، اما همین کلاه‌ها هم در حال تغییر شکل هستند. یک سال پیش، دانشمندان دانشگاه کالیفرنیا، از دستاوردی تازه تحت عنوان «غبار عصبی (Neural Dust) رونمایی کردند؛ سنسورهایی بسیار کوچک که می‌توانند درون بدن به کار گرفته شوند و سیگنال‌های مربوط به عصب‌ها و عضلات را به شکل همزمان پایش کنند. دست‌کم ایده‌ی تولید آنها همین بوده است. این سنسور که یک مکعب یک میلی‌متری است، از کریستال‌های پیزوالکتریک بهره می‌برد تا ارتعاشات فراصوت خارج از بدن را به الکتریسیته‌ای که به ترانزیستور این سنسور نیرو می‌بخشد، تبدیل کند. این ترانزیستور روی عصب کار گذاشته می‌شود و فعالیت الکتریکی را بررسی می‌کند. سنسورها در حال حاضر روی عضلات موش‌ها به کار گرفته شده‌اند، اما محققان امیدوارند که در نهایت بتوانند آنها را وارد سر انسان کنند. «خوزه کارمنا» عصب‌شناسی که در توسعه «غبار عصبی» همکاری داشته می‌گوید: «هنوز تکنولوژی اینگونه چیپ‌ها به حدی پیشرفت نکرده‌اند تا همه اجزای آن بتوانند در فضایی ۵۰ میکرونی قرار گیرند. نمی‌توانیم چیپ‌هایی بزرگ‌تر از این را در مغز و دستگاه عصبی مرکزی به کار ببریم. زمانی که نوع کارکرد این فرآیند ثابت شود، می‌توانیم اینگونه چیپ‌ها را جایگزین سیم‌ها کنیم.» چنین کاری نیازمند عمل جراحی مغز است، و اگر می‌خواهیم این فناوری آنطور که ماسک می‌گوید مورد پذیرش همه قرار بگیرد، باید بتوان در آینده سازوکار ساده‌تری برای آن یافت. برای مثال، چیزی شبیه و در حد عمل لیزر چشم.

### تصمیمی برای تغییر

فرض کنیم که مشکل اندازه چیپ بی‌سیم، پهنای باند و سایر موارد عجیب مانند چالش‌های زیست سازگاری حل شوند. آیا در نهایت افراد زیادی مایل خواهند بود این چیپ‌ها را درون مغز خود به کار بگیرند؟ استفاده از BCIهای متکی به چیپ، چالشی بزرگ برای علم و تکنولوژی است، اما اینکه افراد زیادی از جامعه بخواهند چنین کاری را انجام دهند یا نه، خود یک چالش عظیم دیگر به حساب می‌آید. «جوآن گیلبرت» از دانشگاه فلوریدا می‌گوید: «افرادی که بیمار نیستند، احتمالاً تمایلی به قرار دادن یک چیپ درون مغزشان نخواهند داشت. شاید فکر کنند که سیاستمداران می‌خواهند آنها را کنترل کرده یا افکارشان را بدزدند. برای همین تصور می‌کنم ایلان ماسک باید گروهی را روی این تحقیق متمرکز کند که چرا، چگونه و چه زمان آدم‌های عادی می‌توانند به کار گذاشتن یک چیپ واسط کامپیوتر و انسان درون ذهنشان پاسخ مثبت دهند.» ماسک تصور می‌کند اولین افرادی که به سراغ تکنولوژی Neuralink بیایند، می‌خواهند مشکلات مغزی‌شان را درمان کنند. شاید قبلاً سکته کرده باشند یا مشکلات حافظه یا حرکت داشته باشند. وی باور دارد که از اینجا به بعد، حرکت این شرکت سریع‌تر می‌شود. ماسک در یکی از مصاحبه‌هایش در مورد Neuralink می‌گوید: «فکر می‌کنم بین ۸ الی ۱۰ سال با استفاده عمومی از این تکنولوژی فاصله داریم. البته بستگی شدیدی به اجازه‌های قانونی برای کار ما دارد. همینطور باید دید که دستگاه‌های ما چقدر خوب می‌توانند مشکلات افرادی که دارای معلولیت هستند را حل کنند.»

### آینده مبهم

بزنیم روی دور تند و برویم به ۱۰، ۲۰ و ۴۰ سال آینده. زمانی که تنها افراد محدودی، بدون داشتن BCI درون مغز خود به این طرف و آن طرف می‌روند. به نظرتان چه می‌کنیم؟ ارتباطات ما چگونه است؟ آیا اصلاً نیازی هست صحبت کنیم؟ ایلان ماسک در این باره می‌گوید: «برای مثال اگر بخواهم یک موضوع را با شما در میان بگذارم، از طریق نوعی دورآگاهی از پیش توافق‌شده خواهد بود. لازم نیست کسی صحبت کند، مگر اینکه بخواهد چیزی را به اصل مطلب اضافه کند. اما در واقع خود مکالمه، نوعی تعامل مفهومی است که با توجه به درک فعلی از فناوری‌های امروزی، چندان قابل توضیح نیست.» با تولد چنین تکنولوژی‌هایی، نه‌تنها تایپ کردن روی صفحه موبایل برای فرستادن یک پیام، حتی صحبت کردن هم به اتفاقی غیرضروری تبدیل می‌شود؛ صحبت کردنی که برای هزاران سال، تنها وسیله ارتباطی میان افراد بوده است. با این فناوری همه افکاری که در ذهن شما غوطه‌ور هستند، قابلیت ترجمه سریع به انگلیسی، فرانسوی، چینی و هر زبان دیگری را پیدا می‌کنند. قرار دادن یک دستگاه در ذهن، باعث می‌شود تا راه‌های ارتباطی نوینی برابر انسان‌ها قرار گیرد و بتوانند خودشان را به شکل‌های تازه‌تری به دیگران نشان دهند. اما حس نزدیک شدن به مرگ برای انسان‌های آینده چگونه است؟ حس عاشق شدن؟ احساساتی که در کلمات وصف نمی‌شوند چطور؟ ماسک باور دارد که تمام این تجربیات و احساسات نه‌تنها ممکن باقی می‌مانند، بلکه برای آینده ما هم ضروری هستند. شاید دنیای پیش روی انسان، سختی‌های غیرقابل انکاری داشته باشد، اما آینده‌ای که ایلان ماسک تصویرگر آن است، بارها از تبدیل شدن به یک گربه خانگی برای ربات‌های فوق هوشمند بهتر است.

منبع: newatlas

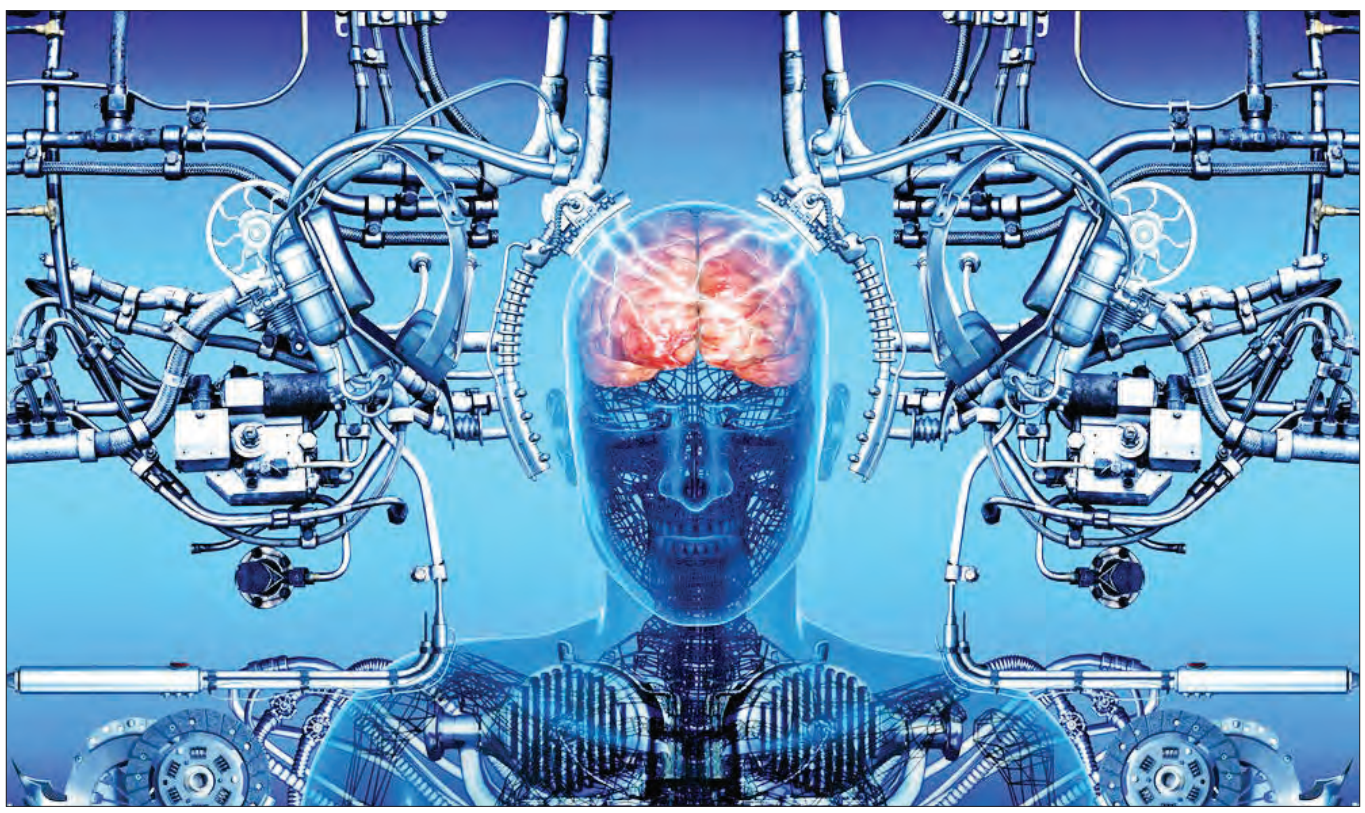

# روزنامه‌نگار

کریستین امانپور را می‌توان بیشتر با گزارش‌های جنگی و احساسی وی از جنگ‌های خلیج فارس و بوسنی به خاطر آورد، چنانچه این الهه خبرهای جنگ قسمت اعظم عمر حرفه‌ای اش را در تهیه گزارش از میادین انقلاب و جنگ گذرانده است و ردپایش در اکثر گزارش‌های مهم دنیا دیده می‌شود.

# الهه خبرهای جنگ

## کریستین امانپور در آمریکا به روزنامه‌نگار لیبرال معروف است

احسان پناه‌بر
روزنامه‌نگار

گاهی درک این مسئله برای دیگران سخت است که آیا به خطر انداختن جان برای موفقیت در شغلی ارزشش را دارد یا خیر اما کریستین امانپور بارها در عمل به این پرسش پاسخ مثبت داده است. وی که از مشهورترین خبرنگاران جهان است، بارها به عنوان خبرنگار جنگی در میادین نبرد حاضر شده است تا گزارش‌های دسته اول تهیه کند. امانپور از نامدارترین مجریان خبری و تحلیلی جهان نیز به شمار می‌رود، به گونه‌ای که جوایز معتبر متعددی را نیز در این زمینه از آن خود کرده است. جهان خبر همیشه آماده است تا قبل از همه از امانپور ۵۹ ساله بشنود که در دنیا چه خبر است.

### زندگینامه

کریستین امانپور در سال ۱۹۵۸ در شهر لندن و از خانواده‌ای ایرانی متولد شد، اما بعد از مدتی، خانواده وی به تهران نقل مکان کردند و وی دوران کودکی خود را در ایران و شهر تهران گذراند. اما بار دیگر در سن ۱۱ سالگی راهی انگلستان شد تا در مدرسه شبانه‌روزی «صلیب مقدس» در شهر باکینگهام شایر انگلستان و سپس مدرسه نیوهال-مدرسه‌ای دخترانه با آموزه‌های کاتولیک- در منطقه شکلسفرود شهر اِسِکس به تحصیل بپردازد. وی که از مادری مسیحی متولد شده بود، با نامی مسیحی غسل تعمید داده شد و دین مسیحیت را نیز به عنوان مذهب خود انتخاب کرد. در نتیجه مادری انگلیسی و پدری ایرانی و فارسی‌زبان، وی نیز به هر دو زبان انگلیسی و فارسی مسلط بود. پس از دوران تحصیل دوباره به ایران بازگشت اما بعد از پیروزی انقلاب اسلامی، وی به همراه خانواده خود به انگلستان و سپس به ایالات متحده مهاجرت کرد. در آمریکا وی در مدرسه ارتباطات و رسانه هرینگتون در دانشگاه رودآیلند به تحصیل در رشته روزنامه‌نگاری پرداخت، و همزمان در رادیو خبری WBRU-FM و همچنین به عنوان طراح گرافیک الکترونیکی در شبکه NBC مشغول به کار شد. در سال ۱۹۸۳، وی توانست با نشان‌های انجمن فای بتا کاپا (ΦBK) و لاتین آنور (Summa cum laude) انجمن سرافرازان-از نشان‌های معتبر در علوم انسانی و هنرهای آزاد- در رشته روزنامه‌نگاری از دانشگاه رودآیلند فارغ‌التحصیل شود.

### دوران حرفه‌ای

بلافاصله بعد از فارغ التحصیلی، وی به کار در CNN مشغول شد. وی در همان سال که همزمان بود با جنگ تحمیلی عراق علیه ایران، توانست نخستین گزارش رسمی خود را در قالب پوشش خبری این جنگ منتشر کند. در پی این گزارش، وی در سال ۱۹۸۶ به عنوان گزارشگر CNN به اروپای شرقی اعزام شد تا از سقوط دولت‌های کمونیستی در این منطقه گزارش تهیه کند. در سال ۱۹۸۹، وی به دفتر CNN در فرانکفورت آلمان منتقل شد. در این دفتر، امانپور به نوشتن گزارشاتی درباره‌ی انقلاب‌های دموکراتیک در شرق اروپا مشغول شد. وی آنقدر در این سمت موفق بود که بتواند به عنوان خبرنگار ویژه CNN به دفتر مرکزی این نهاد رسانه‌ای در نیویورک منتقل شود. وی گزارشگر ویژه جنگ خلیج فارس در سال ۱۹۹۰ بود. گزارش‌های کم‌نظیر وی از این واقعه هم برای وی و هم برای CNN نشان از دوران جدید از توفیقات کاری داشت. امانپور که اکنون به عنوان خبرنگار جنگ شناخته می‌شد، برای پوشش خبری جنگ بوسنی به منطقه بالکان اعزام شد. طی این ماموریت، مخابره گزارش‌های احساسی از شهر سارایوو که تحت محاصره نیروهای صرب بود، باعث شد هم بینندگان و هم منتقدین خبری بی‌طرفی حرفه‌ای وی را زیر سوال ببرند و وی را متهم کردند که گزارش‌هایش بیشتر طرف جامعه مسلمانان بوسنی را گرفته است. وی نیز در پی پاسخ انتقادات برآمد: «شرایط به گونه‌ای بود که نمی‌شد به راحتی نسبت به آن بی‌تفاوت بود. اگر بی‌طرف بودم، قطعا به عنوان شریک جرم این جنایت شناخته می‌شدم. نشان دادن واقعیت به معنای این نیست که به هر دو طرف به یک چشم نگاه کنی». هر چه بود، حضور وی به عنوان خبرنگار در جنگ‌های خلیج فارس و بوسنی برای وی شهرتی رقم زد و «جایزه شجاعت در گزارشگری» را برای وی به ارمغان آورد. موفقیت‌های کاری امانپور در CNN ادامه داشت و وی از سال ۱۹۲۲ تا ۲۰۱۰ به عنوان خبرنگار ارشد بین‌المللی این شبکه به تهیه گزارش و خبر از سراسر دنیا فعالیت داشت. وی همچنین مجری برنامه روزانه «امانپور» بود که به مصاحبه رو در رو با تحلیلگران امور بین‌المللی و مقامات جهان می‌پرداخت. دامنه گزارش‌های امانپور به جنگ ختم نشد، چنانچه وی در انتظار تهیه گزارش از هر گوشه‌ای از دنیا می‌نشست که واقعه مهمی-اعم از توفان کاترینا، نسل کشی در رواندا، مناقشه فلسطین با رژیم اسرائیل و غیره-را نشان می‌داد. اهمیت گزارش‌های امانپور به حدی است که توانست رهبران و رئیس‌جمهوران دنیا همچون سیدمحمد خاتمی، محمود احمدی‌نژاد، حسن روحانی، حامد کرزای، بشار اسد، تونی بلر، ژاک شیراک، پرویز مشرف، معمر قذافی و غیره را ترغیب کند با وی به مصاحبه بنشینند. از سال ۱۹۹۶ تا ۲۰۰۵، گزارش‌های امانپور در برنامه «شصت دقیقه»، جایی که به عنوان کارشناس ویژه مشغول به فعالیت بود، توانست جایزه معتبر پیبادی سال ۱۹۹۸ را از آن خود کند. در سال ۲۰۱۰ وی اعلام کرد که از شبکه CNN جدا شده است و به گروه خبری شبکه ABC پیوسته است. در این شبکه وی برنامه «این هفته» را روی آنتن برد. در سال ۲۰۱۲ وی مجددا به شبکه CNN بازگشت و هم اکنون نیز به عنوان گزارشگر ارشد در این رسانه مشغول به کار است.

### جنجال‌ها

کریستین امانپور در سال ۱۹۹۲ و در طول جنگ بوسنی در منطقه بالکان، در یکی از گزارش‌هایش در شهر کیسلجاک که درکنترل نیروهای کروات بود، اذعان داشت که «درحالی‌که مردم سارایوو دارند از قحطی شدید جان می‌بازند، صرب‌ها در شهر کیسلجاک خوردنی‌های بسیار دارند». این گزارش وی باعث شد تا بسیاری از منتقدین رسانه و تحلیلگران آن را «اطلاعاتی غلط» و «دروغ‌هایی زیبا و احساسی» قلمداد کنند و امانپور را به طرفداری یکجانبه‌گرایانه نسبت به مردم عمدتا مسلمان سارایوو متهم کنند. همچنین، استفان کینزر، گزارشگر روزنامه نیویورک تایمز نیز از پوشش خبری امانپور در بحبوحه جنگ بوسنی در سال ۱۹۹۴ و در پی انتشار خبری مبنی بر بمبگذاری در شهر سارایوو به شدت انتقاد کرد که چرا وی که در شهری دور از واقعه (شهر بلگراد) نشسته است، می‌تواند به راحتی درباره خبرهای تاییدنشده‌ای در فرسنگ‌ها آن سوی میادین نبرد گزارشی بی‌طرفانه تهیه کند و آن را به صرب‌ها نسبت دهد! در پاسخ به این اتهامات از سوی تحلیلگران و همکاران رسانه‌ای وی، امانپور عنوان کرد که «در میانه بزرگترین جنگ و نسل کشی اروپا پس از جنگ جهانی دوم در شهرهایی چون سارایوو و سربرنیتسا بودم. در روز روشن و جلوی چشم ما آدم‌ها سلاخی می‌شدند. این صحنه‌های فجیع کافی بود تا زبان هر کسی از وحشت و نفرت بند بیاید، اما درست در برابر همین صحنه‌ها بود که من و بسیاری دیگر از همکارانم صدا و زبان شخصی‌مان را نه‌تنها به عنوان خبرنگار و گزارشگر، بلکه به مثابه شهروندان جهانی، پیدا کردیم.» و «من اعتقاد دارم اگر اخبار و گزارش‌ها به گونه‌ای تهیه شود که با تک‌تک مخاطبان رابطه‌ای شخصی و حسی برقرار کند، توجه و واکنش آن‌ها را برمی‌انگیزد.»

در سال ۲۰۰۲، مصاحبه تلفنی وی با یاسر عرفات، رئیس حکومت خودگردان فلسطین، به مشاجره تند و لفظی انجامید؛ چنانکه یاسر عرفات در جواب سوال امانپور مبنی بر در محاصره کامل بودن مقر عرفات از سوی اسرائیل تلفن را با عصبانیت قطع کرد.

در سال ۲۰۱۳ و در پی بحران سوریه، امانپور از دولت اوباما خواست که در جنگ سوریه مداخله کند و از نیروهای مخالف بشار اسد حمایت کند. وی در چندین برنامه تلویزیونی به انتقاد از سیاست انفعالی دولت اوباما در قبال حمایت از نیروهای مخالف بشار اسد پرداخت. طرفداری کریستین امانپور از سیاست مداخله در سوریه انتقاداتی را میان همکاران رسانه‌ای وی برانگیخت. مایکل لوفگرن، تحلیلگر روزنامه هافینگتون‌پست در انتقاد از امانپور نوشت: «امانپور از یک سو این ور و آن ور می گوید باید رسانه‌ها در زمینه‌ای واقعی اخبار را منتشر کنند و نباید صرفا به تکرار نقطه نظر یک طرف قضیه بپردازند و باید صدای هر دو سو را بازنشر کنند، اما اکنون صرفا با تکرار حرف‌ها و ادعاهای طرفداران مداخله در جنگ سوریه، خود این اصل را نقض می کند.»

در سال ۲۰۰۷، کریستین امانپور با تولید مجموعه سه قسمتی «جنگجویان خدا» بار دیگر جنجال آفرید. شبکه تلویزیونی CNN در این سال مجموعه مستند سه قسمتی «جنگجویان خدا»- حاصل ۸ ماه سفر و تحقیقات کریستین امانپور به ۷ کشور در۴ قاره جهان- را پخش کرد. این مستند در ایالات متحده، اروپا، و خاورمیانه فیلمبرداری و ضبط شد. این برنامه مستند یکی از پربازدیدترین برنامه‌های این شبکه بوده است؛ موسسه «نزاگبی» میزان مخاطبان آن را چیزی بیش از ۵۰ میلیون برآورد کرده بود. بعد از پخش این مستند، موجی از انتقادات متوجه تهیه کننده و گزارشگر آن یعنی کریستین امانپور شد.

مسیحیان و مسلمانان از این جهت که کنار تندروهایی چون القاعده قرار گرفته‌اند به این برنامه انتقاد کردند. اختصاص سه برنامه دو ساعته به طور مساوی و قرار دادن و همسان کردن یهودیت که تنها ۱۵ میلیون پیرو دارد در برابر اسلام که بیشتر از یک میلیارد و مسیحیت که بیشتر از دو میلیارد پیرو دارد، یکی دیگر از انتقاداتی بود که بر این مجموعه وارد شد. این مستند جنگجویان خدا در سه بخش دوساعته تلاش داشت به موضوع افراطی گری در یهودیت، اسلام و مسیحیت نگاهی دوباره بیندازد.

### اعتقادات و گرایشات

امانپور که بیشتر از مادر مسیحی خود تاثیر پذیرفته بود، مذهب رسمی خود را مسیحیت انتخاب کرده است. از نظر دیدگاه سیاسی می‌توان وی را روزنامه‌نگاری لیبرال دانست. وی بیشتر سعی دارد در گزارش‌های خود به گونه‌ای لیبرال عمل کند و همه صداها را بشنود؛ عضویتش در کمیته حمایت از روزنامه‌نگاران نشان از این امر دارد، هرچند که وی بارها به ارائه گزارش‌های بعضا یکجانبه گرایانه متهم شده است.

### جوایز و افتخارات

امانپور در زمره یکی از نامدارترین خبرنگاران و روزنامه‌نگاران تاریخ این حوزه به شمار می‌رود. این مسئله را می‌توان از کمیت و کیفیت جوایزی دریافت که تاکنون به وی اعطا شده است. فهرستی بلندبالا از جوایز متعدد در زمینه روزنامه‌نگاری و تالیف خبر از جمله جایزه لیوینگستون برای روزنامه‌نگاران جوان (۱۹۹۲)؛ جایزه جورج پولک برای گزارشگری تلویزیون (۱۹۹۳، ۱۹۹۶)؛ جایزه پیبادی (۱۹۹۳، ۱۹۹۸)؛ جایزه اوارد مورو برای موفقیت‌های برجسته در روزنامه‌نگاری تلویزیونی (۲۰۰۲)؛ جایزه گلداسمیت برای تعالی در روزنامه‌نگاری (۲۰۰۲)؛ شهروند افتخاری شهر سارایوو (۲۰۰۶)؛ زن فارسی‌زبان سال (۲۰۰۷)؛ دکترای افتخاری از سوی کالج آمهرست (۲۰۱۲)؛ دکترای افتخاری از سوی دانشگاه کالیفرنیای جنوبی (۲۰۱۲)؛ عضو انجمن روزنامه‌نگاران حرفه‌ای؛ و افتخارات و جوایز بسیار دیگر نشان از تبحر وی در این حوزه دارد.

کریستین امانپور را می‌توان بیشتر با گزارش‌های جنگی و احساسی وی از جنگ‌های خلیج فارس و بوسنی به خاطر آورد، چنانچه این الهه خبرهای جنگ قسمت اعظم عمر حرفه‌ای اش را در تهیه گزارش از میادین انقلاب و جنگ گذرانده است و ردپایش در اکثر گزارش‌های مهم دنیا دیده می‌شود؛ خبرنگاری جنجالی که آنقدر گزارش‌هایش نفوذ و قدرت دارند که بتوانند سیاست‌مداران و رهبران جنجالی- و گاه فراری از مصاحبه- دنیا همچون معمر قذافی و یاسر عرفات را نیز به مصاحبه با وی ترغیب کنند. امانپور خبرنگاری است که خود به برندی در دنیای خبرنگاری و روزنامه‌نگاری بدل شده است و گزارش‌های وی از گوشه گوشه دنیا به ما گوشزد می کند که خبر از اهمیتی بالا برخوردار است.

سازندگی
لااکراه فی الدین قد تبیّن الرشدُ مِن الغیّ
آبادی • آگاهی • آزادی

حزب کارگزاران سازندگی ایران از شهریورماه ۱۳۹۶ درس‌گفتارهایی با موضوع آموزش حزبی برگزار کرده است که به صورت ویدئویی ضبط و برای استفاده در اختیار اعضا و هواداران قرار می‌گیرد. هفته‌نامه سازندگی از این هفته متن مکتوب این درس‌گفتارها را به صورت پیاپی و با ویرایش ادبی در این ضمیمه منتشر می‌کند.

درس‌گفتارهای مبانی تحزب ۱

# کدام حزب؟

## رابطه حزب با طبقه و ایدئولوژی چیست؟

احمد نقیب‌زاده
عضو کمیته آموزش شورای مرکزی

ما درباره مبانی تحزب بحث می‌کنیم که همراه است با نگاهی گذرا به تاریخچه‌ی تحزب در جهان. بن‌مایه‌ی تحزب از تفاوت‌هاست، تفاوت‌هایی که در بین ابناء بشر وجود دارد. افراد یک جامعه مثل خوشه‌ی گندم درهم و آمیخته‌ای نیستند که هیچ تفاوتی باهم نداشته باشند.

بلافاصله بعد از تشکیل یک جامعه‌ی ولو کوچک، تفاوت‌ها آشکار می‌شود که بعضی از این تفاوت‌ها بنیادی و ابتدایی است و بعضی از تفاوت‌ها، پیشرفته است و بسته به میزان رشد و نمو یک جامعه دارد.

در درجه اول، مرد و زن و پیر و جوان و فقیر و ثروتمند داریم که اول تفکیک و بعد در هم صرف می‌شوند، یعنی جوانان فقیر، جوانان ثروتمند و... و بعد از ایجاد این تفکیک‌ها هر کدام از اینها دیدگاه‌ها و خواسته‌های متفاوتی نسبت به زندگی دارند. بنابراین کسانی که نزدیک به هم هستند می‌توانند دور هم جمع شوند و سازمانی را به‌وجود آورند که از گذشته‌های بسیار دور وجود داشته است، به همین جهت ماکس‌وبر درباره احزاب کنونی اصرار دارد که پسوند «جدید» را حتما به آنها اضافه کنیم. به این دلیل که در گذشته هم گروه‌هایی وجود داشتند که مانند احزاب دنبال کسب قدرت و ایجاد تغییرات بودند (مانند اخوان‌الصفا و سربداران). اما فرق احزاب کنونی با گروه‌های گذشته در سازمانی بودن احزاب جدید است که در گذشته سازمان به این پیچیدگی وجود نداشته است. سازمانی که احزاب دارند یک نوع الگوبرداری از خود دولت است. دولت‌های مدرن یک الگویی را فرا روی جوامع مدرن قرار دادند و شروع کردند به تعامل با جامعه مدنی و جامعه مدنی متوجه شد که در برابرش یک الگوی ساخته و پرداخته وجود دارد و از آن الگوبرداری کرد. اگر دقت کنیم همه جا اپوزیسیون‌ها خیلی به دولت‌ها شباهت دارند یعنی الگویی از خود دولت است که در مقابل دولت می‌ایستد ولی نبردشان برای قدرت ایجاد تفرقه می‌کند و جامعه را به دسته‌های متفاوت تقسیم می‌کند که با یکدیگر مبارزه می‌کنند.

وقتی که ما وارد عصر جدید می‌شویم مبانی بازی سیاسی هم عوض می‌شود، در گذشته مبنا اشرافیت و پایگاه اجتماعی خاص بود که کسی توانایی تغییر آن را نداشت و نیازی نبود که کسی برای تغییر جایگاه خودش به کسی رجوع کند ولی امروزه قواعد بازی عوض شده و مبنا رأی مردم است. این رأی مردم را هر کس توانست جمع بکند و به خودش اختصاص دهد موفق می‌شود و از داشتن پیشینه اشرافیت برای پیروزی بسیار مؤثرتر است.

بنابراین باید عده‌ای وجود داشته باشند که به دنبال شکار آراء بروند تا در این بازی جدید رای را از مردم بگیرند و جایگاه خودشان را بدست بیاورند. کسانی که در ابتدا این کار را کردند اغلب خود اشراف بودند، چون متوجه تغییر قواعد بازی شدند و سعی کردند به دنبال جذب سرمایه‌های اجتماعی و کسب پایگاه‌های اجتماعی بروند تا بتوانند با کسب آرای مردم قدرت را حفظ کنند.

برای تشکیل و ورود به احزاب مبانی متعددی وجود داشت که انسان‌ها را گردهم می‌آورد که شاید در اروپا صدق پیدا می‌کرد:

یکی مبنای طبقاتی بود، تعریف مارکس از طبقه، یک تعریف بسیار تند است که شاید همه‌جا نتوان مصادیقش را پیدا کرد. می‌گوید طبقه یعنی گروهی از افراد که در شیوه تولید جایگاه خاصی را به خود اختصاص می‌دهند و از جایگاه مشترکی برخوردار هستند و در فرآیند تولید یا مالک ابزار تولید هستند (ماشین‌آلات و سرمایه و کارخانه) و یا مالک نیروی کار.

در مشرق زمین طبقه به این معنا وجود نداشته است، به همین دلیل ماکس وبر این تعریف را مقداری تعدیل می‌کند و حیثیت و شئون اجتماعی را علاوه بر ثروت و سرمایه، به تعریف مارکس اضافه می‌کند و هرچه جلوتر می‌آییم این تعریف کمرنگ‌تر می‌شود و تقریبا امروزه، طبقه معنایی ندارد. مثلا در گذشته شخصی که متعلق به طبقه کارگر بود از حقوق و مزایای بسیار اندکی برخوردار بود و تا آخر عمرش کارگر باقی می‌ماند اما امروزه شاید حقوق یک کارگر از یک استاد دانشگاه بیشتر باشد.

مبنای بعدی ایدئولوژی است که انسان‌ها را دورهم جمع می‌کند، البته در مارکسیسم، طبقه و ایدئولوژی به هم پیوسته است چون مارکس معتقد است که ایدئولوژی انسان‌ها را پایگاه اقتصادی آنها تعیین می‌کند که این هم به مرور زمان کاملا کمرنگ شده و نسبی شده است. یعنی نمی‌توانیم مثل مارکس حکم قطعی صادر کنیم که طبقه کارگر لزوما یک ایدئولوژی دارد. بنابراین هرچه جلوتر می‌آییم، «نسبیت» بر همه چیز سیطره پیدا می‌کند و به سرعت همه چیز عوض می‌شود.

سومین ملاک و مبنایی که ماکس وبر هم خیلی به آن اشاره می‌کند، خود سازمان است. انسان‌ها وارد یک سازمان می‌شوند و درآنجا عقایدشان به هم نزدیک‌تر می‌شود و ارتباط برقرار می‌کنند و حزب تشکیل می‌دهند. گرچه سازمان برای تشکیلش باید یک مبنایی داشته باشد اما با ورود به قرن بیستم که مطالعات سازمان‌شناسی جدی آغاز شده است، بعضا حتی یک عده آدم صاحب‌نفوذ می‌توانند تشکیل سازمان بدهند. اما جهت و آینده یک سازمان را، «برنامه» تعیین می‌کند که این برنامه می‌تواند برپایه مبانی مختلفی باشد و یک حزب در انتخابات برنامه‌اش را ارائه می‌کند و رأی می‌گیرد.

اگر شروع کار یک حزب با یک شعار سیاسی باشد با مشکل مواجه می‌شود چون خیلی‌ها در موضع مخالف این شعارها قرار دارند. اما اگر با یک برنامه‌ی عمل‌گرایانه و کار ویژه و مجموعه‌ای به هم پیوسته برای عرضه خدمت باشد، موفق‌تر است و راحت‌تر پیش می‌رود. یعنی بدون شعارهای سیاسی، فنی حرکت کند.

بعد از انقلاب کبیر فرانسه و هم چنین انقلاب انگلستان، مشروعیت یک حکومت به رأی مردم وابسته شد بنابراین هر کسی دیدگاه خودش را مطرح می‌کرد و گروه‌هایی هم تشکیل می‌داد و درعمل همه به صورت فنی درحال تشکیل حزب بودند. البته احزاب در یک فضای کاملا بدبینانه سازماندهی شدند چون از سوی مردم متهم به سیاسی‌کاری می‌شدند. بنابراین احزاب صرفا به دلیل یک نیاز (نیاز به سازماندهی هواداران و شکار آراء) و ارائه برنامه‌ها و خدمات فنی به‌وجود آمدند که گسترش‌شان تا حد زیادی به کسب رأی بستگی داشت. البته رأی‌گیری هم یک مسیر تاریخی طی کرد که دو الگو داشتیم، یکی الگوی انگلستان که اول ۳ درصد مردم حق رأی داشتند بعد ۷ درصد و بعد ۱۶ درصد و احزاب سیاسی زمانی اهمیت پیدا کردند که واجد ۱۶درصد حق رأی شدند. یکی هم الگوی انقلاب کبیر فرانسه است که یک دفعه همه مردم بالای ۲۴سال سن حق رأی پیدا کردند. به خاطر همین، باتوجه به شرایط رأی در انگلستان، احزاب انگلستان پختگی بیشتری پیدا کردند. در نتیجه جمع‌آوری آراء، اولین کار حزب بود و هرچه میزان مردمی که حق رأی داشتند بیشتر می‌شد، احزاب هم گسترش بیشتری پیدا می‌کردند.

نقطه‌های اصلی حضورشان یکی در پارلمان بود که خارج از پارلمان، گروه‌های پارلمانی تشکیل می‌دادند و رأی جمع می‌کردند و وارد پارلمان می‌شدند، در همین راستا، دفترهایی به‌وجود آمد که موقع انتخابات فعالیت می‌کردند که هسته اولیه حزب بودند و به مرور زمان در شهرستان‌ها هم دفتر ایجاد می‌کردند که البته دفتر پایتخت جنبه‌ی راهبردی و رهبری داشت. (دفتر مرکزی)

این روند حدود یک قرن طول کشید تا احزاب در اروپا سازماندهی شدند و جا افتادند و به پختگی امروزی رسیدند و امروزه یکی از بنیان‌های محکم دموکراسی، احزاب هستند و یکی از دلایلی که احزاب ایران این پختگی‌ها را ندارند فقدان همین سابقه است. بنابراین اگر روند فعالیت احزاب در ایران پیش نمی‌رود یا کند پیش می‌رود جای ناامیدی ندارد، در اروپا هم صدسال طول کشید تا به این نقطه برسد.

بنابراین روند احزاب در ایران باید در طول زمان، پستی و بلندی‌های زیادی طی کند تا به پختگی لازم برسد، برای مثال از نظر بنده یکی از موانع رشد احزاب در ایران، مشکلاتی است که در درون خود احزاب وجود دارد که ربطی به شرایط و موانع سیاسی بیرونی ندارد.

بدون حزب، دموکراسی معنایی ندارد و به زودی از هم می‌پاشد، بنابراین باید تمام تلاش‌مان را بکنیم که به هرطریقی احزاب در ایران رشد کنند.

بهترین نوع حزب را در انگلستان داریم که پشت آنها یک تلاطم اجتماعی جدی وجود داشت که این تلاطم اجتماعی را خوشبختانه امروز در جامعه خودمان مشاهده می‌کنیم و آن هم پیدایش اقشار جدید اجتماعی بود. اقشار نو هستند که دنبال پدیده‌های نو می‌روند.

بعد از انقلاب صنعتی و پیدایش ماشین بخار در انگلستان طبقه متوسط بورژوا شکل گرفت که بورژوای تجاری نبودند یعنی اشراف سرمایه‌دار نبودند بلکه بعضا از قشر کارگر بودند که این طبقه متوسط بیشتر به دنبال تحزب و دموکراسی و قانون اساسی و آزادی‌های سیاسی و اجتماعی و... بودند که خوشبختانه در جامعه ما این تحول درحال تکمیل است و طبقه متوسط در حال رشد است و اگر سیستم سیاسی به خواسته‌هایش پاسخ ندهد، چالش‌های اساسی به‌وجود می‌آید که بازنده سیستم سیاسی است. مثل انقلاب کبیر فرانسه که مردم چندین انقلاب و تغییر رهبر و پادشاه را پشت سر گذاشتند و هرگز صحنه را رها نکردند. البته در ابتدا حرکت مردم اصلاح‌طلبانه بود ولی وقتی هیچ پاسخی دریافت نکردند با زور وارد عمل شدند.

احزاب و نهادهای اجتماعی در خلاء رشد نمی‌کنند، یعنی باید پشت سرشان یک نیروی اجتماعی پیش‌رونده‌ای وجود داشته باشد. وگرنه طبقات مرفه جامعه اصلا دنبال این موارد نیستند و طبقات فرودست هم که اصلا به فکرشان نمی‌رسد، تنها طبقه‌ای که به صورت جدی به دنبال تغییر است، طبقه متوسط است.

● ادامه دارد

درس‌گفتارهای مهارت حزبی ۱

# حزب حرفه‌ای

## هر حزبی به فعالان حرفه‌ای و وفادار نیاز دارد

علیرضا سیاسی‌راد
عضو کمیته تشکیلات شورای مرکزی

ما بیشتر درباره سازماندهی حزب و مواردی که به ابعاد سازماندهی یک حزب مربوط می‌شود صحبت می‌کنیم. ما درباره‌ی ساختار سیاسی کشور و وضعیت احزاب و تاریخ احزاب ایران و اینکه چرا کارهایی که احزاب در غرب انجام می‌دهند در ایران انجام نمی‌شود و مواردی از این قبیل در این دوره کاری نداریم.

ما بیشتر متمرکز بر این هستیم که اگر بخواهیم یک حزب مؤثر ایجاد بکنیم که کارکردهای یک حزب متعارف را داشته باشد،به لحاظ اصول سازماندهی چگونه باید مأموریت‌گذاری کنیم و سازماندهی کنیم.

در گام اول این دوره راجع به مفاهیم و تعاریف پایه صحبت می‌کنیم و در گام بعدی راجع به چگونگی سازماندهی هر بخش صحبت می‌کنیم.

هرکار جمعی نیازمند به سطحی از قانون گذاری و قواعد و نظارت است. یکی ازمسائل و مشکلات بسیار بسیار جدی هرگونه فعالیت و عمل جمعی در ایران فقدان همین نظارت و سطحی از قانون‌گذاری می‌باشد.

یکی ازعواملی که احزاب را از سایر سازمانهای اجتماعی ازقبیل دولت و شرکت‌ها و ان.جی.اوها و تشکل‌ها متفاوت می‌کند این است که احزاب بدون یک سازماندهی و نظارت و قانون‌گذاری حرفه‌ای در عمل کارکرد اصلی‌شان را از دست می‌دهند.

در حزب یک اساسنامه به عنوان مبنا وجود دارد که در اجرا هم ممکن است با مشکلاتی مواجه شود ولی اساسنامه برای سطحی از نظارت و قانون‌گذاری برای ایجاد یک حزب مؤثر کفایت نمی‌کند. بلکه مجموعه‌ای از توانایی‌ها و مهارت‌ها و قابلیت‌ها برای انجام این کار لازم است.

ابتدا درباره‌ی یک سری مفاهیم پایه صحبت می‌کنیم تا راجع به آنها باهم توافق کنیم(به دلیل تعدد آراء و نظرات در این موارد) و بعد بر اساس این مفاهیم وارد مباحث مبنایی می‌شویم.

تعریف پایه و اولیه‌ای که بسیار کاربردی است، تعریف «سیاست» می‌باشد:

«سیاست یک فرآیند است برای سازماندهی چگونگی زندگی بایکدیگر در یک جامعه»

در واقع ما اگر بخواهیم در یک جامعه باهم زندگی کنیم، چگونه باهم زندگی می‌کنیم؟

با هر دلیل فلسفی و جامعه شناختی که وجود داشته باشد ما در هرصورت مجبوریم در یک جامعه باهم زندگی کنیم و برای این زندگی جمعی نیاز به سیاست داریم، به معنای نحوه‌ی سازماندهی این زندگی جمعی(سیاست)

در این زمینه یک داستان معروف وجود دارد به نام: «تراژدی چراگاه مشترک»:

در این داستان فرض می‌کنیم که یک مرتع داریم با دو چوپان که می‌خواهند گوسفندان خود را وارد مرتع کنند، از طرفی با محدودیت مرتع مواجه هستیم که امکان چراندن نامحدود گوسفندان هر چوپان را سلب می‌کند. بنابراین باید زمان تعیین کنند و از مرتع به شکل محدودی استفاده کنند (فقط هم همین دو چوپان و گله هایشان در مرتع هستند)

سوال اینجاست که این دو چوپان باید چه کار کنند تا هم گله هایشان به میزان کافی از مرتع استفاده کنند و هم مرتع به شکل پایداری باقی بماند؟

پاسخ‌های اولیه‌ای که به ذهن می‌رسد:

-اعمال زور توسط یک چوپان(روش جنگل)

- وضع قانون

-تعیین محدوده

-تقسیم چراگاه به اندازه‌ی وزن گوسفندان

اما فارغ از هر پاسخی به این مسئله یک مشکل اساسی دیگر وجود دارد که اگر دو طرف با یکدیگر حتی به توافق هم برسند که در یک چارچوپ مشخص و براساس قانون توافقی در مرتع کار کنند، چه تضمینی وجود دارد که درشرایط عدم حضور یک چوپان، چوپان دیگر زیر قرارداد نزند؟ و از کجا بفهمیم که به توافق پایبند بوده است؟

دو پاسخ محتمل معروف وجود دارد: یا اینکه بر اساس «اعتماد» بین خودمان یک توافق داوطلبانه ایجاد کنیم و یا اینکه از حضور شخص ثالث(دولت) بهره ببریم. که به لحاظ تاریخی تا اواخر قرن بیستم اکثر جوامع به حضور شخص ثالث(دولت) گرایش داشته‌اند.

پاسخ معروف «هابز» به این مسئله این است که از آنجایی که «انسان گرگ انسان است» پس ما به قدر کفایت به یکدیگر اعتماد نداریم، بنابراین حضور «شخص ثالث» ضروری می‌شود.

یعنی ما صلاحیت پایبندی به توافق هایمان را نداریم چون بر اساس منفعت شخصی قوانین را دور می‌زنیم بنابراین یک شخص ثالثی باید بر اعمال ما نظارت کند تا نظم و امنیت را برقرار کند.

● ادامه در صفحه ۱۸

# تجربه

مانیفست مجاهدین خلق نمونه نهایی یک مانیفست ایدئولوژیک است. مجاهدین در این اعلامیه در همه اصول فلسفی، تاریخی، کلامی، اجتماعی، اقتصادی و سیاسی نظر داده بودند. این مانیفست از حیث نظری در نقطه مقابل مانیفست ما کارگزاران سازندگی ایران قرار دارد و در واقع دوگانه‌ی «مجاهدین خلق ایران/ کارگزاران سازندگی ایران» جدی‌ترین دوگانه و دوقطبی حزبی آشتی‌ناپذیر در تاریخ تحزب ایران است.

درس‌گفتارهای تفسیر «منشور سازندگی» ۱

# کدام مانیفست؟

## در اصول و مبانی نگارش منشور سازندگی (سند مواضع حزب کارگزاران سازندگی ایران)

محمد قوچانی
نایب رئیس کمیته سیاسی

«منشور سازندگی» سند مواضع حزب کارگزاران سازندگی ایران است که طبق مادەی دهم آئین‌نامه‌ی حزب تهیه پیش‌نویس آن بر عهده‌ی کمیته سیاسی قرار گرفته است. با وجود این، تهیه و تنظیم تصویب این سند تاریخی و نظری از سال ۱۳۷۸ تا ۱۳۹۴ در طول حیات اولیه حزب مغفول ماند تا آن که با بازسازی حزب در سال ۱۳۹۲ و تشکیل کمیته سیاسی جدید مرکب از آقایان سیدحسین مرعشی، غلامحسین کرباسچی، محمد قوچانی، سعید لیلاز، محمد عطریانفر، علی هاشمی، یدالله طاهرنژاد و خانم فائزه هاشمی طی هفت جلسه پیاپی در بهار و تابستان ۱۳۹۴ مورد بحث و بررسی این کمیته قرار گرفت. ریاست کمیته سیاسی در این دوره برعهده سیدحسین مرعشی بود و او تهیه سند را به محمد قوچانی نایب رئیس کمیته سپرد. سرانجام در ۱۵ مرداد ۱۳۹۴ ابتدا در پیش کنگره حزب متن پیش‌نویس در اختیار اعضای حزب در سراسر کشور قرار گرفت و در ۱۵ بهمن همان سال در اولین کنگره حزب به تصویب اکثریت مطلق کنگره رسید. متن کامل این سند و گزارش نگارش و تصویب آن در «کتاب سازندگی» (کتاب آبی) حزب به چاپ رسیده است.
از شهریورماه ۱۳۹۶ کمیته روابط عمومی حزب کلاس‌های آموزشی شرح و تفسیر این سند موسوم به منشور سازندگی را برگزار کرده است که هفته‌نامه سازندگی از این پس متن مکتوب آن را به صورت پیاپی منتشر خواهد کرد. این درس‌گفتارها به صورت ویدیویی هم ضبط شده است.

### طرح بحث

در ایران معمولا چهار نوع برخورد با امر سیاسی (یعنی مسئله‌ی قدرت و نهاد دولت) وجود دارد:

**اول، برخورد شهروندی** از موضع یک رای‌دهنده (حداقلی) یا از موضع یک پویشگر سیاسی (حداکثری).

هر شهروندی در هر جامعه‌ی سیاسی مدرن حداقل یک گزینشگر و حداکثر یک پویشگر است. گزینشگر تنها در ایام انتخابات رای می‌دهد و پس از آن سیاست را تعطیل می‌کند تا انتخابات بعدی فرا برسد اما پویشگر در پویش‌های انتخاباتی و کمپین‌های تبلیغاتی شرکت می‌کند و سیاست‌ورزی را پس از انتخابات هم ادامه می‌دهد.

**دوم، برخورد دانشوری:** گروهی از شهروندان به تحصیل علوم سیاسی با دیگر علوم اجتماعی و انسانی می‌پردازند و در علم سیاست متخصص می‌شوند. به تالیف کتاب، تدریس علوم سیاسی و تحقیق و تدقیق در آن می‌پردازند. این شهروندان از موضع یک عالم علم سیاست به این امر می‌پردازند.

**سوم، برخورد روشنفکری:** گروهی از این دانشوران یا دیگر شهروندان بدون تحصیلات در علم سیاست یا دیگر علوم اجتماعی و انسانی از موضع فرهنگی به امر سیاسی می‌پردازند. شاعران، نویسندگان، هنرمندان، ستاره‌های سینما و هنر و بخش عمده‌ای از روزنامه‌نگاران با سیاست برخوردی فراتر از برخورد شهروندی و فروتر از دانشوری دارند. گاه در پویش‌های انتخاباتی مشارکت می‌کنند و به صورت غیرحرفه‌ای سیاست‌ورزی می‌کنند.

**چهارم، برخورد شهریاری:** گروهی دیگر از شهروندان در مقام حکمرانان قرار می‌گیرند. از رای‌دهنده به رای‌گیرنده و از انتخابگر به انتخاب‌شده تبدیل می‌شوند. اینان دولتمرد، نماینده پارلمان، دیپلمات، مدیر اداری یا سیاسی می‌شوند اما اصرار دارند از احزاب و گروه‌های سیاسی فاصله بگیرند.

ما به جز این چهار مواجهه با امر سیاسی در اینجا از برخورد پنجم سخن می‌گوییم:

**پنجم، برخورد سیاستمداری:** به معنای رفتار سیاسی حرفه‌ای، کنشگری سیاسی، چه در زمان انتخابات و چه قبل و بعد از آن در قالب احزاب سیاسی و بدون توجه به حضور در دولت‌ها و پارلمان‌ها و حتی در هنگامه‌ی پیروزی دوری جستن از مسئولیت‌های دولتی و تداوم کار حزبی و تشکیلاتی. در واقع از برخورد اول (شهروندی) دو گزینه رای‌دهنده یا پویشگر انتخاباتی، از برخورد دوم (دانشوری) استاد علوم سیاسی، از برخورد سوم (روشنفکری) اپوزیسیون سیاسی و از گزینه چهارم بوروکرات و دیپلمات سر بر می‌آورد اما از گزینه‌ی پنجم «سیاستمدار» سر بر می‌آورد. متاسفانه در ایران میان این شئون و منزلت‌های سیاسی خلط صورت می‌گیرد و عجبا که مهجورترین و صاحبان منزلت سیاسی در جامعه ما «سیاستمداران» هستند که به عنوان یک حرفه به رسمیت شناخته نشده‌اند و برای تخفیف ایشان از عباراتی مانند «فعال سیاسی» استفاده می‌شود که بیشتر گویای پویشگران انتخاباتی است.

سیاستمداران از نظر ما آن گروه از شهروندان کنشگر سیاسی هستند که به سیاست به عنوان علم و فن ۱.کسب قدرت ۲.حفظ قدرت و ۳.توسعه قدرت می‌نگرند و سیاست را علم تدبیر جامعه یا حکمت عملی می‌دانند. اگر سیاستمداری فقط به دنبال کسب/ حفظ/ توسعه قدرت باشد و به تدبیر جامعه یا کاربست عقل در اداره جامعه فکر نکند، سیاستمدار نیست؛ یک فعال سیاسی و دلال یا تاجر و کاسب قدرت است.

سیاستمداری یک حرفه‌ی تمام‌عیار است. سیاستمدار شغل آزاد ندارد، فقط برای رضای خدا کار نمی‌کند، از نهاد اداری حقوق نمی‌گیرد، نان اپوزیسیون بودن را نمی‌خورد و کارمند دولت نیست. سیاستمدار در یک بنگاه سیاسی مانند حزب، انجمن، اتحادیه و نشریه سیاسی کار می‌کند و ممکن است به دولت، پارلمان یا آکادمی و شرکت‌های خصوصی مشورت دهد؛ اما بوروکرات یا تاجر نیست. او ممکن است از حزب حقوق بگیرد اما از دولت حقوق نمی‌گیرد. با این تعریف سیاستمدار حرفه‌ای در جامعه ایران وجود ندارد چون حزب حرفه‌ای وجود ندارد و این مهمترین ضعف دموکراسی در جامعه‌ی ایران است، حزبی حرفه‌ای است که حداقل ۱۰ درصد نیروهایش نیروهای کادر آن باشند.

حزب نیز عالی‌ترین شکل بنگاه‌های سیاسی است که به شبیه‌سازی نهاد دولت در درون هواداران خود دست می‌زند. حزب سیاسی حزبی است که در جهان جدید ساختاری دموکراتیک یعنی مبتنی بر مردم‌سالاری حزبی دارد. هر حزبی باید حداقل سه رکن داشته باشد: ۱.شورای مرکزی که پارلمان حزب است. ۲.هیئت اجرائیه که کابینه حزب است و ۳.کمیته سیاسی که اتاق فکر حزب است. احزابی پیشرو هستند که کنگره (مجمع عمومی) منظم، نشریه، کتاب و اسناد مدون و سخنگو و نویسندگان دائمی و متعهد داشته باشند.

هر حزب حداقل پنج نوع سند مدون دارد: **۱-مرامنامه** که اصول کلی فکری حزب را بیان می‌کند. **۲-اساس‌نامه** که قانون اساسی حزب است و ساختار حقوقی آن را بیان می‌کند. **۳-آئین‌نامه** که قانون عادی حزب برای امور اجرایی و تشکیلاتی است. **۴-سند مواضع** یا مانیفست که اصول برنامه استراتژیک حزب برای اداره کشور و اصول فکری و سیاسی آن را بیان می‌کند و **۵-بیانیه‌ها** که بیانگر کاربست سند مواضع و مرامنامه حزب در مسائل جاری کشور است.

ما در این درس گفتارها به تشریح اصول برنامه‌ها یا استراتژی کلان حزب کارگزاران سازندگی ایران می‌پردازیم که به نام **منشور سازندگی** تهیه و تدوین شده است.

### تعریف بحث

گفتیم که مانیفست سند بیان اصول برنامه‌های یک حزب است، تفاوت مانیفست با مرامنامه در تفصیل آن است. مرامنامه در حقیقت آرمان‌های هر حزب را بیان می‌کند اما مانیفست آن آرمان‌ها را احصاء کرده و در قالب یک استراتژی درازمدت تعریف می‌کند. مرامنامه هر حزب باید مختصر، مفید، ازلی و ابدی باشد. حزبی که مرامنامه‌اش تغییر کند در واقع حزب دیگری است. اما مانیفست تفسیر آن مرام براساس مقتضیات زمان است که ممکن است با تغییر یک نسل تغییر کند و اولویت‌ها یا برنامه‌های تازه‌ای را طراحی کند. مانیفست‌ها براساس سنخ‌شناسی احزاب ممکن است متفاوت باشند. در کل دو نوع حزب داریم:

**الف. احزاب ایدئولوژیک** یا عقیدتی که بیشتر چپگرا هستند و در مواضع خود به صورت حداکثری فکر می‌کنند یعنی بسته‌ی منسجم و منجمدی از عقاید و آرا را به صورت سخت تدارک می‌بینند که از آن در هیچ نسل یا زمانه‌ای امکان تغییر نیست یا تغییر به سختی ممکن است.

**ب. احزاب پراگماتیست** یا سیاسی که بیشتر راستگرا هستند و مواضعی حداقلی دارند و با وجود انسجام در باورهای سیاسی و فکری خود از انجماد آنها دفاع نمی‌کنند و برخوردی نرم با موافقان و مخالفان خود دارند و به نسل‌ها اجازه بازنگری در اندیشه‌های سیاسی خود را می‌دهند.

در واقع احزاب ایدئولوژیک با ایدئولوژی حداکثری خود در مقام نهادهای فلسفی قرار می‌گیرند که هر سه حوزه‌ی ۱.عقیدتی (جهان‌بینی) ۲.خصوصی (سبک زندگی) و ۳.عمومی (حکمرانی) را در جامعه تعریف و القا می‌کنند. آنان بر اعضای خود از خلوت تا جامعه تسلطی بی‌نظیر دارند. در حالی که احزاب ایدئولوژیک حتی بر سبک لباس پوشیدن، حرف زدن، غذا خوردن، عشق ورزیدن، فکر کردن، سرگرم شدن و رای دادن افرادشان نظارت دارند، احزاب پراگماتیست این امور را به حوزه خصوصی افراد واگذار می‌کنند و تنها در حوزه عمومی یعنی قواعد حکمرانی، زندگی سیاسی و مدنی افراد اظهارنظر و برنامه‌ریزی می‌کنند. سرگرمی‌ها، دل‌مشغولی‌ها، عقاید اجتماعی و خانوادگی یک پراگماتیست یا عضو حزب پراگماتیست کاملا شخصی و بیرون از دخالت حزب است و ممکن است به افراد احزاب دیگر شبیه باشد. حزب پراگماتیست یک رفتار حرفه‌ای دارد اما حزب ایدئولوژیک یک سبک زندگی است.

اما **پراگماتیسم چیست؟** و مرز آن با فرصت‌طلبی کجاست؟

پراگماتیسم ظاهرا مکتبی آمریکایی است که مدعی است معنای اندیشه‌ها در نتایج آنها نهفته است. پراگماتیسم (که از واژه‌ی یونانی پراگما مشتق شده است) را به مکتب اصالت عمل، اصالت مصلحت، مکتب عمل‌گرایی و مکتب عینی‌گرایی ترجمه کرده‌اند اما در یک کلام می‌شود آن را نظریه‌ی «اصالت نتیجه در برابر نظریه‌ی اصالت تکلیف» تعریف کرد.

پراگماتیسم مکتبی است که معتقد است جدال‌های فلسفی و معرفتی اگرنه بی‌فایده که بی‌نهایت و بی‌پایان‌اند. اما از آنجا که مقام ما در این بحث نه معرفتی که سیاسی است بدون توجه به پایه‌های فلسفی این سخن بهتر است به آموزه‌های ویلیام جیمز در عرصه‌ی عمومی و اجتماعی توجه کنیم:

«روش پراگماتیکی قبل از هر چیز روشی است برای حل نزاع‌های متافیزیکی که در غیر این صورت می‌تواند پایان‌ناپذیر باشد. آیا جهان واحد است یا کثیر؟ مقدر است یا آزاد؟ مادی است یا روحی؟ اینها مفاهیمی هستند که هر کدام ممکن است درباره‌ی جهان صادق باشد یا نباشد و نزاع بر سر چنین مفاهیمی پایان‌ناپذیر است. روش پراگماتیکی در چنین مواردی عبارت است از کوشش برای تفسیر هر مفهومی به کمک ردگیری پیامدهای عملی مربوط به آن.» (ویلیام جیمز: پراگماتیسم: انتشارات علمی و فرهنگی: ۱۳۷۰، ص ۴۰)

پراگماتیسم تضادی با دینداری ندارد. انسان پراگماتیست منکر حقیقت نیست اما معتقد است اسیر مفاهیم نظری شدن در امور عمومی به بی‌عملی یا نظرزدگی منتهی می‌شود. جیمز در این باره می‌نویسد: «پراگماتیسم می‌تواند مذهبی خوانده شود به شرط آنکه اجازه دهید مذهب از سنخ چندگانه‌گرا یا صرفا بهبودگرایانه باشد... پراگماتیسم باید پاسخ جزمی را به تعویق اندازد... شاید به نظرتان بیاید که نوع چندگانه‌گرا و اخلاق‌گرای مذهب که من پیشنهاد کردم همان ترکیب مذهبی مناسبی است... آنچه که من نوع پراگماتیکی یا بهبودگرایانه‌ی خداپرستی نامیدم.» (همان، ص ۱۹۴)

همین دیدگاه ویلیام جیمز بود که بر روشنفکران مسلمان ایران نیز اثر گذاشت.

پایه‌گذاران پراگماتیسم فیلسوفانی چون چارلز پیرس، ویلیام جیمز و جان دیوئی بودند که از متفکرانی مانند الکسی دوتوکویل الهام گرفته‌اند و در عصر ما نیز فیلسوفانی مانند ریچارد رورتی از تقدم دموکراسی بر فلسفه یا پراگماتیسم نو سخن می‌گویند. در ایران معاصر نیز مرحوم مهندس مهدی بازرگان از معدود افرادی بود که از پراگماتیسم دفاع می‌کرد. بازرگان در سال ۱۳۲۸ در انجمن اسلامی دانشجویان دانشگاه تهران خطابه‌ای درباره «پراگماتیسم در اسلام» ایراد کرد که در آن از این مکتب فکری دفاع کرد. بازرگان از قول ویلیام جیمز می‌گفت: «یک موضوع حقیقت است برای آنکه مفید است و مفید است برای آنکه حقیقت است و این دو مطلب بیان امر واحدی است.» (مجموعه آثار ۷، ص ۱۶۱) بازرگان به استناد آیات قران (سوره یاسین، آیه ۱۲، سوره رعد آیه ۱۷، سوره کهف آیه ۱۰۳ و ۱۰۴) معتقد بود: «قرآن و اسلام کاملا پراتیک بوده و از مسلمانان عمل می‌خواهند و بس، آن هم عملی که مفید فایده بوده، اثر و نتیجه مثبتی در زندگی داشته باشد.» (همان، ص ۱۷۲) و علت بدبختی مسلمانان را آن می‌داند «که مسلمانان اسمی و فرضی و تئوریک هستیم، نه مسلمان پراتیک.» (همان، ص ۱۷۴)

بازرگان البته متفکری علم‌گرا و منتقد فلسفه بود که جای نقد آن در اینجا نیست اما اجمالا می‌توان گفت او از نخستین روشنفکران و سیاستمداران متدین ایران بود که اهمیت عمل‌گرایی را درک کرد تا جایی که مجاهدین خلق در شورش علیه پدر فکری خود به قلم تقی شهرام در مجموعه یادداشت‌های جزوه سبز و بعد بیانیه‌ی مواضع ایدئولوژیک سازمان مجاهدین خلق، نقد خود را از نقد همین جزوه بازرگان شروع کردند. شهرام در آن جزوه می‌نویسد: «در مقاله‌ی «پراگماتیسم در اسلام» مهندس [بازرگان] سعی می‌کند ابژکتیویسم عامیانه و مکانیکی آمریکایی را در اسلام وارد کند و از این طریق در مقابل مارک ایده‌آلیستی بودن مذهب موضع بگیرد.»

شهرام بنا به مشی مارکسیستی خود به نقل از کتاب زمینه جامعه‌شناسی نوشته امیرحسین آریان‌پور معتقد بود: «سیستم فلسفی مصلحت‌گرایی (پراگماتیسم) آمریکایی که نتیجه نهایی زندگی سودجویانه و کاسبکارانه است در جامعه‌شناسی به شکل نوعی عین‌گرایی (ابژکتیویسم) مینی‌مالیستی تظاهر می‌کند.» و این ارجاع مهندس بازرگان به جامعه‌شناسی آمریکایی در برابر ماتریالیسم مارکسیستی را ناشی از «وجوه مشترکی» می‌داند «که بین ایدئولوژی طبقاتی ایشان و جامعه‌شناسی آمریکایی وجود دارد و باعث می‌شود از درک مسائل پیچیده اجتماعی مانند اختلافات طبقاتی و مبارزه اجتماعی و تحولات سیستمی و ضروری تاریخی بازماند.»

اما برای آن که بدانیم پراگماتیسم چیست و چه تفاوتی با «بی‌اصول‌گرایی» و «فرصت‌طلبی» دارد باید نموداری را تصور کنیم که دو بردار دارد:

**اول، حقیقت** به عنوان جوهر معرفت و شرافت انسانی آن چنان که روشنفکران فکر می‌کنند (یا مدعی آن هستند)

**و دوم، مصلحت** به معنای عقل و تدبیر و مصلحت‌سنجی اجتماعی برای جلوگیری از خشونت و نزاع (نه به معنای بهانه‌ای برای دروغ‌گویی و فریبکاری)

در طول تاریخ همواره میان این دو معیار گونه‌ای تضاد پدیدار شده و تصور شده است تا جایی که حقیقت و مصلحت را یک دوقطبی فرض کرده‌اند. در حالی که حتی اگر به قول واضع این دوگانگی روشنفکرانه، علی شریعتی بخواهیم طرح هندسی و ریاضی بحث را ترسیم کنیم، چهار منزلت اجتماعی پدیدار می‌شود:

**۱.روشنفکر** که مصلحت را به پای حقیقت قربانی می‌کند.

**۲.بوروکرات** که حقیقت را به سود مصلحت نادیده می‌گیرد و فکر می‌کند تنها با خیرخواهی و کار تخصصی می‌تواند دل قدرت را نرم کند.

**۳.اپورتونیست** که نه حقیقت و نه مصلحت را قبول ندارد و آنها را به پای قدرت قربانی می‌کند.

**۴.سیاستمدار** که هم حقیقت و هم مصلحت را در توازن و تعادل حفظ می‌کند.

بر مبنای این چهار منزلت «قدرت» در نقطه کانونی دو بردار و براساس توازن و تعادلی از حقیقت و مصلحت قرار می‌گیرد. روشنفکران فکر می‌کنند باید «بر قدرت» باشند تا به حقیقت دست یابند و بوروکرات‌ها فکر می‌کنند باید «با قدرت» باشند تا جامعه روی آرامش را ببینند. شاید بتوان چریک‌ها را چهره رادیکال روشنفکران در این باور و تکنوکرات‌ها (کسانی که فقط به فکر حفظ بوروکراسی نیستند و فکر می‌کنند که باید با تزریق فکر توسعه به نهاد بوروکراسی آن را در راه مصلحت جامعه قرار داد) را صورت هویت‌دار بوروکرات‌ها فرض کرد. اما نزاع واقعی در حقیقت میان سیاستمداران و اپورتونیست‌ها یا بهتر بگوییم پراگماتیست‌ها و اپورتونیست‌هاست. عمل‌گرایان «قدرت» و نهاد آن «دولت» را نقطه تعادل حقیقت و مصلحت می‌دانند اما فرصت‌طلبان قدرت و نهاد دولت را معبد و مبداء هر ارزش دیگری می‌پندارند.

از این جهت پراگماتیسم را می‌توان یک ایدئولوژی حداقلی یا ایدئولوژی سیاسی دانست که بهترین واژه برای توصیف آن در برابر رفتار ایدئولوژیک، شناخت رفتار استراتژیک است. استراتژی در اینجا نه تحقق ایدئولوژی در ظرف زمان (فروتر از ایدئولوژی و فراتر از تاکتیک) که نقطه مقابل ایدئولوژی (حداکثری) است. احزاب پراگماتیسم احزاب استراتژیک‌اند. احزابی که راه رسیدن به هدف و آرمان را در مانیفست خود تعریف می‌کنند؛ نه هدف و آرمانی که خدشه‌ناپذیر و منجمد به نظر می‌رسد.

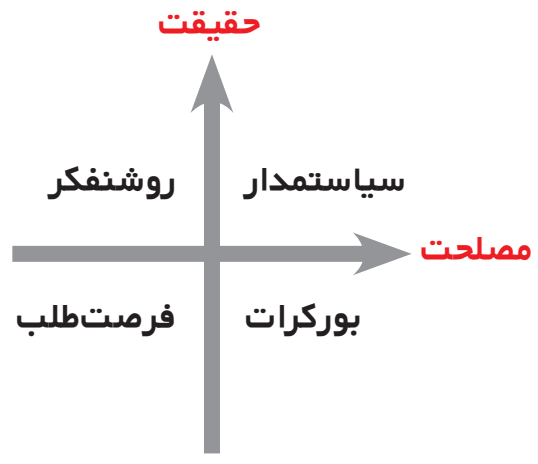


| | معیار | حقیقت | مصلحت |
|---|---|---|---|
| نقش | سیاستمدار | + | + |
| | روشنفکرچریک | + | - |
| | بوروکرات | - | + |
| | اپورتونیست | - | - |

مواضع حزب جمهوری اسلامی مواضع یک حزب مرکز (نه راست، نه چپ) بود که در مواردی به صورت جزئی (مانند فداییان اسلام) وارد امر اجرا شده بود و در مواقعی حالت کلی و تئوریک(در واکنش به مجاهدین خلق) داشت.

**پیش‌گفتار**
**در ارزش‌ها و روش‌های حزب کارگزاران سازندگی ایران:**
## حزبِ برنامه‌محور

«کارگزاران سازندگی ایران» حزبی است سیاسی و قانونی، برآمده از آرمان‌های انقلاب اسلامی که می‌کوشد در چارچوب قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران با فعالیت تشکیلاتی به بهبود و اصلاح مدیریت کشور و حاکمیت اصول «حکمرانی خوب» کمک کند. ما یک حزب سیاسی هستیم و سیاست‌ورزی مسالمت‌آمیز را بهترین راه اصلاح امور کشور می‌دانیم. ما معتقدیم نهاد انتخابات به عنوان نماد دموکراسی بدون نهاد تحزب، ناتمام است اما فعالیت انتخاباتی را تنها شکل فعالیت حزبی نمی‌دانیم.

ما معتقدیم گرچه «اساس» حکومت باید بر «رضایت» جامعه باشد و گرچه «استقرار» حکومت باید با «انتخاب» ملت صورت گیرد اما «تداوم» مشروعیت حکومت فقط با رضایت جامعه از عملکرد دولت ممکن است. بر این اساس سیاستمداران نباید تنها به انتخابات یا دیگر فرآیندهای مشارکت سیاسی فکر کنند بلکه با توجه به اصول «حکمرانی خوب» باید کشور را به صورتی اداره کنند که کارآمدی دولت‌ها موجب تداوم و توسعه‌ی مشروعیت حکومت‌ها شود. از این‌رو به نظر ما احزاب سیاسی ضمن طرح مباحث سیاسی و فکری و انتخاباتی باید برای اداره‌ی دولت و کشور «برنامه» داشته باشند و مقدم بر «ایدئولوژی»های ذهنی با پیشنهادی «برنامه»های عینی کشور را به سوی توسعه، عدالت و آزادی هدایت کنند. درست به همین علت است که ما از جمع فکر «تکنوکراسی» و «دموکراسی» حمایت می کنیم و به همین دلیل است که ما «کارگزاران سازندگی ایران» در این منشور به جای مباحث کلان فلسفی و نظری به نسبت نهاد دولت به‌عنوان مهم‌ترین نهاد اداره‌ی جامعه با دیگر نهادهای عمومی (دین، اقتصاد، جامعه، قانون و سیاست) پرداخته‌ایم. ما خود را حزبی «برنامه‌محور» می‌دانیم و سعی داریم در این منشور، اصول و قواعد سیاسی و فکری خود را در صورت کسب قدرت و اخذ رأی ملت در نسبت با همه‌ی ارکان و نهادهای اجتماعی روشن کنیم. «کارگزاران سازندگی ایران» از آن‌جایی که خود را یک حزب سیاسی می‌داند نه ایدئولوژیک، برنامه‌ی اصلی خود را تشکیل یا تقویت یک «دولت خوب» می‌داند و منشور خود را بر این اساس به رابطه‌ی نهاد دولت با نهادهای اجتماعی دیگر اختصاص داده است. این اصول چهل‌گانه مانیفست (سند مواضع) حزب ما را تشکیل می‌دهد و مبنا و معیار هر نوع سیاستگذاری، برنامه‌نویسی، مبارزه‌ی انتخاباتی و فعالیت مدنی ما در «کارگزاران سازندگی ایران» در درون یا بیرون از حاکمیت خواهد بود.

براین اساس «کارگزاران سازندگی ایران» در گذار از تکنوکراسی و حرکت به سوی دموکراسی و در تمایز با چریک‌ها، بوروکرات‌ها و اپورتونیست‌ها یک حزب «پراگماتیست به استراتژیک» است. ما ایدئولوژیک نیستیم به دو دلیل:

**اول** آن که دانش را بر ایدئولوژی مقدم می‌دانیم و خود را در درون حزب دانشمند یا فیلسوف نمی‌دانیم. ما به صلاحیت نهاد دانشگاه در تولید معرفت انسانی (علم/ فلسفه/ دانش) باور داریم و کار حزب را (حتی در مقام آموزش رفتارهای حزبی) با دانشگاه ادغام نمی‌کنیم.

**دوم** آن که دین را بر ایدئولوژی مقدم می‌دانیم و خود را در درون حزب مجتهد یا مرشد نمی‌دانیم و به صلاحیت نهاد حوزه در تولید معرفت دینی (فقه/ حکمت/ معرفت) باور داریم و کار حزب را (حتی در مقام یک حزب متدین) با حوزه یا مسجد یکی نمی‌دانیم. ما در رفتار دینی و فقهی خود مقلد یا پیرو متخصصان دینی هستیم اما حزب ما مفتی یا مرشد یا پیر طریقت ندارد و این امر مهم را به حوزه خصوصی زندگی یا اعتقادی افراد موکول می‌کنیم.

**ما «سیاستمدار» هستیم یعنی به جای نظریه‌پردازی به برنامه‌ریزی می‌پردازیم و براساس اصول و آرمان‌هایی که در مرامنامه و مانیفست خود به آن رسیده‌ایم** (و ممکن است سند مواضع خود را در ادوار مختلف بازسازی کنیم) **به برنامه‌ریزی برای اداره نهاد دولت می‌پردازیم.** نظریه‌پردازی ما حداقلی است و فقط برای بیان اصول فکری خود در این سند می‌گوییم کدام آرمان‌ها و ارزش‌ها مبنای برنامه‌ها و روش‌های ماست.

### ● تاریخ بحث

ما مدعی هستیم کارگزاران سازندگی ایران نخستین حزب غیرایدئولوژیک، پراگماتیست و استراتژیک تاریخ معاصر ایران به خصوص جمهوری اسلامی است. ما مدعی هستیم نخستین حزب سیاسی در میان همفکران مذهبی خود هستیم. برای بررسی صحت این ادعا باید به تجربه‌ی مانیفست‌ها و سندهای مواضع احزاب دیگر توجه کنیم:

**۱-۳.** سنت مانیفست‌نویسی همچون بسیاری از سنت‌های سیاسی جدید از تفکر چپ و به طور مشخص کارل مارکس به ارث رسیده است. مارکس در سال ۱۸۴۸ متنی را به نام «بیانیه‌ی کمونیستی» با همکاری فریدریش انگلس و به خواست «اتحادیه‌ی کمونیست‌ها» (که برخلاف نامش گروهی کوچک بود) منتشر کرد. مهترین ویژگی این مانیفست موثر تلاش آن برای غیریت‌سازی است. هر مانیفستی باید دوستان و دشمنان حزب خود را روشن کند. مارکس چنین کرد و نوشت: «وقت آن رسیده است که کمونیست‌ها در برابر همه‌ی جهان به انتشار آشکار دیدگاه‌ها، هدف‌ها و گرایش‌های خویش دست بزنند و در برابر این قصه‌ی کودکانه‌ی شبح کمونیسم بیانیه‌ی خود حزب را قرار دهند.» مارکس آنگاه کل تاریخ را بر مبنای تضاد حزب پرولتاریایی و حزب بورژوایی بازسازی می کند و انحاء سوسیالیسم اعم از محافظه کار، تخیلی، ارتجاعی و غیره را بر می‌شمارد.

**۲-۳.** فرقه‌ی دموکرات یا حزب **اجتماعیون عامیون** از احزاب صدر مشروطه ایران از نخستین احزاب ایرانی بود که به انتشار سند مواضع پرداخت و در آن مرام خود را: «محافظت اصول مشروطیت عامیه... در ایران مبنی بر ترتیب انتخاب عمومی و الغاء دو سنخ امتیازات و صنوف ممتازه‌ی بین ملت و ابطال اصول مذمومه‌ی تشخصات» می‌دانست. در همان زمان رساله‌ی «اصول دموکراسی» در شرح مرامنامه‌ی حزب دموکرات به قلم یک نفر دموکرات نوشته شد.

**۳-۳.** یکی از اسناد قابل توجه در تاریخ مانیفست‌های احزاب سیاسی ایران مانیفست **حزب اعتدالیون** است. حزب اعتدالیون یا اجتماعیون - اعتدالیون اولین حزب سیاسی میانه‌رو، معتدل و شاید بتوان گفت لیبرال تاریخ ایران است که از همین جهت مورد توجه ما قرار گرفته است. این حزب خود را فرقه اجتماعیون اعتدالیون می‌خواند که به زبان امروزی می‌توان آنها را محافظه‌کاران اجتماعی نامید و مانیفست خویش را نیز «دستور مسلکی» نامیدند. در دستور مسلکی این حزب از دو نوع انسان سخن به میان آمده است: انسان کاری و عملی (رئالیست) و انسان فکری و خیالی (ایده‌آلیست) که این تقسیم‌بندی شباهت بسیار زیادی به تمایز ما میان احزاب ایدئولوژیک و احزاب پراگماتیست دارد.

اختصاص‌بندی جداگانه به مفهوم آزادی در این سند مواضع و تعریف آزادی به معنای لیبرالی آن، دفاع از اصلاحات سیاسی و پلتیک و حکومت ملی یا به اصطلاح روزگار؛ سلطنت ملی، تفکیک قوا، استقلال قضات، میهن‌پرستی، صلح در روابط بین‌الملل، نهاد خانواده و از همه مهم‌تر دفاع از مالکیت خصوصی و حقوق مالکیت و منع هر نوع انحصار اقتصادی و تجاری در عین دفاع از حقوق کار از جمله نقاط درخشان دستور مسلکی فرقه اعتدالیون است. دفاع از دیانت، اصلاحات دینی و اعتدال به عنوان یک گفتمان از دیگر نقاط درخشان این سند تاریخی است. انسان معتدل از نظر حزب اعتدالیون آن است که: «باید در هر مقصود و در هر اقدام از تمایل به حد افراط و تفریط کناره‌جویی نموده حد وسط یعنی میانه‌روی را از دست ندهد.» این مانیفست در همان زمان با نقد دموکرات‌های تندرو و چپگرا مانند محمدامین رسول‌زاده مواجه شد و او رساله‌ای در «تنقید فرقه‌ی اعتدالیون» نوشت. او از اینکه گروهی خود را اجتماعیون اعتدالیون یا به تعبیر سوسیالیست‌های میانه‌رو یا محافظه‌کاران جامعه‌گرا بخوانند عصبانی بود و آن را مسلک تازه‌ای قلمداد می‌کرد. اما رسول‌زاده ریشه‌های لیبرالیستی اعتدالیون را نادیده می‌گرفت یا نمی‌شناخت.

**۴-۳.** حزب توده ایران دیگر گروهی بود که سند مواضع نوشت. نخستین برنامه حزب توده در مردادماه سال ۱۳۲۳ با نام «برنامه حزب توده ایران برای مرحله کنونی از تکامل اجتماعی کشور ما» منتشر شد. در مرامنامه حزب توده آن را قانون اساسی حزب خوانده بودند و سند اساسی حزب که «سندی علمی و ایدئولوژیک است که برپایه‌ی تحلیل حزب از شرایط جهانی، منطقه و اوضاع اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی کشور تدوین شده بود.»

**۵-۳.** از میان احزاب اسلامی فداییان اسلام پیشتاز مانیفست‌نویسی بودند. آنان کتابی به نام راهنمای حقایق نوشتند که برای اولین بار در آبان‌ماه ۱۳۲۹ منتشر شد که به قلم سیدمجتبی نواب‌صفوی نوشته شده بود.

این کتاب «اعلامیه فداییان اسلام» یا «کتاب راهنمای حقایق» نام داشت که اتفاقا یکی از برنامه محورترین اعلامیه‌های حزبی بود چرا که اولا جهت‌گیری آن کاملا سیاسی یعنی به سوی نهادهای سیاسی و اداری کشور بود ثانیا راه‌حل‌های روشن و البته بسیط و ساده‌دلانه‌ای برای اداره امور کشور داشت. در واقع برخلاف نام کتاب، محتوای آن بسیار سیاسی و عمل‌گرایانه بود. کتاب دو بخش دارد: اول در ۱۴ فصل ریشه‌های بحران ایران را بررسی می‌کند و سپس در ۱۳ فصل راه‌حل‌های عبور از بحران به تفکیک نهادها و ادارات را پیشنهاد می‌کند. مشکل اصلی از نظر فداییان اسلام فساد اخلاقی، شهوات، مشروبات، دخانیات، قمار، موسیقی، دروغ، بیکاری، فحشا و رشوه‌خواری و رباخواری عمومی بود و راه‌حل ایجاد حکومتی مقتدر و متدین برای اجرای احکام اسلام. فداییان نه فقط مخالف متجددان که منتقد روحانیان هم بودند و از جمله معتقد بودند باید نهاد روحانیت تصفیه شود و روحانیان خاطی خلع لباس شوند و اساسا اصلاح از نهاد روحانیت شروع شود.

راهبرد اقتصادی آنها بازگشت به اقتصاد سنتی بود: «چنانچه یک عطار یا بقال با ایمان پاک به جای وزرای دزد دارایی قرار بگیرد بهتر از هر وزیر اقتصاد. دارایی پاکی که در ممالک اروپا کوس علم اقتصاد می‌زند ثروت ایران ترقی داده روزافزون می کند.»

فداییان اسلام معتقد بودند: «شاه در جامعه به منزله پدر خانواده است. همان صفات و مزایای پدری که بایستی پدر نسبت به افراد خانواده داشته باشد تا پدر باشد، بایستی نسبت به ملت دارا باشد تا شاه باشد... شاه بایستی مسلمان و پیرو آل محمد و مروج اسلام و مذهب پیروان آل محمد(ص) باشد.»

**۶-۳.** در جناح دیگر سیاستمداران مسلمان **نهضت آزادی ایران** از جمله گروه‌هایی بود که به تنظیم مرامنامه و سند مواضع دست زد. پیش از این مهندس مهدی بازرگان رهبر و بنیان‌گذار نهضت در سخنرانی افتتاحیه آن اعلام کرده بود که به طور خلاصه «ما مسلمان، ایرانی، تابع قانون اساسی و مصدقی هستیم.» که مختصات یک حزب معتدل را بیان می کرد. مرامنامه نهضت آزادی ایران در ۱۲ اصل تنظیم شده بود و این اصول را به حکم ۱-مبادی عالیه دین مبین اسلام و قوانین اساسی ایران ۲-اعلامیه جهانی حقوق بشر و ۳-منشور ملل متحد مستند می کرد.

نهضت اولین حزب سیاسی ایران بود که اعلامیه حقوق بشر را پشتوانه تشکیلات خود قرار می‌داد و سپس اصول آن از حیث سیاست داخلی و خارجی را بیان می کرد: ۱-حکومت قانون ۲-ترویج اخلاق ۳-حسن استفاده از دموکراسی ۴-استقلال اقتصادی و روابط اقتصادی میان کارگران و کارفرمایان با توسعه بیمه‌های اجتماعی ۵-اصلاح قوانین و استقلال قضایی ۶-زندگی بهتر نتیجه فعالیت مفید بیشتر ۷-تاکید بر اصلاح نظام اداری براساس تخصص و صلاحیت (شایسته‌سالاری) ۸-تاکید بر نهادهای بین‌المللی به خصوص سازمان ملل متحد ۹-بی‌طرفی ایران در مناسبات جهانی ۱۰-اجرای منشور ملل متحد ۱۱-همبستگی در منطقه و جهان اسلام ۱۲-ترویج صلح و دفاع از نهضت‌های ملی در جهان

بیانیه مواضع نهضت در مجموع از آن چهره یک حزب لیبرال دموکرات مذهبی را نشان می‌دهد.

**۷-۳.** از درون نهضت آزادی ایران جریانی پدید آمد که به **سازمان مجاهدین خلق** مشهور شد. آنان جوان، رادیکال و افراطی بودند و با وجود اثرپذیری معرفتی از نهضت آزادی در رفتار سیاسی در برخورد با مخالفان مشابه فداییان اسلام بودند و از مارکسیسم نیز اثر پذیرفته بودند. مجاهدین خلق کتاب‌هایی مانند آثار مهندس بازرگان (**راه طی شده، ذره بی‌انتها، کار در اسلام**) آثار سیدمحمود طالقانی (**پرتوی از قرآن**) را خوانده بودند اما پیش از همه در سیر مطالعاتی خود تحت تاثیر مائوئیسم به عنوان صورتی از مارکسیسم مبتذل شرقی بودند: **کتابچه سرخ، امپریالیسم و کلیه مرتجعین ببر کاغذی هستند، دو نوع همزیستی مسالمت‌آمیز، علیه لیبرالیسم، اصلاح کار حزبی، آموزش خود را از نو بسازیم** از مائوتسه تونگ و **چگونه می‌توان یک کمونیست خوب بود** از لیو شائوچی در آموزش‌های رسمی سازمان قرار داشت. براساس این مطالعات مجاهدین به نگارش کتاب‌های فلسفی و معرفتی دست زدند. اقدامی که در یک حزب بی‌سابقه بودند. آنان سازمان را جایگزین نهاد حوزه و دانشگاه کردند و با بضاعتی اندک و بدون فراگیری علوم انسانی یا علوم دینی به انتشار کتاب‌های فلسفی، کلامی، اقتصادی و تاریخی دست زدند: حسین روحانی (که بعدا مارکسیست شد) کتاب **متدولوژی یا «شناخت»** را نوشت. محمد حنیف‌نژاد؛ **راه انبیاء - راه بشر**، علی میهن‌دوست کتاب **تکامل**، محمود عسگری‌زاده کتاب **اقتصاد به زبان ساده**، احمد رضایی کتاب **امام حسین**، سعید محسن کتاب **مقدمه‌ای بر مطالعات مارکسیستی** و عبدالرضا نیک‌بین کتاب **مبارزه چیست؟** را نوشت.

کتاب‌های مجاهدین خلق آمیزه‌ای از نوگرایی مذهبی نهضت آزادی، بنیادگرایی اسلامی فداییان اسلام و مارکسیسم بود که در نهایت با بازداشت و اعدام سران سازمان و غلبه جریان محمدتقی شهرام به انتشار سند مواضع ایدئولوژیک سازمان مجاهدین خلق ایران منتهی شد. سندی که به اعلامیه تغییر مواضع ایدئولوژیک مشهور شد اما در واقع محصول جمع‌بندی همه‌ی مطالعات مجاهدین بود.

مانیفست مجاهدین خلق نمونه نهایی یک مانیفست ایدئولوژیک است. مجاهدین در این اعلامیه در همه اصول فلسفی، تاریخی، کلامی، اجتماعی، اقتصادی و سیاسی نظر داده بودند. این مانیفست از حیث نظری در نقطه مقابل مانیفست ما کارگزاران سازندگی ایران قرار دارد و در واقع دوگانه‌ی «مجاهدین خلق ایران/ کارگزاران سازندگی ایران» جدی‌ترین دوگانه و دوقطبی حزبی آشتی‌ناپذیر در تاریخ تحزب ایران است.

**۸-۳.** پس از انقلاب اسلامی **حزب جمهوری اسلامی** به عنوان یک حزب سیاسی مذهبی شکل گرفت که می‌کوشید نسبت به فداییان اسلام میانه‌روتر، نسبت به نهضت آزادی اسلام‌گراتر و نسبت به مجاهدین خلق سنت‌گراتر باشد. مواضع این حزب ابتدا به صورت مرامنامه‌ای در ۱۰ اصل و ۴ خط مشی اصلی تعریف شد اما سند مهم کتاب «**مواضع ما**» بود که اصول برنامه‌های حزب را اعلام می‌کرد. این اعلام مواضع از جهان‌بینی حزب درباره خدا، خلقت، بعثت و انسان شروع می‌شود و آن گاه به ساخت جامعه، نهاد روحانیت، نهاد حزب و خانواده می‌پردازد و در نهایت سیاست اقتصادی و خارجی حزب را روشن می کند.

مواضع حزب جمهوری اسلامی مواضع یک حزب مرکز (نه راست، نه چپ) بود که در مواردی به صورت جزئی (مانند فداییان اسلام) وارد امر اجرا شده بود و در مواقعی حالت کلی و تئوریک (در واکنش به مجاهدین خلق) داشت.

**۹-۳.** در دوران حکومت جمهوری اسلامی، **سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی ایران** (دوره جدید) مهمترین حزبی بود که به تهیه و تدوین سند اعلام مواضع پرداخت و آن را به صورت پیش‌نویس در سال‌های ۱۳۷۳ تا ۱۳۷۷ در نشریه‌ی عصر ما ارگان خود منتشر می کرد. این سند در چهار سرفصل سیاست داخلی، سیاست خارجی، اقتصاد و فرهنگ تنظیم شد اما هرگز از سطح پیش‌نویس فراتر نرفت.

**۱۰-۳.** سند مواضع کارگزاران سازندگی ایران از این حیث مهمترین تلاش به ثمر نشسته است که اکنون به صورت کتاب آبی حزب به چاپ رسیده و این درس گفتارها در شرح و تفسیر آن است.

### ● تئوری بحث

نظریه‌ی محوری ما در مانیفست حزب، سند مواضع کارگزاران سازندگی ایران و منشور سازندگی نظریه‌ی حکمرانی خوب است.

پیش‌گفتار این منشور دو کلیدواژه اصلی دارد:

**اول: آرمان‌های انقلاب اسلامی ایران** که ارزش‌های مورد نظر ما را روشن می کند و دربرگیرنده اصول استقلال، آزادی، جمهوریت و اسلامیت است. به این معنا ما حزبی استقلال‌طلب (مخالف استعمار خارجی)، آزادیخواه (مخالف استبداد داخلی)، جمهوریخواه (مخالف سلطنت و هر نوع حکومت فردی)، اسلام‌خواه (دیندار و مسلمان به عنوان فرهنگ عمومی جامعه ایران) هستیم. از ارزش‌هایی که انقلاب اسلامی ایران در سال ۱۳۵۷ به ارمغان آورد حمایت می کنیم. به نظر ما با وجود همه‌ی گرایش‌های اصلاح‌طلبانه امکان اصلاح رژیم سلطنتی پهلوی وجود نداشت و انقلاب اسلامی ایران حرکتی مشروع و مقبول بود و هنوز هم قابل دفاع است.

**دوم، قوانین جمهوری اسلامی ایران** که روش برخورد ما با امور سیاسی را روشن می کند. ما به قانون اساسی و قانون‌های عادی نظام جمهوری اسلامی ملتزم هستیم و از آنها در عرصه‌ی عملی پیروی می کنیم و اگر نقدی بر این قوانین داشته باشیم از طریق قانونی و مسالمت‌آمیز آنها را بیان و برای اصلاح آنها تلاش می کنیم. قانون‌گرایی ما به معنای مخالفت با هر گونه رفتار قهری، چریکی، مسلحانه و خشونت‌طلبانه برای تغییرات و تحولات اجتماعی و سیاسی است و به این علت که ما این نظام سیاسی را مشروع و نیز آماده اصلاح می‌دانیم و برای اصلاح آن راهی جز صلح نمی‌شناسیم.

نظریه محوری منشور سازندگی که در پیش‌گفتارها هم بیان شده است، نظریه **حکمرانی خوب** است به این معنا که ما معتقدیم اگرچه مشروعیت هر حکومت موکول به مقبولیت آن در جامعه از طریق رای‌گیری مداوم و مستمر است اما باور داریم به دست آمدن این مشروعیت و مقبولیت با کار حکومت و خدمت آن به جامعه که به نظر ما هدف غایی تاسیس دولت است به دست می‌آید: تامین امنیت، ایجاد بستر مناسب برای اجرای عدالت و نیز زمینه لازم برای پیشرفت جامعه وظیفه ذاتی دولت است.

از این نظریه محوری است که ما به **برنامه محوری** حزب می‌رسیم و آن تفکر استراتژیکی است. **استراتژی همان ایدئولوژی سیاسی حداقلی یا تعیین آرمان‌ها براساس شرایط زمان و مکان است. ما یک حزب استراتژیک هستیم که می کوشیم به جای نظرات کلی درباره جهان‌بینی، مبدا و معاد و عالم و هستی و چیستی و شناخت و... به برنامه‌های روشن اما عالمانه درباره‌ی نحوه اداره نهاد دولت به عنوان موضوع علم سیاست و نیز اداره پارلمان، دادگستری و دیگر نهادهای عمومی بپردازیم و درباره‌ی آنها نظریه‌پردازی و برنامه‌ریزی کنیم.**

از همین دو نکته؛ نظریه محوری و برنامه محوری حزب است که ما با تمرکز بر نهاد دولت و تلاش برای دستیابی به آن نهاد از طریق نهاد انتخابات خود را حزبی اصلاح‌طلب می‌دانیم که دموکراسی را در بستر تکنوکراسی می‌جوید. تکنوکراسی همان ابزار تداوم مشروعیت یک دولت مبتنی بر دموکراسی است. تکنوکراسی محوریت کار و کارآفرینی برای دستیابی به آزادی و آزادیخواهی است. مبنای حکمرانی خوب و دولت خوب است و دولت خوب دولتی است که نه معلم، نه مرشد، نه مدرس و نه مالک جامعه که خدمتگزار و کارگزار جامعه باشد.

### ● روش بحث

**منشور سازندگی** (کتاب آبی) در هفت گفتار نوشته شده است. از آن جا که گفتیم موضوع سخن ما درباره نهاد «دولت» است. در هر گفتار رابطه‌ی نهاد دولت یا یک نهاد اجتماعی دیگر مورد بحث قرار گرفته است که یک شاخه از علوم سیاسی را تشکیل می‌دهد.

**گفتار اول:** رابطه‌ی نهاد دولت و ملت که اندیشه سیاسی حزب را توضیح می‌دهد.

**گفتار دوم:** رابطه نهاد دولت و شریعت که اندیشه دینی (الهیات سیاسی) حزب را توضیح می‌دهد.

**گفتار سوم:** رابطه نهاد دولت و بازار که اندیشه اقتصادی (اقتصاد سیاسی) حزب را توضیح می‌دهد.

**گفتار چهارم:** رابطه دولت و جامعه که اندیشه اجتماعی (جامعه‌شناسی سیاسی) حزب را توضیح می‌دهد.

**گفتار پنجم:** رابطه دولت و قانون که اندیشه حقوقی (حقوق سیاسی) حزب را توضیح می‌دهد.

**گفتار ششم:** رابطه دولت و احزاب سیاسی که اندیشه حزب در سیاست داخلی را توضیح می‌دهد.

**و گفتار هفتم:** رابطه دولت ایران و جهان که اندیشه حزب در سیاست خارجی را توضیح می‌دهد.

بر مبنای هر کدام از این گفتارها به تعریف حزب در یک چارچوب نظری خواهیم رسید که هدف نهایی این مانیفست تعریف یعنی معرفی حزب است.

**شرح گفتار اول را در هفته آینده در همین هفته‌نامه خواهید خواند.**

# آکادمی

افراد در شورای یک حزب در سطح محلی به جای بحث درباره مسائل منطقه و محله خودش، مانند شورای عالی مرکزی درباره مسائل کلان کشور از قبیل امنیت ملی و سیاست خارجی و...حرف می‌زنند و کسی این نکته را جدی نمی‌گیرد که باید یک «نظام تقسیم‌کاری» وجود داشته باشد که افراد هر شورایی بر اساس آن بحث و گفت‌وگو کنند.

درس‌گفتارهای فعالیت حزبی ۱

# حزب حرفه‌ای

## هر حزبی چه در سطح ملی و چه در سطح محلی باید به پایداری مالی، سازمانی و کارکردی فکر کند

● ادامه از صفحه ۱۵

اما این راه حل ساده‌ای نیست چون خود این شخص ثالث هم منافعی دارد که باید تأمین شود که برای تأمینش می‌تواند برای مثال از ما مالیات بگیرد.

بنابراین مبادله‌ی ما با شخص ثالث هزینه دارد و از طرفی هم او در شرایطی مجبور به اعمال زور هم می‌باشد. در حقیقت وقتی مؤثر واقع می‌شود که بتواند اعمال زور کند.

وگرنه اگر اعمال زور نداشته باشد به راحتی قابل حذف شدن می‌شود. پس فقط شخص ثالث باید اجازه و قدرت اعمال زور داشته باشد تا مؤثر واقع شود.

بنا براین داستان و تعریف، در یک جامعه هم «دولت» تنها نهاد مشروع اعمال قدرت است. و به مبنای این توافق هم «قانون» گفته می‌شود.

«قانون، توافقی است برای چگونگی سازماندهی امور مشترک بین انسان‌ها در یک جامعه.»

اما همانطور که گفتیم این شخص ثالث مشکلاتی هم دارد، از آنجایی که هم پول دارد و هم قدرت، می‌تواند جداگانه برای خودش یک گله خریداری کند، قبل از این دو گله داشتیم حالا می‌شود سه گله. حالا گله و زور و پول باهم دارد و می‌تواند دست به «انحصار» هم بزند یعنی یکی از گله‌های چوپان‌ها را خریداری کند.

اول قرار بود حداقل مداخله را در امور داشته باشد(دولت لیبرال) اما الان خودش منافع زیادی دارد که ایجاب می‌کند برای حفظ منافعش قوانین بیشتری اعمال کند و مالیات و عوارض و...بیشتری دریافت کند و بازی به جایی می‌رسد که ما مجبور می‌شویم از او درخواست «خصوصی‌سازی» کنیم (که اموال مارا پس بده) چون تو(شخص ثالث یا دولت) قرار بود اگر بین ما اختلافی پیش آمد حکمیت کنی اما دست به انحصار مرتع و گله‌ها زدی. (نقد دخالت بیش از حد دولت در امور مختلف بابت همین است) گرایش‌های تشکیل دولت لیبرالی به همین معناست که براساس قانون وظایف این دولت را کم کنند و بیشتر از حد وظیفه‌ی برقراری نظم و امنیت در امور جامعه دخالت نکند و محدود باشد. (گرایش حزب کارگزاران هم به سمت حداقلی بودن دخالت دولت در جامعه و کوچک کردن دولت در اقتصاد و انجام یک سری وظایف محدود می‌باشد: برقراری نظم، اجرای قانون، رفع اختلافات، حفظ امنیت مرزها و امنیت ملی، بهداشت و درمان عمومی و آموزش عمومی.)

بنابراین نحوه‌ی سازماندهی زندگی جمعی در جامعه بسیار بسیار مهم است.و تلاش ما برای قانون‌مند کردن این جامعه در صورت معامله با شخص ثالث یا همان دولت امکان‌پذیر است که این معامله هزینه‌هایی هم دارد که ما باید تلاش کنیم هزینه‌های این معامله را تا حد امکان کاهش دهیم.

بنا بر این تعاریف پایه به بحث احزاب بر می‌گردیم، حزب به عنوان یک «کانون» و «صنفی» از فعالیت‌های داوطلبانه شهروندان، تحت تأثیر همین مکانیزمی که بیان کردیم قرار دارد(به لحاظ اصول سازماندهی)

چیزی که یک فعالیت داوطلبانه را سر پا نگه می‌دارد «سرمایه‌ی اجتماعی» آن است.

بنابراین قواعد خوب و اجرای مؤثر می‌خواهد و وجود مؤلفه‌هایی مثل شفافیت و عدالت.

که اگر اینگونه نباشد،سازمان داوطلبانه از هم می‌پاشد و اگر قوانین آن مخدوش شوند ساختمان آن نهاد ترک برمی دارد.

حالا اگر بخواهیم فرآیند سیاست را به معنایی که تعریف کردیم سازماندهی بکنیم یک سری الزامات دارد:

-نیاز به «ارزش‌ها» و «معیارها» «مبناها» برای این حکمرانی داریم، برای مثال «آزادی و عدالت و همبستگی»

یک از کارهای احزاب، درگیر بودن با همین ارزش‌هاست. سازمان‌ها و احزاب ایدوئولوژیک بسته به اینکه کدام یک از این ارزش‌ها را ترویج و تشویق کنند، نحوه سازماندهی شان فرق می‌کند.

-از آنجایی که افراد یک جامعه دارای منافع و علایق و خواسته‌های متعدد و بعضا متعارضی هستند،به یک سری نهاد اجتماعی نیاز داریم که توسط این نهادها، مطالبات و منافع و علایق و خواسته‌های افراد و گروه‌های مختلف اجتماعی را سازماندهی و هماهنگ کنند و به دولت انتقال دهند.(هم برای حکومت مسئله طرح کنند و هم راه حل ارائه دهند)

نکته:هر حکومتی برای سازماندهی زندگی مردم جامعه باید یک سری «سیاست‌گذاری» را اعمال و اجرا کند(برای انجام این کار در عمل مدلهای مختلفی وجود دارد)

یک مدل منطقی این است که حکومت در گام اول «دستور کارگزاری» می‌دهد، در واقع یعنی «کشف مسئله» و تبدیل آن مسئله به دستور کار.(مسائلی از قبیل محیط زیست و بحران آب،طلاق وحجاب و فرهنگ عمومی، مسائل خارجی و انرژی اتمی و...)

وقتی که حکومت یک مسئله‌ای مثل بحران آب را کشف می‌کند و به رسمیت می‌شناسد،بلافاصله در دستور کار قرار می‌دهد و بعد به دنبال راه حل می‌گردد و بعد از بررسی راه حل‌ها یکی از آنها را به عنوان لایحه یا بخشنامه یا دستورالعمل، برای اجرا در دستورکار قرار می‌دهد. (اقدامات کارگزاران حکومت)

حالا اینکه چه مسئله‌ای در دستورکار دولت قراربگیرد بستگی به سازمانهای اجتماعی و رسانه‌ها و تبلیغات و نفوذهای اجتماعی اشخاص و ساختار سیاسی آن کشور دارد.یعنی سازمانهای اجتماعی از قبیل احزاب و یا رسانه‌ها می‌توانند اولویت‌های مسائل یک دولت را تاحد امکان تعیین کنند.

اگر گروه‌ها و سازمانهای اجتماعی نمایندگانی نداشته باشند که این مطالبات را به حاکمیت انتقال دهند، به مرور زمان بخش عمده‌ای از جامعه عملا از صحنه حذف می‌شوند.

و ارزش‌هایی از قبیل عدالت و آزادی و...که مد نظر بسیاری از آنها بود مخدوش می‌شود.

بنابراین نقش احزاب بسیار کلیدی است، در جمع کردن گروه‌های اجتماعی و هماهنگی مطالبات و خواسته‌های مشترک و کشف مسائل و انتقال آنها به حاکمیت برای تبدیل کردن آن مسائل و مطالبات به مسئله‌ی عمومی تر، زیرا دولت و حکومت درباره مسائل عمومی تصمیم می‌گیرند نه یک مسئله خصوصی.

هنر احزاب برقراری رابطه بین منافع ملی و منافع اجتماعی است.

اینکه چگونه مطالبات منتقل شوند یا به صورت مستقیم است، مثل حضور در انتخابات و کاندیداتوری یا غیرمستقیم از طریق فشارهای اجتماعی با روشهای مختلف.

باز اینجا به یک سری نهاد دیگر نیاز داریم که مطالبات و مسائل و راه حل‌ها را از گروه‌های اجتماعی و احزاب دریافت کنند و اعلام کنند و درباره آن بحث و بررسی کنند و اجرا کنند، یعنی نهاد «مجلس و دولت».

نکته: همه این فعالیت‌ها در یک نظام بروکراتیک امکان‌پذیر است، که پلورالیزم به رسمیت شناخته می‌شود. اما مثلا در یک حکومت فاشیستی چنین فعالیت‌هایی امکان ندارد.

علی‌القاعده در یک نظام بروکراتیک، به شهروندان مشارکت جو و فعال و هم چنین دولت و مجلس قوی نیاز داریم.

در چنین جامعه‌ای سیاست از بالا به پایین معنایی ندارد بلکه در واقع شهروندان هستند که همه چیز را با مشارکت فعال هدایت می‌کنند،از طریق احزاب و نهادهای مدنی.

تعریف دامز از حزب: تیمی از شهروندان یک کشور که تلاش می‌کنند حاکمیت و دولت را به دست بگیرند و کنترل کنند.

بنابراین بوسیله‌ی بدست گرفتن مناصب سیاسی از طریق انتخابات،گروه‌هایی از مردم از طریق احزاب تلاش می‌کنند که فرآیند سیاست‌گذاری عمومی را دردست بگیرند و کنترل کنند.

احزاب نهادهایی هستند که حضوری نسبتا دائمی دارند و فصلی نیستند و هم چنین یک «مبنا» دارند که ممکن است بر مبنای یک ایدئولوژی و قومیت و برنامه‌ای خاص باشد اما به هرحال به یک مبنا نیاز داریم تا افراد در یک حزب دور هم جمع شوند(یکی از ضعف‌های احزاب در ایران همین است که این مبانی بیشتر بین رهبران اولیه حزب متداول است و اعضا تقریبا خبری از آنها ندارند که به نوعی تشکیل حزب را بی‌معنا می‌کند)

نکته: برنامه‌های تغییر سیاست و مسائل و راه حل‌های هر گروه و سازمان اجتماعی متفاوت است که همین جا مسیر احزاب از ان.جی.اوها و تشکل‌های صنفی و... جدا می‌شود.

گرچه دیگر نهادها هم در محیط سیاسی فعالیت می‌کنند اما فرقشان با احزاب این است که احزاب علاوه بر اینکه راجع به «چگونگی» حکومت نظر می‌دهند، درباره اینکه «چه کسی» باید حکومت کند هم بحث می‌کنند. یعنی احزاب تلاش می‌کنند از طریق تسخیر دولت و پست‌های سیاسی (استانداران،فرمانداران، وزرا،نمایندگان مجلس و شورای شهر و...) و به دست گرفتن قدرت، برنامه هایشان را پیش ببرند و بسیاری از نهادها هم تلاش می‌کنند از طریق تأثیرگذاری براحزاب صدایشان را به حاکمیت برسانند.

بنابراین در یک حزب به اعضاء و برنامه و ابزار بدست گرفتن قدرت نیازمندیم و هم چنین نیروهایی که بتوان برای تصدی مناصب دولتی آنها را معرفی کرد و یا در انتخابات آنهارا کاندیدا کرد (تقریبا رهبران حزب برای مقامات مطرح می‌شوند)

به منظور تدوین پیشنهاداتی برای حل مسائل کشور، حزبی که درمورد اقتصاد و فرهنگ و سیاست و توسعه ملی و محلی و مسائل منطقه‌ای و سیاست خارجی مملکتش ایده و حرف و راه حلی در اختیارش نیست نمی‌توان آن‌را حزب نامید بلکه یک باند است(مشابه باندهای مافیایی)

اگر در یک شرایط عادی (بدون وجود جنگ و منحل کردن احزاب و...) یک حزب بتواند این ویژگی‌ها و تاثیرگذاری هارا داشته باشد،می توان گفت که مابا یک «نهادینگی» حزبی مواجه هستیم.

هر حزبی چه در سطح ملی و چه در سطح محلی سه معیار بسیار مهم دارد:

۱)پایداری سازمانی
۲)پایداری مالی
۳) پایداری کارکردی

یعنی به شکل قابل اعتماد و اطمینانی منابع لازم برای انجام کار ویژه‌های حزب وجود دارد وحزب تبدیل به سازمان اجتماعی مهمی شده است که وظایف و نقش‌های اجتماعی وسیاسی مهمی را پذیرفته و حالا به پایداری رسیده است.

یعنی به شکل تکرارشونده‌ای حتما در انتخابات حضور دارد و همیشه یک پای مجادله است و کاندیداهایش سهمی از مجلس و شوراها را دارند.

برای اینکار نیاز به پول و منابع انسانی و ساختار و قواعد و آیین نامه و...دارد و برای اینکه همه‌ی اینها در احزاب به خوبی محقق شود نیاز به یک «رهبر» خوب داریم.

در سطح منطقه‌ای و محلی به شوراهای مرکزی خیلی خوب نیاز داریم و به رؤسای شورای مرکزی خوبی که مهارت‌های رهبری یک حزب سیاسی را دارا باشند.

کسی که:

- سیاست عملی و یومیه را درک کند و بفهمد
- مفهوم استراتژی و استراتژی سیاسی را بفهمد
- قدرت حل اختلاف و رفع منازعه داشته باشد
- شنونده بسیار خوبی باشد
- توانایی ترغیب و تشویق و اقناع داشته باشد
- توانایی جهت‌دهی و آرمان‌دهی به اعضاء و قدرت پیش‌بینی و کار جمعی داشته باشد
- خصوصا یک رهبر سیاسی باید توانایی تحمل فشارهای اجتماعی و سیاسی را داشته باشد
- به لحاظ شخصیتی از استحکام برخوردار باشد و دارای سلامت بسیار بالایی باشد
- خوشنام باشد(چون حزب با مردم ارتباط دارد، خصوصا زمان گرفتن رأی از مردم برای تصدی کرسی‌های حکومتی در انتخابات)

نکته: مدیر با رهبر فرق دارد، خصوصا یک رهبر سیاسی.

رهبرسیاسی‌ای که اهل زد و بند و لابی و فساد باشد به راحتی خرید وفروش می‌شود.

براساس تعاریفی که ارائه شد،شش مأمورت مهم احزاب به این شرح است:

«ترکیب و تجمیع منافع گروه‌های مختلف اجتماعی که گروه هدف حزب هستند» (مثلا طبقه کارگران و مدیران و معلمان و بازاریان) بسته به اینکه حزب بخواهد صدای کدام صنف و طبقه باشد و انتقال دهنده‌ی مطالبات آنان به دولت. یعنی پایگاه اجتماعی حزب باید مشخص شود خصوصا در ایامی مثل انتخابات که باید فاصله گذاری‌ها ایجاد شود. مثلا وقتی یک حزبی موضع اقتصادی خودش را مشخص کند معلوم می‌شود که از کدام طبقه اقتصادی حمایت می‌شود و حمایت و می‌کند.

براساس یک روش‌شناسی مشخص، حزب باید بتواند گروه‌های هدفش را پیدا کند و بین مطالبات و خواسته‌های آنها یک هماهنگی ایجاد کند(یعنی حزب نباید فقط منافع و صدای یک گروه اجتماعی مثل خانه‌ی سینما مبنی بر عدم سانسور فیلم را دریافت کند و انتقال بدهد، بلکه باید بتواند منافع و مطالبات گروه‌های مختلف را به صورت مشترکی هماهنگ کند)

برای انجام این فرآیند، ساختار سیاسی حزب بسیار مهم است که نیروهای سیاسی حزب چگونه هدایت شوند. یعنی یک فرآیند انتخاب مدیران سیاسی باید وجود داشته باشد و یکی هم حفظ و کنترل این مدیران که به حزب و منافع حزب پایدار بمانند. این فرآیند و کارکرد بسیار مهم را درحال حاضر احزاب ما یا اصلا ندارند و یا به میزان کمی دارند.

یکی از مبانی مدل‌های فرآیند فعالیت حزبی در دنیا همین است که هر حزبی مشخص می‌کند نیروهایش چگونه باید از دل حزب وارد حکومت شوند.

بنابراین درحوزه‌های عمومی حزب باید بتواند خط و مشی‌های اساسی‌اش را تدوین کند

و هم چنین بین منافع مختلف ملی و اجتماعی در سطح کشور یکپارچگی ایجاد کند که منجر به ایجاد «ثبات» و «مشروعیت سیاسی» می‌شود.

نکته:احزابی هم داریم که انقلابی هستند یعنی به کل در پی این هستند که نظم و ساختار سیاسی را بهم بزنند، اما احزابی که معتقد به اصلاحات تدریجی هستند باید بتوانند در درون سیستم، سطح تعارضات و منازعات و درگیری‌ها را کاهش دهند و به گفت و گوهای داخلی بپردازند و سعی کنند که از فروپاشی کل ساختار جلوگیری کنند.

یکی دیگر از کارکردهای مهم احزاب این است که سطح مشارکت شهروندان را در ساختار سیاسی افزایش دهند.

کارکرد دیگر حزب سازماندهی دولت است که بسیار مهم هم هست(یکی از ویژگی‌های حزب کارگزاران به نسبت سایر احزاب اصلاح‌طلب کشور،تخصص در سازماندهی دولت است)

اگر یک حزب بتواند این کارکردها را به خوبی و دقیق اجرا کند و نهادینگی و ابزار و رسانه و امکانات داشته باشد قادر به تأثیرگذاری جدی‌تر در صحنه سیاسی می‌شود.

وگرنه در درازمدت به حاشیه می‌رود و حذف می‌شود که البته ممکن است یک سری موارد سمبلیک از آن باقی بماند.

انتخاب نیروهای سیاسی برای کاندیداتوری و أخذ مناصب اصولی دارد که شورای عالی سیاست‌گذاری حزب باید بر اساس یک مکانیزم مشخص و از پیش تعیین شده آنها را پیش ببرد.اگر این مکانیزم در شورای عالی سیاست‌گذاری وجود نداشته باشد، درون حزب دائم با تنش مواجه می‌شویم.

«تدوین برنامه‌های سیاستی و خط و مشی‌های سیاست‌گذاری» یکی دیگر از کارکردهای احزاب باید باشد که توسط شورای عالی سیاست‌گذاری باید مشخص شود، ولی احزاب ما هنوز این آمادگی را ندارند. درحالی که این کارکرد حتی در سطوح محلی هم بسیار کلیدی است. برای مثال هیچ کدام از احزاب ما هنوز نتوانسته‌اند برای مشکلات در سطوح محلی از قبیل آلودگی هوای خوزستان و یا بحران آب در سیستان و بلوچستان و ترافیک تهران و اعتیاد در استانهای مرکزی برنامه و راه‌حلی ارائه دهند.

یکی از دلایل بروز چنین ضعف‌هایی این است که افراد در شورای یک حزب در سطح محلی به جای بحث درباره مسائل منطقه و محله خودش، مانند شورای عالی مرکزی درباره مسائل کلان کشور از قبیل امنیت ملی و سیاست خارجی و... حرف می‌زنند و کسی این نکته را جدی نمی‌گیرد که باید یک «نظام تقسیم‌کاری» وجود داشته باشد که افراد هر شورایی بر اساس آن بحث و گفت‌وگو کنند. وقتی شورای منطقه‌ای و محلی، مسائل و مشکلات منطقه و محله‌اش را بررسی کند و راه حل ارائه دهد و چشم‌انداز توسعه منطقه‌اش را مشخص کند، می‌تواند در سطح سیاسی منطقه تاثیرگذاری بیشتری هم داشته باشد،برای مثال یک شخص را برای استانداری معرفی کند و دلایلش را هم ذکر کند.و یا در انتخابات شوراها وقتی شرکت می‌کند کرسی‌های بیشتری به دست بگیرد.

کارکرد دیگر احزاب «ارتقاء جامعه‌پذیری و مشارکت» می‌باشد که برای انجام این منظور مسئله عضویت در حزب بسیار مهم است،باید برنامه و معیار عضویت و حتی اخراج وجود داشته باشد. در یک حزب از آنجایی که با نیروهای داوطلب مواجه هستیم کار کردن با و کارگرفتن از نیروی داوطلب با نیروی موظف فرق دارد. زیرا سیستم انگیزشی نیروی داوطلب با نیرویی که دستمزد می‌گیرد متفاوت است(هیچ آتوریته‌ای روی نیروی داوطلب نباید وجود داشته باشد). بنابراین «مدیریت نیروهای داوطلب» باید تبدیل به یک ترم آموزشی شود که چگونه نیروی داوطلب بگیریم و تشویق کنیم و انگیزه بدهیم و...و حتی اطلاعات و پرستیژ و پست باید دریافت کند و احساس هویت کند به نحوی هم که احساس کند آرمان‌هایش منعکس می‌شوند در احزاب ایران کسی نیست که نیروهای داوطلب را بر اساس نیازها و علایق تقسیم بندی کند و بر اساس یک تقسیم کار حرفه‌ای به آنها برنامه مدون بدهد.که برای رفع این مشکل باید آسیب‌شناسی کنیم.

### پس از بحران‌های بین‌المللی، یک شاهراه برای اقتصاد ایران باقی مانده است

# پول‌های نجات

بهراد مهرجو
دبیر گروه اقتصاد

هم‌زمان با روزهایی که چهره‌های رنج‌کشیده کارگران اراکی به شخصیت اول شبکه‌های اجتماعی تبدیل شد، آن سر دنیا روسای جمهور ایران و آمریکا پشت تریبون رسمی سازمان ملل متحد قرار گرفتند و هر کدام با توسل به کلمه‌ها، پشت سر مسئله مهمی به نام برجام، صف‌آرایی کردند. باز هم درست در همین روزها، مدیران ۱۴ بانک ایرانی مقابل مدیر اَبَربانکی در اتریش نشستند و قراردادی برای خط اعتباری یک میلیون یورویی امضا کردند. آنچه در ایران، اروپا و آمریکا به فاصله چند روز از هم رخ داد، کلیدهایی از معادله‌ای بود که دیگر هیچ بخشی از آن مجهول نیست. شاخص‌های اقتصادی ایران، روی اعداد مثبت بالا و بالاتر می‌روند اما جایی دور از فضای کلان اقتصاد، نفس کارخانه‌ها هنوز آنقدر بالا نیامده که کارگران در روزهای اول مهر، شرمنده خانواده‌هایشان نباشند. مخالفان و منتقدان توافق هسته‌ای و برجام، چه در ایران و چه در آمریکا، هنوز بر طبل خود می‌کوبند و صدایشان نیز در هیاهوهای سیاسی، هیچ وقت پایین نمی‌آید، حسن روحانی روی موضع خود ایستاده و از توافقی که به سختی به آن رسیده، دفاع می‌کند و هنوز توضیح می‌دهد که برجام راه تنفس حل بحران‌های اقتصادی ایران است؛ رئیس‌جمهور، وزرا و مشاوران او بارها و بارها پشت تریبون‌ها قرار گرفته‌اند و به مردم توضیح داده‌اند که کشور پول ندارد، چرخاندن چرخ اقتصاد پول می‌خواهد و برای همین، هیچ راهی به جز جذب سرمایه پیش‌روی اقتصاد ایران نیست.

تحولات روزهای اخیر، نشان می‌دهد که اقتصاد ایران به سرمایه‌های مستقیم، فاینانس‌ها و وام‌های خارجی نیاز پیدا کرده و این تنها راهی است که برای حل بحران نقدینگی و اعتباری کشور باقی مانده است. مدیر اوبر، بانک اتریشی، فرانتس گازلسبرگ در مراسم امضای قرارداد با بانک‌های ایرانی گفته بود: «من سه بار به ایران سفر کرده‌ام و به عنوان یک کوهنورد، قله دماوند را فتح کرده‌ام. اقتصاد ایران نه فقط برای اتریش، بلکه برای تمام جهان جذاب است.» اقتصاد ایران مانند یک کوه، برای مدیر پرهیجان اتریشی جذاب می‌نماید اما در داخل کشور مشکلات مانند کوهی روی هم تلنبار شده‌اند که تا سنگ‌های آن از پیش راه برداشته نشود، سرمایه‌ها و اعتبارات جذب شده نیز در پیچ و خم سختی و ناامنی محیط کسب و کار، نه دردی از کارخانه‌داران دوا می‌کند و نه رمقی به چهره و خانواده کارگران می‌رساند. به موازات این خبر که از قراردادهای جدید می‌رسد، فعالان اقتصادی هم حجمی از صفحات رسانه‌ها را به خود اختصاص می‌دهند و از نگرانی‌شان برای آنکه تمام این منابع به سمت دولت برود و پول‌های نجات، در پیچ و خم بوروکراسی دولتی حیف و میل شود، روایت می‌کنند. در طرف دیگر، مخالفان همیشگی دولت نیز هر روز اتهام و ابهامی جدید به سمت دولت روانه می‌کنند و رئیس کل بانک مرکزی پشت تریبون‌های مختلف به حل ابهام می‌پردازد. تمام این‌ها نشان می‌دهد که اقتصاد ایران، بیش از آنکه گرفتار هیاهوهای سیاسی شرق و غرب باشد، گرفتار ساختار بی‌رمق و بدحال داخلی اقتصاد است که تا رنگ زرد از چهره آن کنار نرود، پول‌هایی هم که تنها راه نجات اقتصادند، راه به جایی نخواهند برد.

**● چرا ایران به سرمایه‌گذاری خارجی نیاز دارد؟**

ایران برای ایجاد سالانه یک میلیون شغل و ۸ درصد رشد در اقتصاد، به سالی هزار میلیارد تومان یا ۵۰ میلیارد تومان سرمایه‌گذاری نیاز دارد و تمام محاسبات نشان می‌دهد که اقتصاد داخلی، ظرفیت چنین سرمایه‌ای را ندارد.

بر اساس آمار سازمان صنایع کوچک و شهرک‌های صنعتی، تا پایان سال ۱۳۹۴، نزدیک به ۳۷ هزار واحد صنعتی در شهرک‌ها و نواحی صنعتی وجود داشته است و از این میان، حدود ۵ هزار واحد صنعتی که اشتغالی حدود ۹۷ هزار نفر نیروی کار داشته‌اند، غیرفعال بوده‌اند. بر اساس آمار منتشرشده توسط این سازمان، علت تعطیلی این واحدهای غیرفعال، ۷۱ درصد کمبود نقدینگی اعمال شده است. همین عدد، به تنهایی نیاز حیاتی اقتصاد ایران را به ورود سرمایه نشان می‌دهد. بر اساس گزارش بانک جهانی جریان سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی، یعنی خالص ورودی در سال ۲۰۱۵ در ایران ۰٫۵۲ درصد از کل GDP بوده است. این نسبت در ترکیه ۲، در تاجیکستان ۵٫۴ و در ترکمنستان ۱۱٫۸ درصد است.

«آنکتاد» نهادی وابسته به سازمان ملل است که هر سال گزارش‌هایی در خصوص سرمایه‌گذاری در جهان منتشر می‌کند. بر اساس گزارش آنکتاد بیشترین میزان جذب سرمایه‌گذاری در ایران در ۶ سال گذشته به سال ۲۰۱۲ میلادی بازمی‌گردد که ایران توانست ۴ میلیارد و ۶۶۲ میلیون دلار جذب کند. اما پس از این سال، جذب سرمایه‌گذاری در شیب کاهش افتاد. در سال ۲۰۱۳، سه میلیارد و ۵۰ میلیون دلار و در سال ۲۰۱۴، دو میلیارد و ۱۰۵ میلیون دلار سرمایه جذب شد. در سال ۲۰۱۵ نیز هم‌زمان با اوج تحریم‌های جهانی، میزان سرمایه‌گذاری با ۲ میلیارد و ۵۰ میلیون دلار به پایین‌ترین حد خود در ۶ سال گذشته رسید. در سال ۲۰۱۶، ایران توانست بخشی از آسیب تحریم‌ها را جبران کند و به وضعیت پیش از تحریم‌ها یعنی سال‌های ۹۰ و ۹۱ برگردد. با این حساب، تنها طی یک سال از گذشت توافق هسته‌ای، جذب سرمایه‌گذاری ایران ۶۴ درصد رشد کرد. آنکتاد ایران را جزو کشورهای فعال و موفق در انعقاد قراردادهای تامین مالی می‌داند. در مجموع در سال گذشته میلادی ۳۷ موافقتنامه بین‌المللی سرمایه‌گذاری در جهان امضا شده که ترکیه با امضای ۷ موافقتنامه در صدر قرار دارد و ایران با امضای سه موافقتنامه در جایگاه سوم جای گرفته است.

**● چقدر سرمایه تا کنون جذب شده است؟**

احتمالا در گزارش امسال آنکتاد، ایران جهشی بیشتر خواهد داشت. طی کمتر از یک ماه، میلیاردها دلار خط اعتباری جدید برای ایران باز شده است. ساعاتی بعد از آنکه ترامپ، پشت تریبون رسمی سازمان ملل متحد قرار گرفت و برجام را برای هزارمین بار تهدید کرد، و در طرف مقابل نیز سخنرانی حسن روحانی بارها تغییر کرد تا پاسخ مناسبی به رئیس‌جمهور تازه‌کار آمریکا داده باشد، خط اعتباری یک و نیم میلیارد یورویی با بانک‌های اروپایی به راه افتاد. اولین قرارداد تامین اعتبار بانکی بعد از برجام به ارزش یک میلیارد یورو در آخرین روز شهریور در شهر لینز اتریش بین اوبربانک اتریش با ۱۴ بانک ایرانی به امضا رسید. بانک‌های کارآفرین، سامان، پاسارگاد، رفاه کارگران، ملت، تجارت، ملی ایران، صنعت و معدن، اقتصاد نوین، سپه، توسعه صادرات، خاورمیانه، کشاورزی و پارسیان پای این قرارداد با اوبر بانک اتریش نشستند تا شاید بخشی از بحران بانک‌های ایرانی، به مدد اعتبارات اروپایی‌ها حل شود. از محل این قرارداد منابع بانک اتریشی به تامین مالی پروژه‌های عمرانی و تولیدی بخش خصوصی و دولتی که مجوزهای لازم را طی مراحل قانونی در داخل کشور اخذ کرده‌اند، تخصیص خواهد یافت.

اما پس از اتریش، نوبت به امضای قرارداد با دانمارکی‌ها رسید و قرارداد ۵۰۰ میلیون یورویی بین ۱۰ بانک ایرانی با «دانسکه بانک» امضا شد. «دانسکه بانک» در ۱۶ کشور دنیا حضور دارد و علاوه بر خدمات بانکی برای مشتریان شخصی، تجاری و نهادی، خدماتی در حوزه بیمه و مسکن نیز ارائه می‌کند. به موجب این قرارداد، منابع بانک دانمارکی برای تامین مالی پروژه‌های عمرانی و تولیدی بخش خصوصی و دولتی که مجوزهای لازم را طی مراحل قانونی در داخل کشور اخذ کرده‌اند، تخصیص خواهد یافت.

در نهایت، حدود ۴۵ میلیارد دلار، فاینانس بعد از برجام جذب شده است. اما با وجود تمام تحولات بعد از برجام، چین همچنان در اقتصاد ایران قلندری می‌کند و بزرگترین قراردادها، با این کشور به امضا رسیده است.

**● چینی‌های همیشه قلندر**

تا دوم شهریور، کره‌ای‌ها بزرگترین قرارداد وام خارجی را با ایران به امضا رسانده بودند و میان ایران و اگزیم بانک کره جنوبی، قراردادی برای فاینانس ۸ میلیارد یورویی که معادل ۱۰ میلیارد دلار می‌شود، بسته شده است. اما در میانه شهریورماه، چینی‌ها رکورد آن‌ها را زدند. یکی از گروه‌های مالی بزرگ چینی فاینانسی به ارزش ۱۰ میلیارد دلار با پنج بانک ایرانی در پکن به امضا رساند و غیر از آن نیز تفاهم ۱۵ میلیارد یورویی با بانک توسعه چین امضا شد. قرارداد تأمین مالی معادل ۱۰ میلیارد دلار به ارزهای «یوان» و «یورو» بین بانک‌های توسعه صادرات، صنعت و معدن، رفاه، پارسیان و پاسارگاد با شرکت «سیتیک تراست» چین امضا شد که اعتبار آن، به پروژه‌های عمرانی و تولیدی ایران که مجوزهای لازم را با اخذ مراحل قانونی طی کرده‌اند، تخصیص خواهد یافت. دوره ساخت و بازپرداخت نیز متناسب با هر پروژه بین ۱۰ تا ۱۲ سال است. قرار است این سرمایه‌گذاری در قالب فاینانس، در حوزه‌های مدیریت منابع آبی، انرژی، محیط زیست و حمل و نقل انجام شود. «سیتیک تراست» یکی از مؤسسه‌های مالی بزرگ دنیاست و در بین ۵۰۰ شرکت مالی دنیا در ردیف ۵۱ جهان قرار گرفته است.

تا امروز چینی‌ها قرار است ۳۱٫۷ میلیارد دلار اعتبار به پروژه‌های عمرانی و تولیدی ایران تزریق کنند. ۲٫۵ میلیارد دلار از آن به ساخت راه‌آهن تهران- اصفهان اختصاص می‌یابد، ۱٫۷ میلیارد دلار به برقی کردن راه‌آهن تهران- مشهد می‌رسد، ۱۰میلیارد دلار از سوی سیتیک تراست برای پروژه‌های آبی، محیط زیست و حمل و نقل اختصاص داده شده و در آخرین قرارداد نیز ۱۸ میلیارد دلار از سمت بانک توسعه چین به پروژه‌های عمرانی و تولیدی کشور، اختصاص داده شده است.

۱۰ میلیارد دلار از اگزیم بانک کره جنوبی نیز به پروژه‌های بهداشت، حمل و نقل و انرژی ایران اختصاص یافته است. هند ۱۵۰ میلیون دلار در چابهار سرمایه‌گذاری کرده و روس‌ها نیز با ۱٫۵ میلیارد دلار، در جمع «فاینانسر»های ایران قرار دارند.

دبیر کل سازمان ملل در توصیه‌ای به دولت‌ها می‌گوید: «برای جذب سرمایه‌گذار خارجی، به دنبال بهره‌گیری از مشوق‌های پرهزینه، معافیت از قوانین داخلی حاکم بر شرکت‌ها و افراد و یا فرسایش نیروی کار و استانداردهای زیست‌محیطی نباشید، بلکه در عوض با انجام اقدامات مثبت نظیر بهبود استانداردهای حسابداری و حسابرسی، شفافیت، حاکمیت شرکتی و مدیریت عمومی، جذابیت کشور خود را برای سرمایه‌گذار خارجی افزایش دهید.»

**● چرا اقتصاد ایران اجازه جذب سرمایه را نمی‌دهد؟**

روشن‌ترین روایت درباره گریز سرمایه‌گذاران و سرمایه خارجی از اقتصاد ایران، در کلام فعالان اقتصادی هست. کسانی که سال‌ها در فضای پر از التهاب ایران کار کرده‌اند و با زیر و بم حقیقت و واقعیت‌های آن آشنا هستند. رضی حاجی آقامیری، عضو هیئت نمایندگان اتاق تهران، در کار تجارت فرش است و ریاست کمیسیون توسعه صادرات اتاق ایران را نیز بر عهده دارد. او درباره حضور سرمایه‌گذاران در ایران چنین موضع‌گیری می‌کند: «اساسا چرا باید سرمایه‌گذار خارجی به ایران بیاید؟ چرا اصلا کسی باید پول‌هایش را به منطقه پر از آشوب و التهاب خاورمیانه بیاورد؟ جایی که هر لحظه سیاست‌هایش عوض می‌شود و هیچ محیط امنی برای سرمایه‌گذار وجود ندارد. اقتصاد ایران هم همین است، اقتصاد ایران امن نیست و سرمایه‌گذار هم دنبال جای امن و بی‌دردسر برای پول‌هایش می‌گردد که خیالش راحت باشد سرمایه‌اش با سود، بازگشت خوبی خواهد داشت.»

همین تحلیل مشترک در بین تمام فعالان اقتصادی را، گزارش‌های مختلف داخلی و جهانی نیز تایید می‌کند. از مرکز پژوهش‌های مجلس گرفته تا بانک جهانی، همه محیط کسب و کار ایران را نامناسب و جایی برای فراری دادن سرمایه‌گذار ارزیابی می‌کنند.

بر اساس گزارش پایش محیط کسب‌وکار مرکز آمار و مطالعات اقتصادی اتاق ایران، وضعیت محیط کسب‌وکار در پائیز ۹۵ مناسب ارزیابی نشده و نمره ۵ از ۱۰ را کسب کرده است. گزارش انجام کسب‌وکار بانک جهانی ۲۰۱۷ نیز اوضاع ایران را چندان مساعد ارزیابی نمی‌کند و رتبه ۱۲۰ را از بین ۱۹۰ کشور به ایران داده است. همچنین در گزارش رقابت‌پذیری سال ۱۷-۲۰۱۶ ساختار نهادی ایران بسیار بد ارزیابی شده و تنها نمره ۳ از ۷ را به دست آورده است. معیار نهادها شامل شاخص‌هایی نظیر حقوق مالکیت، انحراف در منابع عمومی، اعتماد عمومی به سیاستمداران، استقلال قوه قضائیه، هدر رفتن منابع توسط دولت، پرداخت‌های غیرمتعارف و رشوه، نقش روابط در شفافیت در سیاست و کارایی چارچوب حقوقی در حل‌وفصل دعاوی تصمیم‌گیری‌های مقامات دولت است. در این گزارش همچنین مشکل تأمین مالی، تورم، بوروکراسی ناکارآمد، بی‌ثباتی سیاست‌ها و فساد به عنوان ۵ مشکل اصلی در فضای کسب‌وکار معرفی شده است. کاملا روشن است که در چنین فضایی انگیزه برای فعالیت‌های تولیدی کاهش می‌یابد و شرایط برای حضور فعالیت‌های غیرمولد مهیا می‌شود.

**● هشدارهایی مهم‌تر از هیاهوهای سیاسی**

بررسی نمرات در شاخص کیفیت مقررات شاخص‌های حکمرانی جهانی نیز ضعف در محیط مقرراتی ایران را نشان می‌دهد. ایران در این زمینه نمره ۲۸٫۱ -را کسب کرده و در میان کشورهای عضو سند چشم‌انداز دارای رتبه ۲۱ است. از طرفی ایران در شاخص بار مقررات دولتی در گزارش رقابت‌پذیری جهانی ۱۷-۲۰۱۶ نیز جایگاه ۹۷ را در بین ۱۳۷ کشور به خود اختصاص داده است که نشان می‌دهد نظام مقرراتی ایران تا چه اندازه ضعیف است. همچنین در این گزارش مدیران ارشد بنگاه‌های اقتصادی فعال در ایران، بوروکراسی ناکارآمد دولتی، فساد، مقررات مربوط به نرخ ارز و مقررات محدودکننده بازار را جزو ۱۰ مانع اول مشکل‌آفرین برای انجام کسب‌وکار عنوان کرده‌اند.

مرکز پژوهش‌های مجلس نیز تسهیلات بانکی، سیاست‌های ارزی و هزینه‌های عمرانی دولت را سه عامل اثرگذار اصلی بر سرمایه‌گذاری در بخش صنعت ایران، معرفی می‌کند. هر کدام از این بخش‌های اقتصادی نیز، پر از تلاطم و آشوب است. رئیس کل بانک مرکزی در تمام ۴ سال گذشته، هر ۶ ماه یکبار وعده تک‌نرخی شدن ارز را ظرف ۶ ماه آینده می‌داد و تا به امروز حذف ارز مسافرتی، تنها گام عملیاتی برای رسیدن به نظام ارزی یکپارچه بوده است. پیچیده بودن کلاف نظام بانکی نیز بر کسی پوشیده نیست.

طی سال‌های گذشته همواره بخش‌های تولیدی از سهم مصوب خود برای دریافت تسهیلات، نسبت کمتری دریافت کرده‌اند. آمارهای بانک مرکزی در خصوص تخصیص منابع کل بانک‌ها به بخش‌های مختلف در سال ۹۵ نشان می‌دهد که سهم بخش صنعت و معدن از تسهیلات بانکی ۳٫۲۹ درصد و در مقابل مجموع سهم خدمات و بازرگانی معادل ۹٫۵۲ درصد از کل تسهیلات اعطا شده بوده است. اما گزارش مرکز پژوهش‌های مجلس همچنین نشان می‌دهد که افزایش یک‌درصدی هزینه‌های عمرانی دولت، سبب می‌شود سرمایه‌گذاری در بخش صنعت ۵۵ درصد افزایش پیدا کند. اما همیشه مسائلی وجود دارد تا هزینه‌های عمرانی دولت، قربانی دیگر هزینه‌ها شود. حقوق و دستمزد، یارانه‌ها، پوشش کسری بودجه و ... که از محل بودجه عمرانی محقق می‌شود، نمی‌گذارد که طرح‌های عمرانی رأس زمان خود به پایان برسند. متوسط تحقق طرح‌های عمرانی در ایران طی ۲۰ سال منتهی به سال ۹۵، ۶۸ درصد و درصد تحقق اعتبارات هزینه‌ای به طور متوسط ۹۷٫۵ درصد بوده است. همچنین، نسبت عملکرد عمرانی به هزینه‌ای طی همین دوره روند نزولی داشته و از ۴۵ درصد در سال ۷۶ به ۱۲ درصد در سال ۹۵ رسیده است؛ بنابراین در سال ۱۳۹۵ به ازای هر ۱۰ واحد اعتبار هزینه‌ای تنها ۲٫۱ واحد اعتبار عمرانی پرداخت شده است.

مجموعه این چالش‌ها، سدی در برابر جذب سرمایه‌گذاری خارجی در ایران است که بیش از هیاهوهای سیاسی، رمق اقتصاد را می‌گیرد. مسعود خوانساری، رئیس اتاق تهران می‌گوید: «شرایط اقتصاد کشور نیازمند انجام سالیانه ۳۰ تا ۵۰ میلیارد دلار است. برای سال گذشته ۱۱ میلیارد دلار سرمایه‌گذاری پیش‌بینی شده بود که تنها ۱/۵ تا دو میلیارد دلار آن تحقق یافت. چند نرخی بودن ارز، تورم و مشکلات حوزه‌ی بانکی، فساد و مشکلات مربوط به اعطای مجوزها معضلات بزرگ اقتصاد است و علاوه بر این‌ها، بزرگ بودن دولت معضلی است که فرآیند سرمایه‌گذاری و رشد اقتصادی را کند می‌کند.»

**نسبت جریان سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی (خالص ورودی) به GDP طی سال‌های ۲۰۱۵ـ۲۰۰۰**

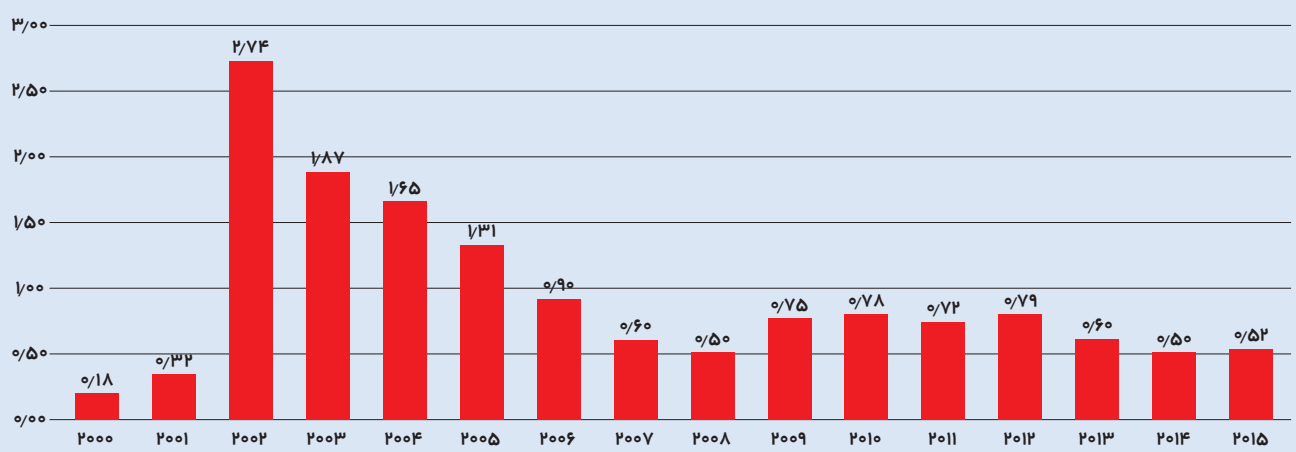

# تجربه

وضعیت دو کره برای جهان جالب است. با اینکه هر دو با هم از امپراتوری ژاپن جدا شده و سعی در استقلال داشتند، حالا کره شمالی کشوری کوچک، فقیر و منزوی‌شده و در مقابل، کره جنوبی ثروتمند است و به ابرقدرت شماره یک جهان تبدیل شده است. طبق گزارش سازمان شفافیت کشور کره شمالی فاسدترین کشور جهان است و نرخ مرگ‌ومیر نوزادان و قتل در آن بالا است.

گزارش اقتصاد جهان ۹

# روی مدار ۳۸ درجه

## کره شمالی و جنوبی؛ دو کشور در یک شبه‌جزیره

فریده عنایتی
خبرنگار

شاید غیرواقعی به نظر برسد، اما ساختمان‌های بلند جای‌جای شهر قرار گرفته‌اند و در روزهای خاص مردم گروه‌گروه، مراسمی هماهنگ را اجرا می‌کنند؛ زنان با لباس‌های رنگی‌رنگی سنتی کره و مردان هم اغلب کت‌وشلوار ساده یکدست. با اینکه اغلب آدم‌ها؛ کره شمالی را کاملاً منزوی و به دور از هر تکنولوژی و به‌روز بودن، می‌دانند، در پیونگ‌یانگ، پایتخت کره شمالی، همبرگر فروخته می‌شود. البته ویلی ریپلی، خبرنگار سی‌ان‌ان که حوزه خبری‌اش کره شمالی است و اصولاً در این کشور زندگی می‌کند، در صفحه اینستاگرام خود نوشته است: «مردم خیلی کمی فست فود می‌خرند، آن‌ها ترجیح می‌دهند غذاهای سنتی کره شمالی را بخورند.» در پیونگ‌یانگ بسته‌بندی فست‌فود آمریکایی هم دیده می‌شود. حتی با اینکه خیلی‌ها فکر می‌کنند، مردم در کره شمالی تلفن همراه ندارند، مشاهدات خبرنگار سی‌ان‌ان نشان می‌دهد که افراد هرچند کم، تلفن همراه دارند. موبایل‌های کره شمالی، اریرانگ (Arirang) گوشی هوشمند اندرویدی است و قیمت آن حدود ۳۵۰ دلار می‌شود. در مقابل اما همسایه پایینی وضعیتی متفاوت دارد. حداقل ایرانی‌ها کره جنوبی را با محصولات سامسونگ و ال جی به خوبی می‌شناسند. حتی سامسونگ در ایران با شعار «سامسونگ حامی فرهنگ ایران» اسپانسر برنامه‌های فرهنگی می‌شود.

### کره شمالی: رشد اقتصادی در حین تحریم

مجمع جهانی اقتصاد در گزارشی در ماه آگوست نوشت: «اقتصاد کره شمالی سال گذشته به‌رغم تحریم‌ها، ۴ درصد رشد کرد. تجارت و آزمایشات هسته‌ای کره بهم متصل شده‌اند. در ماه ژوئیه، شورای امنیت سازمان ملل تحریم‌های جدیدی را در پاسخ به آزمایشات موشک‌های بین‌قاره‌ای کره شمالی وضع کرد. بعد از آن مدام تنش‌ها بیشتر شد.»

طی این ماجرا هم دونالد ترامپ، رییس‌جمهوری آمریکا، پای شرکای تجاری کره شمالی را وسط کشید و گفت ایالات‌متحده می‌تواند تجارت با تمام کشورهایی که با کره شمالی بده‌بستان کاری دارند را متوقف کند. البته این تهدید ازنظر کارشناسان بین‌المللی و اقتصاددانان خیلی قابل اجرا نیست. نیویورک‌تایمز در گزارشی نوشت: «ترامپ نمی‌تواند تجارت با شرکای اقتصادی کره شمالی را متوقف کند.»

در این گزارش نوشته شده است: «قطع همکاری آمریکا با شرکای تجاری کره شمالی می‌تواند یک فاجعه اقتصادی برای کره شمالی باشد؛ اما یک مشکل وجود دارد: این ماجرا به معنی فاجعه اقتصادی برای ایالات متحده هم هست.»

بزرگ‌ترین شریک تجاری کره شمالی، چین است. این کشور حدود چهارپنجم تجارت کره شمالی را تشکیل می‌دهد و نیاز این کشور به سوخت، غذا و ماشین‌آلات را برطرف می‌کند. از طرف دیگر، چین بزرگ‌ترین شریک تجاری آمریکا هم هست.

طبق گزارش مجمع جهانی اقتصاد، چین ۸۵ درصد سهم واردات به کره شمالی و ۸۳ درصد سهم صادرات از این کشور را در سال ۲۰۱۵ به خود اختصاص داده است. نیویورک‌تایمز هم نوشته است: «امسال، علی‌رغم تحریم‌های جدید و هشدارهای جدی به چین و آزمایشات هسته‌ای کره شمالی، صادرات چین به پیونگ‌یانگ در ماه ژوئیه نسبت به سال قبل، ۲۲ درصد رشد داشته است. این رشد هم به دلیل افزایش فروش تجهیزات الکتریکی و ماشین‌آلات بوده است.»

چین، روی، سنگ‌آهن و سایر مواد معدنی، همچنین غذاهای دریایی و پوشاک تولیدشده در کارخانه‌های نساجی را از کره شمالی می‌خرد. اگرچه امسال واردات زغال‌سنگ به دلیل تحریم‌های شدید سازمان ملل و ایالات متحده کاهش پیدا کرد. چراکه گفته می‌شود کره شمالی درآمد حاصل از فروش زغال‌سنگ را صرف برنامه‌های هسته‌ایش می‌کند.

چین همچنین یک محصول بسیار مهم برای کره شمالی فراهم می‌کند: پول نقد. کارگران کره شمالی برای کسب درآمد و بازگرداندن پول به چین می‌روند. شرکت‌های تجاری چینی هم ارز خارجی ارائه می‌دهند. طبق گزارش اکونومیست دولت آقای کیم بیش از یک میلیارد دلار در سال با ارسال نیروی کار به خارج از کشور درآمد کسب می‌کند.

اما علی‌رغم تمام کارها و اقداماتی که کشورهایی مانند آمریکا برای متوقف کردن کره شمالی انجام دادند، اقتصاد کره شمالی سال ۲۰۱۶، ۳٫۹ درصد رشد کرد که درواقع سریع‌ترین نرخ رشد آن در ۱۷ سال گذشته بود. بااین‌حال تأثیر آخرین تحریم‌ها که سخت‌ترین آن‌ها بوده، بعداً مشخص خواهد شد. رویترز هم در گزارشی نوشته است که تولید اجزای موشک کره شمالی در شاخص تولید ناخالص داخلی دخیل بوده و باعث رشد آن شده است. طبق گزارش بانک مرکزی کره جنوبی، کره شمالی صادراتش را در سال ۲۰۱۶، ۴٫۶ درصد افزایش داده است. بااین‌حال، اگرچه کره شمالی با رشد اقتصادی مواجه شده است، هنوز برای پاسخگویی به نیازهای اساسی مردمش تلاش می‌کند. میانگین درآمد سال گذشته، ۱۳۴۲ دلار بود که کمتر از ۵ درصد از رقم قابل‌مقایسه در کره جنوبی است. سازمان ملل هم تخمین زده است که بیش از ۱۰ میلیون نفر، یعنی حدود ۴۱ درصد از جمعیت این کشور با کمبود غذا مواجه هستند.

### اولین و آخرین نماد همکاری

تخم کینه بین کره شمالی و جنوبی احتمالاً از دعوای بین آمریکا و اتحادیه جماهیر شوروی گذاشته شد. زمانی که بعد از جنگ جهانی دوم، کره از ژاپن جدا شده و قرار بود در مدار ۳۸ درجه، ایالات‌متحده و جماهیر شوروی قیمومیت این کشور را بر عهده بگیرند؛ اما اوضاع آن‌طور که پیش‌بینی شده بود، پیش نرفت و کره شمالی دست شوروی و کره جنوبی دست آمریکا افتاد و شبه‌جزیره کره دو قسمت شد. دودستگی، جنگ دو کره را به همراه داشت. ابتدای کار دو کشور حال‌وروزی کاملاً متفاوت با امروز داشتند. کره شمالی رشد خوبی داشت، اما در دهه ۹۰ سقوط کرد. کره جنوبی هم در مقابل بااینکه ابتدا حکومتی استبدادی داشت، حالا تبدیل به قطبی برای تولید و تجارت و ثروت شده است.

دعواهای دو کره ادامه‌دار بود، اما راهی برای پول درآوردن هم پیدا شد: منطقه صنعتی مشترک «کوئه سونگ»؛ اولین و آخرین نماد همکاری دو کره. این منطقه، منطقه مشترک اقتصادی بین دو کره است. در جنوبی‌ترین قسمت کره شمالی قرار دارد و از آنجا می‌توان با دسترسی مستقیم جاده‌ای و ریلی به کره جنوبی رسید؛ اما هیچ گزینه‌ای برای سفر هوایی از این منطقه به کره جنوبی وجود ندارد. این منطقه به کره جنوبی اجازه استخدام نیروی کار ارزان، تحصیل‌کرده، ماهر و مسلط به زبان کره‌ای را می‌دهد و کره شمالی هم از طریق آن ارز خارجی خود را تأمین می‌کند. طبق گزارش فایننشال تایمز، این منطقه صنعتی مشترک، نزدیک به پایتخت باستانی کره متحد است و در خاک کره شمالی قرار دارد و ۱۰ کیلومتر از مرز کره جنوبی فاصله دارد و از دسامبر سال ۲۰۰۴، افتتاح شد. این منطقه مشترک، دستاورد قابل توجه «سیاست درخشش آفتاب» «کیم دای جونگ»، بعد از رسیدن به ریاست جمهوری کره جنوبی در سال ۱۹۹۸ بود.

والاستریت ژورنال درباره این منطقه نوشته است: آوریل ۲۰۱۳، ۱۲۳ شرکت کره جنوبی، حدود ۵۳ هزار کارگر کره شمالی را استخدام کردند. دستمزد آن‌ها مجموعاً ۹۰ میلیون دلار در سال می‌شد و پول نقد به‌وسیله کامیون‌های حمل پول به دولت کره شمالی پرداخت می‌شد.

بااین‌حال، سال ۲۰۱۳، دعوای دو کره بالا گرفت و اوضاع در منطقه صنعتی مشترک کائه سونگ تیره‌وتار شد. به گزارش فایننشال تایمز، سال ۲۰۱۳، پیونگ‌یانگ دستور داد تا کارگران از ۹ آوریل از منطقه مشترک خارج شوند. گفته می‌شد ماجرا بهانه‌ای برای تحریک جنگ علیه کره شمالی بود. پیونگ‌یانگ اعلام کرده بود که این واکنش به رسانه‌های کره جنوبی بوده که عنوان کرده بودند کره شمالی به دلیل ترس از دست دادن جریان ارز خارجی به این منطقه آسیبی نمی‌رساند. یورونیوز هم دراین‌باره نوشت: «کره شمالی تهدید کرده که اگر همسایه جنوبی‌اش دائم بگوید که «پیونگ‌یانگ از مجتمع صنعتی کائه سونگ با هدف کسب زیاد ارز بهره‌برداری می‌کند»، این کشور اقدام به بستن این مجتمع خواهد کرد.» البته ۱۵ آگوست ۲۰۱۳، دو کشور موافقت کردند که پارک صنعتی دوباره بازگشایی شود.

مجتمع کائه سونگ یک‌بار دیگر هم به دلیل اقدامات آمریکا در منطقه و برگزاری رزمایش مشترک با کره جنوبی، از سوی کره شمالی تعطیل شد. از همین رو کره جنوبی تلاش کرد کره شمالی را مجبور به امضای تعهدنامه‌ای کند که بر اساس آن دیگر حق تعطیل کردن یک‌طرفه این مجتمع مرزی را نداشته باشد.

دو سال قبل دوباره تنش میان سئول و پیونگ‌یانگ در ماه آگوست، به دنبال انفجار مین در مناطق مرزی دو کشور بالا گرفت؛ در این انفجار دو سرباز کره جنوبی مجروح شدند. بعد از این ماجرا، بالاخره در نوامبر ۲۰۱۵، مذاکرات کم‌سابقه‌ای بین نمایندگان دو کره در کائه سونگ برگزار شد. نشستی که البته خیلی‌ها به نتایج مثبت آن دلگرم نبودند، اما همین دور یک میز نشستن و صحبت کردن نشان از هدف‌گذاری برای حل مسئله داشت.

یکبار دیگر هم پارک صنعتی مورد مناقشه دو طرف قرار گرفت؛ اما این بار از طرف جنوبی‌ها. ۱۰ فوریه ۲۰۱۶، وزارت امور خارجه کره جنوبی اعلام کرد پارک صنعتی به‌طور موقت بسته خواهد شد. این ماجرا در جواب به آزمایشات بمب هیدروژنی در ژانویه ۲۰۱۶ بود. روز بعد از آن هم کره شمالی تمام کارگران کره جنوبی را اخراج کرد و گفت تمام دارایی و تجهیزات کره جنوبی را در پارک صنعتی مشترک مسدود خواهد کرد. ماه گذشته کره جنوبی از احتمال گشایش مجتمع صنعتی با کره شمالی خبر داد.

### کره جنوبی: زیبا و دل‌فریب

مهم‌ترین سؤال برای کره جنوبی این است که آیا او می‌تواند لیبرالیسم را حفظ کند؟ رییس‌جمهوری جدید کره جنوبی، «موون جائه»، به‌طور کلی سیاست‌های اقتصادی متفاوتی نسبت به کشورهای توسعه‌یافته انجام می‌دهد. اگر اقدامات او موفقیت‌آمیز باشد، بلومبرگ اعتقاد دارد این آزمایش می‌تواند موجب تغییر نحوه برخورد دولت‌ها با چالش‌های اقتصادی امروز باشد.

طبق گزارش بلومبرگ، موون در حال برنامه‌ریزی اقتصادی است که به‌شدت به نوع مالیات وابسته است. هدف این است که درآمد خانوار، کارگران و کسب‌وکارهای کوچک افزایش یابد. وزارت راهبرد و امور مالی در بیانیه‌ای در ماه ژوئیه اعلام کرد: «موون، قصد دارد دستمزدها را بیشتر کند، مسکن عمومی بیشتری بسازد و بیمه بیکاری و مزایای دیگر را برای گسترش شبکه امنیت اجتماعی افزایش دهد. برای به دست آوردن این‌همه، موون می‌خواهد مالیات بر ثروتمندان را افزایش دهد. موون به‌سرعت یک بسته محرک مالی برای افزایش تعداد کارکنان بخش دولتی معرفی کرد. او سپس رکورد رقم بودجه برای سال ۲۰۱۸ را مطرح کرد. در ماه ژوئیه، دولت اعلام کرد حداقل دستمزد را ۱۶ درصد افزایش خواهد داد که بیشترین جهش از سال ۲۰۰۱ خواهد بود.»

حالا این دستور موون، در تضاد با خرد فعلی اقتصاد جهانی است. سیاستمداران در سراسر جهان توسعه‌یافته تنها راه افزایش رشد و ایجاد اشتغال را خروج دولت از اقتصاد، کاهش مالیات، هزینه‌ها و مقررات می‌دانند.

هرچقدر هم که رفتار اقتصادی کره جنوبی متفاوت از همه دنیا باشد، این ارزش تماشا دارد. چراکه نتایج آن می‌تواند مسیری دیگر پیش‌روی اقتصاد جهان قرار دهد. طبق گزارش بلومبرگ، این کشور هم با بسیاری از مشکلات مشابهی که کشورهای ثروتمند دیگر را تهدید می‌کند، در حال مقابله است. شکاف درآمد، از اوایل دهه ۱۹۹۰ همین‌طور رو به افزایش و رشد دستمزدها ضعیف بوده است. این در حالی است که افزایش بهره‌وری کاهش‌یافته است. از آن‌طرف، مردم کره جنوبی به‌سرعت پیر می‌شوند. حتی صندوق بین‌المللی پول در گزارش ماه ژانویه خود هشدار داد که کره با همان بحران جمعیتی مواجه شده که ژاپن را تهدید می‌کرد.

درعین‌حال، موون یک رادیکال ضدسرمایه‌داری نیست، او تنها می‌خواهد بین کارگر و کسب‌وکار تعادل ایجاد کند. دولت پیش‌بینی کرده رشد اقتصادی سال ۲۰۱۷ به ۳ درصد برسد که سریع‌ترین رشد از سال ۲۰۰۹ و رقم ۳٫۳ درصدی است. سال گذشته هم «فوربز»، کره جنوبی را در لیست ۲۸ کشور برتر برای کسب‌وکار معرفی کرد.

### مقایسه دو کره

وضعیت دو کره برای جهان جالب است. با اینکه هر دو با هم از امپراتوری ژاپن جدا شده و سعی در استقلال داشتند، حالا کره شمالی کشوری کوچک، فقیر و منزوی‌شده و در مقابل، کره جنوبی ثروتمند است و به ابرقدرت شماره یک جهان تبدیل شده است. طبق گزارش سازمان شفافیت کشور کره شمالی فاسدترین کشور جهان است و نرخ مرگ‌ومیر نوزادان و قتل در آن بالا است. همچنین این کشور یکی از کمترین نمرات آزادی مطبوعات در جهان را دارد. با وجود تمام این اعداد و ارقام، «گاردین» می‌نویسد: «اطلاعات ما در مورد کره شمالی بسیار کم است. اعدادی هم که در رابطه با این کشور بیان می‌شود، توسط سازمان ملل و دیگر نهادها منتشر شده است که تقریباً اشتباه است؛ اما باز هم بهترین عددهایی است که می‌توان منتشر کرد.»

**چندشاخص برای مقایسه کره شمالی و جنوبی**

| شاخص | کره‌جنوبی | کره‌شمالی |
|---|---|---|
| جمعیت | ۵۱۱۸۱۲۹۹ (جولای ۲۰۱۷) | ۲۵۲۴۸۱۴۰ (جولای ۲۰۱۷) |
| شهرنشینی | ۸۲/۷ درصد (۲۰۱۷) | ۶۱/۲ درصد (۲۰۱۷) |
| نرخ بیکاری | ۳/۷ درصد (۲۰۱۶) | ۲۵/۶ درصد (۲۰۱۳) |
| تولید ناخالص داخلی (برابری قدرت خرید) | ۱۹۳۴ تریلیون دلار (۲۰۱۶) | ۴۰ میلیارد دلار (۲۰۱۵) |
| نرخ رشد واقعی | ۲/۸ درصد (۲۰۱۶) | -۱/۱ درصد (۲۰۱۵) |
| نرخ رشد تولید صنعتی | ۳ درصد (۲۰۱۶) | -۳/۱ درصد (۲۰۱۵) |
| جمعیت زیر خط فقر | ۱۲/۵درصد (۲۰۱۵) | - |
| تورم | ۱ درصد (۲۰۱۶) | - |
| تعداد تلفن همراه | ۵۸/۹۳۵ میلیون | ۳/۲۴ میلیون |
| فرودگاه | ۱۱۱ (۲۰۱۳) | ۸۲ (۲۰۱۳) |
| راه‌آهن | ۳۸۷۴ کیلومتر | ۷۴۳۵ کیلومتر |
| جاده | ۹۹۰۲۵ کیلومتر | ۲۵۵۵۴ کیلومتر |
| راه‌آبی | ۱۶۰۰ کیلومتر | ۲۲۵۰ کیلومتر |

# مقایسه عملکرد اقتصادی دو کره

جعفر خیرخواهان
کارشناس اقتصادی و امور بین‌المللی

در تاریخ اقتصادی کشورها و مقایسه عملکرد اقتصادی نظام‌ها و شیوه‌های مختلف حکومت‌داری، کمتر فرصتی دست می‌دهد تا بتوان یک تجربه عملی و شبیه حالت آزمایشگاهی و کنترل‌شده با حذف سایر عوامل تاثیرگذار پیدا کرد تا بر آن اساس قضاوت کرد کدام نظام سیاسی و اقتصادی برای اداره کشور، بیشتر به رفاه و بهزیستی جوامع کمک می‌کند. خوشبختانه دو مورد و نمونه در قرن بیستم وجود دارد که از چنین شرایطی برخوردارند: یکی پس از پایان جنگ جهانی دوم که قدرت‌های پیروز، کشور جنگ‌طلب آلمان را به دو نیمه شرقی و غربی تقسیم کردند و مورد دیگر هم پس از جنگ کره در ۱۹۵۳ که دو ابرقدرت وقت شوروی و آمریکا هر کدام نظام سیاسی و اقتصادی خود را بر کشورهای جداشده کره شمالی و کره جنوبی تحمیل کردند و بر اساس مدار ۳۸ درجه جغرافیایی این دو کشور به دو بلوک جداگانه تعلق گرفتند.

سرنوشت آلمان شرقی با حاکمیت کمونیست‌ها و مالکیت و مدیریت دولتی به ورشکستگی این کشور انجامید و با اتحاد دوباره با بخش غربی به اقتصاد سرمایه‌داری و بازار آزاد اجتماعی پیوست؛ اما درباره دو کره این دوپارگی همچنان باقی است و با گذشت بیش از شصت سال پس از جدایی، هنگامی که به این دو نیمه نگاه می‌کنیم دو نیمه‌ای که از نظر فرهنگی، اجتماعی، نژادی و سابقه تاریخی کاملاً شبیه هم و درواقع یکسان بودند شاهد تفاوت‌هایی باورنکردنی در عملکرد هستیم.

نیمه جنوبی اینک به یک قدرت بزرگ اقتصادی با مردمانی مرفه و ثروتمند و شرکت‌های عظیم بین‌المللی با فروش صدها میلیارد دلاری مانند سامسونگ، ال جی، هیوندایی و ... تبدیل‌شده است درحالی که نیمه شمالی در فقر و قحطی و زندانی بزرگ و تاریکی و جهل مطلق به‌سر می‌برد. چرا چنین اتفاقی افتاد و عوامل اصلی تعیین‌کننده این وضعیت متفاوت و ایجاد شکافی بزرگ در عمل چه بوده است؟ شاید این یکی از بزرگ‌ترین پرسش‌ها در تاریخ بشریت باشد که پاسخ درست به آن بتواند علاج درد و درمان بدبختی و عقب‌ماندگی صدها میلیون نفر از ابنای بشر باشد. تجربه کره جنوبی که در عرض کمتر از پنجاه سال توانست خود را از فقر مطلق به اوج ثروت برساند ثابت می‌کند که تاریخ و فرهنگ و گذشته یک کشور لزوماً سرنوشتش را شکل نمی‌دهد و قابل تغییر است و تفاوت در اینجا به سیاست‌ها برمی‌گردد که سیاست‌های خوب و موفق به ایجاد نهاد می‌انجامد و سرانجام توسعه را در هر چهار عرصه اقتصادی، اجتماعی و سیاسی و نظام اداری ممکن و شدنی می‌سازد. اقتصادی که مشوق تخصص و بهره‌وری بالا باشد، اجتماعی عادلانه می‌سازد که به همه اعضای جامعه فرصت‌های یکسان می‌دهد، سیاستی که نمایندگی ترجیحات واقعی جامعه را بر عهده داشته باشد و نظام اداری آن برمبانی شایستگی و مصون از فساد استوار شده باشد، از عوامل حیاتی و سیاست‌های اصلی برای پیشرفت یک جامعه هستند. کشور کره جنوبی با اقتباس این ویژگی‌ها و قابلیت‌ها و باز کردن مرزهای خود روی اندیشه‌ها و فناوری‌های نوین جهانی و نیز بهره‌برداری از بازارهای خارجی برای صدور محصولات ارزش افزوده یافته خود توانست ثروت و رفاه را برای مردم خود به ارمغان بیاورد؛ اما در نقطه مقابل اقلیت مستبد و خودکامه حاکم بر کره شمالی را داریم که با وجود اینکه بیشتر کارخانجات و زیرساخت صنعتی و منابع معدنی در نیمه شمالی کره واقع بود پس از گذشت چند دهه مردمش را از حداقل آزادی‌ها و امکانات و انتخاب‌ها برای زندگی شرافتمندانه محروم کرده است، به‌طوری که اختلاف درآمدی آن با همسایه جنوبی‌اش اینک به بیش از بیست برابر رسیده است که نشانه وجود شکاف و تفاوتی عمیق در شیوه حکومت‌داری این دو کشور با پیشینه و زبان و فرهنگ یکسان است.

# کارآفرین

فضلی: «در روزهای اوج انقلاب، کارگرها برای راهپیمایی کارخانه را تعطیل کردند و مدتی کار تولید خوابید. باوجوداین حقوق همکارانمان را می‌پرداختیم.
پس از پیروزی انقلاب تا مدت‌ها به دلیل مسائل انقلابی چرخ کارخانه آن‌طور که بایدوشاید نمی‌چرخید. باوجوداینکه کالا در کشور کم بود، تولید می‌توانست کمک موثری به انقلاب باشد.
کمی که اوضاع روبه‌راه شد، کار تولید را از سر گرفتم و شروع کردم به واردکردن مواد اولیه و فکر کنم اولین واردکننده مواد اولیه من بودم.»

# توسعه‌ای پایان‌ناپذیر

## محمدکریم فضلی، چطور با صابون‌سازی، یکی از بزرگ‌ترین تولیدکنندگان شوینده در ایران شد

شیرین فرهادی
خبرنگار

جشن تولد محمدکریم فضلی به همراه پسرش مهدی فضلی/اردیبهشت ۱۳۹۱

دهه‌های ۴۰ و ۵۰، احتمالا گلرنگ را تنها با پودرهای شوینده و ساده آن مرور می‌کنند. دهه شصتی‌ها گلرنگ را به شکل یک ابر سفید خندان و با شعرهای تبلیغاتی آهنگین به یاد دارند، اما در مقابل دهه هفتادی‌ها و هشتادی‌ها، احتمالا گلرنگ را با مجتمع فرهنگی کوروش می‌شناسند. گلرنگی که وجه اشتراک دهه‌های مختلف زندگی ایرانی‌ها شده است و از دهه ۴۰ تا امروز آنها را همراهی می‌کند. این همراهی را محمدکریم فضلی بنیان گذاشت و پسرش هم آن را توسعه داد.

حاج محمدکریم فضلی، هفتم اردیبهشت‌ماه ۱۳۱۱ در شهر تویسرکان به دنیا آمد. نخستین فعالیت‌هایش را زمانی که درس می‌خواند در کنار پدر انجام داد. بیست‌ساله که شد به فکر توسعه کار و تجارت افتاد. در این مسیر راهی تهران شد. محمدکریم فضلی در کتاب «دریا شود آن رود...؛ زندگی‌نامه و اندیشه‌های بنیان‌گذار گروه صنعتی گلرنگ» حضورش در تهران و شروع کار را این‌گونه تعریف کرده است: «بعدازاینکه به تهران آمدیم، یک روز صاحب‌خانه به من گفت که کاری برای شما پیدا کرده‌ام. شما می‌توانید در بازار به حسابداری بپردازید و ۲۵۰ تومان هم حقوقتان خواهد بود. صاحب‌خانه از روی خیرخواهی و نیز به خاطر عدم اطلاع از برنامه‌های من، این پیشنهاد را مطرح کرده بود. در جواب او گفتم که من به دنبال کارهای بزرگ هستم و می‌خواهم تلاش کنم که انشاالله هزاران نفر مشغول کار شوند و حقوق و درآمدشان هم حداقل ۱۰۰۰ تومان باشد، چون کسی با ۲۵۰ تومان و چنین مبلغ‌هایی نمی‌تواند زندگی خود و خانواده‌اش را اداره کند. صاحب‌خانه چون آدم بسیار با حسن نیت و مهربانی بود، چیزی نگفت و رفت اما حس کردم کمی ناراحت شده است. وقتی شب به منزل برمی‌گردد، به همسرش می‌گوید که من فکر می‌کنم این جوان از فرط مشکلات و خستگی، مشکل ذهنی پیداکرده چون با من از کارهای بزرگ صحبت می‌کرد!»

پدر حاج محمدکریم در صابون‌سازی مشغول بود و به همین دلیل او تا حدودی با تولید مواد شوینده آشنا بود. او در مصاحبه‌ای گفته: «نخستین فعالیت اقتصادی و کاری خود را پس از انجام تحصیلات و قبل از ازدواج، نزد پدرم که عطار و عمده‌فروش بود، آغاز کردم.»

به همین دلیل هم سعی کرد برای توسعه کار، خشتی روی خشت‌های قبلی بگذارد و در زمینه صنعت شوینده فعالیت کند. ابتدای کار مشکلات خودش را داشت و محمدکریم هم کارش را با دایر کردن یک کارگاه کوچک آغاز کرد. در همان کارگاه کوچک و در ابتدای کار در اوایل دهه ۴۰، مایع ظرف‌شویی تولید کرد و آرام‌آرام مسیر رشد را طی کرد. او بعد از مدتی، تولید سفیدکننده را به کارش اضافه کرد و همین‌طور محصولات دیگری را مانند «گلرنگ سوپر»، جرم‌گیر، شیشه‌شوی و همچنین نرم‌کننده لباس در لیست تولیداتش اضافه کرد. او برای اینکه بتواند تولیداتش را بفروشد، آنها را به‌طور گسترده و کلی به بسیاری از بیمارستان‌ها، هتل‌ها و سازمان‌ها عرضه می‌کرد.

### راه توسعه هموار می‌شود

تا اوایل دهه ۵۰ فعالیت محمدکریم به همین صورت پیش رفت و او ۳۶ کارگر داشت، تا اینکه سال ۵۱، شرکت پاکشو را تأسیس می‌کند. محصولات اولیه شرکت پاکشو با عنوان برند گلرنگ و تحت عنوان محصولات شوینده و آرایشی بهداشتی گلرنگ ثبت شدند.

او در کتاب «دریا شود آن رود...؛ زندگی‌نامه و اندیشه‌های بنیان‌گذار گروه صنعتی گلرنگ» این‌طور نوشته است: «در سال‌های ۵۱ و ۵۲ قیمت مواد اولیه افزایش پیدا کرد و رقابت بین تولیدکنندگان شوینده بسیار بالا گرفت... وضعیت شرکت پاکشو متزلزل شد، به‌طوری که احساس خطر می‌کردم. شرکت مرتب زیان می‌داد. قیمت مواد اولیه بالا رفته بود و اتاق اصناف ایجاد شده بود و قیمت‌ها را کنترل می‌کرد. درحالی‌که قیمت مواد اولیه بالا رفته بود و محصول تمام‌شده قیمت بالایی پیدا می‌کرد، اتاق اصناف از افزایش قیمت‌ها جلوگیری می‌کرد و تولیدکنندگان اغلب متحمل ضررهای هنگفتی شدند. در این زمان قیمت نفت بالا رفته بود و کارخانجات صنعتی خارجی مواد اولیه را به‌تبع قیمت نفت بالا برده بودند. ما آن زمان در ایران تولید مواد اولیه نداشتیم و همه آن را از خارج وارد می‌کردیم. ...تولیدکنندگان آن زمان خواهان حمایت از تولید نبودند و تنها می‌گفتند ما را در مضیقه قرار ندهید. من که این فضا را دیدم به دنبال واردات رفتم. تعدادی کالا وارد کردم و با سود آن‌ها کارخانه را نگه داشتم و کارگرها را حفظ کردم. تا سال ۵۳ مقاومت کردم و در سال ۵۴ دوباره اوضاع روبه‌راه شد.»

محمدکریم در کتابش ادامه می‌دهد: «در روزهای اوج انقلاب، کارگرها برای راهپیمایی کارخانه را تعطیل کردند و مدتی کار تولید خوابید. باوجوداین حقوق همکارانمان را می‌پرداختیم. پس از پیروزی انقلاب تا مدت‌ها به دلیل مسائل انقلابی چرخ کارخانه آن‌طور که بایدوشاید نمی‌چرخید. باوجوداینکه کالا در کشور کم بود، تولید می‌توانست کمک موثری به انقلاب باشد. کمی که اوضاع روبه‌راه شد، کار تولید را از سر گرفتم و شروع کردم به واردکردن مواد اولیه و فکر کنم اولین واردکننده مواد اولیه من بودم.»

آن‌طور که در سایت گلرنگ نوشته شده است: «در آن زمان به دلیل شرایط ویژه دفاع مقدس، تعدیل نیرو برای اکثر شرکت‌ها امری اجتناب‌ناپذیر بود. ایشان جهت تأمین منابع ارزی شرکت، تداوم تولید و اشتغال پایدار کارکنان و خصوصا جلوگیری از تعدیل نیرو، دست‌به‌کار صادرات زدند و توانستند ارز مورد نیاز را جهت تولید تأمین کنند و به‌این‌ترتیب هم از تعدیل نیروها جلوگیری کردند و هم به فعالیت‌های کارآفرینانه و اشتغال‌زایی مولد خود ادامه دادند.»

بین سال‌های ۶۴ تا ۶۸، تولید با همان وضعیت کم و ناچیز ادامه پیدا می‌کند تا اینکه سال ۶۸، دولت اعلام می‌کند ارز رقابتی به کارخانجات می‌دهد. ماجرای ارز رقابتی باعث تکان خوردن تولید می‌شود. فضلی در کتابش می‌نویسد: «نرخ ارز آزاد در آن زمان در بازار ۱۵۲ تومان بود که ما با این ارز نمی‌توانستیم مواد اولیه وارد کنیم. دولت ابتدا اعلام کرد ارز را به قیمت ۸۰ تومان در اختیار کارخانجات قرار می‌دهد. مدتی بعد بازهم ارزان‌تر شد و برای تولیدکنندگان به ۶۰ تومان رسید.» به‌این‌ترتیب در این سال دوباره چرخ کارخانه به چرخش درمی‌آید.

چندسال بعد، کار توسعه را مهدی، پسر محمدکریم ادامه داد. سال ۷۰، مهدی بعد از فارغ‌التحصیلی به‌صورت تمام‌وقت به شرکت پاکشو پیوست و مسیر توسعه سرعت گرفت. در همان سال، محصولات پاکشو شامل مایع ظرف‌شویی، سفیدکننده، جرم‌گیر، شیشه‌شوی و همچنین نرم‌کننده لباس با برند گلرنگ بود. سه سال بعد، یعنی در سال ۱۳۷۳ قرار شد محصولی جدید تولید شود، به همین دلیل تمرکز شرکت به همان سمت حرکت کرد، تا اینکه سال ۱۳۷۴ اولین محصولات جدید شامل انواع شامپو و مایع دستشویی به سبد محصولات گلرنگ افزوده شد. محمدکریم درباره حضور پسرش گفته است: «پسرم مهدی کار را توسعه داد و مطابق نظر خودش از وجود مدیران و افراد تحصیل کرده، برجسته و نخبه استفاده کرد. سال ۷۳ پسرم، از مهندسین و متخصصینی که با خود همراه کرده بود درخواست کرد که کار تحقیق روی محصولات جدید را آغاز کنند. آن‌ها کار را آغاز کردند و در بهمن‌ماه سال ۷۴ اولین محصولات جدید به سبد محصولات گلرنگ اضافه شد.»

همان سال هم بود که تبلیغات تلویزیونی آغاز شد. همان تبلیغاتی که نسل دهه‌های ۶۰ و ۷۰ با آن خاطره دارند و تبلیغات آهنگین گلرنگ را می‌شنیدند. مثل تبلیغ تلویزیونی «گل گل گل، گل از همه رنگ، سرتو با چی می‌شوری با شامپو گلرنگ.»

تولیدات بیشتر شده بود و باید توزیع و بازار هم به اندازه آن رشد می‌کرد. به همین دلیل سال ۱۳۷۸، شرکت گلپخش اول تأسیس شد و سال ۱۳۷۹ با توزیع محصولات شوینده با نام تجاری «اَوِه» رسما شروع به فعالیت کرد. در همان سال شرکت گلرنگ‌پخش هم به ثبت رسید تا بخش دیگری از محصولات شرکت پاکشو را که عمدتا با برند گلرنگ تولید می‌شد، توزیع و پخش کند.

شرکت در سرازیری رشد و توسعه قرار داشت. شرکت پدیده شیمی نیلی در سال ۱۳۷۹ با تولید مواد اولیه به جمع تولیدکنندگان مواد اولیه صنایع شوینده پیوست. این شرکت در حال حاضر با شرکت پدیده شیمی جم ادغام شده است.

«گروه صنعتی گلرنگ» هم سال ۱۳۸۲ به ریاست هیئت‌مدیره محمدکریم فضلی و انتخاب مهدی فضلی به سمت مدیرعاملی تأسیس شد. سال ۱۳۸۴ پدیده شیمی پایدار تأسیس شد.

دو سال بعد، حوزه کاری کمی تغییر کرد. گروه صنعتی گلرنگ سال ۱۳۸۶ اولین کارخانه غذایی خود را با نام «دالین مهر» بنیان گذاشت؛ این کارخانه تولیدکننده انواع کیک با نام تجاری بینگو است.

سال ۱۳۸۶ مجتمع تولیدی ـ شیمیایی پاکشو شامل ۵ کارخانه تولیدی با هدف تولید نهایی محصولات شوینده از جمله پودر شوینده و مواد اولیه مورد نیاز در شرکت پاکشو به بهره‌برداری رسید. یک سال بعد هم پخش پدیده پایدار تأسیس شد؛ این شرکت توزیع محصولات شوینده شرکت پدیده شیمی پایدار را با نام تجاری «اکتیو» آغاز کرد. محمدکریم فضلی خود درباره ورود به تولید لوازم آرایشی و بهداشتی گفته: «همیشه نگران و ناراحت بودم که چرا ما باید همه‌چیز را وارد کنیم و خود نظاره‌گر کار و پیشرفت دیگران باشیم؟ ناراحت‌کننده‌تر اینکه می‌دیدم هم‌وطنانم به مصرف کالاهای خارجی افتخار هم می‌کردند و دنبال این‌گونه کالاها بودند؛ بنابراین تصمیم گرفتم با توجه به تجربه کودکی تولید صابون و محصولات شوینده را شروع کنم و با افرادی شروع به همکاری کردم که بتوانم از آن‌ها کارهای تولیدی بیاموزم.»

حوزه فعالیت گلرنگ و در واقع فضلی‌ها بخش‌های دیگری را شامل می‌شد. گروه صنعتی گلرنگ سال ۱۳۸۷ دانشگاه جامع علمی ـ کاربردی گلرنگ را با هدف ارتقای سطح مهارت شاغلان بخش‌های مختلف صنعت بنیان گذاشت. همین‌طور سال ۱۳۸۸ گروه صنعتی گلرنگ تصمیم به راه‌اندازی فروشگاه‌های زنجیره‌ای افق کوروش گرفت و از آن زمان تاکنون شعبه‌های مختلف این فروشگاه‌های زنجیره‌ای در سراسر کشور افتتاح شده‌اند.

در سال ۱۳۸۷ شرکت مهد سرمایه‌گذاری خاورمیانه به‌عنوان یک هلدینگ در زمینه‌های انرژی، معدن و نفت تأسیس شد. شرکت صنایع سلولزی مارینا‌سان نیز در سال ۱۳۸۷ به ثبت رسید و در سال ۱۳۸۸ تولید محصول دستمال‌کاغذی را آغاز کرد. کارخانه شرکت گلبرگ بهاران در سال ۱۳۹۰ با هدف تولید انواع محصولات غذایی از قبیل روغن، کنسرو، رب گوجه‌فرنگی و تن ماهی افتتاح شد. در سال ۱۳۹۰ گروه صنعتی گلرنگ با تأسیس شرکت هلدینگ دارویی به حوزه مهم و بنیادی صنعت دارو وارد شد. هلدینگ دارویی گروه صنعتی گلرنگ در حال حاضر چند شرکت تخصصی را شامل می‌شود.

شرکت صنعت غذایی کورش که تولیدکننده انواع روغن‌های خوراکی است، در سال ۱۳۹۲ به جمع شرکت‌های غذایی گروه پیوست. همان سال شرکت توسعه صنعتی سولفورکوب پارس به‌منظور تولید بلور گوگرد از گاز ترش تأسیس شد. در بهمن‌ماه همین سال شرکت موهیکو (افق نفت و گاز خاورمیانه) در زمینه نفت و گاز، صادرات و واردات و تجهیزات به ثبت رسید.

شرکت ماسترفوده هم در سال ۱۳۹۲ با هدف تولید آدامس با برندها، بسته‌بندی‌ها و طعم‌های مختلف برای بازار داخل و خارج کشور تأسیس شد و محصولات این شرکت از پنجم شهریورماه ۱۳۹۳ روانه بازار شد. در حال حاضر مهم‌ترین برند این شرکت، بایودنت نام دارد.

بیشترین نمود گلرنگ الان در زندگی تفریحی و سرگرمی مردم، مجتمع فرهنگی تجاری کوروش در اتوبان ستاری است. مجتمعی که سال ۹۳ افتتاح شد و دارای بزرگ‌ترین پردیس سینمایی ایران است. باز هم در همان سال، شرکت افق توسعه معادن خاورمیانه به‌منظور سرمایه‌گذاری و فعالیت در بخش معادن و صنایع معدنی کشور در خردادماه سال ۱۳۹۳ تأسیس شد و آغاز به کار کرد.

در سال ۱۳۹۴ شرکت موپیکو (توسعه فراورده‌های نفتی افق خاورمیانه) با هدف فعالیت در بخش پالایشگاهی تأسیس شد. شرکت مهندسین مشاور افق معدن خاورمیانه نیز در همین سال آغاز به کار کرد.

بازهم گستره فعالیت گلرنگ وسیع‌تر شد. شرکت گلرنگ موتور فامیلی به‌عنوان نماینده اختصاصی هوندا در ایران در سال ۱۳۹۴ تأسیس شد. حوزه فعالیت این شرکت ارائه، فروش و خدمات پس از فروش خودروهای هوندا در ایران است. صندوق سرمایه‌گذاری ارزش‌آفرین گلرنگ اسفندماه ۱۳۹۴ با دریافت مجوز از سازمان بورس و اوراق بهادار به‌عنوان صندوق سرمایه‌گذاری فعالیت خود را آغاز کرد. در سال ۱۳۹۵ شرکت واسپاری ارزش‌آفرین گلرنگ (لیزینگ گلرنگ) با هدف ورود به تأمین تجهیزات صنایع بزرگ تأسیس شد.

بر اساس اطلاعات منتشرشده روی سایت مجموعه گلرنگ هم‌اکنون تعداد واحدهای این مجموعه بیش از ۴۰ واحد است و تنوع بسیار زیادی در تولید محصولات دارند. هدف‌گذاری اصلی مدیران گروه صنعتی گلرنگ به گفته مهدی فضلی مدیرعامل این شرکت ورود آن‌ها به فهرست ۵۰۰ شرکت برتر جهان در سال‌های آینده است.

# سرمایه

## لیبرتارینیسم پدرسالار

### نوبل اقتصاد ۲۰۱۷ به ریچارد تالر اختصاص یافت

ریچارد تالر، اقتصاددان دانشگاه شیکاگو به خاطر دستاوردهایش در حوزه اقتصاد رفتاری برنده جایز نوبل اقتصاد در سال ۲۰۱۷ شد. تالر متولد ۱۹۴۵ در نیوجرسی است. به اعلام کمیته نوبل تحقیقات تالر اقتصاد رفتاری را از موضوعی کم‌اهمیت و حاشیه‌ای به موضوعی جدی در مطالعات آکادمیک تبدیل کرده و کاربردهای وسیع آن در حوزه سیاستگذاری اقتصادی را نشان می‌دهد. وی تا به‌حال ۶ کتاب نوشته است که از جمله آنها می‌توان به کتاب Nudge (سقلمه)، به همراه کاس سانستین، استاد حقوق دانشگاه هاروارد، اشاره کرد. در این کتاب ایشان از گونه‌ای «لیبرتارینیسم پدرسالار» دفاع می‌کنند. از جمله اندیشمندانی که پس از اعلام نام تالر به‌عنوان برنده نوبل اقتصاد ۲۰۱۷ به این موضوع اشاره کرده‌اند می‌توان به همکار سابق تالر، دیوید هندرسون در مقاله اخیرش در وال‌استریت ژورنال، تام فریدمن، و اسکات سامنر اشاره کرد. نظریه لیبرتارینیسم پدرسالار به اینگونه است که دولت چارچوب اولیه را برپا کرده اما به مردم اجازه می‌دهد که با هزینه‌ای اندک از آن چارچوب خارج شوند. به‌عنوان نمونه می‌شود به مثال کلاسیک استفاده اجباری موتورسواران از کلاه ایمنی اشاره کرد که لیبرتارین‌های کلاسیک به خاطر تعرض به حق انتخاب افراد با آن مخالف هستند. ایده ایشان این است که قانون به‌صورت پیش‌فرض استفاده از کلاه ایمنی را اجباری می‌کند اما افراد می‌توانند با گذراندن کلاس‌های لازم و در اختیار داشتن بیمه سلامت اجازه یابند از این چارچوب خارج شده و اگر دلشان خواست بدون کلاه ایمنی سواری کنند. دستاوردهای تالر در اقتصاد رفتاری نشان می‌دهد که افراد بسیار کمی تلاش مضاعفی برای تغییر در وضع جاری خواهند کرد. مطالعات وی در حوزه پس‌انداز بازنشستگی نشان داده است که وقتی دولت به‌صورت پیش‌فرض مقدار پس‌انداز را حداکثر ممکن تعیین کند، اکثر مردم، که تجربه‌ای در حل مساله پس‌انداز بازنشستگی نداشته و راه‌حل منطقی‌ای هم برای فهمیدن مقدار بهینه پس‌انداز در اختیار ندارند، مقدار پس‌اندازشان را کاهش نخواهند داد. به همین قیاس در مثال کلاه ایمنی، اکثر مردم از قانون جاری تبعیت خواهند کرد و اثر مورد نظر به‌طور عمومی مشهود خواهد بود اما در عین حال حقوق اولیه افراد به‌طور کامل از بین نرفته و عده قلیلی که این موضوع برایشان آزاردهنده است راهی قانونی برای خروج از آن در اختیار خواهند داشت.

البته به‌طور کلی اقتصاد رفتاری و به‌طور خاص ایده لیبرتارینیسم پدرسالار هنوز در آغاز راه هستند. سوالات زیادی در این حوزه‌ها وجود دارد که هنوز برای آنها پاسخی وجود ندارد. در بعضی موارد هم پیروی از این نص جدید به نتایجی غیرقابل پیش‌بینی منجر می‌شود.

نکته مهمی که جای آن هنوز در مورد مطالعات تالر خالی است، اعمال نظریه عقلانیت محدود به تصمیم‌گیری‌های مسئولان دولتی است. تصمیمات بد ایشان از هر تصمیمی که یک فرد برای زندگی خصوصی‌اش یا یک صاحب باشگاه ورزشی برای استخدام بازیکنانش می‌گیرد زیانبارتر است و برخلاف شهروند عادی که عموما خود بهای اشتباهاتش را می‌پردازد، مسئولان دولتی هزینه اشتباهاتشان را از جیب مردم پرداخت می‌کنند. با این اوصاف ضروری‌ترین کارکرد اقتصاد رفتاری می‌تواند سقلمه به ایشان باشد.

## میهمانی شام اقتصاددانان

الکس تبرک
اقتصاددان دانشگاه جرج میسون

ریچارد تالر نوبل اقتصاد را برد. انتخاب بسیار خوبی که زندگی من را ساده‌تر می‌کند، چون باعث می‌شود شما از چندوچون کارهای او باخبر باشید. حقیقتا ممکن است آرای او باعث افزایش پس‌انداز بازنشستگی شما شده باشد، بر اینکه چگونه مالیات‌تان را پرداخت می‌کنید تاثیر گذاشته یا راجع به اینکه کلیه اهدا خواهید کرد یا خیر عاملی تعیین‌کننده بشود. در انگلستان مطالعات تالر الهام‌بخش تشکیل تیمی بود که اقتصاد رفتاری را در حوزه سیاستگذاری عمومی پیاده می‌کرد. پس از تشکیل این تیم در سال ۲۰۱۰ تیم‌های مشابهی در سرتاسر دنیا، از جمله در ایالات متحده، تشکیل شده‌اند.

«کتاب بدرفتاری: برساختن اقتصاد رفتاری» راهنمای مفرحی است راجع به مطالعات و دستاوردهای تالر. او نخستین کسی خواهد بود که به شما اطمینان می‌دهد آنقدرها فرد باهوشی نیست و در مقام مقایسه با دیگر برندگان نوبل شاید این حرف درست باشد. هیچکدام از مقالات او از نظر فنی دشوار یا از نظر ریاضی پیچیده نیستند و عمده ایده‌های او، دست کم وقتی از آن‌ها سردرآوردید، بدیهی به‌نظر می‌رسند. تالر قطعا اولی کسی نیست که مشاهده کرده مردم تخمه شکستن را دوست دارند اما اگر کسی ظرف تخمه را از مقابلشان بردارد خوشحال می‌شوند. موضوعی که تالر آن را میهمانی شام اقتصاددانان می‌خواند. اما دیگران، به‌خصوص اقتصاددانان، این شواهد را که گویای یک مطلب مهم است تحویل نمی‌گیرند: مردم آنقدرها که نظریه‌ها پیش‌فرض می‌گیرند منطقی رفتار نمی‌کنند. ایشان معمولا اینطور جواب می‌دهند که: مردم راجع به تصمیمات مهم دقت بیشتری به خرج می‌دهند، خطاها اصلاح خواهد شد و بازارها درستش خواهند کرد، این‌ها به اندازه کافی به واقعیت نزدیک است و از این قبیل. اما تالر، به‌خصوص پس از مطالعه اثر کانمن و تورسکی «عدم یقین» متوجه شد که ممکن است نظریه بدرفتاری‌ای در کار باشد (شاید نارفتاری برگردان صحیح‌تری باشد چراکه در فارسی بدرفتاری معنای منفی‌تری از معادل انگلیسی‌اش دارد.) نظریه‌ای راجع به انتخاب غیرعقلانی.

آن نظریه اکنون به‌عنوان اقتصاد رفتاری شناخته می‌شود. البته به اندازه اقتصاد نئوکلاسیک شسته‌رفته و سرراست نیست. اما به‌هرحال هیچ شکی وجود ندارد که اقتصاد رفتاری برخی پدیده‌ها را بهتر از دیگر مکاتب توضیح می‌دهد.

مضاف بر بدرفتاری و سقلمه (که شرحش در دیگر مطلب همین پرونده آمده. م) می‌توانید ایده‌های کلیدی تالر را در ستون آنامولی در ژورنال ایکونامیک پرسپیکتیو پیدا کنید. احتمالا این اولین باری باشد که جایزه نوبل اقتصاد به‌خاطر یادداشت‌های یک ستون پرطرفدار اهدا شده است. از خیلی جهات این ستون بود که بدوا به تالر اعتبار بخشید. ستون آنامولی همیشه یکی از بهترین قسمت‌های هر شماره بود و به‌خاطر دارم که خیلی اوقات با تایلر کوئن و دیگران راجع به آن گفت‌وگو و مباحثه می‌کردیم. فقط ما نبودیم. این موضوع برای بسیاری از اقتصاددانان دیگر هم صادق بود. یکی از مهمترین کاربردهای اقتصاد رفتاری پس‌انداز است. تصمیم‌گیری راجع به مقوله پس‌انداز کار دشواری است، چون هیچوقت عیان نیست که چقدر باید پس‌انداز کرد یا حتی از بین انتخاب‌های موجود کجا باید پس‌انداز کرد. مضافا تصمیمات سیاسی موضوع هم پیچیده است و گاهی نتایج و فواید آن تا سال‌ها بعد معلوم نمی‌شود. شاید از همه مهمتر این باشد که بلافاصله بازخوردی دریافت نمی‌کنیم؛ مثلا وقتی خودرویی می‌خریم از آن استفاده کرده و پس از مدتی متوجه می‌شویم که آیا خرید این خودرو تصمیم درستی بوده یا خیر، اما در مورد پس‌انداز، بعد از انجامش همچنان نمی‌دانیم که آیا تصمیم درستی گرفته‌ایم یا خیر. حتی نمی‌دانیم که کم پس‌انداز کرده‌ایم یا زیاد تا زمانی که دیگر دیر شده است. لذا اکثر ما به همان گزینه‌هایی مراجعه می‌کنیم که مقابلمان می‌گذارند. و توصیه تالر به تعیین سقف پیشفرض پس‌انداز بازنشستگی از اینجا ناشی می‌شود (ملاحظه می‌کنید؟ بعد از اینکه موضوع دستگیرمان می‌شود متوجه می‌شویم که خیلی پیچیده نیست.)

تحقیقات تالر حتی در حال تغییر فوتبال است. مقاله او به همراه کید مَسی، «ازخودمطمئن علیه کفایت بازار» درباره لیگ فوتبال به این مقوله می‌پرداخت. از یک سو در تصمیم‌گیری‌ها راجع به جابه‌جایی بازیکنان میلیون‌ها دلار به‌دست می‌آید و از دست می‌رود، مضاف براینکه این مساله و تصمیمات برای حرفه‌ای‌ها دوباره و دوباره تکرار می‌شود. لذا استفاده از تصمیم‌گیری منطقی در این حوزه بسیار کارآمد است. اما از سوی دیگر مردم زیاده از خودمطمئن هستند و عموما پیش‌بینی‌های افراطی می‌کنند؛ عوامل متعددی در کار است، از جمله مورد نفرین برنده‌ها و این تصور که همه همان چیزی را می‌پسندند که ایشان می‌پسندند و چیزهای دیگر. با این تفاصیل احتمال گرفتن تصمیمات بد یا حتی اشتباهات بزرگ زیاد است. مطالعات تالر نشان می‌دهد که نتیجه عموما دومی است.

اطلاعات آرشیوی راجع به خرید و فروش بازیکن‌ها، کارایی بازیکن‌ها، و قیمت، ارزش بازار بازیکنان خریداری شده با ارزش این بازیکنان به گواه تاریخ مقایسه شده، به این ترتیب که فلان بازیکن به چه قیمتی خریداری شده و عملکردش در مقایسه با آن مبلغ چطور بوده است نشان می‌دهد که انتخاب‌ها زیاده‌ارزشگذاری شده‌اند، به‌طوری که با انتظارات معقول از این بازیکنان و قیمت بهینه بازار همخوانی ندارند...

قسمت جالب این است که مطالعات مَسی و تالر از آزمون بازار هم سربلند بیرون آمد. بیل بلیچک، مربی تیم فوتبال نیوانگلندپاتریوتس اولین فردی بود که به نتایج این مطالعات توجه کرد و اکنون شاهدیم که دیگر تیم‌ها هم در حال یادگرفتن هستند و از مطالعات تالر برای بهینه کردن انتخاب‌هایشان بهره می‌گیرند.

کمتر اقتصاددانی به اندازه ریچارد تالر تا این حد بر جامعه تاثیر کاربردی گذاشته است و اقتصاد رفتاری تازه درحال اوج گرفتن است.

## نظریه‌پرداز اقتصاد رفتاری

تیم ورستال
ستون‌نویس فوربز و وال‌استریت ژورنال

ریچارد تالر جایزه سوریج‌ریک‌بانک به یاد آلفرد نوبل، یا آنطور که معروف است نوبل اقتصاد ۲۰۱۷ را برد. خیلی اوقات اهدای جوایز نوبل با اما و اگرهایی همراه است اما نوبل او حاشیه زیادی نداشت، چراکه قریب به اتفاق صاحب‌نظران تالر را شایسته دریافت نوبل اقتصاد می‌دانند. اگر هم حاشیه‌ای بود به زمان اهدای نوبل اقتصاد به تالر برمی‌گشت نه به چرایی آن. برخی معتقدند که او باید در سال ۲۰۰۲، همراه با دانیل کانمن، یا شاید ۴ سال بعد با رابرت شیلر مفتخر به دریافت نوبل اقتصاد می‌شد. هرسه ایشان روی مساله بنیادی مشابهی کار می‌کردند که در اقتصاد با آن مواجهیم. این حوزه عموما به‌عنوان «اقتصاد رفتاری» شناخته می‌شود. به‌عوض کار روی مفروضات، نشان دادن رفتار و واکنش واقعی آدمی نسبت به محرک‌ها. اصلِ کاری که در این حوزه سعی می‌کنیم انجام دهیم این است که بفهمیم آدمی چه می‌کند؟ وقتی به پاسخی برای این سوال رسیدیم و فهمیدیم که انسان چگونه به تغییرات در انگیزه‌هایی که با آن مواجه می‌شود پاسخ می‌دهد، آنوقت می‌توانیم به پیدا کردن راه‌هایی برای ساختن دنیایی بهتر فکر کنیم. یکی از نتایج تلاش‌های تالر، که موضوع کتاب پرفروش‌اش به‌همراه کاس سانستین استاد حقوق دانشگاه هاروارد، با عنوان «ناج[1]» یا همان سقلمه است این است که ما می‌توانیم مردم را به پس‌انداز بیشتر برای بازنشستگی تشویق کنیم، به این وسیله که صرفا فرض بگیریم چنین خواهند کرد. به عبارت دیگر، مطالعات تالر نشان می‌دهد که ما آنطور که هست را باارزش‌تر می‌یابیم از آنطور که می‌تواند باشد. هزارتومانی که داریم برایمان با ارزش‌تر است از هزارتومان، یا شاید حتی دوهزارتومانی که امکانش را داریم. این پدیده را به‌عنوان «اثر اعطا[2]» می‌شناسیم که نهایتا در خیلی مواقع به زیاده‌ارزشگذاری شرایط جاری منجر می‌شود. فرض بگیرید که می‌خواهیم مردم برای بازنشستگی‌شان پس‌انداز کنند. بسیارخب، چطور به این کار تشویق‌شان کنیم؟ مثلا می‌توانیم مانند انگلستان معافیت‌های مالیاتی برای حساب‌های پس‌انداز وضع کنیم، یا مثل سنگاپور قانونی تصویب کنیم که مردم را مجبور به پس‌انداز کند و از این قبیل. راهبرد تالر خیلی ساده‌تر و متفاوت است؛ وقتی که مردم، توسط کارفرما، برای مشارکت در طرح بازنشستگی ثبت‌نام می‌شوند، انتخاب پیشفرض می‌تواند «حداکثر ممکن پس‌انداز» باشد. اکثر مردم به احتمال زیاد از همان انتخاب پیش‌فرض استفاده خواهند کرد و افراد کمی آن را تغییر داده و مقدار پس‌اندازشان را کاهش خواهند داد. همین! دانستن همین نکته کوچک پس‌انداز بازنشستگی در امریکا را قریب به ۳۰ میلیارد دلار افزایش داد.

در بطن مطالعات تالر یک نکته بزرگ وجود دارد. اقتصاد بازار بر فرض منطق بنا شده است، چیزی که خود دو گونه مختلف دارد. اول اینکه مردم در تصمیماتشان ثابت‌قدم هستند. اگر الف را به ب ترجیح می‌دهند و ب را به ج، پس الف را به ج ترجیح می‌دهند. دوم اینکه مردم ماشین‌های محاسبه‌گری هستند که در تصمیم‌گیری‌ها با درنظر گرفتن محدودیت‌ها، برای میل به سمت نقطه بهینه استراتژی‌ای اتخاذ می‌کنند. اولی را معمولا درست می‌دانند، در حالیکه دومی فقط در مواردی صادق است. تالر، به‌همراه دیگر اقتصاددانان رفتاری، نشان می‌دهد که هیچکدام، نه اولی و نه دومی، خیلی اوقات درست نیستند. همانطور که گفتیم دستاورد تالر در مورد دوم چندان تعجب‌برانگیز نیست اما پیدا کردن اینکه چرا اولی درست نیست موضوع بسیار جالبی است؛ چگونه است که آدم‌ها معمولا غیرمنطقی رفتار می‌کنند؟!

بخشی از مطالعات قدیمی‌تر تالر روی بازی اولتیماتوم متمرکز است. یکی از دوستان بازی اولتیماتوم را با مثال ساده و در عین حال جالبی توضیح می‌داد که نقل‌اش خالی از فایده نیست: فرض بگیرید که هوا سرد است و خیابان خلوت و شما هم برای رسیدن به قراری عجله دارید. پس از معطلی بالاخره یک تاکسی پیدا می‌شود. شما ۱۰۰۰۰ تومان در نظر دارید اما راننده تاکسی ۱۵۰۰۰ تومان طلب می‌کند. در اینجا ارزش خالص مبادله یا همان تفاوت هزینه و فایده برای شما حتی در قیمت ۱۵۰۰۰ تومان هم مثبت است. به‌علاوه می‌دانید که اگر این تاکسی را از دست بدهید به این زودی‌ها تاکسی دیگری گیرتان نخواهد آمد. از آن طرف ارزش خالص مبادله در قیمت ۱۰۰۰۰ تومان هم برای راننده تاکسی مثبت است، چون در صورت سوار نکردن شما مسافر دیگری پیدا نمی‌شود و باید خالی برود. اگر معامله سر بگیرد شما و راننده تاکسی، هر دو، سود خواهید کرد اما اگر معامله سرنگیرد هر دو زیان خواهید کرد. مثال ساده‌تر و کلاسیک بازی اولتیماتوم این است که دو شرکت‌کننده داریم، اولی ۱۰۰ تومان دریافت کرده و از او خواسته می‌شود آن را بین خود و شرکت‌کننده دوم به هر نسبتی که دلش می‌خواهد تقسیم کند. شرکت‌کننده دوم می‌تواند سهم دریافتی از ۱۰۰ تومان را بپذیرد یا رد کند. در صورت پذیرش هر دو شرکت‌کننده پول دریافت شده را برنده می‌شوند. در صورت رد، هیچکدام چیزی دریافت نخواهند کرد. منطق حکم می‌کند که شرکت‌کننده دوم تقسیم ۱/۹۹ را بپذیرد چراکه یک تومان به‌هرحال یک تومان و از هیچ بیشتر است. اما این اتفاقی نیست که در واقع می‌افتد؛ تقسیم‌های کمتر از ۳۰/۷۰ عموما رد می‌شوند. معمولا این رفتار را با مفهوم انصاف توضیح می‌دهیم. مفهومی که باعث می‌شود افراد به قیمت گذشتن از منفعت شخصی، پیشنهادهای غیرمنصفانه را رد کرده و فرد غیرمنصف را تنبیه کنند. مطالعات تالر روی دانشجویان امریکایی نشان داد که این حس در آنها بسیار قوی است. اما همین پژوهش در برخی جوامع نتیجه متفاوتی داشت. امروزه شواهد قوی‌ای در اختیار داریم که نشان می‌دهد مردم در اقتصادهایی که مبتنی بر بازار نیستند هر پیشنهادی را می‌پذیرند، در حالیکه مردم در جوامع مبتنی بر اقتصاد بازار پیشنهادهایی را که غیرمنصفانه تشخیص می‌دهند رد می‌کنند. البته این نتایج سوال عمیق‌تری را مطرح می‌کنند؛ آیا بازارها بی‌انصافی را تنبیه می‌کنند یا اینکه اصلا بازارها پیش‌شرط بی‌انصافی هستند؟!

بخش‌های دیگر مطالعات تالر به «عقلانیت محدود» مربوط می‌شود. جایی که کارهای مردم، در هر دو تعریف بالا، غیرمنطقی است. یکی از مثال‌های خوب عقلانیت محدود صندوق سرمایه‌گذاری کوبا است. «کوبا» نماد معامله چهارحرفیِ این صندوق است و دولت یا کشور کوبا هیچ دَخلی به آن ندارد. برای سال‌ها این صندوق سودی مشابه سایر رقبا داشت اما ناگهان ۷۰ درصد جهش داشت، اتفاقی که موجب این جهش ۷۰ درصدی شد را حتما میتوانید حدس بزنید؛ بهبود روابط تجاری امریکا با کوبا (منظور از کوبا در اینجا همان جزیره و کشور کوبا است). یعنی همان‌جایی که صندوق کوبا هیچ ربطی به آن ندارد. این جهش قیمت به‌وضوح غیرمنطقی است. اگر صرفا برای یکی دو روز اتفاق می‌افتاد می‌توانستیم آن را به حساب اشتباهی ناشی از اطلاعات نادرست بدانیم. اما افزایش قیمت نماد کوبا ماه‌ها ادامه یافت. نکته مهم این است که این اتفاق در بازار مالی افتاد که تالر و تقریبا اکثر دیگر صاحب‌نظران قبول دارند منطقی‌ترین بخش بازارها است. پس حتی بازارهای مالی هم لزوما آنقدرها منطقی رفتار نمی‌کنند.

اما تالر از این مشاهدات چه نتیجه‌ای می‌گیرد؟ او معتقد است که ما باید مردم را به سمتِ گرفتن تصمیمات بهتر سقلمه بزنیم. اصطلاحی که او به‌کار می‌برد و قبلا در همین مطلب به آن اشاره شد Nudge کردن است که در فارسی به آن سقلمه زدن می‌گوییم. یعنی وقتی که به آرامی و با انگشت یا آرنج بغل‌دستی را به انجام کاری توجه داده و تشویق می‌کنیم. گاهی اوقات موضوع روشن است؛ پس‌انداز بیشتر برای بازنشستگی، به ترتیبی که در بالا رفت، کار خوبی است. اما اصل ایده گاهی اوقات با مشکلات منطقی مواجه می‌شود؛ اگر مردم غیرمنطقی رفتار می‌کنند پس چه کسی قرار است آنها را به سمت رفتار منطقی سقلمه بزند؟ البته همان‌طور که قانون «کیپ» به ما می‌گوید، طراح مرکزی همیشه «خود را» به عنوان برنامه‌ریز تصور کرده و فرض می‌گیرد. البته پیدا کردن افرادی که ادعا می‌کنند از همه منطقی‌تر هستند کار سختی نیست. اما با توجه به اینکه سیاست چگونه کار می‌کند، احتمالا بهترین گزینه‌ها نیستند که نهایتا به مردم سقلمه خواهند زد. یکی از لذت‌های دنبال کردن مطالعات تالر این است که ریاضیات سنگینی ندارد. در حقیقت عمده دستاوردها به راحتی قابل فهم هستند، هرچند ممکن است در نگاه نخست عیان نباشند. در مورد سقلمه مثلا وقتی که صاحبخانه ظرف تخمه را از جلوی شما برمی‌دارد شما دارید از تخمه شکستن قبل از شام لذت می‌برید اما در عین حال وقتی آن ظرف را برمی‌دارند خوشحال می‌شوید و نفس راحتی می‌کشید!

اما واقعا اهمیت این یافته‌ها چیست؟ اینکه پس‌انداز بازنشستگی جامعه بیشتر شود خوب است اما اگر کلان به موضوع نگاه کنیم تاثیرش آنقدرها عمیق و بنیادی نیست و جوامع بشری را چندان جابه‌جا نخواهد کرد. اهمیت مطالعات تالر در به چالش کشیدن استانداردهای اقتصاد خرد و پیش‌فرض «هوموا کونامیکوس» یا همان انسان محاسبه‌گر منطقی است؛ اینکه ما در واکنش به محرک‌ها حتما منطقی رفتار می‌کنیم. تالر و همکارانش نشان می‌دهند که انسان‌ها همواره اینطور رفتار نمی‌کنند، بعضی اوقات اینطور رفتار می‌کنند. اما لازم است تاکید کنیم که مهمترین قسمت یافته‌ها این است که «همیشه اینطور نیست، گاهی اوقات اینطور است». نکته مهمتری که باید به آن توجه کنیم این است که ما در یک وضعیت باینری (صفر و یک) بسر نمی‌بریم. اینکه انسان موجودی غیرمنطقی است پس باید به او حکم شود که چگونه زندگی کند، یکسره به خطاست. این نص اقتصاد بارها به بهای جان و زندگی مردم در جوامع مختلف آزموده شده و هر بار شکست خورده است. از آنطرف این تصور که انسان لزوما و همواره موجودی منطقی است پس دنیا را به حال خود رها کنیم هم حقیقت ندارد. آنچه واقعا می‌خواهیم بدانیم این است که چه زمانی مردم رفتاری غیرمنطقی از خود نشان می‌دهند تا شاید آن موقع با سقلمه‌ای ایشان را رهنمود کنیم و از آن طرف چه زمانی مردم تصمیمات منطقی برای زندگی خود می‌گیرند، تا آنها را به حال خود بگذاریم. پاسخ صحیح به این سوال هنوز معلوم نیست. اما پاسخ هرچه هست احتمالا از مطالعات امثال تالر و اقتصاد رفتاری به‌دست خواهد آمد که نتیجه «چالشِ زندانی» در نظریه بازی است. دو زندانی، اگر هَر دو سکوت کنند، به حبس کوتاهی محکوم خواهند شد. اگر هر کدامشان دیگری را متهم کند هر دو به حبس میان‌مدت محکوم خواهند شد. اما اگر یکی سکوت کند در حالیکه دیگری او را متهم کرده با این سکوت حبسی طولانی‌مدت در انتظار او خواهد بود. استراتژی درست کدام است؟

پاسخ به این چالش همچنان محل بحث است، البته با فرض اینکه این چالش بخواهد یک بار اتفاق بیفتد. اما اگر چالش چندین بار پشت هم اتفاق بیفتد، آنوقت بهترین استراتژی معلوم است؛ همکاری. مثلا من این بار چنان خواهم کرد که دفعه پیش تو برای من انجام دادی و الخ. در اینجاست که می‌توانیم شاهد شکل گرفتن یک ساختار به دردبخور باشیم. بنظر می‌رسد که تنبیه کردن مردم و به این وسیله تشویق ایشان به انصاف بخشی از اقتصاد بازار و نتیجه‌اش عملا ثروتمندترشدن تمام شرکت‌کنندگان در آن است. همکاری داوطلبانه در دنیای واقعی، که در آن چالش‌ها مکرر اتفاق می‌افتند، کار می‌کند و بهترین استراتژی است. با در اختیار داشتن این دانسته‌ها می‌توانیم به یک قاعده کلی برسیم. وقتی کارهایی را به‌صورت مکرر انجام می‌دهیم پس به احتمال بیشتر رفتارمان منطقی است. چالش خرید نان آنقدر برای ما زیاد اتفاق می‌افتد که یک نانوای بی‌انصاف خیلی زود مشتریانش را از دست خواهد داد و از بازار بیرون انداخته خواهد شد. اما معمولا فقط یک بار عضویت در نظام بازنشستگی را تجربه می‌کنیم؛ پس احتمال بسیار کمتری وجود دارد که منطقی رفتار کرده و بهترین تصمیمات را بگیریم. لذا در سیاستگذاری می‌توانیم امور عادی و تکراری زندگی انسان را به حال خود بگذاریم و امور رگولاتوری را بر مسائلی متمرکز کنیم که به‌صورت عادی اتفاق نمی‌افتند.

1. Nudge
2. Endowment Effect

ورای حد تقریر ۵

# سیاست‌گزاری و سیاست‌گذاری

سعید حجاریان
نظریه پرداز سیاسی

آقای ابوالحسن نجفی در کتاب مستطاب «غلط ننویسم» بحث مستوفایی کرده و توضیح داده‌اند که املاء واژه «سیاست‌گذاری» درست و «سیاست‌گزاری» نادرست است. خوانندگان برای مطالعه بیشتر می‌توانند به صفحات ۳۲۱-۳۱۹ کتاب مذکور[1] مراجعه کنند اما به اختصار می‌توان گفت «گذاشتن» به‌معنای وضع کردن است مانند قانون‌گذاری و بنیان‌گذاری و گزاردن به‌معنای ادای حقی را به‌جای آوردن است مانند سپاسگزاری، شکرگزاری و نمازگزاری. سخن آقای نجفی در زمینه ادبیات برای من حجت است و قطعاً سیاست‌گزاری به‌لحاظ املایی نادرست است اما بحث من در این مقال، ادبی نیست و می‌خواهم مطلبی ورای مباحث ادبی مطرح کنم.

پرسش من این است که دو امر «سیاست‌گذاری» و «سیاست‌گزاری» چه تفاوت ماهوی با یکدیگر دارند؟ از نظر نگارنده سیاست‌گذاری با policy making مترادف است که به‌عنوان یکی از گرایش‌های سیاست‌گذاری عمومی (public administration) تدریس می‌شود اما politicking جنبه تأدیه و اجرا (performance) دارد یعنی آنچه که به سیاست‌ورزی مشهور شده است. عمل سیاسی کار سیاست‌گزار (politician) است یعنی کسی که حق سیاست را کما هو حقه ادا کند. پس مآلا موضوع بحث حاضر به تفاوت میان دو واژه policy و politics برمی‌گردد. اما چرا تفکیک و تفاوت میان این دو واژه در ایران کنونی امری واجب و لازم است؟

سیاست‌گذاران و سیاست‌گزاران هر یک جایگاه خاص خود را دارند و وظایف‌شان مشخص و معلوم است اما در وضعیت کنونی مادامی که وضعیت politics مشخص نشده و در آن معضلاتی وجود دارد، دم زدن از سیاست‌گذاری عمومی کمی و تاحدودی اغراق‌آلود است. لذا باید گفت آن گروهی که سیاست‌گذاری را جایگزین سیاست‌گزاری می‌کند، به بی‌راهه می‌رود. ذیلاً برای روشن شدن بحث به چند مثال اشاره می‌کنم:

۱-زمانی که وضعیت و امکان صنایع بالادستی نفت همچون حفاری، استخراج، فراورش و انتقال مشخص نیست نمی‌توان در صنایع پایین‌دستی مانند فراورده‌های پالایشگاهی، شیمیایی و پتروشیمیایی برنامه‌ریزی کرد.

۲- به رابطه بازو، سرشانه و انگشتان توجه کنید. اگر فردی در اندام‌های فوقانی مانند بازو، آرنج، ساعد و مچ اختلال داشته باشد طبعاً نمی‌توان از وی انتظار داشت که گره کور را با سرانگشت تدبیر باز کند. فی‌الواقع حرکات ظریف (fine movements) مستلزم آن است که در اندام بالایی اختلالی موجود نباشد.

فی‌الواقع در دوره سازندگی و البته در دولت فعلی عده‌ای تکنوبوروکرات پیدا شده‌اند که به‌دنبال حکمرانی خوب‌اند، در حالی که دقت ندارند در بالادست چه می‌گذرد. واقعیت این است که سیاست‌گذاری نوعی رفوگری است که کارایی سطحی و محدودی دارد. چنانکه می‌دانیم لباسی که پر از رفو شد یا ساختمانی که چند بار بازسازی شد دیگر قابل بهسازی و استفاده نیست و باید طرحی نو درانداخت.

رسم است که سیاست را به دو بخش high politics و low politics یا سیاست علیا و سفلی تقسیم می‌کنند که سیاست علیا به امور مربوط به امنیت، سیاست خارجی و سیاست ملی و سیاست سفلی به امور اقتصاد و سلامت و محیط‌زیست و... اشاره دارد. مادامی که یک دولت چشم‌انداز (vision) نداشته باشد صحبت از ماموریت (mission) نابه‌جاست. از نظر من سیاست در ایران معضلاتی دارد که باید توسط سیاست‌گزاران حل بشود. اهم این معضلات به قرار ذیل هستند:

**قدرت دوگانه:** اصول ارگانیک قانون اساسی که به توزیع و بازتوزیع قدرت می‌پردازند، طراحی نادرستی دارند و منجر به قدرت دوگانه شده‌اند.

**اصول روابط خارجی:** نگاه ما به جهان هنوز مشخص نیست و جایگاه خود را در این عالم پرآشوب تعیین نکرده‌ایم و نمی‌دانیم که دوستان و دشمنان استراتژیک‌مان چه کشورهایی هستند.

**برنامه‌ریزی:** قادر به دیدن افق‌های دور نیستیم. در مقام مقایسه می‌بینیم که برنامه درازمدت از دید ژاپنی‌ها ۵۰ ساله است اما برای ما به دو سال هم نمی‌رسد.

**امنیت ملی:** ما نمی‌دانیم مولفه‌های امنیت ملی کشور دقیقاً چه مواردی هستند. به بیان بهتر نمی‌دانیم حفظ این سرزمین به چه اموری وابسته است؛ گاهی دم از صدور انقلاب می‌زنیم، گاهی از حفظ نظام به هر قیمت سخن می‌گوییم، گاهی به دنبال انقلاب مستمر هستیم و گاهی هم گمان داریم توسعه‌یافتگی باعث بقا می‌شود.[2]

**مشروعیت:** هنوز معضلاتی در زمینه مشروعیت داریم و نتوانسته‌ایم به‌لحاظ نظری آن‌ها را حل کنیم.

**آزادی‌های مدنی:** درباره آزادی‌های مدنی و حدود آن تصمیم‌گیری نشده است. چنانکه شاهد هستیم اولاً قوانین در برهه‌های مختلف فراز و فرود زیادی دارند و ثانیاً در نقاط جغرافیایی مختلف به‌طور یکسان جاری نیستند.

**توسعه:** پس از گذشت قریب به چهاردهه الگوی توسعه‌ای کشور مشخص نیست و با آمد و رفت دولت‌ها شاهد تغییر ریل ناگهانی هستیم.

**عدالت:** درباره موضوع عدالت علیرغم وجود تئوری‌های مختلف هنوز فاقد جهت‌گیری مشخص نظری هستیم و گاهی پوپولیسم و صدقه دادن را معادل عدالت می‌گیریم و گاهی به دام گرایشات لیبرتارین می‌غلتیم.

با همه این مشکلات که در بالادست وجود دارد و در حالی که هنوز بنیان‌های سیاسی تعریف نشده‌اند اکنون عده‌ای در بند نقش ایوان‌اند. این سیاست‌گذارانِ وطنیِ حق‌به‌جانب که فعالیت‌های خود را علمیِ جلوه می‌دهند، به کلی از بحث‌های بنیادین گریزان‌اند و بحث‌های مربوط به سیاست‌گزاری را کلیات ابوالبقاء می‌خوانند. البته به یک معنا درست می‌گویند، چراکه این کلیات به بقای نظام ارتباط دارد و آن‌ها به این مسأله توجهی ندارند. این دسته از نرم‌تنان حاضرند با هر رژیمی کار کنند و برای آن سیاست‌گذاری کنند، کما اینکه شاهد بودیم در دولت‌های مختلف با گرایش‌های متضاد به سیاست‌گذاری‌شان مشغول بودند.

این نرم‌تنان از آنجایی که لیز می‌خورند و از کنار مسائل جدی رد می‌شوند، همیشه جریده می‌روند، چراکه گذرگاه عافیت را تنگ می‌یابند. این گروه به محض اینکه عده‌ای، از نقاط دردناک سخن به میان می‌آورند، فریاد سر می‌دهند که به این مسائل نپردازید و در مقام توجیه می‌گویند این مسائل در حیطه اختیارات ما نیست. سیاست‌گذاران ما از آنجایی که معمولاً پیشینه مهندسی دارند و با صنعت سروکار داشته‌اند، کار خود را «مهندسی پاره‌پاره اجتماعی» می‌نامند و طوری کارشان را جلوه می‌دهند که مخاطب بهراسد؛ یعنی استدلال‌های خود را آنچنان با آمار و ارقام ترکیب می‌کنند که مخاطب جا بزند و نتواند انتقاداتش را مطرح کند. از این رو در مقابل این افراد نباید به زبان خودشان بلکه به آن زبانی که از آن فرار می‌کنند، صحبت کرد. این افراد خود را چهره‌هایی علمی و اتوکشیده جلوه داده و وقتی در مقام سیاست‌گذاری توصیه‌ای می‌کنند و دولت‌ها گوش فرا می‌دهند و نتیجه‌ای برخلاف نظرِ آن‌ها حاصل می‌شود، غیب‌شان می‌زند. مثلاً دیده‌ایم که بارها در زمینه سیاست پولی و مالی اظهارنظر کرده‌اند اما برخلاف اقتصاد متعارف سرمایه‌داری جواب معکوس گرفته‌اند. یا مثلاً می‌گویند اگر دولت فلان کار را انجام دهد، دلار در بهمان قیمت باقی می‌ماند؛ دولت هم گوش می‌سپارد اما نتیجه معکوس می‌شود و قیمت دلار سر به فلک می‌کشد و آنگاه اینان مات و مبهوت می‌مانند که چرا تئوری‌شان در ایران جواب نداد و آن‌وقت است که مشکل را به گردن این و آن می‌اندازند. مثلاً در زمینه مبارزه با فساد از ابتدای انقلاب تا به امروز، ده‌ها طرح و سیاست از سوی قوای مختلف اعلام شده است اما این پرسش مطرح است که چرا پاسخ دقیقی نگرفته‌ایم و فساد بیش از پیش ریشه دوانده است؟ به اعتقاد من از آنجایی که فساد را مترادف با رانت‌خواری گرفته‌ایم و ذهن‌مان بیشتر به سمت رانت‌جویی بوده است، از فساد سیاسی که باعث و بانی سایر فسادهاست غفلت کرده‌ایم. و باید گفت فساد سیاسی زمانی رسوب و رسوخ می‌کند که به انحاء مختلف مانع از حضور افراد با کفایت در قدرت بشویم.

این گروه از آنجایی که خودشان غیرسیاسی‌اند، سعی دارند مسئولین را نیز دپولیتزه کنند، چنانکه شاهد بودیم یکی از روسای جمهور ادعا کرد وزرا نباید سیاسی باشند و خود بار سیاست کابینه را یک‌تنه بر دوش می‌کشد! ممکن است مخاطب این سطور از علل توفیقات دولت اصلاحات در زمینه‌های اجتماعی و اقتصادی بپرسد. در پاسخ باید گفت پشتوانه اصلی (back bone) دولت اصلاحات را سیاست‌ورزانی تشکیل می‌دادند که سیاست‌گزاری اولویت‌شان بود؛ افرادی که مانع از شلیک تیر به سوی دولت و موتورهای محرک آن می‌شدند. راه توفیق روحانی نیز چنین است و دولت وی با صِرف وجود سیاست‌گذاران معلق میان سماء و ارض باقی خواهد ماند، چراکه می‌دانیم از برون، دولت آمریکا ایران را در حالت بلاتکلیف گذاشته است و رئیس‌جمهور این کشور هر روز نغمه‌ای تازه سر می‌دهد و از درون نیز، عده‌ای همسو با ترامپ در حال تخریب دولت هستند و در این میان روحانی نمی‌تواند با اتکا به عده‌ای تکنوبوروکرات قدم از قدم بردارد. به بیان دیگر مادامی که سیاست‌ورزی صورت نگیرد و خمیر سیاست ورز داده نشود نانی که از تنور در می‌آید در گلوی سیاست‌گذاران گیر خواهد کرد؛ به قول طلبه‌ها «ثبت العرش ثم انقش» یعنی اول سفت‌کاری بعد نازک‌کاری.

در دوره سازندگی و البته در دولت فعلی عده‌ای تکنوبوروکرات پیدا شده‌اند که به‌دنبال حکمرانی خوب‌اند، در حالی که دقت ندارند در بالادست چه می‌گذرد. واقعیت این است که سیاست‌گذاری نوعی رفوگری است که کارایی سطحی و محدودی دارد. چنانکه می‌دانیم لباسی که پر از رفو شد یا ساختمانی که چند بار بازسازی شد دیگر قابل بهسازی و استفاده نیست و باید طرحی نو درانداخت

**پی‌نوشت‌ها:**

۱-نجفی، ابوالحسن (۱۳۸۷). غلط ننویسیم. تهران: مرکز نشر دانشگاهی

۲- نگارنده در مقاله‌ای با عنوان «تحول مفهوم امنیت ملی در جمهوری اسلامی ایران» سه دوره گفتمان امنیت ملی شامل «گفتمان بسط‌محور»، «گفتمان حفظ‌محور»، «گفتمان رشدمحور» را بررسی کرده است. برای مطالعه مقاله مذکور به روزنامه مشارکت در تاریخ ۱۳۷۹/۱/۲۴ و ۱۳۷۹/۱/۲۵ و یا کتاب «تاوان اصلاحات» مراجعه شود.

# نهضت استقلال دانشگاه را احیا کنیم

## بیانیه کانون دانشگاهیان حزب کارگزاران سازندگی ایران به مناسبت سال جدید تحصیلی دانشگاهی

**بسم‌الله الرحمن الرحیم**

جامعه در حال گذار ایران اکنون بیش از هر زمان دیگری به نهاد مستقل و مؤثر دانشگاه در علم و سیاست نیاز دارد.

برای جامعه در حال گذار ایران، بی‌شک نهادی با قدمت و پراکندگی وسیعی چون «دانشگاه»، موهبتی است که در کارکرد اصیل خود، به توسعه علمی، اقتصادی، اجتماعی و سیاسی کشور کمک شایانی می‌کند. کارنامه ۷۳ساله دانشگاه ایرانی پیوند عمیق این نهاد مدرن را با تغییرات مهم اجتماعی و سیاسی تاریخ معاصر ایران نشان می‌دهد؛ از ورود اندیشه مدرن به لایه‌های مختلف اجتماعی و تسریع روند صنعتی شدن کشور تا کمک به ایجاد و تثبیت طبقه متوسط مدرن شهری و مطالبه و نمایندگی خواسته‌های مردمی در بزنگاه‌های تاریخی چون ملی شدن صنعت نفت، انقلاب اسلامی و عصر اصلاحات نشان از ظرفیت‌های بی‌بدیل این نهاد برای توسعه همه‌جانبه و متوازن در کشور دارند.

پس از ۸ سال سخت و طاقت‌فرسا در دولت‌های نهم و دهم، انتخاب حسن روحانی در خرداد ۹۲، نویدی برای پایان روزهای دشوار برای دانشگاه بود. هرچند دولت یازدهم توانست تا حد زیادی به روندهای آزاردهنده‌ای چون اخراج اساتید، ستاره‌دار کردن دانشجویان، تعطیلی تشکل‌های دانشجویی و ارائه بورسیه‌های دکترا خاتمه دهد و حتی گام‌هایی در جهت اصلاح این مسیر بردارد، اما دانشگاه چنان از هویت تهی شده بود که حتی صدای اعتراض رئیس‌جمهور از انفعال دانشگاه در چالش‌های اصلی کشور نیز بلند شد. نگاه واقع‌بینانه به مشکلات درهم‌تنیده جامعه ایران موجب می‌شود تا «کارگزاران سازندگی ایران» نسبت به لزوم احیای مسئولیت‌های اجتماعی دانشگاه برای اصلاح سازوکارهای گاه معیوب اقتصادی و مدیریتی تأکید کند و دولت، مدیران، اساتید و دانشجویان را به پرداختن به اولویت‌های اصلی در این مسیر دعوت نماید:

۱) دانشگاه در ایران متولیان متعدد با منافع متفاوت دارد. حضور نهادهای غیرآکادمیک در تصمیم‌گیری و اداره دانشگاه موجب می‌شود شعار اصیل «استقلال دانشگاه» در شرایط امروز که شمایل کلی هیئت‌های علمی با مهندسی دقیق یک و نیم دهه اخیر متحول شده‌اند، به آرمانی دور از دسترس تبدیل شود و دولت، تنها متحد دانشگاه در بلوک قدرت باشد.

۲) در سال‌های اخیر، دانشگاه در حالی متهم به افول علمی شده است که بسیاری از گلوگاه‌های تصمیم‌گیری در خارج از این نهاد و حتی دولت قرار دارد. شورای عالی انقلاب فرهنگی نهادهای متعددی برای کنترل دانشگاه ساخته است:

«شورای راهبری نقشه جامع علمی کشور» با حضور چند وزیر و چندین عضو شورای عالی انقلاب فرهنگی و به ریاست دبیر این شورا مشغول جهت‌دهی به توسعه علمی کشور است.

هشت سال است که اختیار استخدام اساتید از دانشگاه گرفته شده و به نهادی ذیل شورای عالی انقلاب فرهنگی تحت عنوان «هیئت عالی جذب اعضای هیئت علمی» سپرده شده است.

نهاد دیگر «شورای تحول و ارتقای علوم انسانی» است که تلاش می‌کند سرفصل تک‌تک رشته‌های علوم اجتماعی و انسانی را «اسلامی» کند.

نقش دانشگاه و حتی دولت در این روندهای گفته‌شده ناچیز است و این در حالی است که رئیس‌جمهور، رئیس شورای عالی انقلاب فرهنگی است. لازم است نقش دانشگاه در فرآیند تصمیم‌گیری برای این نهاد پررنگ‌تر شود و دولت باید به این مهم، اهتمام ویژه‌ای داشته باشد.

۳) مورد آخر لزوم توجه به نشاط در محیط دانشگاه‌هاست. در چهار سال گذشته ده‌ها تشکل مستقل دانشجویی احیا شده‌اند و نهادهای صنفی و فرهنگی فضای هموارتری برای فعالیت داشته‌اند. هرچند این به معنای ایجاد فضای مطلوب در دانشگاه‌ها نیست، اما از بهبود نسبی شرایط حکایت دارد. با این حال، دانشجویان اصلاح‌طلب برای کسب مجوز «اتحادیه» در این سال‌ها با مشکلات و موانع متعددی مواجه بوده‌اند. هرچند در ساعات آخر دولت یازدهم تنها با یکی از درخواست‌های مجوز برای تأسیس اتحادیه موافقت شد. حزب کارگزاران سازندگی ایران ضمن استقبال از اعطای مجوز به نخستین اتحادیه دانشجویی اصلاح‌طلب، توجه تمامی همه فعالان، احزاب و جریان‌های اصلاح‌طلب را به نکات ذیل جلب می‌کند:

نخست اینکه همکاری و همراهی میان جریان‌های دانشجویی اصلاح‌طلب، نیاز امروز دانشگاه برای ایجاد نشاط سیاسی است. اختلافات در برابر تهدیداتی که متوجه دانشگاه است، بسیار جزئی هستند و راه دغدغه‌مند کردن دانشجویان پرشمار ایران، دوری از حاشیه‌ها و تمرکز بر متن است.

دوم اینکه دولت و وزارت علوم باید خود را در برابر تک‌تک درخواست مجوزها برای تشکیل اتحادیه دانشجویی مسئول بداند و هرچه سریع‌تر پاسخ دهد تا در برابر پنج اتحادیه دانشجویی اصولگرا، تشکل‌های اصلاح‌طلب نیز که از بدنه اجتماعی مناسب‌تری برخوردارند، اتحادیه داشته باشند. در نهایت اینکه تجربه تلخ دخالت برخی چهره‌ها، احزاب و جریانات اصلاح‌طلب در رقابت بین جریانات دانشجویی در دهه ۸۰، همچنان پیش چشم دلسوزان اصلاحات است. برخورد متوازن و به دور از یارکشی احزاب و البته دولت، می‌تواند مسئولیت‌پذیری تمامی دانشجویان در بزنگاه‌های تاریخی چون انتخابات را به همراه آورد. اصلاح‌طلبان مسئولیتی جز دعوت به تعقل و هم‌گرایی نسبت به جریانات متنوع دانشجویی ندارند و لازم است چهره‌های تأثیرگذار در این راه با برخوردی پدرانه، سیاست جذب حداکثری دانشجویان فعال را سرلوحه کار خویش قرار دهند.

«حزب کارگزاران سازندگی ایران» آغاز سال تحصیلی را به تمام اساتید و دانشجویان تبریک گفته و امیدوار است امسال، برای رشد علم و فن‌آوری کشور سال مطلوبی باشد و از ظرفیت‌های نهاد دانشگاه بیش از گذشته، در صحنه بحران‌های اجتماعی و چالش‌های دولت ایران استفاده شود.

**کانون دانشگاهیان**
**حزب کارگزاران سازندگی ایران**

# جامعه‌شناسی سیاسی

«جایگاه طبقاتی» افراد در کنار ویژگی‌ها و صفات خاصی که تک‌تک افراد و مستقل از هم دارند، تعیین‌کننده «شانس‌های زندگی» آنهاست. به عبارت دیگر اعضای یک طبقه شانس‌های زندگی یکسانی دارند. منظور از شانس‌های زندگی، فرصت‌هایی است که افراد برای دستیابی به کالاها و خدمات کمیاب و ارزشمند اجتماعی دارند

گفتارهای جامعه‌شناسی سیاسی ۲

# در آرزوی سرمایه‌داری عادلانه

## تحلیل طبقاتی و جهت‌گیری طبقاتی در گفت‌وگو با علی‌رضا علوی‌تبار

**در نوشته‌ها و گفته‌های اخیر شما و برخی از روشنفکران دیگر، نوعی توجه و طرح مجدد مفهوم «طبقه» و «تحلیل طبقاتی» دیده می‌شود. آیا می‌توان این امر را نوعی بازگشت به آموزه‌های مارکسیستی و یا حداقل بهره‌گیری از این آموزه‌ها برای فهم وضعیت کنونی جامعه تلقی کرد؟**

نه، به هیچ وجه. اگر به منابع و کتاب‌های مربوطه مراجعه کنید خواهید دید که بهره‌گیری از مفهوم طبقه یا تحلیل طبقاتی اختصاص به مارکسیسم ندارد. به طور مثال کتاب «رویکردهایی به تحلیل طبقاتی» که توسط رایت و دیگران نوشته و یوسف صفاری آن را ترجمه کرده است، نشان می‌دهد که حتی می‌توان از موضع «نودورکیمی» هم به تحلیل طبقاتی پرداخت. به طور کلی در همه گرایش‌های جامعه‌شناختی می‌توان نوعی نگاه به طبقات و بهره‌گیری از مفهوم طبقه در تحلیل را دید.

**اساسا چه ضرورتی دارد که ما از مفهوم «طبقه» برای تحلیل‌های سیاسی و اجتماعی بهره‌بگیریم؟**

مسئله این است که «جایگاه طبقاتی» افراد (موقعیتی که در مناسبات طبقاتی دارند) در کنار ویژگی‌ها و صفات خاصی که تک‌تک افراد و مستقل از هم دارند، تعیین‌کننده «شانس‌های زندگی» آنهاست. به عبارت دیگر اعضای یک طبقه شانس‌های زندگی یکسانی دارند. منظور از شانس‌های زندگی (Life chances)، فرصت‌هایی است که افراد برای دستیابی به کالاها و خدمات کمیاب و ارزشمند اجتماعی دارند. مثلا برخورداری از تغذیه و بهداشت در دوران کودکی، امکان آموزش هنری، امکان برخورداری از سرپناه راحت و امن، امکان زندگی در محله‌ها و محیط‌های کمتر جرم‌زا و دیگر. شانس‌های زندگی شرایطی را فراهم می‌کنند که افراد در چارچوب آنها کنش‌هایی را انجام دهند و این شرایط نقش تعیین‌کننده‌ای روی آن کنش‌ها دارند. به بیان دیگر جمعی از افراد که در موقعیت طبقاتی یکسانی هستند، گرایش به بروز رفتاری مشابه دارند. بنابراین در تحلیل طبقاتی در سطح فرد تلاش می‌شود راه‌های تاثیرگذاری طبقه بر افراد و جنبه‌های گوناگون زندگی فرد، تحلیل شود. ادعای محوری تحلیل طبقاتی این است که طبقه پیامدهای مهم و سیستماتیکی هم برای زندگی افراد و هم در تحول و عملکرد نهادهای اجتماعی دارد. تحلیل طبقاتی هم در سطح خرد (رفتار افراد و روابط آنها) و هم در سطح کلان (سطح حکومت – ملت) به کار می‌رود. به طور مثال می‌توان از تاثیر آرایش طبقات بر ساختار حکومت یا ساختار اتحادیه‌های کارگری و کارفرمایی سخن گفت.

**آیا با درک رابطه میان موقعیت طبقاتی افراد و شانس‌های زندگی ناشی از آن می‌توان همه رفتارهای آنها را توضیح داد؟ آیا واقعیت خلاف این را نشان نمی‌دهد؟ هم در کشور ما و هم در کشورهای صنعتی بسیار دیده می‌شود که افراد به گونه‌ای رفتار می‌کنند که لزوما بر مبنای موقعیت طبقاتی آنها قابل توضیح نیست.**

به تعبیر دکتر مسعود چلبی (در کتاب تحلیل اجتماعی در فضای کنش) اگر می‌خواهید ببینید که «رفتار» انسان‌ها تابع چه متغیرها و عواملی است، باید بحث را پیچیده‌تر از این ببینید. به تعبیر ایشان رفتار افراد تابع چهار دسته از عوامل است: فرصت‌ها (فرصت‌های مادی، سیاسی، اجتماعی و فرهنگی)، نیازها (نیازهای اساسی، عادی و ترجیحات)، انتظارات اجتماعی (فشار ناشی از هنجارهای اجتماعی) و معنا. می‌توان نشان داد که «موقعیت طبقاتی» یکی از عوامل تاثیرگذار و تعیین‌کننده در زمینه این عوامل است (به ویژه در مورد فرصت‌ها). اما تنها عامل نیست و برای درک و تحلیل رفتارهای مشخص باید سایر عوامل را هم در نظر گرفت و وارد تحلیل کرد. تحلیل طبقاتی همه رفتارهای انسان‌ها را تبیین نمی‌کند و توضیح نمی‌دهد. تلاش‌هایی که برای توضیح همه وقایع و رفتارهای انسان بر مبنای موقعیت و ساختار طبقاتی می‌شد، امروزه بیشتر کاریکاتوری به نظر می‌رسد.

**به طور مشخص این سوال مطرح است که تفاوت میان نگاه و تحلیل طبقاتی شما با آنچه که در نوشته‌ها و منابع مارکسیستی، به‌خصوص نوشته‌های بیشتر تبلیغی و ترویجی مارکسیست‌های وطنی دیده بودیم، چیست؟**

پاسخ به این پرسش قدری طولانی است. اما من به برخی از سرفصل‌ها اشاره می‌کنم. اول آنکه الگوهای تحول تاریخی را آن‌گونه که مادی‌گرایی تاریخی مارکسیستی – لنینیستی می‌خواست، نمی‌توان بر پایه تحول رابطه میان طبقات توضیح داد. همانطور که اریک اولین رایت می‌گوید امروزه بیشتر صاحب‌نظران مارکسیست هم از ادعاهای پرآب و رنگ مادی‌گرایی تاریخی دست کشیده‌اند. دوم اینکه طبقه تنها سرچشمه ستیز در جوامع جدید نیست و منشأهای دیگری نیز وجود دارد که هم نابرابری می‌آفریند و هم منجر به منازعه می‌شوند. سوم اینکه وجود طبقات در یک جامعه لزوما به اقدامات (کنش‌های) طبقاتی منجر نمی‌شود. چهارم اینکه در مورد ستیزهای طبقاتی نیز باید دانست که این منازعات از یک شکل کلی پیروی نمی‌کنند و در هر جامعه‌ای بسته به شرایط تاریخی معین آن جامعه شکل خاص خود را پیدا می‌کنند. به علاوه نزاع‌های طبقاتی لزوما بازی با حاصل‌جمع صفر نیست. یعنی اینطور نیست که در هر نزاع طبقاتی یکی برنده شود و یکی ببازد و منافع یک طبقه لزوما با هزینه غیرمشروع یک طبقه دیگر تامین می‌شود. به طور کلی می‌خواهم بگویم برخی از شعارهای کلی مارکسیستی مانند: «مبارزه طبقاتی موتور محرک تاریخ است» یا «دولت چیزی نیست جز کمیته‌ای از سرمایه‌داری» و یا تلاش برای تبیین همه پدیده‌های تاریخی (از انقلاب گرفته تا اعتصاب دوساعته کارکنان و تحول دولت‌ها و حکومت‌ها، تغییرات ساختارهای اجتماعی و...) با کمک طبقات و مبارزه طبقاتی دیگر خریدار چندانی حتی در میان مارکسیست‌های جدیدتر ندارد، چه برسد به غیرمارکسیست‌ها!

**ضمن پاسخ به سوال قبل گفتید که نابرابری‌ها لزوما منشأ طبقاتی ندارد. قبل از ورود به بحث‌های دیگر می‌شود این نکته را توضیح دهید.**

در جوامع امروزی می‌توان بنیان‌های نابرابری اجتماعی را به دو دسته کلی تقسیم کرد: بنیان‌های مرتبط با طبقه و بنیان‌های غیرمرتبط با طبقه. بنیان‌های مرتبط با طبقه مالکیت، ثروت و درآمد و آموزش و شغل هستند. این بنیان‌ها نشان‌دهنده موقعیت طبقاتی افراد و نابرابری‌های ناشی از این موقعیت هستند. اما بنیان‌هایی مانند جنس و جنسیت، نژاد و قومیت و زبان، محدوده مکانی (کشور، منطقه، یا شهری و روستایی بودن) سن، دین و مذهب و وابستگی سیاسی و تشکیلاتی، بنیان‌های غیرطبقاتی نابرابری‌های اجتماعی در دنیای جدید هستند. جامعه‌شناسان نومارکسیست کمک زیادی برای درک بنیان‌های مرتبط با طبقه می‌کنند اما برای تفسیر و تحلیل بنیان‌های غیرمرتبط با طبقه باید به دیدگاه‌های نظری دیگری رجوع کرد. همانطور که پولانزاس منصفانه گفته بود مارکسیسم به تنهایی نمی‌تواند همه چیز را تبیین کند.

**شما مباحث طبقاتی را بیشتر به صورت توصیفی و یا تبیینی و تحلیلی مطرح می‌کنید. گویی این مباحث خالی از جهت‌گیری‌های ارزشی و هنجاری هستند. در حالی که توجه به مباحث طبقاتی بیشتر متاثر از جهت‌گیری‌های ارزشی و هنجاری است. آیا این استنباط درست است؟**

حق با شماست. حداقل در مارکسیسم تحلیل طبقاتی با یک جهت‌گیری مشخص ارزشی – هنجاری پیوند خورده است. به همین دلیل است که به طور معمول تحلیل‌های طبقاتی نومارکسیستی با مفاهیم جهت‌داری چون «استثمار» و «سلطه» پیوند خورده است.

**اصلی‌ترین جهت‌گیری‌های ارزشی-هنجاری موجود در زمینه بحث تحلیل طبقاتی چه چیزهایی هستند؟**

اگر تفسیر «رایت» را بپذیریم، این جهت‌گیری چند محور دارد: محور اول این است که «انسان‌ها در شرایطی که امکانات مادی برابر توزیع شده باشد، بهتر از شرایط نابرابر و سلسله‌مراتبی شکوفا شده و کمال می‌یابند.» بر مبنای همین محور است که از بازتوزیع برابری‌خواهانه و ریشه‌نگر (رادیکال) امکانات مادی دفاع می‌کنند. به نظرم می‌توان از این محور دفاع کرد، اگر اما و اگری هم هست در مورد نتیجه‌ای است که از آن می‌گیرند. بر مبنای برخی از تجربیات تاریخی تلاش برای بازتوزیع امکانات مادی به نابرابری شدید در توزیع قدرت منجر شده است و توزیع نابرابر قدرت در بلندمدت به بازتولید توزیع نابرابر ثروت و درآمد انجامیده است. مارکسیست‌های قدیمی نسبت به این واقعیت بی‌توجه بودند، اما امروزی‌ها با مرور تجربه شوروی به آن توجه جدی‌تری دارند.

محور دوم این است که «سطح بالای بهره‌وری که در جوامع صنعتی به دست آمده، برابری‌خواهی در امکانات مادی زندگی را دست‌یافتنی‌تر کرده است». یعنی در دنیای مدرن امکان سامان دادن جامعه به گونه‌ای که در آن توزیع برابر امکانات مادی به صورتی پایدار تحقق یابد وجود دارد. مخالفان این محور به طور معمول تاکید می‌کنند که بازتوزیع امکانات و ثروت‌ها به نوبه خود بر نظام تولید اثر می‌گذارد و می‌تواند به کاهش بهره‌وری آن بینجامد. به بیان دیگر آنها معتقدند بازتوزیع بدون تاثیر بر تولید و شیوه آن نخواهد بود و می‌تواند این امکان تاریخی مورد نظر را از میان ببرد یا تضعیف کند.

محور سوم به نظام سرمایه‌داری باز می‌گردد. به این معنا که «سرمایه‌داری نهادها و مناسباتی از قدرت را آفریده که راه دستیابی عملی به برابری را بسته‌اند.» از این رو بدون تحول در نظام سرمایه‌داری نمی‌توان از ظرفیت تولیدی که جوامع صنعتی به آن دست یافته‌اند برای برابری بهره گرفت. تجربه شکست تلاش برای استقرار نظام‌های سوسیالیستی و کشورهای ویرانه‌ای که پس از فرو افتادن پرده آهنین در مقابل چشم جهانیان قرار گرفت، بزرگترین چالش موجود برای پذیرش این ادعاست.

**موضع سوسیال دموکرات‌ها در مورد این ادعای سوم چیست؟**

جریان‌های سوسیال دموکرات هم قبول دارند که سرمایه‌داری دشمن برابری است، اما از نابودی آن از طریق یک گسست انقلابی دفاع نمی‌کنند. بلکه باور دارند که می‌توان از درون و از طریق حرکت تدریجی به سوی یک نظام اجتماعی عادلانه‌تر حرکت کرد.

**آیا سوسیال دموکراسی‌های موجود در زمینه بازتوزیع امکانات مادی زندگی موفق بوده‌اند؟**

به نظر می‌رسد که آنها بیشتر در توزیع «افقی» این امکانات موفق بوده‌اند. به طور مثال از زمان شاغل بودن یک فرد به زمان بازنشستگی‌اش، یا از مشاغل کمتر مخاطره‌آمیز به سوی مشاغل بیشتر مخاطره‌آمیز. اما در زمینه بازتوزیع «عمودی» امکانات مادی چندان موفق نبوده‌اند.

**اشاره داشتید که تحلیل طبقاتی مارکسیستی با مفهوم «استثمار» پیوند خورده است. تا آنجا که به خاطر دارم، مفهوم استثمار در منابع مارکسیستی با استفاده از دیدگاه‌های اقتصاد سیاسی مارکسیستی مثل نظریه «ارزش کار» و نظریه «ارزش اضافه» توضیح داده می‌شد. تصورم این بود که حتی در میان نومارکسیست‌ها این نظریه‌ها اعتبار چندانی ندارند.**

به نظرم در میان ایده‌های مختلفی که توسط مارکس و مارکسیست‌ها پرورده شده است، دو نظریه‌ای که از آن نام بردید، امروزه کمترین اعتبار را دارد. مشکل این است که براساس نظریه‌های اقتصادی مارکسیستی نمی‌توان «پدیده‌های روزمره زندگی اقتصادی» را توضیح داد. حتی در صورت کارا فرض کردن آنها تنها می‌توان از آنها برای فهم تحولات بلندمدت کمک گرفت. به علاوه به تعبیر خانم جون رابینسون در پشت نظریه ارزش مارکسی نوعی نگاه هگلی و رازورانه به کار وجود دارد که کمک چندانی به درک واقعیت نمی‌کند. به هر حال افرادی چون رایت سعی می‌کنند بدون نیاز به چارچوب‌های پیشگفته در مورد استثمار و سلطه بحث کنند.

**آیا در دیدگاه‌های دینی و مذهبی هم می‌توان جهت‌گیری مشخصی در مورد برابری یافت؟ پیش از این روشنفکران دینی در مباحث خود توجه زیادی به برابری و عدالت اجتماعی داشتند، اما در نسل جدید اثری از این گفت‌وگوها نمی‌بینیم. چه چیز تغییر کرده است؟**

به نظرم انتظار از دین تغییر کرده است. روشنفکران امروز بیشتر باور دارند که آموزه‌های دینی برای هدایت انسان در زمینه رفع نیازهای «فردی، معنوی و اخروی» نقش ایفا می‌کند و رفع نیازهای «جمعی، مادی و دنیوی» را باید بر عهده عقل و تجربه بشری گذاشت. از این رو در مورد ساماندهی اجتماعی از منابع دینی پرسش نمی‌کنند. اما اگر کسی باور داشته باشد که دین و آموزه‌های آن رهنمودهای کلی (الگوسازی) در زمینه رفع نیازهای جمعی، مادی و دنیوی انسان دارد، آنگاه منابع دینی را به گونه‌ای دیگر می‌فهمد و تفسیر می‌کند. به طور مثال به یک نمونه اشاره می‌کنم. در مطالعه متون دینی ما با اصطلاحی برخورد می‌کنیم به عنوان «مواسات». مثلا از پیامبر نقل شده است که مومن بر مومن هفت حق واجب بر عهده دارد که از جمله آن حقوق عبارت است از «..مواسات؛ برادر مومنش در مال خویش...» وقتی به معنی مواسات رجوع می‌کنیم می‌بینیم معنای آن «مشارکت و سهیم شدن آنان در روزی و معاش» است. در واقع مقصود از مواسات، شرکت دادن دیگران در اموال خویش است، به گونه‌ای که گویا همه، اعضای یک خانواده باشند و تلاش می‌کنند تا نیازهای یکدیگر را برطرف کنند.

ممکن است مفسری از بحث مواسات و بحث‌های مربوط به «عدالت» در آموزه‌های دینی اینگونه برداشت کند که ما در آموزه‌های دینی یک «توزیع قابل قبول» امکانات مادی داریم که مبنای آن «عدالت» و «عدالت اجتماعی» است و یک «توزیع آرمانی» امکانات مادی داریم که محور آن «مواسات» است. بر این مبنا می‌توان جهت‌گیری‌های ارزشی و هنجاری خاصی را در مورد برابری و نابرابری طرح کرد. به هر حال بستگی دارد به دیدگاه ما در مورد انتظار از دین و آموزه‌هایش.

**آیا توصیه و تجویز خاصی هم در مورد طبقات و نظام‌های طبقاتی قابل طرح است؟**

همانطور که می‌دانید برای توصیه و تجویز در مورد هر پدیده‌ای به دو دسته باور نیازمندیم. یک دسته باورهایی که آن پدیده را توصیف (بیان ویژگی‌ها) می‌کنند و چرایی و چگونگی پیدایش آن را توضیح می‌دهند (تبیین). دسته دوم باورهایی که جهت‌گیری‌های ارزشی و هنجاری ما را در مورد آن پدیده مشخص می‌کنند. اگر در هر دو زمینه باورهای مستحکم و قابل دفاعی داشته باشید آنگاه می‌توانید توصیه‌ها و تجویزهای قابل اعمال و واقع‌بینانه‌ای نیز ارائه کنید. افرادی که از برابری‌خواهی ریشه‌نگر دفاع می‌کنند، این روزها کمتر از «جامعه بی‌طبقه» سخن می‌گویند و شاید هم آن را نوعی خیال‌پردازی آرمانشهرگرایانه بدانند. اما کم و بیش برای همه برابری‌خواهان جامعه کمتر طبقاتی هدف سیاسی مهمی تلقی می‌شود. حکومت‌های رفاهی تلاشی در همین جهت بوده‌اند. اما شواهد تجربی نشان می‌دهد که سه‌چهارم آنچه حکومت‌های رفاه انجام داده‌اند بازتوزیع افقی بوده است و نه بازتوزیع عمودی. حکومت‌های رفاه بیشتر به صورت یک بانک پس‌انداز عمل کرده‌اند و نه انتقال‌دهنده ثروت از ثروتمندان به محرومان. در واقع حکومت رفاه واقعا کوششی بوده است برای بهبود شرایط فقر و محرومیت ناشی از عملکرد سرمایه‌داری، اما نه حذف این شرایط. البته این واقعیت دارد که در حکومت‌های رفاه خاستگاه طبقاتی افراد لزوما موقعیت طبقاتی آنها را تعیین نمی‌کند و تحرک اجتماعی اهمیتی بیشتر از قشربندی اجتماعی یافته است. البته تصور یک «مردم‌سالاری اجتماعی ریشه‌نگر» ممکن است، یک مردسالاری اجتماعی که در آن هدف ایجاد یک جامعه بی‌طبقه نیست، بلکه در مرحله نخست ایجاد جامعه‌ای است که در آن «شایستگی» و «تحرک اجتماعی» اهمیت بیشتری از تقسیم‌بندی‌های ثروت داشته باشد. جامعه‌ای از «شهروندان» و نه جامعه‌ای «طبقاتی». البته در آینده بلندمدت می‌توان افق‌های آرمانی‌تری را نیز تصور کرد.

# اندیشه سیاسی

توکویل متفکری است که در سرزمین انقلاب به دنیا می‌آید اما انقلابی نیست. اندیشمندی که لیبرال است، اما لائیک نیست. دانشمندی که اهل مشاهده و واقعه است، اما اهل ایدئولوژی نیست. سیاست‌اندیشی که دموکراسی‌خواه است، اما نخبه‌ستیز و ضداشراف نیست.

درس‌گفتارهای اندیشه سیاسی ۱۱

# راست‌گرایی و سیاست‌شناسی

## بازخوانی آثار و آراء پدران بنیانگذار لیبرالیسم: مورد الکسی دوتوکویل

حامد زارع
روزنامه‌نگار فلسفه و الهیات

در مـــورد او گفته‌اند که قبل از اینکه هنر نویسندگی داشته باشد، هنر تفکر داشته است و از همان بیست‌سالگی توکویل بوده است! در روزهایی که مارکسیســـت‌ها توسن خیال خام خـــود را می‌راندند و بـــرای آدم و عالم نســـخه می‌پیچیدند و کوس برانـــدازی نهاد دولت و انحلال اندیشه دینی در دنیای جدید را می‌نواختند، متفکـــری متین و اخلاقی در گوشه‌ای آرام مشغول کنکاش‌های خویش در مورد دنیای جدید و شرایط اجتماعی آن بود. الکسی دو توکویل فیلسوف علم‌الاجتماع قرن نوزدهم که بی‌تردید چوب راستگرایی خود را می‌خورد و زیر ســـایه اسم مارکس از نظرها دور مانده بود، امروز دوباره در عرصه اندیشه ظهور کرده است. توکویل که به درستی محل تدقیق را دریافته بود، بی‌توجه به میراث سنت فلســـفی غرب مدرن که اکنون توسط کارل مارکس واژگون شـــده بود، به سمت مطالعه و مشاهده برســـاخته این سنت فلسفی غربی رفت و نمود شـــکل گرفته جمهوریخواهی و لیبرالیسم در جهان جدید؛ ایالات متحده آمریکا را مورد بررســـی قرار داد و آن را با فرانسه و انقلاب آزادیخواهانه آن مقایسه کرد. همین مقایسه‌ها و نتایج آن است که امروز از الکسی دوتوکویل برای مـــا یک متفکر خلاف‌آمد عادت برساخته است. فیلسوفی که در سرزمین انقلاب پای به گیتی می‌گـــذارد، اما انقلابی نیست. اندیشمندی که لیبرال است، اما لائیک نیست. دانشـــمندی که اهل مشاهده و واقعه است، اما اهل ایدئولوژی نیست. سیاست‌اندیشی که دموکراسی‌خواه اســـت، اما نخبه‌ستیز و ضداشراف نیست. روشنفکری که در فرانسه زندگی می‌کند، اما دلباخته ایده‌های روشنگری نیست. همه این خصلت‌ها و سلیقه‌ها در قرن ۱۹میلادی اروپا اگر در کسی جمع شده باشد، یعنی اینکه او بر خلاف جریان رودخانه شنا کرده اســـت و این شناگر ماهر و قهار کسی جز توکویل نمی‌تواند بوده باشد. توجهی که توکویل در مطالعه همزمان ساختار حکومتی و اجتماع مدنی در علم سیاست به کار بسته است باعث می‌شود تا او به عنوان خلف مونتسکیو در مطالعات حقوقی و سیاسی بدعت‌آفرین باشد و لقب پدر فلسفه سیاسی معاصر را یدک بکشد.

### زندگی و زمانه

الکســـی دو توکویل در همان سالی که ناپلئون از نیروی دریایی بریتانیا شکست خورد در پاریس متولد شد. در خانواده‌ای قد کشید که آباء و اجداد شان از زمینداران مطرح منطقه نرماندی فرانســـه بودند. والدین توکویل در عصر وحشت انقلاب کبیر در باستیل پاریس به محبس رفتند و پس از سقوط روبسپیر در نهم ترمیدور از اعدام نجات یافتند. در دوران برقراری دوباره امپراطوری در فرانسه و احیای ســـلطنت در دل انقلاب کبیر، پدرش در چند ایالت، از جمله موزل و ســـن و اوآزا فرماندار شد. پدر توکویل در سال ۱۸۱۷ م فرماندار شهر مس شد. توکویل تحصیلاتش را زیر نظر آبه لوزوئور، پیشکار ســـابق پدرش آغاز کرد و تحصیلات متوسطه‌اش را در کالج شهر مس ادامه داد و همان‌جا بود که به تدریج با فلاسفه قرن هجدهم فرانسه آشـــنا شد. توکویل در سال ۱۸۲۳ در پاریس به مدرسه حقوق رفت. در سال ۱۸۲۶ با برادرش ادوار به سفر ایتالیا رفت و اولین مطالعات جامعه‌شناختی خود را به نگارش آورد. الکسی دو توکویل در سال ۱۸۳۱ به همراه دوست و دستیاراش گوستاو دو بومون با اجازه از وزیر کشور به ماموریتی در آمریکا رفـــت تا نحوه اداره زندان‌ها را در ایالات متحده بررســـی کند و در همین سفر اســـت که ذهن ورزیده‌اش با مشاهده جامعه مدنی و دموکراسی آمریکا، تاملات بعدی را رقم می‌زند. اما دســـتاورد اداری و رسمی این سفر کتابی بود که با همکاری بومون با عنوان «نظام زندان‌بانی در آمریکا» منتشر کرد. در سال ۱۸۳۲ به خاطر همدردی و همبستگی با دوستش گوستاو دو بومون که در اثر امتناع از حرف زدن در محاکمه‌ای عزل شـــده بود، از شـــغل قضاوت استعفا داد. در سال ۱۸۳۳ به انگلستان ســـفر کرد و در آنجا با ناسو ویلیام ســـنیور اقتصاددان انگلیسی ملاقات کرد که آغازی بر دوســـتی درازمدت بین آنها شد. او در آنجا جلد اول دموکراسی درآمریکا را در سال ۱۸۳۵ منتشر می‌کند. در ۱۸۳۶ مقاله‌ای با عنوان «وضع اجتماعی و سیاسی فرانسه قبل و بعد از انقلاب» نوشت. در سال ۱۸۴۰ نیز جلد دوم دموکراســـی در آمریکا را منتشر کرد و گزارشی درباره « اصلاح زندان‌ها» به مجلس داد. اتفاقات و وقایع سیاسی عدیده‌ای در زمانه توکویل روی داد. از جمله اینکه رییس جمهور در ســـال ۱۸۵۱ کودتا کرده و شخصیت‌های سلطنت‌طلب و جمهوریخواه از جمله توکویل توقیف شـــدند و مجلس را نیز منحل کرد. لویی ناپلئون در ۲ دســـامبر ۱۸۵۲ دوباره از مردم نظرخواهی کـــرد و با رای مثبت مردم، ناپلئون سوم و امپراطور فرانسه شد. الکسی دو توکویل، پس از آن واقعه، از زندگی سیاسی به طور کلی کناره گیری می‌کند و هم‌هنگام رنج تحمل بیماری را نیز با خود دارد. با این حال وی به جمع‌آوری اســـناد و شواهد و تحقیق در آرشیوهای مربوط به رژیم سابق و انقلاب فرانســـه می‌پردازد اما در نهایت در روز ۱۶ آوریل ۱۸۵۹ در شهر کان در جنوب فرانسه در ســـن ۵۴ سالگی در اثر بیماری سل از دنیا می‌رود.

### اندیشه دموکراسی

الکســـی دو توکویل برخـــوردار از زبان ادبی فاخری مثل ژان ژاک روســـو اســـت. همانند روسو دل به دموکراسی بسته است، اما پیراسته‌های رمانتیستی را از پیکر آن ستانده است و همانند هگل دولت را تلقی نماد روح جمعی می‌پندارد اما اطلاق را برنمی‌تابد، همه مجردات فلســـفی در حوزه نظر سیاسی را در کثرت‌گرایی پلورالیســـتی منحل می‌کند. به عبارت بهتر توکویل آنجا هنر خود را به رخ می‌کشد که با عینک عینیات و روش تحقیق مشاهده‌ای به سوی دولت و جامعه می‌رود و رابطه‌ای روشمند را از مطالعه همزمان نظر و عمل سیاسی به دست می‌دهد. اقدام توکویل به مشاهده شئون سیاسی و نه اندیشیدن صرف امور مجرد و انتزاعی، وی را مجهز به متدولوژی‌ای می‌کند که با آن هیچ‌یک از عوامل دخیل در زندگی سیاسی را از دست نمی‌دهد. چیزی که در عالم ذهنی به راحتی از دست اندیشمندان چپ می‌پرد، بدین‌سان، توکویل در قوام‌یافتگی دموکراسی در آمریکا، رد پای خداوند را پی می‌گیرد و تمایلات و گرایشات دینی را امر بنیادین حیات‌بخش در سنت دموکراتیک ایالات متحده آمریکا درمی‌یابد. آنجا که برابری اجتماعی به خطر می‌افتد و دموکراسی را به ســـمت ابتذال می‌برد، این اخلاق درونی فرد آمریکایی است که آغشتگی‌اش به دین باعث حفظ ترتیبات جامعه مدنی و حوزه اجتماعی برابر افـــراد جامعه آمریکایی می‌شود، آنچه که فرانسویان از انجام آن عاجز مانده‌اند.

### سیاست جدید

توکویل از آنجا که رخ دادن جهان جدید را در آمریکا به مثابه ســـرزمین عصر جدید تشخیص داده بود، به دنبال تأسیس علم سیاست جدید و نه اندیشه سیاسی جدید رفت؛ علمی که هم صبغه‌های پلورالیستیک را در خود داشته باشـــد و هم آزادی فردی را با شرایط برابری اجتماعی پیوند دهد. سترگی کار توکویل در تشخیص آغاز دوران جدید و حضور زاینده خداوند در جامعه در عین اقتدار دموکراســـی اســـت که هم‌پا و هم‌ارز تشخیص ماکیاولی در گسست اندیشه جدید از قدیم است. اگر چپ‌ها دین را به افیون فروکاســـتند و برای بشر جدید مرثیه‌ها خواندند و با پیشگویی‌های آرزومندانه خود، جهان آینده را عرصه یکسانی و بی‌طبقگی دانستند، سنت محافظه‌کاری و احترام به دیانت و ســـنت در نظرورزی‌های الکســـی دو توکویل، آنچنان قوت تحلیلی به وی بخشـــید که حتی قوت گرفتن روسیه در قرن آینده توســـط او پیش‌بینی شد. حتی فراتر از آن برخی‌ها معتقدند بصیرت فکری و مشاهده شئون سیاســـی از سوی توکویل به قدری دقیق و نظام‌مند اســـت که حوادث سیاســـی پس از خود را نیز پیش‌بینی کرده است. «توکویل که در گذشته فرانسوی‌ها را با واقعیات آمریکا (دنیای نو) آشنا کرد، امروز هم همچون متفکری نمودار می‌شود که کلید فهم آشوب‌های مترتب بر سقوط شوروی را در دست دارد و این خود بر منزلت تالیفات توکویل می‌افزایـــد.» (ژاک کنن - هوتر. ۱۳۹۳. صفحه ۹۷) طنز ماجرا آنجا است که کارل مارکس که در عصر الکسی دوتوکویل می‌زیست، حتی توان تحلیل روابط موجود و واقعیات جاری را نداشت و انقلاب پرولتاریایی خود را در انگلستان تمنا می‌کرد. توکویل که به اعتباری جامه‌شناس سیاسی و به اعتبار دیگر اندیشمند سیاسی است، جایگاهی قابل توجه در سپهر سیاست جدید دارد. جایگاهی که با ورق زدن شاهکارهای او بیشتر قابل مشاهده است. الکسی دو توکویل در یکی از فرازهای دموکراسی در آمریکا می‌نویسد: «اینکه بتوان آدمی را از اســـتغراق نفس خود به درآورد و او را علاقه‌مند به سرنوشت حکومت کرد کار دشواری است، چرا که آدمیزاد به درستی تاثیری را که تقدیـــر حکومت می‌تواند بر سرنوشـــت او بگذارد نمی‌شناسد.». شاید در نگاه نخســـت این جمله را بتوان برخاسته از عینیت‌گرایی و نگاه جامعه‌شناسانه توکویل ارزیابی کرد. امـــا مهمتر از آن و با توجه به مســـأله حکومت، جایگاه اندیشه سیاسی در منظومه فکری توکویل اســـت که از او یک اندیشمند سیاســـی با مبنای فلسفی مشخص می‌ســـازد. از این رو پربیراه نیست اگر او را اندیشمند سیاســـی قلمداد کنیم. اندیشمندی که البته خود را از مشـــاهده و تجربه محروم نمی‌سازد. «توکویل مردی است با ذهنی که پهنه جهان را وطن خود می‌انگارد، نهادهای جامعه و طرز حکومت انگلیس او را شـــیفته خود می‌کند، جامعه آمریکا او را مسحور خود می‌کند.» (ژاک کنن - هوتر. ۱۳۹۳. صفحه ۱۸۶) به همین خاطر مأموریت اساسی خود را معطوف به شناسایی ایالات متحده می‌کند و مهمترین کتابـــش را در این زمینه تالیف می‌کند.

### دموکراسی در آمریکا

توکویل در جلد اول کتاب دموکراســـی در آمریکا مســـاعی شرح چگونگی کارکرد دموکراسی، توصیف روح آزادیخواهی، تبیین ظرفیت‌های مذهب پروتســـتان و همچنین تحلیل نهادهای مدنـــی و نقش آنان در نضج برابری اجتماعی را در ســـر دارد، امری که به بهترین وجه ممکـــن از عهده آن برآمده است. توکویل با شرحی که از جامعه آمریکا به دســـت می‌دهد، علاوه بـــر تبیین تفاوت اروپا و آمریـــکا در مباحثی نظیر مذهب و سیاســـت، احترام به برخی آداب و سنن در ایالات متحده را عاملـــی در جهت کارکرد دقیق و مستحکم دموکراسی معرفی می‌کند، عاملی که از سوی دیگر مستوجب عدم رشد سوسیالیسم و آنارشی در آمریکا نیز می‌شود. جلد اول دموکراسی در آمریکا از سال ۱۸۳۶ تا ســـال ۱۸۵۰ سالی یک بار تجدیدچاپ شد و مورد استقبال فراوانی قرار گرفت.

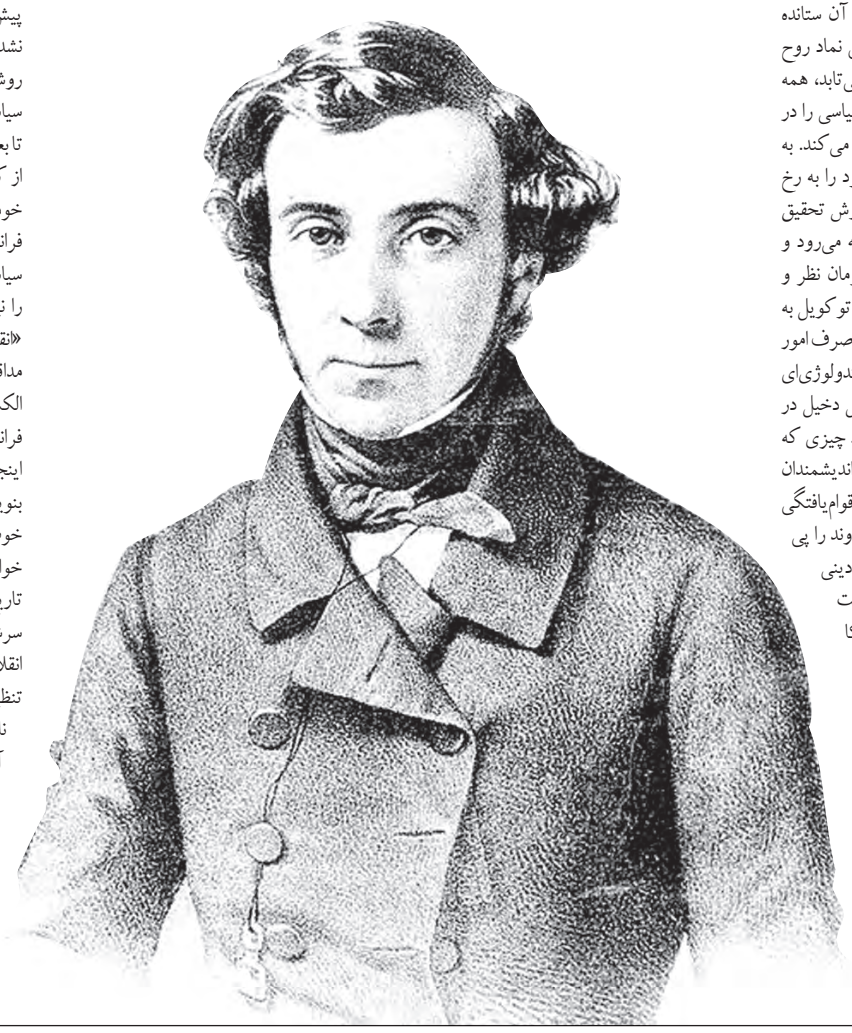

اندیشمند فرانسوی در مسافرت فکری خود به ایالات متحده درصدد ترسیم منحنی بیم‌ها و امیدهایی بود که از دموکراســـی می‌توان انتظار داشت. همانطور که خود توکویل نیز اعتراف کرده است او در سفر به آمریکا، به ماورای آمریکا نظر داشته است و دموکراسی را جستجو می‌کرده است. شرح این جست‌وجو در جلد اول کتاب دموکراسی در آمریکا نه تنها مورد استقبال فراوان مخاطبان غربی قرار گرفت، که یکی از نخستین کتب معطوف به تحلیل جامعه‌شناختی سیاست جدید نیز به شمار رفت. الکسی دو توکویل در جلد دوم کتاب «دموکراسی در آمریکا» به صورتی مفصل به تجزیه و تحلیل تاثیرات حکومت دموکراسی در تکوین عناصر مقوم شخصیت و خلقیات مردم آمریکا پرداخته است. بحثی که به گفته ریمون آرون بسیار پیچیده تر از مباحثی است که توکویل در جلد اول و یا در انقلاب فرانسه و رژیم پیش از آن مطرح کرده است. مباحثی که در همه آنها سیاست‌اندیشی در کانون توجه توکویل قرار دارد.

### انقلاب فرانسه

توکویل با مطالعه نظام سیاســـی و اجتماع مدنی آمریکا در پی فهم این نکته بود که چرا آمریکایی‌ها توانستند نظام پایداری از آزادی و حکومت قانون را تاسیس کنند، اما فرانسوی‌ها با وجود حماسه‌ها و بلندپروازی‌هایی که در انقلاب کبیر خود آفریدند، نتوانستند نظامی پایدار بیافرینند و قانون اساسی واحدی را به مثابه یک میثاق معطوف به آزادی و برابری سیاســـی بپذیرند. او در کتاب انقلاب فرانسه و رژیم پیش از آن دربـــاره هم‌وطنان خود می‌نویسد: «کمتر ملتی وجود داشته است که اینچنین سرشار از تضادها و در همه اعمالش تا این اندازه افراطی بوده باشد و بیشتر عواطفش او را هدایت کرده و کمتر تابع اصول تثبیت شده باشد.» (الکسی دوتوکویل. ۱۳۹۱. صفحه ۳۲۷) اما قابل توجه اســـت که ســـبکی که توکویل در مسیر تحلیل اوضاع فرانسه پیش از رویداد سیاسی اجتماعی انقلاب کبیر در این کشور در پیش گرفت منحصربه‌فرد بود و تا پیش از او توسط اندیشمند دیگری به کار بسته نشده بود. بسیاری معتقدند او الگویی در باب روش نگارش و تحلیل مسائل و جریان‌های سیاسی و اقتصادی فرانسه از خود به جا گذاشت تا بعدها دیگر متفکران و اندیشمندان فرانسوی، از کتاب او به عنوان الگویی برای نگارش‌های خود استفاده کنند. او قصد داشت خود انقلاب فرانسه را هم از منظری اجتماعی مورد مداقه سیاسی و فکری قرار دهد که البته مجال آن را نیافت و در میانسالی درگذشت. اما کتاب «انقلاب فرانسه و رژیم پیش از آن» حاصل مداقه توکویل در اوضاع زادگاهش اســـت. الکسی دو توکویل در مقدمه کتاب «انقلاب فرانســـه و رژیم پیش از آن» می‌نویسد: «در اینجا برآن نیستم که تاریخ انقلاب فرانسه را بنویسم. تاریخ آن را پیش از من نوشته‌اند و چه خوب هم نوشته‌اند. چندان که دیگر بی‌خردی خواهد بود اگر در اندیشه نگاشتن دوباره این تاریخ باشم. به همین سبب به بررسی زمینه و سرشت انقلاب فرانسه خواهم پرداخت.» کتاب انقلاب فرانسه و رژیم پیشین آن در سه بخش تنظیم شده که در بخش نخست به عقیده‌های ناهمســـاز درباره انقلاب در زمان رخداد آن، هدف اصلی و نهایی انقلاب فرانســـه برخلاف آنچه معمولا تصور می‌شـــود، انقلاب فرانســـه چه کاری توانســـت انجام دهد، اشاره شده است. «ماهیت آزادی رایج در رژیم پیشین و تاثیر آن بر انقلاب فرانسه»، «سرکوبی آزادی‌های سیاســـی و موانع بین طبقات»، «بیشتر بیماری‌های نابودکننده رژیم پیشین را به بار آورده بودند» و «چگونه بود که با وجود پیشرفت تمدن نصیب روستاییان فرانسوی از این تمدن در سده هجدهم حتی از سده سیزدهم نیز کمتر بود» از جمله عناوین فصل دوم به‌شـــمار می‌آید. در بخش سوم نیز به چگونگـــی دگرگونی‌های انقلابی در نظام اداری، چگونگـــی برخی از اعمال قدرت‌های مرکزی، آموزش انقلابی توده‌ها و چگونگی وقوع انقلاب به عنوان یک امر گریزناپذیر، پرداخته شده است. اما توکویل این کتاب را چگونه آغاز می‌کند؟ «گام نخست توکویل در رژیم پیشین و انقلاب، همانند دموکراسی در آمریکا، آن اســـت که اندیشه انقلاب را وارد ساختار انقلاب کند، ولی این کار را سرراست انجام نمی‌دهد. به شماری از تفسیرهای نادرست انقلاب ۱۷۸۹ می‌نگرد و با اســـتفاده از مفهوم انقلاب دموکراتیک اجتماعی تشریح می‌کند که چرا فهم ماهیت انقـــلاب برای معاصران دشوار بود.» (لری سیدناپ. ۱۳۹۵ صفحه ۱۶۹) یکی از نکات مهم این کتاب نمایش فرانسه قرن هجدهم متکی به آئین دادرسی فئودال به عنوان مدرن ترین کشور اروپای غربی است.

### میراث توکویل

ریمـــون آرون، متفکر محافظه‌کار، خلف بر حق الکســـی دو توکویل، اندیشمند قرن نوزدهمی فرانسه به شمار می‌آید. همو کسی اســـت که در دهه پنجاه میـــلادی توکویل را از بوته فراموشـــی بـــه درآورد. آرون در کتاب «مراحل اساســـی ســـیر اندیشـــه در جامعه‌شناسی» حق فراموش شده توکویل در برابر زیاده‌گویی‌های مارکس و پیروانش را ادا می‌کند و مقاله‌ای اساســـی درباره فیلسوف فرانسوی می‌نویسد که هنوز هم جزو مهمترین نوشـــته‌ها درباره توکویل به شـــمار می‌رود. یکی از مفسرین معاصر می‌نویسد: «توکویل در نیمه‌های نخســـت قرن نوزدهم زیست و اندیشید و شـــاهد روشن‌بین جامعه‌ای بود که از پس رویدادهای توفانی انقلاب فرانسه زاده شدند. اما توجه به اندیشه‌ها و آثار او بیشتر در نیمه دوم سده بیســـتم رونق گرفت و در این دوران بود که او در مقام یکی از بنیانگذاران جامعه‌شناسی امروزین و نیز به‌عنوان متفکری سیاســـی که نماینده برجسته نگرش و ایستار لیبرال محسوب می‌شـــود، اهمیتی روزافزون یافت و تحلیل‌ها و نکته‌بینی‌های پژوهشگرانه او در باب جامعه و ســـاختار سیاسی فرانسه و مقایسه آن با آمریکای آن زمان دستاوردهای ارزنده‌ای در زمینه دانش اجتماعی و سیاســـی شمرده شـــدند.» (لری سیدناپ. ۱۳۹۵ صفحه ۲۳) علاوه بر سهم اساسی آرون در باب احیاء اندیشه سیاسی توکویل در اواسط قرن بیستم، ریمون بـــودون نیز با قدم‌گذاری در راهی که توسط توکویل کوبیده شـــد و توسط آرون هموار شد، فلسفه سیاسی لیبرال به عنوان مبین نظام آزادی و برابری را نمایندگی کرد و تعلق خاطر توکویل به اندیشه های لیبرال را تبیین کرد و ستون‌های علم‌الاجتماع راست‌گرایانه را در برابر جامعه‌شناسی چپ‌گرایانه تقویت کرد.

### منابع و مآخذ

انقلاب فرانسه و رژیم پیش از آن. الکسی دوتوکویل. محسن ثلاثی. چاپ ســـوم. تهران. انتشارات مروارید. ۱۳۹۱
توکویل. ژاک کنن - هوتـــر. بزرگ نادرزاد. تهران. انتشارات هرمس. ۱۳۹۳
دموکراســـی در آمریکا. جلد دوم: دفتر اول. الکسی دوتوکویل. بزرگ نادرزاد. تهران. انتشارات فرهنگ جاوید. ۱۳۹۴
اندیشه توکویل. لری سیدناپ. حسن کامشاد. تهران. انتشارات فرهنگ جاوید. ۱۳۹۵

# کتاب

فیرحی ملهم از ادبیات علم اقتصاد، مباحث فقه سیاسی را به دو دستهٔ «فقه سیاسیِ کلان» و «فقه سیاسیِ خرد» تقسیم می‌کند و می‌نویسد: «اگر نسبت فقه و حکومت را فقه سیاسیِ کلان بنامیم، بحث فقهی دربارهٔ حزب را باید زیرمجموعهٔ فقه سیاسیِ خرد دانست و در این زمینه آن را ملاحظه کرد.»

# در جست‌وجوی فقه تحزب

## داود فیرحی در کتاب فقه و حکمرانی حزبی به نسبت حزب و فقه سیاسی می‌پردازد

بیژن مومیوند
روزنامه‌نگار

در دوره‌ای که فقه‌گریزی سکه رایجی بود و روشنفکران دینی به سندروم «گریز از فقه» مبتلا بودند، داود فیرحی با انتشار کتاب «دانش، قدرت و مشروعیت در اسلام» به عنوان چهره‌ای نو و متفاوت میان پژوهشگران و محققان اندیشهٔ سیاسی اسلام مطرح شد. او در دیگر کتاب‌هایش چون «نظام سیاسی و دولت در اسلام»، «تاریخ تحول دولت در اسلام» و مجموعه مقالاتش در کتاب دو جلدی «دین و دولت در عصر مدرن» دوره‌ها و جنبه‌های مختلف «فقه سیاسی» را مورد توجه قرار داده و در دو مجلد «فقه و سیاست در ایران معاصر» به توصیف و تحلیل فقه سیاسی عصر مشروطه و پس از آن به‌ویژه تحول فقه سیاسی پس از پیروزی انقلاب پرداخته است. به اعتقاد فیرحی سیاست جدید در ایران با چهار سنت فکری نسبت دارد: ایران‌گرایی باستان، سنت چپ، اسلام و دموکراسی. اما نسبت اسلام و دموکراسی تعیین‌کننده‌تر از دو سنت دیگر است و امروز به معمای بزرگ جامعه ما تبدیل شده است و می‌توان این عصر را عصر بحران دموکراسی و هم‌زمان بحران فقه سیاسی در ایران و اسلام دانست و به جهت اهمیت این مسئله، او پروژه اصلی خود را «فقه سیاسی» قرار داده است و در تازه‌ترین گام از این پروژه و در کتاب «فقه و حکمرانی حزبی» به «مسئله حزب» در «فقه سیاسی» پرداخته است. به اعتقاد فیرحی بحث حزب در فقه سیاسی امتداد منطقی مواجههٔ فقه با دولت مدرن و ظهور پارلمان و مفهوم قانون در دورهٔ معاصر است. به باور او سه گانهٔ «حزب»، «قانون» و «دولت مدرن» ملازمهٔ منطقی دارند. فیرحی در دو جلد «فقه و سیاست در ایران معاصر» دو نکتهٔ مهم را نشان می‌دهد: نخست، ظهور دولت جدید در روزگار اخیر که لاجرم به مواجههٔ فقه و دولت مدرن انجامید و دوم، نسبت دولت مدرن با مجلس و قانون موضوعه. پس از پرداختن به نسبت فقه و دولت مدرن فیرحی ضرورت دیده در ادامهٔ پروژه خود به تحلیل و بررسی «مسئله حزب» و «مفهوم قانون» و جایگاه این دو در فقه سیاسی بپردازد که در کتاب «فقه و حکمرانی حزبی» به موضوع حزب پرداخته و کتاب آتی‌اش هم دربارهٔ «مفهوم قانون» خواهد بود.

او در «فقه و سیاست در ایران معاصر» به تلاش‌های فقیهان در مواجهه با دولت مدرن پرداخته و با بیان این‌که اساس دولت مدرن بر قانون و اصولاً دولت مدرن دولت قانون است، رابطهٔ قانون و شرع را به تفصیل بررسی کرده است. سه مطلب عمده در این بررسی اهمیت دارد: ۱) تحول در حوزهٔ عمومی و ظهور مفهوم قانون در ایران معاصر، ۲) دوگانهٔ قانون و شرع در فقه و دولت مشروطه، ۳) گسترش یافتن مفهوم قانون و اندراج احکام شرعی ذیل قانون موضوعه در نظام جمهوری اسلامی. به اقتضای این بسطِ مفهومی، قانون مصوب پارلمان نیز به دو دسته تقسیم می‌شود: الف) قوانین موضوعه که از حقوق و قراردادها برمی‌آیند، ب) قوانین مصوب که حاصل تفریع احکام اولیه، احکام ثانویه و حکم حکومتی از دیدگاه صاحبان این مبناست. طبق نظریه‌های فقه مشروطه، وظیفهٔ مجلس شورای ملی وضع و نسخ و اصلاح قوانین نوع اول بود و درخصوص تبدیل احکام شرعی به مواد و مقررات قانونی صلاحیت قانونی نداشت، اما در تئوری‌های جمهوری اسلامی، مجلس کارویژهٔ دوگانه‌ای دارد: کار مجلس شورای اسلامی جعل، وضع و تغییر قوانین دستهٔ اول و تصویب قوانین نوع دوم است. مشروعیت قانون‌گذاری و موقعیت آن در فقه سیاسی شیعه از مشروطه تاکنون نه تنها تثبیت که گسترش یافته است. با این حال پرسشی همچنان باقی است: مجلس قانون‌گذاری چگونه و با چه ابزاری می‌تواند وظایف تقنینی را ایفا کند؟

فیرحی در کتاب «فقه و حکمرانی حزبی» در جست‌وجوی پاسخ به این پرسش است. به نظر او اهمیت حزب به دلیل تسهیل فرآیند تهیهٔ قانون است. حزب فرآیند گفت‌وگو و توافق را دربارهٔ قواعد تدوین قانون فراهم می‌کند. حزب سیاسی حلقهٔ واسط بین عمل حکمرانی، حاکمیت و معیارهای حکمرانی است؛ به عبارت دیگر پل رابطی است که ارادهٔ سیاسی را به نظام حقوقی بدل می‌کند. اجماع دربارهٔ مرجعیت قانون تابعی از اجماع در زمینهٔ قواعد و فرآیند تدوین قانون است. کارویژهٔ حزب تأمین اجماع نوع دوم است. از این‌رو هم حزب و هم توافق برآمده از آن مقدمه‌ای بر مرجعیت قانون است و منطقاً بدان تقدم دارد.

### جایگاه حزب در فقه سیاسی

فیرحی ملهم از ادبیات علم اقتصاد، مباحث فقه سیاسی را به دو دستهٔ «فقه سیاسیِ کلان» و «فقه سیاسیِ خرد» تقسیم می‌کند و می‌نویسد: «اگر نسبت فقه و حکومت را فقه سیاسیِ کلان بنامیم، بحث فقهی دربارهٔ حزب را باید زیرمجموعهٔ فقه سیاسیِ خرد دانست و در این زمینه آن را ملاحظه کرد.» بر اساس این تقسیم‌بندی «فقه سیاسیِ کلان» به بررسی شاخص‌های عمومی حکومت نظیر خاستگاه مشروعیت، سازوکار استقرار حکومت، شرایط حکمران و حکمرانی، ساختار و اهداف حکومت، رابطهٔ حقوق و تکالیف شرعی و رابطهٔ عرف و شرع در تنظیم قوانین حکومت می‌پردازد. در این راستا، تأملات فقهی و تلاش‌های نظریه‌پردازان معطوف به ارائهٔ مدل‌هایی از حکومت است که رابطهٔ میان شریعت، مشروعیت، کارآمدی، ظرفیت‌های نهادی و اقتدار حکومت را در جامعهٔ مسلمانان تنظیم کند یا دست‌کم در نظر به تعادلی پایدار دست یابد. هدف از این تلاش‌ها تأثیرگذاری مستقیم یا غیرمستقیم در تصحیح نهادها، سیاست‌ها و سیاست‌گذاری‌های کلان در حوزهٔ حکومت و شیوه‌های حکمرانی است. برعکس، «فقه سیاسیِ خرد» به بررسی نظام انتخاباتی، فرآیند تقنین و شیوهٔ فعالیت فعالان سیاسی ـ در قالب تشکل‌ها، احزاب سیاسی یا به صورت فردی ـ می‌پردازد. فقه سیاسی خرد منطقاً باید چگونگی رفتار انسان‌ها و انتخاب های آنان را در سطح مسائل خردِ سیاسی ـ مانند حزب و نظام حزبی و چگونگی تعامل بین حکمرانان و رأی‌دهندگان و عوامل موثر را در انتخاب کردن شهروندان ـ بررسی کند.

فیرحی در ادامه مسائل و موضوعات «فقه سیاسیِ خرد» را به سه دستهٔ مسائل اصلی، مسائل مکملَ و مسائل جانشین تقسیم می‌کند: مسائل «اصلی» آن دسته از مسائل سیاسی است که هر کشور و حکومتی ـ قطع نظر از فرهنگ، جغرافیا و تاریخ خود ـ الزاماً باید به آن‌ها بپردازد، مانند مسئله نظم، امنیت، رفاه، قانون‌گذاری و قضاوت. مسائل «همنشین یا مکمل» آن دسته از مسائل و موضوعات سیاسی است که به‌موازات یکدیگر مورد نیاز و تقاضا باشد مانند مجلس قانون‌گذاری و نظام انتخابات، زیرا نظام انتخاباتی در صورتی معنی دارد که مردم‌سالاری و مجلس مقننه وجود داشته باشد. مسائل «جانشین» به آن دسته از مسائل، پدیده‌ها و موضوعات غالباً «مکمل» اطلاق می‌شود که می‌توانند جانشین یکدیگر شوند، مثل رأی به جای بیعت یا حزب سیاسی امروز به‌جای انجمن‌های عصر مشروطه. و نتیجه می‌گیرد: «حزب سیاسی و نظام حزبی از جملهٔ این مسائل نوپیدا و «جانشین» است که از ظهور آن در اندیشه و نظام سیاسی ایران زمان زیادی نمی‌گذرد. هر چیز بدیع البته همراه با ابهام است و ابهام در سیاست پیامدهای گسترده‌ای دارد. از این رو تلاش برای شناخت ماهیت و حقیقت حزب و تشخیص حزب صحیح از حزب ناصحیح از اولویت‌های جوامعی چون جوامع جامعهٔ ماست.» فیرحی در کتاب خود ابتدا به ارزیابی چیستی و موضوع‌شناسی حزب می‌پردازد و سپس مباحث حکم‌شناختی این پدیده را بررسی می‌کند. اما از آن‌جا که شناخت ماهیت حزب پیوند آشکاری با دو مفهوم «حکومت» و «قانون موضوعه» دارد به اجمال به این موضوعات اشاره و آن‌گاه موضوع‌شناسی حزب را بررسی می‌کند.

### حزب به‌عنوان موضوعی عرفی

عمدهٔ وظیفهٔ فقه استنباط حکم شرعی است، اما هر حکم شرعی از آن‌روی که به‌سان محمولی منطقی است، لاجرم موضوعی دارد و به انتفای موضوع، حکم شرعی نیز منتفی می‌شود و با تغییر موضوع حکم نیز تغییر می‌کند. بنابراین از دیدگاه فقیهان هر موضوعی حکمی دارد و هر حکمی موضوعی. برخی از موضوع‌ها از آن‌روی که ابداع و آفرینش شارع است از درون ادلهٔ شرعی استنباط می‌شود و برخی دیگر نیز نتیجه عرف است و شارع با فرض چنین ارتکازها و نتایجی عرفی حکمی شرعی را بدان بار کرده و افزوده است. بنابراین بسیاری از موضوعات به‌گونه‌ای است که اگر تصور روشن و درستی از آن‌ها وجود نداشته باشد، استنباط حکم آن‌ها مقدور نیست؛ مثل حقیقت مجلس و نمایندگی مجلس، حقیقت انتخابات و نظام انتخاباتی، حقیقت حزب و نظام حزبی، حقیقت قانون موضوعه و حقیقت ریاست‌جمهوری. تصور دقیق و روشن از این موضوعات هم به فقه‌شناسان در امر استنباط حکم و هم به شهروندان و فعالان سیاسی در عمل کردن به احکام آن‌ها یاری می‌رساند: «موضوع حزب جزء موضوعاتی است که عرف در شناخت آن مرجعیت دارد. حزب امری اعتباری است و مشهور است که عرف مرجع هر امر اعتباری است.» چون «حزب» امری اعتباری است، تعریف و تشخیص موضوع آن نیز مثل هر امر اعتباری دیگری برعهدهٔ عرف است. فیرحی در جلد دوم «فقه و سیاست در ایران معاصر» به‌تفصیل به این نکته پرداخته که منظور فقیهان از عرف در این گونه موارد نه عرف تسامحی و عمومی بلکه «عرف دقیق» است و عرف دقیق البته پیوند وثیق با تخصص‌ها و تجربه‌ها و لاجرم رشته‌های علمی متناسب با موضوع دارد. به این ترتیب شناخت موضوع حزب و نظام حزبی بدون آگاهی از دیدگاه محققان این پدیده در دانش سیاسی ناممکن است و این چیزی است که فیرحی نگرانی خود را اعلام می‌کند: «نه تنها تحقیقات برجسته‌ای در این‌باره صورت نگرفته که تاکنون مقدمات لازم برای ورود به چنین مباحثی در هر دو دانش فقه و سیاست نیز فراهم نشده است. چنین تأخیر و تأخری درحالی رخ داده است که فقیهان روشن‌بین همواره بر ضرورت تحقیق در موضوع‌شناسی، احتمال تبدّل موضوع و ظهور موضوعات جدید در جامعه توجه کرده‌اند.» واقعیت این است که دولت مدرن در ایران و برای فقه شیعه هنوز هم جزو مسائل مستحدثه است. در این میان، حزب سیاسی و الگوی حکمرانی حزبی البته از تازگی، شکنندگی و ابهام بیش‌تری برخوردار است. به‌جرئت می‌توان گفت هنوز دانشی به نام «فقه تحزب» در ایران و مذهب شیعه وجود ندارد. این در حالی است که بسیاری از فقیهان در عملْ احزاب بزرگی را ایجاد کرده‌اند، دربارهٔ ضرورت آن سخن گفته‌اند و حتی دربارهٔ احزاب سیاسی به قانون‌گذاری نیز پرداخته‌اند. فاصلهٔ عمل و نظر در حزب و حکمرانی حزبی شاید یکی از مهم‌ترین مشکلات حکومت‌داری در ایران معاصر است. به اعتقاد فیرحی حزب‌پژوهی موجود نشان می‌دهد که حزب با اصل دموکراسی ملازمه دارد و نه با پسوند دینی یا سکولاربودن آن: «این نکته بدان معنی است که فکّ ملازمه بین اصل حزب و اصل دموکراسی و تقلیل آن به یکی از خصایص دموکراسی سکولار خطای فاحشی است که خسارات جبران‌ناپذیری به حیات سیاسی و لاجرم سرنوشت جامعه‌ی ما وارد کرده است.» و چنان‌چه شکل صحیح و کامل حزب ایجاد نشود، ناگزیر اشکال ناقص و حتی فاسد احزاب پدید می‌آید و مقصودش از حزب صحیح را این گونه توضیح می‌دهد: «صحت در هر چیز، از جمله حزب به معنای این است که از جهت اجزا و شرایط تام و کامل باشد و بتواند مقصود عرف و عقل را از چنین تشکیلاتی برآورَد... اما حزب همانند هر امر عرفی، پدیده‌ای «تدریجی‌الحصول» است و در هر جامعه‌ای به‌تدریج پیدا و عناصر آن ظاهر یا تکمیل می‌شود. از این‌رو، به‌تدریج ممکن است برخی آثار مثبت و نیز عوارض منفی آن بروز پیدا کند. به همین اعتبار نیز امکان دارد از جهت یا جهاتی صحیح یا فاسد باشد، زمانی صحیح و روزگاری به نقصان یا فساد گراید. به تعبیر آخوند خراسانی، درستی یا نادرستی دو صفت نسبی به اعتبار آثار و زاویهٔ دید در اشیا هستند. چه بسا چیزی مثل حزب از جهتی صحیح و از جهت دیگر ناصحیح باشد. چنین نسبی بودنی از آن جهت رواست که این‌گونه امور ماهیت ترکیبی دارند و ممکن است برخی اجزا درست و برخی نادرست انجام گیرد.»

**فقه و حکمرانی حزبی**
داود فیرحی
نشر نی/ ۵۷۴ صفحه/ ۴۰۰۰۰ تومان

### حزب به‌مثابه بازی

به اعتقاد فیرحی شهید بهشتی نخستین سیاستمدار و متفکر دینی در جمهوری اسلامی است که از ضرورت حزب و «حزب به‌مثابهٔ بازی» سخن گفته است. شهید بهشتی با این پیش‌فرض که حکمرانی شخصی ناممکن است و پیدایی گروه‌ها در هر نظام حکمرانی اجتناب‌ناپذیر می‌نماید، انواع حکمرانی را لاجرم به دو قسم تقسیم می‌کند: الف) حکمرانی حزبی، ب) حکمرانی باندی. روشن است در چنین دوگانه‌ای، اولی شکل صحیح حکمرانی و دومی حاکی از گونهٔ ناصحیح از حکومت است. در این میان نیز، حکمرانی حزبی در صورتی صحیح است که «حزب صحیح» شکل بگیرد.» شهید بهشتی از رقابت حزبی بین احزاب اسلامی باعنوان «مسابقه در خیرات» یاد می‌کند و از تعبیر مسابقهٔ مثبت و برادرانه بین آنان سخن می‌گوید. فیرحی بر این باور است که گذر از رقابت‌های سیاسی از استعارهٔ جنگ به دنیای بازی‌ها رویکردی ناتمام، اما غالب در جهان امروز است. با این وجود، این گذار و جابه‌جایی مفهومی و استعاری هرگز منطق سیاست را تغییر نمی‌دهد و فقط خشونت آن را کم می‌کند و هیجان پیروزی در بازی‌ای جذاب جانشین قهرمانی‌های قهرمانان جنگی می‌شود که بر جوی خون و پشته‌ای از کشتگان فریاد پیروزی می‌کشند. فیرحی در آغاز فصل ششم کتاب باعنوان «فقه، منطق بازی و مسئله حزب» می‌نویسد: «تا آن‌جا که نگارنده جست‌وجو کرده است، گفتمان فقهی استقبالی از مفهوم «بازی» ندارد و به‌طریق اولی به تأمل در منطق بازی نپرداخته است. در منابع فقهی و روایی باب کوتاهی به‌عنوان «السَبق و الرمایه» است که به اختصار به چند بازی و احکام آن‌ها اشاره دارد. «تأمل در باب سَبق و رمایه» از مجموعه‌های فقهی دو نکتهٔ اساسی را نشان می‌دهد: نخست آن‌که در مواجهه با مسئله بازی، فقیهان اغلب اصل را بر بیهودگی و عدم مشروعیت آن و ذیل عنوان حرامی (مثل قمار و لهو) گذاشته‌اند. ثانیاً این باب را به بازی‌هایی اختصاص داده‌اند که استثنایی بر قاعدهٔ فوق به اعتبار «غرض صحیح» است و منظور از غرض صحیح نیز کسب آمادگی رزمی برای دفاع و جهاد است. فیرحی نظرات محمدباقر صدر در کتاب «ماوراءالفقه» را یک استثنا در این زمینه و حاوی نوآوری‌های غافل‌گیرکننده در زمینهٔ حزب‌پژوهی جدید می‌داند. صدر ذیل «السبق و الرمایه» برای نخستین بار فصلی را به تأمل در «اندیشهٔ عمومی بازی‌ها» پرداخته و در ماهیت فقهی آن‌ها تأمل کرده است. فیرحی در نهایت چنین نتیجه‌گیری می‌کند: «دستگاه فقه، بازی را درون باب معاملات قرار می‌دهد و ذیل گونه‌ای از معاملات عقلایی سفهی و قمار ارزیابی می‌کند. بدین سان اگر حزب را بتوان به بازی ترجمه کرد، طبیعی است که به‌طور خودکار ذیل معاملات و تقسیمات آن دیده می‌شود. چنین تحلیلی با مفروضات نظریهٔ عمومی بازی‌ها تفاوت بنیادی دارد... نظریهٔ بازی‌ها نه تنها بازی را به معامله تقلیل نمی‌دهد، بلکه برعکس معاملات و حتی کل روابط زندگی را نوعی بازی می‌بیند... با این حال چه حزب را بازی بدانیم یا بازی را نوعی معامله، تصویر حزب درست و تفکیک نوع صحیح از ناصحیح آن اهمیت دارد.»

# ذهنِ مرموزِ یک غول

## روایتی از هشت کتابِ کازئو ایشی‌گورو که نوبلِ ادبیات ۲۰۱۷ به او داده شد

مهدی یزدانی‌خُرّم
نویسنده و روزنامه‌نگار ادبی

جایزه‌ی ادبی نوبلِ ۲۰۱۷ به کازئو ایشی‌گورو رسید. نویسنده‌ای لیبرال‌مسلک که یکی از جوان‌ترین برنده‌گان جایزه‌ی نوبل شد؛ شصت و دو سال. او در حالی این جایزه را از آنِ خود کرد که برخی فعالان بنگاه‌های شرط‌بندی اصلن بخت و اقبالی برای او قائل نبودند. در عین‌حال این خبر با واکنش مثبت در سراسرِ جهان مواجه شد، چه ایشی‌گوروی ژاپنی‌الاصل انگلیسی بی‌تردید یکی از مهم‌ترین نویسنده‌گانِ زنده‌ی جهان است. او در حوزه‌ی داستان هشت کتاب دارد. هفت رمان و یک مجموعه‌داستان. متولدِ سالِ ۱۹۵۴ در شهرِ بمب‌خورده‌ی ناکازاکی ژاپن است و پنج ساله بوده که مهاجرت کرده به انگلستان. ایشی‌گورو مانند اکثرِ داستان‌نویسانِ مهم معاصر جهان ( ونه ایران!) تحصیلات آکادمیک جدی دارد. او فلسفه و نویسنده‌گی خلاق خوانده و تدریس نیز کرده است. اولین رمان‌اش در سالِ ۱۹۸۲ منتشر و قصه‌ی این مردِ آرام از همین سال آغاز می‌شود...

### منظره‌ی پریده‌رنگِ تپه‌ها ۱۹۸۲

اولین رمان ایشی‌گورو اثری‌ست کوتاه که در آن می‌توان مشخصه‌های سبکی را که تا امروز نیز در تمام آثارش دیده می‌شود مشاهده کرد؛ «هویت». رمان قصه‌ی یک زنِ ژاپنی مهاجرت‌کرده به انگلیس است که شوهرش را از کف داده و یکی از دختران‌اش هم خودکشی کرده. او در فلاش‌بکی طولانی به سال‌های جوانی‌اش بازمی‌گردد در ژاپن. و این رفت‌وآمد زمانی در کلِ رمان ادامه پیدا می‌کند. رمان هوشمندانه از بیانِ نوستالژیک می‌گریزد و تلاش می‌کند راوی را در موقعیتی قرار دهد تا بتواند به مرور روابط‌اش با آدم‌ها مخصوصن دوستانی بپردازد که روزگاری در جهانِ او تاثیرگذار بوده‌اند. این رمان کوچک نشانه‌ی واضحی به دست می‌دهد از ظهورِ نویسنده‌ای که با وجود مهاجرت از کشورش اما دغدغه‌های جدی فرهنگِ مذکور را در ذهن‌اش دارد. توجه به چشم‌اندازهای مه‌آلود و سکوتِ عمیقی که گاه در رمان شکل می‌بندد تنها یکی از این موارد است. ایشی‌گورو در اولین رمان‌اش که با زاویه‌دیدِ «من‌راوی» (که نظرگاه تمام رمان‌های بعدی او نیز می‌شود) ساخته می‌شود. چند تکه‌گی زیستی راوی‌اش را در دو زمانِ داستانی مقابلِ مخاطب قرار می‌دهد. این رمان را امیر امجد به فارسی برگردانده و نشرِ نیلا هم ناشرِ آن است.

### هنرمندی از جهانِ شناور ۱۹۸۶

دومین رمانِ ایشی‌گورو جایزه‌ی ادبی «وایت‌برد» را برای‌اش به ارمغان آورد. رمانی نسبتن حجیم که باز هم درش دوگانه‌گی زمان به چشم می‌آید. رمان داستانِ یک آرتیستِ سال‌خورده‌ی ژاپنی نه‌چندان خوش‌نام است که در وضعیتِ معاصرش دچارِ مشکلات زیستی فراوان شده است. او نمی‌تواند با وجوهِ جهانِ تازه کنار بیاید و برای همین در دوره‌های مختلفِ زنده‌گی‌اش در زمان‌های گوناگون دچار سفر می‌شود. به خصوص سال‌های جنگ جهانی دوم و پس از آن در ژاپن. خرابه‌ها و ویرانه‌هایی که همیشه برای ایشی‌گورو به مثابه امری نمادین معنا داشته‌اند. در این رمان نیز ایشی‌گوری جوان هنوز به ریشه‌های ژاپنی‌اش با میل می‌نگرد اما مانندِ کارِ اول‌اش دچارِ نوستالژی تحسینِ امرِ گذشته نمی‌شود. قهرمانِ او طیِ سفرش در زمان با واقعیت‌ها، آدم‌ها و رنگ‌های از دست‌رفته‌ای روبرو می‌شود که امروز او را ساخته‌اند. هرچند در نگاهِ او می‌توان حسرت را دید اما نویسنده اجازه نمی‌دهد اثر به ستایشِ گذشته‌ای نزدیک بپردازد. او شناوربودن در زمان را به‌مثابه یک امرِ نجات‌بخش در نظر می‌گیرد و قهرمانِ خود را در وضعیتی قرار می‌دهد که بپذیرد باید در طولِ زمان غوطه‌ور شود تا روز مرگ. این رمان اثرِ زیبایی‌ست که وجوه زبانی نویسنده نیز بیش از پیش درش آشکار می‌شود. ترجمه‌ای که از آن به فارسی انجام شده، از یاسین محمدی‌ست و ناشرش نشرِ افراز.

### بازمانده‌ی روز ۱۹۸۹

تولدِ یک شاهکار...«بازمانده‌ی روز» کازئو ایشی‌گورو را تبدیل به داستان‌نویسی جهانی کرد. رمانی که درش هیچ نشانی از جهانِ ژاپنی نویسنده نیست و با توجه به رمان‌نویسی قرنِ نوزدهم انگلیس و طبع‌آزمایی با آنان نوشته شده است. یک شاهکار در بافتار زبانِ انگلیسی. رمان داستانِ مرخصی سرپیشخدمتِ یک خانه‌ی اربابی‌ست. سرپیشخدمتی که سال‌های سال کنارِ اربابِ زمین‌دارش بوده، لرد دارلینگتون بوده و حالا بعدِ جنگ اربابِ خانه یک آمریکایی شده به‌نام فارادی که مردی‌ست از جهانِ مردن. او سرپیشخدمت را به مرخصی استحقاقی می‌فرستد و اصرار می‌کند ماشینِ او را هم با خود ببرد. این وضعیت باعث می‌شود قهرمان ایشی‌گورو دنبالِ همکار سال‌های قبل‌اش خانم کنتن برود که گویا در اعماقِ وجودش عاشقِ او بوده و پنهان کرده است. در طولِ مسیر او با زبانِ اتوکشیده‌اش مدام به روزهای خوش گذشته فلاش‌بک می‌زند و از روابط‌اش با دیگران، از جمله اربابِ‌اش و خانم کنتن می‌گوید. در مسیرِ سفرش ما کم کم شاهد تولد و بلورِ مردی می‌شویم که مدام خود را سرکوب کرده و پشتِ نقابِ شغل‌اش پنهان شده. هویت‌اش آسیب دیده و حالا می‌خواهد در یک ماجراجویی کوچک زنی را که دوست‌داشته بیابد و ببیند در چه احوالی‌ست... رمان با حرکت بین سال‌های قبل و بعدِ جنگ روندی‌ست از عوض‌شدن آدم‌ها و ارزش‌ها. زبانِ روایی راوی خود مصداقی‌ست بر این امر. او با پافشاری بر آداب‌دانی‌اش عملن به هجویه‌ی خود تبدیل می‌شود. شاهکارِ ایشی‌گورو با نوشتنِ این رمان جایزه‌ی «بوکر» را به دست آورد. رمانِ مذکور برای فارسی‌زبان‌ها یک ویژه‌گی دیگر نیز دارد و آن ترجمه‌ی شگفت‌انگیز نجف دریابندری‌ست که برای ساختن زبان راوی ترکیبی از زبانِ قجری و دورانِ اول پهلوی ساخته. ترجمه‌ای که عملن باعث شد ایشی‌گورو به خوبی در ایران مطرح شود. نسخه‌ی سینمایی این رمان هم توفیق‌هایی داشت. رمان را به فارسی نشرِ کارنامه منتشر کرده است.

### تسلی‌ناپذیر ۱۹۹۵

یک رمانِ سخت‌خوان که با واکنش‌های مثبت و منفی فراوانی روبرو شد. بعدِ توفیقِ «بازمانده‌ی روز»، ایشی‌گورو «تسلی‌ناپذیر» را نوشت که به کل به سه رمان قبلی او در شکلِ روایت متفاوت بود. او برای اولین بار نشان داد به جنبه‌هایی از جهانِ خیالی یا فرازمان‌ها علاقه‌مند است. رمان داستانی دارد که می‌توان تاثیر فرانتس کافکا را در آن دید. داستان درباره‌ی یک پیانیست مشهور است که واردِ شهری بی‌نام می‌شود در زمانی ناعلوم. نام‌اش رایدر است و همه‌ی شهر او را به عنوانِ یک اسطوره می‌شناسند. او کم کم به عنوانِ منجی مردمِ این شهر مطرح می‌شود و چیزی ورای یک پیانیست معمولی. از سوی دیگر او ناگهان درمی‌یابد در زمانی دیگر هم زنده‌گی می‌کند. در زمانی که درآن موقعیتی دیگر دارد و یک زنده‌گی متفاوت. او از این زیستِ عجیب به ستوه آمده و برای حلِ مشکل‌اش دست به سوی دختری دراز می‌کند که انگار برای او آشناست...«تسلی‌ناپذیر» به دلیل ریتم کند، رازآلوده‌گی دوچندان حجمِ بالای‌اش توفیقِ آثارِ قبلی ایشی‌گورو را به دست نیاورد. در حالی که تکنیک‌های درخشانی که او در این رمان استفاده کرده بود عملن دستاوردهای تازه‌ای بودند در روایت. رمان مخاطبانِ خاصی دارد و خواندن‌اش مانندِ رمانی چون «قصر» کافکا نیازمند نگاهی‌ست اساطیری و استعاره‌شناس. ایشی‌گورو با این رمان وجهِ تازه‌ای در نویسنده‌گی خود ارائه داد که بعدها در رمانی چون «غولِ مدفون» به اوج پخته‌گی رسید. این رمان را سهیل سُمی به فارسی برگردانده و ناشرش هم نشرِ ققنوس است.

### وقتی یتیم بودیم ۲۰۰۰

یک شاهکارِ دیگر. رمانی کاملن متفاوت با چهار رمان قبلی ایشی‌گورو به خصوص «تسلی‌ناپذیر». اثری که برای این نویسنده مخاطبانِ بسیاری همراه آورد و نشان داد او چه قدرتی در استفاده از ژانرهای مختلفِ روایی دارد. این بار او سراغِ تم پلیسی رفت و دوباره بازگشت به گذشته. رمان درباره‌ی یک کارآگاهِ مشهورِ ژاپنی‌الاصلِ انگلیسی به نامِ بنکس است. او که در لندن بسیار شناخته شده است رازی در سینه‌اش دارد که باید آن را حل کند. رازی که به کودکی‌اش بازمی‌گردد. پدر و مادر او در سال‌های دهه سی و در هیاهوی شهرِ شانگهای چین ناپدید شده‌اند و هیچ نشانی از آن‌ها به دست نیامده. او برای حلِ این معما که وجودش را در بر گرفته ناچار است به بازگشت به شانگهای... «وقتی یتیم بودیم» رمانی‌ست با ریتمی نسبتن سریع و زبانی گزارشی. ایشی‌گورو از راوی خود استفاده کرده تا نقبی به تاریخِ ادبیات پلیسی انگلستان و بزند. کاری که او در اکثرِ رمان‌های‌اش با بخشی از تاریخِ ادبیات می‌کند. در جایی با مثلن تامس هاری، در رمانی با کافکا و... بنکس در این سفر مهم علاوه بر روایتِ ناخودآگاه‌اش رازهایی را کشف می‌کند که هم او، هم خواننده‌اش را غافلگیر می‌کند. رمان برعکسِ تمام رمان‌های ایشی‌گورو پایانی دراماتیک و محتوم دارد. درواقع اجرایی‌ست خاص از ژانر پلیسی با وجود این‌که به قواعدِ کلی‌اش پایبند نبوده است. فضای ملتهب و کلاسیک سال‌های دهه‌ی سی میلادی که همیشه برای ایشی‌گورو جذاب بوده در این رمان نیز محور قرار می‌گیرند تا او بتواند تفاوت‌های قبل و بعدِ جنگ را از خلالِ این امر به خوبی روایت کند. این رمان کنارِ مجموعه‌داستانِ «شبانه‌ها» خوش‌خوان‌ترین کتابِ ایشی‌گورو محسوب می‌شود و در عین‌حال نفس‌گیرترین‌شان. رمانِ مذکور را مترجم کاربلدی چون مژده‌ی دقیقی به فارسی برگردانده است و نشر هرمس هم آن را چاپ کرده.

### هرگز ترکم مکن ۲۰۰۵

یک تجربه‌ی عجیب دیگر. رمانی که در ژانر آثارِ آخرالزمانی نوشته شده یا حداقل با عنایت به آن‌ها، هرچند شوخ‌طبعانه با خود این ژانر نیز شوخی شده است. چون زمانِ وقوعِ رمان در سال‌های پایانی قرنِ بیستم است! رمان داستان مرکزی مرموز است که در آن کودکان و نوجوانانی را نگه‌داری می‌کنند. این انسان‌ها در واقع بدنِ ذخیره‌ی افرادِ مال‌دار هستند، چه اگر هر قسمت از بدنِ ایشان دچار مشکل شود از این بدنِ ذخیره برداشت شده و پیوند زده می‌شود. یک سوژه‌ی هیولایی و بی‌نهایت تاثیرگذار. رمان با روایت کتی آغاز می‌شود از این مدرسه. اویی که همراه دوستان‌اش بنای تمرد را گذاشته بوده و دلیل اصلی‌اش هم «عشق» بوده است... ایشی‌گورو بعد تجربه‌ی بازی با ژانر پلیسی این بار جریان رمان آخر الزمانی را دست‌مایه‌ی خود قرار می‌دهد. او باز از راوی زن استفاده می‌کند و در این رمان بیش از آثارِ قبلی‌اش وجوهِ احساسی انسان را مد نظر قرار می‌دهد. شاید بتوان گفت این رمان تنها اثرِ «عاشقانه»ی ایشی‌گورو محسوب می‌شود. رمان مملو از ماجرا و شخصیت‌های خاص است که در آن مدرسه‌ی شبانه روزی برای نجات‌دادنِ تنِ خود از تسلطِ دیگران دست به کارهایی می‌زنند. رمان بعدِ انتشار بسیار موردِتوجه قرار گرفت و برای سومین بار نویسنده‌اش را نامزدِ بوکر کرد. نسخه‌ی سینمایی هم بر اساس‌اش ساخته شد که اثری ضعیف از آب درآمد. ایشی‌گورو با این رمان نشان داد تا چه حد با وجودِ حفظِ اصولِ روایی‌اش دغدغه‌ی شکل‌های مختلفِ تاریخ و زمان دارد و مدام در حالِ ساختنِ ایده‌های جدید است. این رمان با دو ترجمه در ایران منتشر شد. ترجمه‌ی مهدی غبرایی در نشرِ افق و سهیل سُمی در نشرِ ققنوس.

### شبانه‌ها ۲۰۰۹

ایشی‌گورو که بسیاری از خواننده‌گان‌اش او را با یک داستانِ حیرت‌انگیزِ «شام خانوادگی» می‌شناختند، در سالِ ۲۰۰۹ یک مجموعه‌داستان موفق منتشر کرد. «شبانه‌ها؛ پنج داستان درباره‌ی موسیقی و شب» کتابی جاه‌طلبانه که نویسنده‌اش پنج ایده‌ی نزدیک به هم را تبدیل می‌کند به یک «مجموعه». نفسِ این رفتار یعنی نوشتنِ کتابی به قصدِ مجموعه‌داستان شدن نیز یکی دیگر از ترفندها و ماجراجویی‌های روایی ایشی‌گورو محسوب می‌شد که از قضا در سنتی اتفاق می‌افتاد که چندان توجه و علاقه‌ای به داستانِ کوتاه نداشت. داستان‌های کتاب با روایت‌هایی متفاوت از هویت و گم‌شدنِ آدم‌های نویسنده روایت می‌کنند و غرق‌شدن‌شان در موسیقی و زمان. داستان‌هایی به شدت تکان‌دهنده که کنارِ هم کلاژی می‌سازند از ذهنِ شاعرانه‌ی نویسنده‌اش. این پنج داستان با تم‌های مشترک تلاش نویسنده را نشان می‌دهد برای ارتقاء ساختاری که همیشه بعدِ رمان در مرتبه‌ای درجه دوم بوده و اصولن ساختاری‌ست مربوط به مجلاتِ ادبی و تا حدی جامعه‌ی ادبی آمریکا. کتاب با داستانی در ونیز آغاز می‌شود و آوازهایی که در باد می‌پیچند. شاعرانه‌گی و هم‌چنین سوژه‌های بکرِ نویسنده باعث شد این کتاب یکی از مهم‌ترین آثارِ او محسوب شود. «شبانه‌ها» ادای دین و شناختِ دیگرِ نویسنده‌اش بود به موسیقی. امری که در رمانِ تسلی‌ناپذیر محور ماجرا قرار داشت و در این‌جا نیز عنصری تعیین کننده شد. این کتاب را علیرضا کیوانی‌نژاد به فارسی برگرداند و نشر چشمه چاپ‌اش کرد. ترجمه‌ی دیگری از این کتاب را هم خجسته کیهان انجام داده است.

### غولِ مدفون ۲۰۱۵

شش سال سکوت بعدِ انتشارِ «شبانه‌ها» و میلِ فراوان برای خواندنِ جدیدترین کار ایشی‌گورو به نحوی بود که روزِ اولِ انتشارِ «غولِ مدفون» در کتاب‌فروشی‌ها هیاهویی برپا شد. ایشی‌گورو باز هم غافلگیری دیگری برای جهانِ ادبیات در آستین داشت. رمانی عجیب که در قرن ششم پس از میلاد در جاده‌های انگلستانِ قدیم می‌گذشت. سوژه‌ای مبهوت‌کننده که نشان می‌داد چه‌میزان تحقیق و مطالعه برای‌اش انجام شده است. رمانِ «غولِ مدفون» از جنسِ دیگر رمان‌های ایشی‌گورو نبود و داستانی مه‌آلود داشت. زوجی که پسرشان را گم کرده بودند برای یافتنِ او به جاده می‌زدند. جاده‌ای خطرناک و پر رمز و راز. رمانی کند و مملو از نشانه‌های اسطوره‌ای و تاریخی. از روم باستان تا بریتانیای قبلِ از آرتور. شگفتی منتقدان از زبان خاص ایشی‌گورو بود و اجرای دغدغه‌ی همیشه‌گی‌اش یعنی هویتِ گمشده... او در این رمان نسبتن کم‌حجم جنسی از ادبیات ارائه کرد که برای هر مخاطبی جذاب نبود. رگه‌هایی از تمام رمان‌های‌اش در آن دیده می‌شد و البته این بار سراغِ ژانرِ علمی-تخیلی با زیرشاخه‌ی تاریخی رفته بود. فضای مملو از ناامنی رمان و پریشانی راوی و شخصیت‌های دیگر رمان اثر را مملو از صداها و اشاره‌های برحذردارنده کرده است. اوجِ دقت ایشی‌گورو را می‌توان در همین امر دید. فرارفتن از مفهوم ژانر و بیانی چنان استعاری که مخاطب نمی‌تواند از دست‌اش بگریزد. اولین ترجمه‌های این رمان در ایران چندان موفق نبود، چون با عجله و به دستِ مترجمان کم‌تجربه انجام شد. اما ترجمه‌ی امیرمهدی حقیقت از این رمان یکی از بهترین ترجمه‌ها بود. سهیل سُمی نیز دیگر مترجم رمان بود. اولی را چشمه چاپ کرد و دومی را ققنوس. آرزو اُحمی هم این رمان را با نشرِ روزگار به بازار فرستاد. تا جایی که من می‌دانم چند ترجمه‌ی دیگر هم از کتاب انجام و منتشر شده است.

و این کارنامه‌ی ایشی‌گوروست که حالا مدال نوبل کنار بوکر با نشانِ شوالیه‌ی ادب و هنر فرانسه نیز به آن اضافه شده است. نویسنده‌ی جاه‌طلب، پر شور و البته اندیشمند. مردی که مقابلِ بادِ تاریخ ایستاده است.

# روشنفکران

احسان نراقی در پهنه تاریخ اندیشه معاصر ایران نه تنها میراثی درخور از خویش به جای نگذاشت، که راهی کج را پیمود و از اصحاب اصلی حلقه جامعه‌شناسان اهل ایدئولوژی شد، حلقه‌ای که با پیوند یافتن با نویسندگانی نظیر جلال آل احمد و متفکرانی نظیر داریوش شایگان، به جای تامل درباره سرشت اندیشه در ایران، به سرنوشت سنت در ایران پرداختند.

متفکران امروز ایران ۴

# جامعه‌شناس اهل ایدئولوژی

## بازخوانی آثار و آراء اندیشمندان تاریخ جدید ایران: مورد احسان نراقی

حامد زارع
روزنامه‌نگار فلسفه و الهیات

در یک روایت پرحوصله بود و اهل مدارا و در روایت دیگر عجول و متکبر نشان داده می‌شود. همانطور که چهره‌اش گواهی می‌دهد، آرام و بـــا اعتماد به نفس بود و در مواجهه با پیشامدهای خوب و بد احساسی یکسان داشت. در زندگی دراز خود هم مارکسیســـت شد و هم ناسیونالیســـت. همزمان از قدرت دور بود و در مواقـــع و مواضعی به آن نزدیک. هم در کسوت روشـــنفکر ایفای نقش کرد و هم به عنوان آکادمیسین. احسان نراقی در خانواده‌ای دامنه‌دار از شهر شهیرپرور کاشان متولد شد. نسبت خانوادگی‌اش به ملااحمد نراقی می‌رسید و با توجه به محیط اعیانی زیســـت و رشدش، از همان ابتدا از بهترین موهبت‌های خانوادگی و تحصیلی برخوردار شد. در دارالفنون دیپلم گرفت و برای ادامه تحصیل به سوئیس رفت. در سوئیس نتوانســـت از میدان جاذبه حزب توده بگریزد و نه تنها از فعالین دانشـــجویی شد، که با فراست و فعالیت خویش توانست در مقام زعامت دانشجویان ایرانی در سوئیس قرار بگیرد. دانشـــجویانی نظیر جلال ستاری نیز به این زعامت احترام می‌گذاشتند و حتی به دستور او برای چند شبانه روز کنسولگری ایران را به بهانه قطع بورس دانشجویی اشغال کردند. «احسان نراقی برای اینکه هر شب در محل کنسولگری چند نفر بخوابند، دانشجویان را تقسیم کرده بود... این تحصن برای چه بود، برای اعتراض به مصدق کـــه چرا ارز حواله نمی‌شـــود در صورتی که مصدق مقصر نبود، ارزی نداشت که بفرستد... توده‌ای ها نه تنها در کار مصدق اخلال می کردند، بلکه از تهمت بستن به یارانش اصلا ابایی نداشتند.» (جلال ســـتاری.۱۳۹۴. صفحه ۱۵۰) احسان نراقی در سال ۱۳۲۸ در فستیوال جوانان کمونیست در شعر بوداپست شرکت کرد و دو سال بعد نیز ریاست هیئت ایرانی شرکت‌کننده در کنگره برلین شرقی را بر عهده داشت. پیوستن نراقی به حزب توده خارج از کشور به دلیل انتساب به یک خانواده اشرافی و ثروتمند تعجب‌آور اســـت. هر چند او به دلیل همین انتســـاب می‌توانست منتقد محمد مصدق و هوادار شاه باشـــد. البته نراقی آنقدر باهوش بود که در دعوای میان محمدرضا شـــاه و محمد مصدق که روز به روز پررنگ‌تر می‌شد، بدون اینکه انگ ارتجاع بخورد، بی‌طرف بماند. این رفتار نراقی پلیس سوئیس را نیز که با فشار حکومت شاه مجبور بود هر از گاهی دانشجویان ایرانی را احضـــار و از آنان بازجویـــی کند دچار سردرگمی کرده بود. در یکی از این احضارها «بازجو به نام دوله آوال از احسان نراقی پرسید که بالاخره شما طرفدار شاه هستید یا مصدق. احسان با زیرکی جواب داد نه این نه آن، من طرفدار آیت الله کاشانی هستم. بازجو مبهوت شد چون نمی دانست آیت الله کاشانی کیست و از نراقی پرســـید این آدم چه کسی است و او پاسخ داد روحانی بزرگی است. نراقی تبرئه شد.» (همان. صفحه ۱۴۴) او پس از سوئیس به فرانسه رفت و در سوربون مدرک دکتری خود را گرفت و با ژان پیاژه معروف به تدوین رساله خود مشغول شد. در همین ایام با گسست از مارکسیســـم و عقایـــد چپ‌گرایانه خود توانست به عنوان کارشناس ایران و خاورمیانه در یونسکو مشغول به کار شود.

### فرانسه به مثابه سرزمین ایده‌ها

احســـان نراقی پس از فراغت از تحصیل، فعالیت سیاسی را نیز کنار گذاشت و به همین دلیل توانست در سالی که علیه دولت محمد مصدق کودتا شـــد به عضویت هیئت علمی دانشگاه تهران درآید. او پنج سال بعد با کمک علی اکبر سیاسی و یحیی مهدوی پایه‌های نهاد جدیدی را در کنار دانشگاه تهران بنا گذاشت که خود دوازده ســـال مدیریت آن را تحت نظارت غلامحســـین صدیقی بر عهده داشت. موسسه مطالعات و تحقیقات اجتماعی که تا به امروز نیز پابرجاست و باقیات صالحات احسان نراقی برای آموزش عالی ایران به شمار می‌رود، بر اساس الگوبرداری از مؤسسه مطالعات ملی جمعیت‌شناســـی پاریس پایه‌گذاری شـــد. پاریس به مثابه پایگاه ســـازمان یونسکو و از آن مهمتر دانشگاه سوربن همواره منبع الهامی برای احسان نراقی به شـــمار می‌رفت. او نه تنها به عضویت یونســـکو درآمد و از این راه کمک‌های فراوان مادی و معنوی برای موسسه مطالعات و تحقیقات اجتماعی گرفت، که در دوره ریاست فدریکو مایور در یونسکو جزو مشـــاوران ارشد و تاثیرگذار او قرار گرفت و توانست از نفوذش برای معرفی فرهنگ و هنر و برخی از هنرمندان نامی ایران استفاده کند که از جمله آنها دادن جایزه پیکاسو به محمدرضا شجریان بود. اخذ نشان لژیون دونور از دستان شـــارل دوگل و فرانســـوا میتران، دو رئیس جمهور فرانسه، نشان دیگری از درهم‌تنیدگی هویتـــی و قرابت فرهنگی‌ای بود که نراقی با حضور در فضای پاریس برای خودش ایجاد کرده و آمیزه‌ای از فکر فرانسوی و روح ایرانی را در وجود خویش فراهم آورده بود. حضور اندیشمندان فرانسوی نظیر هانری لوفور و میشل فوکو در ایران نیز به ســـبب علاقه‌ای بود که احسان نراقی در پیوند دادن فضای روشنفکری فرانسه و ایران داشت.

### روشنفکری و مراوده با قدرت

فرانســـه به عنوان موضوع علاقه مشترک میان نراقـــی و فرح دیبا که ارتباط خانوادگی نیز با یکدیگر داشتند باعث شد تا او همزمان با حفظ شأن روشنفکری، با لایه‌هایی از قدرت و دربار نیز مراوده داشـــته باشد. احسان نراقی علاوه بر مدیریت موسسه مطالعات و تحقیقات اجتماعی و تصدی «اداره جوانان» ســـازمان آموزش علمی و فرهنگی ملل متحد یونسکو به ریاست موسسه تحقیقات و برنامه‌ریزی علمی و آموزشی کشور نیز رسید و حتی در سال ۱۳۵۶ در جایگاهی قرار گرفت که سمت غیررسمی مشاور محمدرضا شـــاه را داشت. ظاهرا او در هشت جلسه مخاطرات راهی که شاه پیش‌روی خود داشـــت و راه رهایی از مخمصه را به او گوشـــزد کرده بود. جلساتی که هیچ ثمری نداشت و با وقوع انقلاب اسلامی رژیم سلطنتی فرو ریخت. رژیمی که نراقی با آن نســـبتی دوگانه داشت. هم در شأنی روشنفکرمآبانه به انتقاد از برخی رویه‌های آن می‌پرداخت و هم در شأنی کارمندمآبانه با برخی عناصر دربار رفت و آمد داشت و در برخی از جایگاه‌های دولتی صاحب سمت بود. ابراهیم نبوی تحت تاثیر کارل مارکس در مورد احسان نراقی گفته است: «او یک بورژوای تمام‌عیار بود، نیمی از وقت او به ســـلطنت و نیم دیگر وقتش به تحقیقات اجتماعی می‌گذشت.» (سید ابراهیم نبوی.۱۳۷۹ صفحه ۸) از یک ســـو بسیاری از بازیگران سیاســـی انقلاب اسلامی از حسن حبیبی و ابوالحسن بنی‌صدر و صادق قطب‌زاده گرفته تا غلامعلی حداد عادل شاگردان درس او بودند و با چهره‌های منتقدی نظیر شریعتی و مطهری نشست و برخاست داشت، از سوی دیگر با شـــخصیت‌های نســـبتا تاثیرگذاری در رژیم شـــاه رفت و آمد داشـــت. گزارش ساواک درباره شـــخصیت احسان نراقی نیز گویای نســـبت دوگانه او با رژیم شاه است. در یکی از گزارش‌های ســـاواک آمده است: «نامبرده فردی اســـت شهرت‌طلب که دارای زیربنای فکری متمایل به چپ بوده و احتمالاً از طرف یکی از کشورهای غربی تقویت و مورد استفاده واقع می‌شود و تلاش دارد برای به دست آوردن مشاغل بهتر در آینده، خود را به مقامات مؤثر کشور نزدیک کند.» در ادامه این گزارش می‌افزاید که «تمجید از نامبرده زیانی نخواهد داشـــت و می‌تواند بلندگوی تبلیغاتی موافق باشـــد.» هر چند برخی از مورخان از احسان نراقی با عنوان روشنفکر وابسته به دربار شـــاه و کارچاق‌کن دربار نام می‌برند، پس از انقلاب و در چند نوبت بازداشت و بازجویی شد که بیشـــترین آنها ۱۵ ماه طول کشید و هیچ ســـندی دال بر همکاری او با ارگان‌های سیاسی و امنیتی رژیم شـــاه نظیر ساواک به دست نیامد. پیش از این بازداشت واپسین که ۱۵ ماه به طول انجامید نیز، مرحوم مطهری با گواهی دادن به ســـلامت نفس نراقی در کار دانشگاهی و فرهنگی قبل از انقلاب اسلامی، زمینه مزاحمت‌های کمیته انقلاب برای نراقی را مسدود کرده بود. هر چند که بعدها آنطور که نراقی می گوید به واســـطه دخالت ابراهیم یـــزدی دوباره به زندان می‌افتد. اما در ســـال ۱۳۶۲ از زندان آزاد می‌شود و خاطراتی تحت عنوان «از کاخ شاه تا زندان اوین» را تدوین می‌کند و آن را به سیاهه آثار خود که پیش از انقلاب اسلامی منتشر شده بود می‌افزاید. البته او در ایامی که در زندان بود، کتابی از هانری کربن فرانسوی را نیز به فارسی برمی‌گرداند که به هیچ عنوان در رده کتبی نیست که در تخصص دانشگاهی او باشد. اما نراقی به مثابه یک کار تفننـــی کتاب آئین فتوت کربن را ترجمه می‌کند و بخش‌هایی به قلم نویسندگان دیگر ایرانی نیز به آن می‌افزاید.

### جامعه‌شناسان اهل ایدئولوژی

اما همانطور که ذکر شد احسان نراقی در عرصه آموزش عالی کشور باقیات صالحاتی نظیر موسسه مطالعات و تحقیقات اجتماعی را از خود به یادگار گذاشـــته است. هر چند که او در پهنه تاریخ اندیشه معاصر ایران نه تنها میراثی درخور از خویش به جای نگذاشت، که راهی کـــج را پیمود و از اصحاب اصلی حلقه جامعه‌شناسان اهل ایدئولوژی شد، حلقه‌ای که با پیوند یافتن با نویســـندگانی نظیر جلال آل احمد و متفکرانی نظیر داریوش شـــایگان، به جای تامل درباره سرشت اندیشه در ایران، به سرنوشت سنت در ایران پرداختند و رساله‌هایی مثل «غرب‌زدگی»، «آسیا در برابر غرب» و «غربت غربی» را صادر کردند. پرپیدا است که تمسک بی‌بنیاد به سنت و تکرار کلیشه‌هایی نظیر آنچه خود داشت اگر در دهه ۴۰ طنینی داشت و در دهه ۵۰ موجب حمایت‌های شاهانه نیز می‌شد، امروز چیزی جز گزاره‌های توخالی نمی‌تواند باشد. اتحاد نامعقول روشنفکرانی نظیر علی شریعتی، جلال آل احمد، داریوش شایگان و احســـان نراقی در مواجهه مقلدانه با غرب و توجه غیرمجتهدانه به سنت، راهی به جایی جز سراب نداشت. این نویسندگان بدون التفات به بنیادهای سنت و مدرنیته، با مسافرتی روحی به عقبه فرهمند مشـــرق‌زمین، چراغ جادویی را برای ایرانیان بـــه ارمغان آوردند که از آن جز توهم صادر نشـــد. به عبارت بهتر «عمده نویسندگان معاصر کوشیده‌اند تا در برابر امکان تجدد در اندیشه غربی، با بازگشتی به سنت، تفســـیر ایدئولوژیکی از آن را به عنوان شیوه امکانی از نوعی متفاوت، اما در خلاف جهت تجدد عرضه کنند. این تفســـیر تجددستیز از سنت که نویسندگانی با دیدگاه‌های گوناگون، مانند داریوش شایگان، جلال آل احمد، احسان نراقی و علی شـــریعتی، اما همسو در جهت تسویه‌حســـاب با تجدد نوپای ایرانی عرضه کردند، در اصـــل غربی و یا به عبارت دیگر «غرب‌زده»، یعنی ناشـــی از جهل به ماهیت اندیشـــه غربی بود. آنان با دریافت نادرستی که از ماهیت اندیشه غربی پیدا کرده بودند، به دنبال ویژگی‌های شـــرایط امکان تاسیس تجدد در غـــرب، در وضعیت امتناع در ایران بودند و حاصل بحث آنان، از ســـویی، راه را بر درک درست سنت مسدود کرد و از سوی دیگر، دریافتی ساده‌انگارانه از تحول اندیشه در مغرب زمین را القا کرد که از بنیاد با ماهیت آن اندیشه و نسبت آن با تمدن غربی سنخیتی نداشت.» (سید جواد طباطبایی. ۱۳۷۹. صفحه ۱۰) احسان نراقی به همراه داریوش شایگان و جلال آل احمد در دهه چهل، هر یک با گرفتن ایده‌هایی از سید احمد فردید که خود فردید آن ایده‌ها را از هانری کربن گرفته بود، دست به کار تدوین نظریاتی شدند که ثمره‌ای جز ایجاد تجددستیزی رادیکال در دهه پنجاه نداشت. این متفکران همـــه تقصیرها را بر گردن غربی‌ها می‌انداختند و با تذکر گذشـــته‌ای درخشان، بلوغ کنونی غرب را مرهون گذشته درخشان ایران به عنوان کانون یکی از تمدن‌های شرقی ارزیابی می‌کردند. این جریان که از حمایت دربار نیز برخوردار بود، سعی می‌کرد غرب را عامل ایست تاریخی شرق معرفی کند. غافل از اینکه «ممکن است بگویند هر چه فساد است از غـــرب آمده و چیرگی غرب ما را از آنچه باید بشویم و باشیم دور کرده است... ما افتاده بودیم و غرب هم بنا به طبیعت خود اقوام دیگر را افتاده می‌خواست و نیامده بود تا از افتادگان دستگیری کند... آنچه می‌پندارند و می‌پنداریم که غرب از ما و اقوام دیگر گرفته است مشتی خیالات است.» (رضا داوری اردکانی. ۱۳۹۱. صفحه ۱۵) با این حال نراقی و جریانی که از فردید جان گرفته بود، بدون تامل در سرشت غرب و وضعیت کنونی تاریخ ما، همچنان بر نکاتی از گذشـــته فرهنگی ما تاکید و آنها را برجسته می‌کرد. طبق این دیدگاه «ذخیره‌ها و میراث‌های فرهنگـــی جامعه‌ای کهن نظیر جامعه ما به مثابـــه قوای دفاعی بدن آدمی در دوران هجوم و بیماری است. همانطور که آن قوا ضامن سلامت بیمار است، آن ذخیره‌های فرهنگی و معتقـــدات معنوی هم در صورت بروز بحران، جامعه را از بلایا حفظ و حراست می‌کند.» (احســـان نراقی در: هانری کربن. ۱۳۸۳. مقدمـــه) ناگفته پیدا اســـت که عدم تاریخی‌اندیشی و فرار از مواجهه نقادانه با تاریخ اندیشه ایران، آفت‌های بعدی را نیز برای این جریان به دنبال داشـــت. یکی از این آفت‌ها خیال خام برخورد گزینشـــی و دلبخواهانه با تمدن غربی بود. نراقی در کتاب غربت غربی می‌نویسد: «جان کلام اینجا است که جوامع و ملل شرقی در این رهگذر و کشاکش باید به روش اتخاذ تمـــدن و تجربه علمی غرب آشنایی جدیدی پیدا کنند تا بتوانند با اختیار و تدبیر آنچه را مفید و ضرور تشخیص می‌دهند برگزینند و بدون اینکه یکســـره محکوم و منکوب آن گردند صاحب علوم و فنون جدید شوند و هستی معنوی و پایگاه‌های روحی و فرهنگی خود را بر ســـر آن از دست ندهند.» (احسان نراقی. ۱۳۵۴. صفحه ۳) اینکه چگونه می‌توان در تقدیر تاریخی دســـت برد و هر آنچه خواســـت از توشه آن برداشت، نکته‌ای است که روشنفکری ایرانی همواره از پاسخ به آن عاجز بوده و با لجاجت و سرسختی، به تحریر فیلسوفان معاصر ایرانی از این مسئله نیز بی‌اعتنا بوده است. در این فقره احسان نراقی همان ســـخنی را می‌گوید که بیست سال بعد عبدالکریم ســـروش آن را تکرار می‌کند و خواهان اخذ خوبی‌های غرب و دفع فسادهای آن می‌شود، با این تفاوت که گرایشی که نراقی آن را نمایندگی می‌کرد نگاهی به سنت داشت؛ اما گرایشی که سروش نماینده آن بود بی‌توجه به ســـنت بود. در یک معنـــا می‌توان نراقی، شایگان و آل احمد را تجددستیزانی دانست که نسبتی با سنت‌گرایی پیدا کرده بودند. «احسان نراقی بـــا تالیف کتاب‌هایی مانند طمع خام و آنچه خود داشـــت و غربت غرب به گرایش سنتگرای ضد مدرنیسم کمک می‌رساند. وی به رغم آنکه سخت متاثر از دکتر فردید بود، اما تکبر و عجبی که داشت، می‌کوشید که خود را محور این جریان نشان دهد. محور فلسفی این فعالیت‌ها، انجمن شاهنشـــاهی فلسفه بود که گرایش احیای ســـنت فلسفی اسلام را در ایران دنبال می‌کرد و در این زمینه آثار و متون کهن فلسفی را نشر می‌داد. در عرصه مباحث اجتماعی موســـسه تحقیقات علوم اجتماعی که نراقـــی آن را پایه‌گذاری کرده بود، روی دیگر همین سکه بود. هسته فلسفی تفکر این نحله بر پایه دیدگاه هایدگر در باب انتقاد از مدرنیسم از یک سو و تعلق فرهنگ‌های ملی به جغرافیایی که در آن پدید آمده‌اند بنا شده است.» (رسول جعفریان. ۱۳۸۲. صفحه ۳۴۰) ثمره و نتیجه فعالیت‌های فکری احسان نراقی، چـــه آن زمان که توده‌ای بود و چه زمانی که دل در گرو سنت نهاد، تعویق فهم و درک از سیر تاریخ اندیشـــه در ایران و تامل در مبانی و مبادی آن بود. تاکید بی‌پشتوانه بر گذشته درخشان ایران و ناتوانی از توضیح گسست‌های تاریخی و معرفتی کـــه در دوره جدید تاریخ ایران هویدا شده بود و همچنین زدن زیر آب تجدد سیاسی به واسطه نقد مدرنیته فرهنگی و اقتصادی از جمله دستاوردهای جامعه‌شناسان اهل ایدئولوژی بود، جامعه‌شناسانی که احسان نراقی یکی از مهمترین نماینده‌های آنان بود.

### منابع و مآخذ

غربت غرب. احسان نراقی. چاپ دوم. تهران. انتشارات امیرکبیر. ۱۳۵۴
زندگی در خشـــت خام. گفتگو با احسان نراقی. سید ابراهیم نبوی. تهران. انتشارات جامعه ایرانیان. ۱۳۷۹
ابن خلدون و علوم اجتماعی. سید جواد طباطبایی. چاپ دوم. تهران. انتشارات طرح نو. ۱۳۷۹
جریان‌ها و ســـازمان‌های مذهبی سیاسی ایران. رسول جعفریان. چاپ چهارم. موسسه فرهنگی دانش و اندیشه معاصر. ۱۳۸۲
آئین جوانمردی. هانری کربن. ترجمه احسان نراقی. تهران. انتشارات سخن. ۱۳۸۳
وضع کنونی تفکر در ایران. رضا داوری اردکانی. چاپ سوم. تهران. انتشارات سروش. ۱۳۹۱
گفتگو با جلال ستاری. ناصر فکوهی. تهران. نشر مرکز. ۱۳۹۴

سینما

ما باید بدانیم که تا کجای این جنگ می‌توانیم پیش برویم، چه سوال‌هایی می‌توانیم بپرسیم، چقدر با دید امروزی می‌توانیم درباره‌ی دفاع مقدس حرف بزنیم، چقدر می‌خواهیم دیدگاه ضدجنگ را گسترش بدهیم و خودمان را صلح‌طلب نشان دهیم و تا چه حد حق اعتراض به شخصیت‌های سیاسی و فرماندهان را داریم

# داستان سربازان خدا

**۱** چند هفته‌ی پیش آیت‌الله علم‌الهدی، امام جمعه‌ی مشهد، در یک سخنرانی به موضوع فیلم‌های جنگی در ایران اشاره کرد و گفت: «امسال فیلم «نفس» از طرف سینمای ایران برای دریافت این جایزه [اسکار] نامزد شده است اما با کمی تفکر درمی‌یابیم که این فیلم به دلیل آنکه انعکاس‌دهنده‌ی ویرانی‌ها و مصائب جنگ است و برگزارکنندگان این جشنواره نیز به دنبال نشان دادن ویرانی‌های جنگ هستند، فیلم «نفس» را انتخاب کرده‌اند.» فارغ از اینکه این استدلال چقدر قوی است، فیلم «نفس» چقدر به سینمای دفاع مقدس ربط دارد یا اسکار جشنواره است یا نه، نظر آقای علم‌الهدی نکته‌ی مهمی را پیش روی ما می‌گذارد: اینکه ما چه تصوری از جنگ عراق با ایران داریم و قرار است آن را چطور عرضه کنیم. قبل از آیت‌الله علم‌الهدی، این آیت‌الله جنتی بود که در سخنرانی افتتاحیه‌ی مجلس خبرگان گفته بود: «اگر کوه دماوند طلا بود و خدا به ما داده بود، ارزشش با جنگ یکی نبود زیرا طلا مایه‌ی جنگ و مصیبت است. جنگ روح ایثارگری و شهادت را تقویت کرد و قدرت نظامی ما را تقویت کرد.» جمله‌ای که کمی دقت در آن نشان می‌دهد رئیس مجلس خبرگان، دو تعریف از جنگ دارد: اولی جنگی که مسببش مادیات است و مایه‌ی مصیبت و دومی، جنگی که روحیه‌ی ایثار و شهادت را تقویت می‌کند. هیچ‌کس منکر دفاعی بودن نبرد ما برابر رژیم بعث نیست، ولی مشکل از آنجا شروع می‌شود که ما بخواهیم جنگ را «معنی» کنیم: یکی آن را خانمان‌برانداز می‌داند چون موجب نابودی شهر و روستاهای ایران شده و دیگری آن را نعمت می‌داند چون مردم را متحد و همبستگی ملی ایجاد کرده است. افرادی هستند که جنگ را آخرین راه‌حل برای حفظ شرافت می‌دانند و گروهی هم سابقه‌ی دلاوری ایرانی‌ها در نبرد هشت ساله را عامل ترس دشمن می‌پندارند. هیچ‌کدام از این تصورات غلط یا نابه‌جا نیست. دست‌کم دفاع مقدس ما همه‌ی این معانی را در خود دارد و فارغ از دعواهای سیاسی و جناحی وقتش است که به آن بپردازیم. مسئله‌ی ما اینجا خود جنگ یا دفاع مقدس نیست، مسئله‌ی ما چیزی است که قرار است در فیلم‌ها منعکس شود و بیشتر از خود جنگ مایه‌ی بحث و مجادله شده است.

**۲** این یک واقعیت است که سینمای دفاع مقدس ما بی‌رمق شده. دلیل؟ خب، می‌شود به این فکر کرد که تولید فیلم جنگی در ایران سخت است: نه امکاناتی هست نه بودجه‌ای. تازه اگر همه‌ی اینها فراهم شود، قصه‌ی جذاب و شگفت‌انگیزی موجود نیست. مهم نیست که «واقعیت» جنگ چقدر دراماتیک است، مهم این است که این واقعیت خمیرمایه‌ی قصه‌های جذاب نمی‌شود و بیشتر آثاری که تولید می‌شود، دیدگاهی ایدئولوژیک نسبت به موضوع دارد و قصه را کنار می‌گذارد تا تبلیغ کند. ۲۰ یا ۳۰ سال پیش چنین فیلمی برای تماشاگر ایرانی جذاب بود ولی تماشاگر امروز سینمای ایران باتجربه است، انواع‌واقسام فیلم‌های جنگی اروپایی و آمریکایی، از «خط قرمز باریک» تا «سرزمین مین» و «محفظه‌ی رنج» را دیده و می‌داند که تکنیک آنها چقدر حیرت‌انگیز است. سکانس‌های نبرد «سقوط بلک هاوک» را تماشا کرده، ترس را با «غیرقابل انتشار» تجربه کرده و تلخی جنگ را با «آلمان سال صفر» احساس کرده است. با چنین مخاطبی که بیش از ۶۰ سال در معرض انواع‌واقسام فیلم‌های جنگی خارجی بوده و با نمونه‌های درخشان ایرانی، از «سفر به چزابه» و «نجات‌یافتگان» گرفته تا «دیده‌بان» و «مهاجر» و «هور در آتش» و حتی «روایت فتح»، روبه‌رو شده نمی‌توان به سادگی برخورد کرد و فیلمی معمولی با سکانس‌های پرزدوخورد ارائه داد. موفقیت «آخرین روزهای زمستان» و «ایستاده در غبار» نشان داد که «تازگی» در برخورد با موضوع و نگاه خلاقانه به زندگی، جنگ، مقاومت و اصولا انسان می‌تواند خون تازه‌ای در رگ‌های سینمای ایران جاری کند. ولی راستش با یک گل بهار نمی‌شود؛ برای اینکه جریان سینمای دفاع مقدس بدل به جریانی پایدار، مؤثر و جذاب در سینمای ما شود، باید به اصولی فکر کرد و دید که چقدر امکان عرضه‌ی فیلم برای ارائه‌ی نگاه‌های مختلف مهیاست.

**۳** اولین قدم در این کار، مردمی کردن جنگ است. اگر معتقدیم که نبرد ما با عراق، دفاع بوده و بیشتر از نیروهای کارآزموده، این نسل جوان معتقد و مؤمن اما ناآشنا با فنون نظامی بودند که گره جنگ را باز کردند و آن را در دو بُعد فیزیکی و روحانی دگرگون کردند پس باید با دل‌وجان آن را بپذیریم. مردمی کردن جنگ، یعنی مسئول کردن مردم در قبال رویداد، یعنی خارج شدن جنگ از دیدگاه‌های سیاسی و نظامی معمول و پرداختن به عموم مردم، همان‌هایی که در شهرها و روستاها در معرض حمله و بمباران قرار گرفتند و گاه بدون لمس چنین تهدیدهایی حاضر شدند به خط مقدم اعزام شوند. این آدم‌ها انگیزه‌های متفاوتی داشتند: برخی به جریان انقلاب اعتقاد داشتند، برخی میهن‌پرست بودند، برخی به دنبال انتقام و...؛ تمام این دیدگاه‌ها در فیلم‌ها قابل عرضه است؛ چون مردم در عین پیوستگی متکثرند و مهم‌تر از اینکه چه اندیشه‌ای دارند حول یک محور، ایران انقلابی، گرد هم آمده‌اند و مقاومت می‌کنند. این اتفاق به معنی سکولار کردن جنگ نیست، به این معنی است که به مفهوم مقاومت در راه وطن ارج بنهیم و به‌جای دسته‌بندی مردم، آنها را با خودشان روبه‌رو کنیم. موضوع خانم‌هایی مثل شهناز حاجی‌شاه که با رزمنده‌ها به جنگ می‌رفت و وقتی برمی‌گشت برایشان غذا می‌پخت، مادر خانواده‌ی پورحیدری که وقتی دو پسرش در خرمشهر شهید و شوهرش هم اسیر شد همچنان به رزمنده‌ها در نزدیکی خرمشهر خدمات‌رسانی می‌کرد یا بهروز مرادی که شاعر و عکاس و نویسنده بود و همزمان با رزم، قصه می‌نوشت، داستان همین جنگ است. ولی قهرمانان این قصه‌ها نه با گلوله و توپ، نه با تجهیزات یا عقاید خاص، که با فهمی ساده اما صادقانه با رویداد سهمگین تجاوز روبه‌رو می‌شدند و به آن معنایی فراتر از نبرد معمول دیگر کشورها می‌دادند.

**۴** اما «مردمی کردن» جنگ، اولین گام است، می‌شود فکر کرد که تاریخ جنگ، فقط رویدادها نیست، آدم‌های جنگ است. اگر «آخرین روزهای زمستان» اثری جذاب است فقط به‌دلیل ایده‌ی فرمی آن نیست، پیدا کردن چهره‌ای جذاب بین رزمندگان که نیروی بالقوه‌اش در دل نبرد شکوفا می‌شود تماشاگر را مجذوب خودش می‌کند. کلی آدم‌های جذاب در صحنه‌ی جنگ حضور داشتند که قدرت مسحورکننده‌شان می‌تواند تماشاگر را بعد سی سال درگیر کند. اینها منحصر به قهرمانانی مثل ابراهیم همت یا باکری‌ها نیست، ما آدمی مثل محمد بروجردی را داریم که معروف است به مسیح کردستان. آیا کسی تابه حال فیلمی درباره‌ی این مرد ساخته است؟ درباره‌ی جهان‌آرا چه؟ کسی از توانایی‌های خرازی خبر دارد؟ سینمای دفاع مقدس ما آدم‌ها را فراموش کرده و مجذوب رویدادها شده. به همین دلیل هم نمی‌تواند شبیه خودش شود؛ انگار نمی‌داند که قصه یعنی شخصیت و یادش رفته تا شخصیتی موجود نباشد هیچ قصه‌ای جان نمی‌گیرد.

**۵** نکته‌ی جالب اینجاست که خود جنگ هم دست‌کم گرفته می‌شود: مقوله‌ی جنگ، اول از همه کاملا فیزیکی است: ما با سلاح گرم، توپ و تانک و تفنگ روبه‌روییم. پس باید به خود واقعیت هم توجه کنیم. باید بدانیم که سلاحی مثل کلاشنیکف سلاحی مناسب برای کشتن افراد از راه دور نیست (مگر هدف سر و قلب باشد)، باید بدانیم که شنی تانک‌ها صدای رعب‌آوری دارد، بمباران هواپیماها به قصد ساخت صحنه‌های دلپذیر و زیبا نیست (سازنده‌ی ویلایی‌ها توجه کند!)، بمباران شیمیایی انواع مختلف دارد و اتفاقا یکی از آنها با بوی لیمو همراه است. کارگردانی که این ابزار ترسناک را نادیده بگیرد یا نداند که چه سلاحی کارآمد است، نمی‌تواند فیلمی بسازد درباره‌ی دفاع. دفاع یعنی ایستادگی برابر دشمن؛ اگر دشمن ابله، ساده‌لوح و ضعیف باشد، آن‌وقت می‌شود پرسید چطور نیروهای ما با این همه ایثار و شهادت نتوانستند زودتر از سال ۶۷ قال قضیه را بکنند؟ این فرضی بود که رسول ملاقلی‌پور با جدیت رد می‌کرد و در فیلمی مثل «سفر به چزابه» تلخی جنگ و رعب‌آوری آن را نشان داد. نشان داد که جنگ، با وجود همه‌ی ایثارها و لحظات عاطفی مؤثر، چه جور سختی‌هایی هم دارد و تا چه اندازه می‌تواند دردناک هم باشد. ما در سینمای ایران با روایت پیروزی طرفیم ولی این پیروزی اغلب بر دشمنی نادان است که هیچ قدرتی ندارد.

**۶** بعد از آن می‌توان به سؤال‌ها فکر کرد؛ به اینکه بدون وارد کردن خدشه به ساحت دفاع مقدس، به ابهام‌ها جواب داد. یک فیلم مهم سینمایی باید بتواند از همه، به‌خصوص مسئولان سوال کند و نترسد. هشت سال جنگ، فقط در محدوده‌ی جبهه‌ها رخ نداده، در پشت‌صحنه‌ی آن هم کلی ماجرا برای روایت هست؛ از حضور منافقین در شهرها تا مذاکرات و دیدارها. مثلا:

- تأثیر تسخیر سفارت آمریکا در جنگ چه بود؟ آیا این عمل، آن‌طور که برخی اعضای نهضت آزادی معتقدند، منجر به رویگردانی آمریکا از ایران و کمک آنها به عراق شد؟
- دستگیری اعضای حزب توده در سال ۶۱ نقشی در جریان جنگ داشت؟ آیا زمان این دستگیری مناسب بود؟
- ماجرای مک‌فارلین چه بود و چطور لو رفت؟
- به‌هم خوردن اجلاس غیرمتعهدها در بغداد، نتیجه‌ی کار عباس دوران بود یا فعالیت دیپلمات‌ها؟
- چرا با درخواست آتش‌بس صدام حسین برای جنگ با دشمن مشترک، اسرائیل، مخالفت شد؟
- جاسوسی در عملیات‌های «بیت‌المقدس ۷» و «کربلای ۴» کار چه گروهی بود؟

هر کدام از این سوالات نه تنها دستمایه‌ی خوبی برای ساخت تریلرهای جذاب جنگی است که می‌تواند به ابهام‌ها هم پاسخ دهد. اگر آمریکایی‌ها می‌توانند «پل جاسوس‌ها» را از دل جنگ سرد بیرون بکشند و وکیل مذاکره‌کننده را بدل به قهرمان کنند چطور ما نمی‌توانیم از این ماجراها فیلم‌های جذاب تولید کنیم؟ چطور بعد ۳۰ سال نمی‌توانیم فیلم‌هایی بسازیم که بیشتر از امکانات به ایده‌های خلاقانه و فیلمنامه‌هایی پر از تعلیق، گره و ماجرا نیاز دارند؟

**۷** چرا فیلم‌های ما درباره‌ی تبعات جنگ، مهم‌تر از فیلم‌ها درباره‌ی خود جنگ‌اند؟ چرا «از کرخه تا راین» و «آژانس شیشه‌ای»، «میم مثل مادر» و «سفر به چزابه» مؤثرتر از فیلم‌های پرزدوخورد ما هستند؟ چرا «شیار ۱۴۳» تماشاگر را درگیر می‌کند اما «دفتری از آسمان» و «ویلایی‌ها» نه؟ این فیلم‌ها می‌توانند الگو شوند؛ چه از نظر دراماتیک چه از نظر راه‌حل‌هایی که برای اجرا در نظر گرفته‌اند. توجه به تضاد و تناقض، قهرمان‌هایی که خلاف جریان عمل می‌کنند، تضاد منافع و تنهایی مؤلفه‌های قهرمانان بسیاری از فیلم‌ها بوده، ولی اینجا ماهیتی احساسی و عاطفی هم دارند. شورش حاج کاظم در «آژانس شیشه‌ای» برای منافع شخصی نیست، دفاع از مظلوم است و همان ماهیتی را عیان می‌کند که ما دلمان نمی‌آید آن را تبلیغ کنیم. این مضمون در دل قصه‌ای که خوب نوشته و اجرا شده، می‌تواند باعث تفاسیر مختلف شود، ولی در نهایت به شکل ناخودآگاه تماشاگر را با هسته‌ی آتشفشانی اثر مواجه می‌کند. در تمام این فیلم‌ها احساسات محرک عمل است و تماشاگر می‌فهمد که چرا مادر فیلم رسول ملاقلی‌پور نمی‌تواند از خیر کودک بیمار و آسیب‌دیده‌اش بگذرد. بله، گاهی زیاده‌روی در بروز احساسات تماشاگر را آزار می‌دهد ولی یادمان باشد ملودرام، ژانر محبوب تماشاگران ایرانی است و فیلمی که بتواند با مهارت این ویژگی را در دل خودش بگنجاند موفق می‌شود که با مخاطب ایرانی ارتباط برقرار کند. مزیت فیلم‌های حاتمی‌کیا در دو دهه‌ی ۷۰ و ۸۰ توانایی او در بدل کردن داستان جنگ و مصائب‌اش به ملودرام است؛ «بوی پیراهن یوسف»، «به‌نام پدر» و حتی «برج مینو» نمونه‌های شاخص این نگرش‌اند و اتفاقا نقطه‌ی ضعف او آنجاست که ملودرام را کنار می‌گذارد و سراغ اکشن می‌رود. همان چیزی که در سینمای ملاقلی‌پور با عصبیت دائم منجر به خلق صحنه‌های شگفت‌انگیز ماجراجویانه می‌شد ولی خط داستانی آن زمخت و بی‌عاطفه به‌نظر می‌رسید. تجربه‌ی ۳۰ ساله‌ی سینمای ایران ما را قانع می‌کند که می‌شود برای پا گرفتن سینمای دفاع مقدس از وجه عاطفی-احساسی کمک گرفت. نمونه‌ی خیلی جدیدش «شیار ۱۴۳» است که تلخ و غمگین است ولی تأثیرش را بر مخاطب می‌گذارد.

**۸** اما بگذارید برگردیم به بند اول، به اینکه چه تصوری از سینمای دفاع مقدس تأیید و تشویق می‌شود. راستش نبرد ۸ ساله سرشار از مضامین و موقعیت‌هاست، غنی است از زوایای دید مختلف که می‌شود سراغش رفت و غرق تعجب شد. آنچه که سینمای ایران را از دایره‌ی بسته‌ی فرمایش-ایدئولوژی نجات می‌دهد، تعیین حدومرز ساحت آن است: ما باید بدانیم که تا کجای این جنگ می‌توانیم پیش برویم، چه سوال‌هایی می‌توانیم بپرسیم، چقدر با دید امروزی می‌توانیم درباره‌ی دفاع مقدس حرف بزنیم، چقدر می‌خواهیم دیدگاه ضدجنگ را گسترش بدهیم و خودمان را صلح‌طلب نشان دهیم، تا چه حد حق اعتراض به شخصیت‌های سیاسی و فرماندهان را داریم و... این حدومرزها قطعا می‌تواند با تعیین اصول مشترک بین همه‌ی ایرانی‌ها از هر قوم و نژادی همراه شود: مقاومت، میهن‌پرستی، دفاع برابر تجاوز و مردمی بودن می‌تواند اولین شاخص‌های این میثاق باشد. چنین چارچوب و توافق همگانی خودبه‌خود زمینه‌ی نگارش قصه‌ها، ساخت فیلم‌ها و نمایش‌های متنوع را فراهم می‌کند. ممکن است مدت‌ها آنچه مطلوب است حاصل نشود ولی دست‌کم حادثه‌ای به مهمی دفاع ۸ساله فراموش نمی‌شود یا به قصه‌های معمولی تبلیغاتی تقلیل پیدا نمی‌کند. سینمای دفاع مقدس ما می‌تواند جذاب شود اگر کسی بخواهد به اصول بیندیشد.

# سینما

مسئله‌ی «لیلا» حل بحران بی‌وارث ماندن شوهرش نیست، که یک‌جور امتحان است. امتحان میزان مقاومت در برابر خواستی ازلی ابدی و تلاش برای بقا. فیلم از یک رابطه‌ی فوق‌العاده گرم و دلپذیر شروع می‌شود، از عشقی که جوانه می‌زند و کم‌کم گسترده می‌شود و رضا و لیلا را در آغوش می‌گیرد. ولی مثل هر چیزی در این عالم، این یکی هم باثبات نمی‌ماند و شکننده جلوه می‌کند

# امتحان نهایی

## اکران دوباره‌ی لیلا بعد از ۲۰ سال به بحث درباره‌ی مسئله‌ی عشق در این فیلم دامن زده است

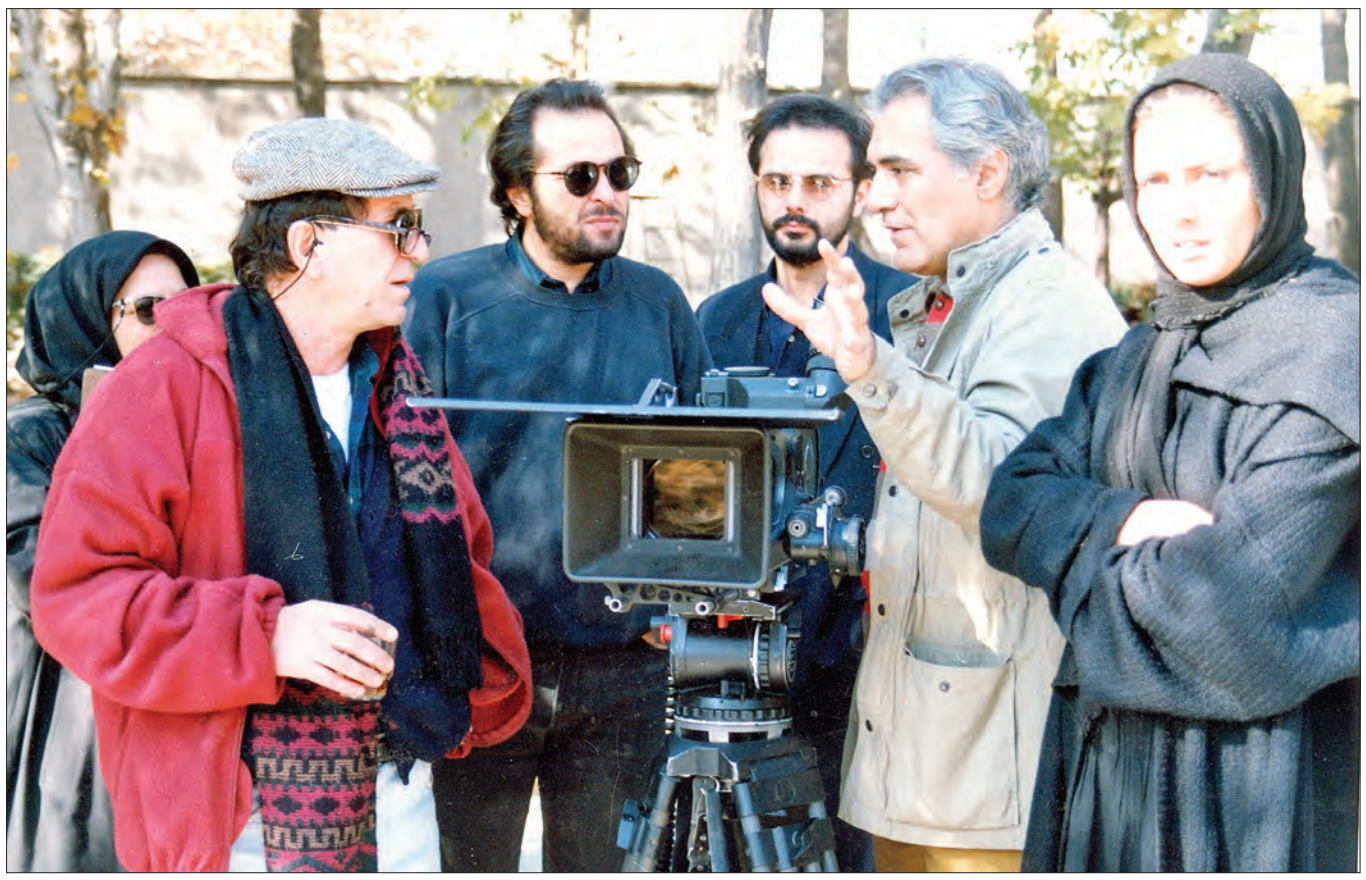

همه‌چیز از داستان‌پردازی مهناز انصاریان شروع شد. اواسط دهه‌ی هفتاد، داریوش مهرجویی کلاس‌های فیلمنامه‌نویسی برگزار می‌کرد و شاگردهای کم‌وبیش زیادی داشت. مهناز انصاریان که ذوق نویسندگی داشت در این کلاس‌ها حاضر می‌شد و گهگاه طرحی می‌خواند یا داستانی را که نوشته بود عرضه می‌کرد. ولی کم‌کم او دوست خانوادگی مهرجویی شد و در دیداری، برای کارگردان سینما از ماجرایی گفت که زندگی یکی از دوستانش را مختل کرده. انصاریان برای مهرجویی شرح داد که رفیقش بچه‌دار نمی‌شود و مادر همسرش او را مجبور کرده تا برای شوهر زن دیگری پیدا کند. قصه، ساده بود ولی همین قصه‌ی کوتاه و یک‌خطی توجه مهرجویی را جلب کرد. آن روزها مهرجویی در اوج خود بود: سه فیلم با محوریت زنان ساخته بود که همگی سروصدا کرده بودند: «بانو» اگرچه سرراست به موضوع زنان توجه نمی‌کرد، ولی تقابل فقیر و غنی را در دل مناسبات یک زن منفعل و جمعی فعال و زیاده‌خواه تعریف کرده بود. «سارا» که مهم‌ترین فیلم اجتماعی مهرجویی بود نمایشنامه‌ی «عروسک‌خانه»ی هنریک ایبسن را سکویی برای طرح مطالبات فضای تازه‌ی اجتماعی ایران قرار داده بود و اولین نشانه‌های خروج از رکود و انفعال زنان را می‌شد در آن دید. «پری» هم با همه‌ی تکلف و اشاره‌های فلسفی‌اش فیلمی بود زنانه. موضوع این بود که مهرجویی هر وقت به خود زنان، به آدم‌ها فارغ از مباحث پیچیده‌ی فلسفی- عرفانی‌اش می‌پرداخت اثرش دلنشین‌تر و سرراست‌تر از آب درمی‌آمد. آنجا که او می‌خواست ایده‌ی نظری‌اش درباره‌ی نسبت سنت و مدرنیسم را با گرایش عرفانی از نوع سیدحسین نصر حل‌وفصل کند فیلمش دچار لغزش می‌شد؛ لغزشی که به‌خاطر هم‌ساز نبودن این محتوا با قصه‌ها به وجود می‌آمد و تماشاگر منظور فیلمساز را درک نمی‌کرد. «سارا» از این خطا مبرا بود: فیلمی بود ساده درباره‌ی مصائب زندگی یک زن که فداکارانه شوهرش را نجات می‌داد ولی حالا در ایده‌آلیسم شوهرش گرفتار شده بود و تحقیر می‌شد. داستانی که انصاریان برای مهرجویی تعریف کرد، چنین رنگ‌وبویی داشت: دوباره بحث ایده‌آلیسم و واقعیت را پیش می‌کشید و می‌توانست خیلی درونی‌تر از «سارا» دست‌مایه‌ی فیلم قرار گیرد. برای مهرجویی نوع مواجهه‌ی این زن با عشق همسرش مهم بود و اینکه چطور می‌تواند عشق بی‌پروایش را نادیده بگیرد و او را با کسی دیگر سهیم شود. مهرجویی به انصاریان توصیه کرد که جزئیات آدم‌ها، روابط و شخصیت‌ها را دربیاورد و تحقیق کند و خوب هر دو طرف ماجرا (زن و مادر شوهرش) را بشناسد. ولی انصاریان کل ماجرا را از خودش ساخته بود، کسی نبود که تحقیق کند! بنابراین شروع به داستان‌سرایی کرد و یکی، دو ماه بعد، قصه‌ای را پیش مهرجویی برد و به او شرح داد که همه‌چیز را از خودش ساخته است. مهرجویی داستان او را گرفت و خواند و فهمید که جزئیات قابل توجهی در آن هست ولی این جزئیات و ریزنگری‌ها زیر سایه‌ی پرگویی و موقعیت‌های متعدد مخفی مانده. بنابراین خودش شروع به نگارش طرح کرد، به نوشتن فیلمنامه‌ای موجز که در آن جزئیات بیشتر دیده می‌شد و حال‌وهوای رابطه‌ی زن و مرد بیش از ماجراها ارزش پیدا می‌کرد. فیلمنامه‌ی نهایی آن‌چیزی نبود که انصاریان دوست داشته باشد. برای همین هم قرار شد او داستانش را چاپ کند و مهرجویی فیلمش را بسازد. مهرجویی نام «لیلا» را برای آن انتخاب کرد و با کمک محمدرضا شریفی‌نیا و دوستش فرامرز فرازمند تولید فیلم را کلید زد.

### ایده‌آلیسم علیه واقع‌گرایی

آنچه که منتقدان را در زمان اکران اول «لیلا» عصبی کرد موضوع فیلم بود؛ به‌نظر می‌رسید مسئله‌ی نازایی دستمایه‌ی خوبی برای مهرجویی نبوده: او کارگردانی بود که فیلمی مثل «دایره‌ی مینا» و «پستچی» را ساخته بود و بعدها در سخت‌ترین شرایط هم «اجاره‌نشین‌ها» و «هامون» و «سارا» را جلوی دوربین برده بود. در فیلمی مثل «بانو» به تصاحب قدرت به دست آدم‌های ضعیف اشاره کرده بود و تعابیر آنچنانی درباره‌ی سیاست و اجتماع به راه انداخته بود. حتی «پری» هم دغدغه‌ای والا داشت و به عرفان و بودیسم و سالینجر می‌پرداخت. بین این همه دغدغه‌ی مهم به‌نظر خیلی‌ها مهرجویی سراغ قصه‌ای آبکی با موضوعی پیش‌پاافتاده رفته بود. «لیلا» فیلم مهمی نبود چون مسئله‌اش آنقدرها مهم نبود؛ منتقدی در آن زمان نوشت که لیلا و رضا بچه‌دار نمی‌شوند، خب نشوند! اصلا چه بهتر! مگر همه‌ی ما چه گلی سر جامعه زده‌ایم که بچه‌های ما و اینها بزنند! چنین برخوردی تمام توجه را متوجه ماجرای فیلم کرده بود، خط کلی داستان برای عده‌ای معمولی، ساده‌لوحانه و گاه غیرعادی به نظر می‌رسید. گروهی حتی مهرجویی را متهم می‌کردند که شور سازگاری با شرایط را درآورده و «فقط» برای بقا فیلم می‌سازد و ارزشی برای سابقه‌اش قائل نیست. ولی آیا «لیلا» فیلم کم‌ارزشی بود؟

واقعیت این است که «لیلا» فقط ماجرای نازایی نبود، که اگر هم بود پیش‌پاافتاده نبود. مسئله‌ی زایش، مسئله‌ای کهن است و به اندازه‌ی آب و خاک این دیار بحث به راه انداخته. ولی آن‌طور که ما بعد ۲۰ سال می‌بینیم مسئله‌ی «لیلا» حل بحران بی‌وارث ماندن شوهرش نیست، که یک‌جور امتحان است. امتحان میزان مقاومت در برابر خواستی ازلی ابدی و تلاش برای بقا. فیلم از یک رابطه‌ی فوق‌العاده گرم و دلپذیر شروع می‌شود، از عشقی که جوانه می‌زند و کم‌کم گسترده می‌شود و رضا و لیلا را در آغوش می‌گیرد. ولی مثل هر چیزی در این عالم، این یکی هم باثبات نمی‌ماند و شکننده جلوه می‌کند. موضوع شکست این عشق، قرار گرفتنش در برابر مصیبت توقف نسل است. حالا وقت آن است که ببینیم عشق آگاهانه، سرشار از شور و انرژی به نتیجه می‌رسد یا تقدیر بشری کار را تمام می‌کند. لیلا این را بدل به آزمون می‌کند: آرام‌آرام با شوهرش همراه می‌شود تا هم خودش و هم شوهرش را بیازماید. اینکه آنها چقدر می‌توانند همدیگر را دوست داشته باشند؟ چقدر می‌توانند برای هم فداکاری کنند؟ چقدر خودشان مهم‌اند و چقدر آینده‌ی بدون خودشان؟ لیلا، از موجودی شاد و سرزنده به زنی عصبی بدل می‌شود و آرام‌آرام در خودش فرومی‌رود. او برای نشان دادن فداکاری‌اش با شوهرش همراه می‌شود ولی در عین حال می‌داند به خودش خیانت می‌کند. او فداکاری را، ایثار را، از خودگذشتگی را با تمام معانی قابل تصور از این لغات به رضا عرضه می‌کند و در انتظار جواب می‌ماند. قاعدتا جواب رضا فقط یک کلمه باید باشد: «نه»، که معنی بازگشت به عشق را می‌دهد. ولی شوهرش عقب می‌رود، پس می‌کشد و برای ترمیم عشقش نه از طرف دیگر این رابطه، که از نیرویی بیرونی کمک می‌طلبد. چنین برخوردی ما را با دوگانه‌ی آشنایی مواجه می‌کند: ایده‌آل‌ها و واقعیات. عشق اگر نیرویی ایده‌آل به‌حساب بیاید، تمامیت‌خواه هم می‌شود، همه‌چیز عاشق متعلق به معشوق است و همه‌چیز معشوق برای عاشق. سهمی برای کسی دیگر قابل تصور نیست. این عشق، سراسیمه، ویران‌کننده، آسیب‌زننده و بی‌پرواست. «آنا کارنینا» را نگاه کنید که چطور برای تجربه‌ی عشق زندگی به‌ظاهر متینش را پشت سر می‌گذارد. این فروپاشی نیست، لذت تجربه‌ی عشقی است که در زندگی موجود نبوده و حالا آنا را در بر گرفته است. لیلای فیلم «لیلا» هم بعد از تجربه‌ی شورانگیز یک عشق می‌داند که چه می‌خواهد اما از طرف مقابلش مطمئن نیست. بنابراین برای آزمایش او شروع به خودتخریبی می‌کند، خودش را نابود می‌کند تا اندازه‌ی عشقش را بفهمد. بفهمد که آیا این عشق می‌ارزد یا اشتباه کرده و تباه شده است. ولی رضا، نماد ریاکارانه‌ی عاشقی است، مردی است که ایده‌آل را کنار می‌گذارد و با واقعیت همراه می‌شود. شرایط را می‌پذیرد و به بازی تن می‌دهد. اول شوخی می‌کند ولی بعد، انگار از آن لذت می‌برد. نارضایتی از حسش خارج می‌شود و بدل می‌شود به مردی که عشق را پیش‌پاافتاده می‌انگارد. او لحظه‌ای می‌فهمد که راه را کاملا اشتباه آمده، وسوسه او را نابود کرده و طرد شده که لیلا او را ترک می‌کند. سراسیمگی او برای درک این نکته است.

### حضور/ غیاب، پر/ خالی

در «لیلا» همه‌چیز به‌اندازه است: هم خصلت‌های غریزی هم خواست‌های طبقاتی. مهرجویی به‌درستی موقعیت دو خانواده‌ی لیلا و رضا را نشان می‌دهد: یکی عاشق‌پیشه و گرم که دل در گروی شعر و عیش و بزم دارد و دیگری، به‌ظاهر اصیل و متکی به رسوم. هر دوی این خانواده‌ها سنتی‌اند و هیچ‌کدام هم در فیلم بد نیستند، فقط به زندگی لیلا شبیه نیستند. به معماری خانه‌ها توجه کنید، به رسوم یکسان آنها (شله‌زردپزی)، پوشش آنها (چادر و عبا) توجه کنید، به نوع شب‌نشینی‌ها و توجه‌شان به غریبه و آشنا نگاه کنید. فیلم اگرچه بین این دو خانواده فرق می‌گذارد اما خصلت‌های کم‌وبیش مشابهی برای آنها در نظر می‌گیرد. این وسط زندگی لیلا، سوت‌وکور به نظر می‌رسد، خانه‌شان با رنگ‌های گرم، شمع و اشیای قدیمی پُر شده اما گرمای این خانه، نه از دل این معماری که از دل رابطه‌ی دو نفره می‌جوشد. بنابراین مهرجویی مدام به ما نشان می‌دهد که چطور این خانه به قبرستانی بدل می‌شود، به جایی که نه آتش، نه رنگ و نه موسیقی آن را سرشار از شوق نمی‌کند و آن خنده‌ی مستانه و عاشقانه‌ی اول را در برنمی‌گیرد. درهم‌آمیختگی این فضا با مضمون، از دستاوردهای کم‌نظیر «لیلا»ست، همان‌طور که میزانسن‌ها هم مدام ما را با موقعیت پیچیده‌ی لیلا تنها می‌گذارد: از صدای زنگ تلفن بگیرید که مثل سوهان، روح را می‌خراشد تا لحظه‌ای که مرواریدی تنها کف حمام جا می‌ماند. همگی انگار انعکاسی از درون این آدم‌هاست، انگار ما را با تنهایی، آزارها و رنج‌ها مواجه می‌کند. این خانه، این زندگی اول چیزی کم ندارد اما کمی بعد معلوم می‌شود از چیزی تهی شده و این تهی شدن، نه کم شدن آدم‌ها که از بین رفتن حس‌هاست. مهرجویی در خانه‌های خانواده‌ی لیلا و رضا مدام به ما می‌گوید که او را نادیده می‌گیرند و این ادامه‌ی فرآیندی است که از خانه‌ی خودش شروع شده. از تمایل لیلا به حذف شدن و ایجاد حس فقدان. این فقدان باید در زندگی رضا معنا پیدا کند ولی او آن را با کس دیگری پُر می‌کند. تمام ساختار فیلم، بدون زیاده‌گویی، اصرار روی مفاهیم عجیب‌وغریب فلسفی عرفانی ما را با این دوگانه مواجه می‌کند، اینجا با دوگانه‌ی پُر/ خالی یا حضور/ فقدان روبه‌روییم.

## دستاورد مهرجویی

«لیلا» درباره‌ی از دست دادن و به دست‌آوردن هم هست: سکانس پایانی «لیلا» سکانسی طلایی است، جایی که دختر رضا، باران، به خانه‌ی قدیمی می‌آید و لیلا لبخند می‌زند. او چیزی را از دست داده و چیزی را به دست آورده: عشقی رفته و عشق تازه‌ای آمده. تاوان عشق ایده‌آل او سرگشتگی بود و ثمره‌ی ایمانش به عشق، سرخوشی دوباره. و این آخرین دستاورد مهرجویی نیست. او در «لیلا» مهارتش را در قصه‌گویی نشان می‌دهد، فضایی غیرقابل باور و نه چندان معقول را برای ما باورپذیر می‌کند و با فاصله‌گذاری از جهان واقعی، ما را به فضای قصه‌اش می‌کشاند، قصه‌ای که اجزایش راست و درست‌اند و به همین دلیل تماشاگر را درگیر می‌کنند. اینجا هم به‌خلاف نظر منتقدان، مهرجویی انتخاب می‌کند: از دل سنت، آن گروهی را می‌پسندد که خوش‌اند و عارف‌مسلک‌اند و بی‌توجه به داردنیا، تسلیم و مهربان‌اند. خانواده‌ای که با شعر و شور دم‌خورند نه لباس و طلا. «لیلا» از شر آنها به خانواده‌ی باصفای خودش پناه می‌برد و این خانواده حتی به رضا هم پناه می‌دهد. انتخاب مهرجویی اینجا استخوان‌بندی فیلم نیست، پس پشت آدم‌ها و موقعیت‌ها مخفی شده و کمی دقت می‌خواهد. ولی اتفاقا همین عقب‌نشینی مفاهیم است که «لیلا» را غنی کرده، فیلمی که می‌شود در آن غرق شد و دید که چطور یک کارگردان می‌تواند با داستانی به‌ظاهر آبکی، با موضوعی که هیچ شعفی برنمی‌انگیزد فیلمی درباره‌ی رابطه‌ی عاشقانه بسازد، از دو آدم و برداشت‌های ذهنی آنها حرف بزند، مفهوم مقاومت و ایده‌آلیسم را در حس آدم‌ها جاری کند و در آخر (مثل ایبسن) واقعیت را جور دیگری ببیند و به آن بپیوندد. «لیلا» بعد ۲۰ سال بزرگ‌تر و بالغ‌تر از قبل به‌نظر می‌رسد، یکی از مهم‌ترین فیلم‌های سینمای ایران و قطعا از بهترین‌های آن.

# سینما

«معلم» فیلمی سیاسی درباره‌ی یک دوره‌ی تاریخی است ولی خودش را با وقایع کوچک روزمره کامل کرده است. به‌جای اشاره به زندگی سخت سیاسی‌ها یا مشکلات روشنفکران اهل چک، به زندگی معمولی مردم عادی پرداخته و نشان داده که چطور آدمی وابسته به حزب کمونیست می‌تواند دست به سودجویی و سوءاستفاده بزند و زندگی آدم‌هایی بی‌گناه را به‌خطر بیندازد.

# گذشته‌ی تحریف‌شده

## درباره‌ی فیلم معلم که اقتباسی خلاقانه از ۱۲ مرد خشمگین است

**۱** یان هژبیک کارگردان تازه‌کاری نیست، از ۲۴ سال پیش تا امروز مرتب در سینما و تلویزیون فیلم ساخته و قبل‌تر از آن هم مثل بیشتر عشاق سینما فیلم کوتاه کارگردانی کرده است. او تمام نوجوانی و جوانی‌اش را صرف سینما کرده، اول در کالج و بعدها در مدرسه‌ی فیلمسازی چک. هژبیک از همان دوره‌ی دانشجویی شروع به ساخت فیلم‌های کوتاهی کرد که نامش را سر زبان‌ها انداخت و کم‌کم باعث شهرتش شد. با این همه خودش را محدود به کارگردانی نکرد، او در سریال‌ها، فیلم‌های تلویزیونی و حتی آثار کوتاه دوستانش بازی کرد و به آرامی خودش را در سینمای نوین چک جا انداخت. هژبیک که ۵۰ ساله است سرسختانه راهش را ادامه داد و موفق شد فیلم‌هایی گرم و متفاوت با جریان اصلی سینما بسازد. بین هفت فیلمی که ساخته، سه اثرش بیشتر از بقیه محبوب و معروف بوده است: سه‌گانه‌ای که درباره‌ی رژیم کمونیستی چکسلواکی ساخت هژبیک را به ستاره‌ی جوان سینمای چک بدل کرد؛ فیلم‌هایی درباره‌ی وطنش در روزگاری که دوران درخشانی مثل بهار پراگ را پشت سر گذاشت و به دست نیروهای شوروی اشغال شد. «رز کاوازاکی»، «بی‌گناهی» و «ماه عسل» سه‌گانه‌ی او درباره‌ی خانواده‌ها و مردمی است که در عصر کمونیسم در این کشور زندگی می‌کردند؛ در دوره‌ای که چک و اسلواکی کنار هم و متحد بودند و هنوز مستقل از هم به حساب نمی‌آمدند. این سه فیلم بود که نام کارگردانش را سر زبان‌ها انداخت؛ فیلم‌هایی درباره‌ی بچه‌های آواره بعد از جنگ جهانی دوم، انقلابی‌گری‌ها و البته جنایت‌های ریزودرشتی که در آن ایام رخ می‌داد. فیلم «رز کاوازاکی» او جزو ده فیلم نامزد اسکار بهترین فیلم غیرانگلیسی‌زبان شد ولی در فهرست ۵تایی جایی پیدا نکرد. با این همه موقعیت هژبیک را کم‌وبیش تثبیت کرد. او سال ۲۰۱۶ فیلم دیگری درباره‌ی وقایع دوران کمونیستی ساخت؛ یک شاهکار کوچک که باید میان فیلم‌های بزرگ و جنجالی آن را تماشا کرد و لذت برد.

**۲** «معلم» را اولین‌بار در جشنواره‌ی جهانی فجر دیدیم؛ فیلمی که به عنوان افتتاحیه برای منتقدان و روزنامه‌نگاران اکران شد ولی با تأخیر شش‌ماهه در محافل و مجامع مختلف روی پرده‌ی سینماها رفته است. اما قبل از ما، این تماشاگران جشنواره‌ای در چک بودند که فیلم را کشف کردند؛ اولین رونمایی از «معلم» در کارلووی واری بود؛ در جشنواره‌ای متعلق به چک که کاشف استعدادهای سینماست. «معلم» افتتاحیه‌ی این جشنواره بود و از همان زمان نامش سر زبان‌ها افتاد؛ اگرچه فیلم اثری تجربی و جسورانه نبود ولی چنان محکم و قرص ساخته شده بود که تماشاگر را غافلگیر می‌کرد. جالب‌تر از آن، لحن فیلم بود که تماشاگر را گرفتار می‌کرد؛ لحنی که آن را از نمونه‌های مشابهش جدا می‌کرد و به‌جای نگاهی عبوس به دوران سخت و سیاه تاریخ چک، سرخوش و کمی کمیک به ماجراهای آن دوران نگاه می‌کرد. «معلم» فیلم جمع‌وجور و بامزه‌ای است؛ فیلمی درباره‌ی معلمی که روز اول کلاس از بچه‌ها درباره‌ی شغل پدران و مادرانشان سوال می‌کند و کم‌کم نیازهایش را از طریق آن‌ها برطرف می‌کند: یکی از مادرها برای او شیرینی می‌پزد، دیگری لباسش را آماده می‌کند، یکی لوله‌کشی خانه‌اش را درست می‌کند و... این وسط یکی، دو بچه هستند که پدران و مادرانشان کارهای به‌درد نخوری دارند یا حاضر نیستند که به معلم باج بدهند و معلم از طریق بچه‌هایشان از آن‌ها باج می‌گیرد.

## معلم از چه فیلمی الهام گرفته است

وقتی فیلم یان هژبیک را تماشا می‌کنید، متوجه می‌شوید که فیلم تحت تأثیر یکی از مشهورترین آثار سینمای جهان است: اولین فیلم سیدنی لومت که از روی متن رجینالد رز ساخته شد «۱۲ مرد خشمگین» بود. فیلمی سیاه‌و سفید محصول ۱۹۵۷ که در ۲۱ روز ساخته شد و هنری فوندا علاوه بربازی درنقش اصلی آن، تهیه‌ی فیلم را هم برعهده گرفت. «۱۲ مرد خشمگین» یک فیلم جمع‌وجور آمریکایی بود که به‌خلاف پروژه‌های گران هالیوودی بیشتر متکی به متن و اجرای چشمگیرش بود: داستان فیلم درباره‌ی جوانی از آمریکای لاتین بود که متهم به قتل پدرش بود. او اتهام را قبول نداشت ولی نمی‌توانست ثابت کند که در این جنایت بی‌گناه بوده. هیئت منصفه‌ی ۱۲ نفره بعد از شنیدن نظر وکلا و دادستان برای اعلام نظرشان وارد شور می‌شوند ولی کم‌کم معلوم می‌شود که به‌خلاف اول ماجرا اصلاً داستان ساده نیست و نمی‌شود به راحتی جوان را متهم کرد و حکم داد. فیلم در جشنواره‌ی برلین جایزه‌ی خرس طلایی را دریافت کرد و بعد، در مراسم اسکار، نامزد ۷ جایزه شد. موفقیت مالی فیلم چشمگیر نبود ولی اهمیت و اعتبار فوق‌العاده‌ای بین منتقدان پیدا کرد و نام سیدنی لومت را سر زبان‌ها انداخت. «۱۲ مرد خشمگین» الگوی فیلم «معلم» است؛ یک الگوی جذاب که البته درست خلاف آن عمل می‌کند: هر چقدر که در فیلم لومت یکی از شخصیت‌ها (دیویس/ هنری فوندا) تلاش می‌کند تا بقیه‌ی اعضای هیئت منصفه را وادار به اعلام رأی بی‌گناهی جوان لاتین تبار کند، شخصیت‌های فیلم «معلم» تلاش می‌کنند تا والدین بچه‌های مدرسه برای مجرم دانستن و اعلام سوءاستفاده‌ی معلم متقاعد شوند. در «۱۲ مرد خشمگین» با موقعیتی جدی روبه‌روییم که مدام ما را به چالش می‌کشد، فیلمی که سرراست و بدون فلاش‌بک یا ارجاع به موضوعی خارج از قصه، روایت خودش را سروشکل دهد. اما «معلم» سرخوشانه و شاداب، با فلاش‌بک‌های متعدد ما را با رویدادها مواجه می‌کند. انگار که کارگردان فیلم با مرور شاهکار سیدنی لومت تلاش کرده نسخه‌ای به‌روز، هیجان‌انگیز و البته کاملا مخالف حال‌وهوای آن بسازد.

## به چه چیزهایی دقت کنیم

● قصه‌ی فیلم؛ هژبیک به درستی متوجه شده که زبان جهانی ارتباط با مردم در سراسرجهان، قصه‌پردازی و درام است. این که مخاطب را با اوج‌وفرود، ترس و نگرانی و شادی و خنده همراه کند و رگ خواب او را به دست بگیرد. «معلم» فیلمنامه‌ی درخشانی دارد که اگرچه کلاسیک و سه‌پرده‌ای نوشته شده ولی بسیار تاثیرگذار، شیرین، دقیق و پرماجرا نوشته شده و کمتر رویدادی را می‌توان در آن حدس زد. مهارت ویژه‌ی نویسندگان فیلم تماشاگر را مجذوب می‌کند، این که چطور می‌توانند با تمام کاراکترها، چه آن‌هایی که می‌ترسند و حاضر نیستند علیه معلم شهادت بدهند چه آن‌هایی که شجاعانه می‌خواهند حق او را کف دستش بگذارند، همراه می‌شود و با آن‌ها همدلی می‌کند.

● اما بازی‌های بی‌نقص هم در فیلم جلب توجه می‌کند: سوزانا موری در نقش معلم کلاس، بی‌نظیر است. او کسی است که زیبایی ندارد ولی با زبان و کلام و بیان همه را سحر می‌کند. بلد است جوری دوپهلو حرف بزند که هم لحن تهدید و هم لحن خواهش در آن مستتر باشد. بیش از همه‌ی چهره‌ی اوست که احساسش را بروز نمی‌دهد. در نگاه اول زنی دوست‌داشتنی به نظر می‌رسد که واقعا به کمک نیاز دارد ولی کم‌کم معلوم می‌شود که او بی‌رحم و سنگدل است و برای رسیدن به اهدافش به هیچ‌چیز رحم نمی‌کند. موری کاملاً جدی نقش بازی می‌کند و با مهارت تمام اجازه می‌دهد تا تماشاگر با او همراه شود. گاهی او را گول می‌زند و با ریزه‌کاری در اجرا، ضعف‌هایش را عاملی برای دلسوزی تماشاگر می‌کند. او ستاره‌ی بی‌بدیل فیلم است. باقی بازیگران هم با وجود نقش‌های مکمل و کوتاه‌تر، به درستی انتخاب شده‌اند و تماشاگر را با موقعیت‌های دردناک خانواده‌هایشان همراه می‌کنند.

● اما آن‌چه که احتمالا جذاب است نگاه مهربان فیلم نسبت به یک دوره‌ی تاریخی است: «معلم» منتقد رفتار اجتماعی همه، از اعضای حزب کمونیست تا پیروان آن‌ها و مردم عادی است اما سعی نمی‌کند کسی را تحقیر کند، تلاش نمی‌کند که گروهی را مسخره کند یا با کینه و تنفر از آن‌ها حرف بزند.

## فیلم بازتاب چیست

اما درخشان‌ترین وجه «معلم» دیدگاه انتقادی‌اش نسبت به زیست در فضای اختناق است: با این که «معلم» فیلمی سیاسی درباره‌ی یک دوره‌ی تاریخی است ولی خودش را با وقایع کوچک روزمره کامل کرده است. به‌جای اشاره به زندگی سخت سیاسی‌ها یا مشکلات روشنفکران اهل چک، به زندگی معمولی مردم عادی پرداخته و نشان داده که چطور آدمی وابسته به حزب کمونیست می‌تواند دست به سودجویی و سوءاستفاده بزند و زندگی آدم‌هایی بی‌گناه را به‌خطر بیندازد. «معلم» تلاش نمی‌کند کمونیست را بی‌جهت متهم کند، از مرام این حزب انتقاد می‌کند چون افراد وابسته‌اش را به قدرقدرت بدل می‌کند و اجازه می‌دهد که از جامعه‌ی کوچک اطرافشان سوءاستفاده کنند. خواست‌های نامعقول معلم مدرسه، بیشتر از آن که بازتابی از روحیه‌ی حزب کمونیست باشد، ارجاعی است به مردمی که تحت لوای این حکومت‌ها زیسته‌اند و تلاش می‌کنند که رویدادهای سهمگین و تلخ را نادیده بگیرند تا تحت فشار قرار نگیرند. بنابراین یان هژبیک با مردم سروکار دارد، اختناق را به یک مدل آزمایشگاهی بدل می‌کند تا توان آدم را برای مقاومت یا شکست برابر آن بیازماید و نشان دهد که چطور آدم‌ها به زورگویی عادت می‌کنند و حتی مخالفان با چنین رفتاری را کنار می‌گذارند. «طرد» در این‌جا واژه‌ی مناسبی است: «معلم» درباره‌ی طرد کردن آدم‌هایی است که در جبهه‌ی مخالف قدرت قرار دارند و بنا بر مصلحت باید نادیده گرفته شوند. از جمله یک فعال سیاسی که همسرش به پشت پرده‌ی آهنین رفته و خودش، در تبعید و انزوا قرار گرفته؛ او هیچ دوستی ندارد چون همیشه تحت نظر است و هر رفتار دوستانه‌ای با او موجب سوءظن می‌شود: او گناهکار نیست ولی مردم روی او برچسب می‌زنند تا از زندگی‌شان بیرونش کنند. دیدگاه فیلم برای نمایش موقعیتی چنین تلخ، شگفت‌انگیز است؛ این جاست که «معلم» بدل به یک‌جور خودانتقادی روشنفکرانه می‌شود و به اندازه‌ی نقد قدرت مردم را هم هدف می‌گیرد. ولی فیلم در این خودانتقادی باقی نمی‌ماند و نشان می‌دهد که راه آزاد از اسارت، در به‌هم‌پیوستگی است، در این است که همه‌ی افراد متحد شوند و دست‌کم اعتراض کنند. نتیجه‌ی اعتراض آن‌ها ممکن است منجر به تغییر گسترده نشود اما به بهبود شرایط آن‌ها کمک می‌کند. انگار که فیلم به زبان بی‌زبانی و پشت صدها ایده‌ی بامزه، از نوعی مقاومت هم حرف می‌زند و تماشاگر را به ایستادگی برای مبارزه با فساد فرامی‌خواند. «معلم» فیلم ساده‌ای است اما بسیار غنی است و چنان باآرامش، دقت و زبان و لحن سرراست قصه‌اش را روایت می‌کند که تماشاگر مدت‌ها به تکه‌های مختلف فیلم، کنش‌ها و واکنش‌ها فکر می‌کند و از میزان عمق آن متعجب می‌شود.

## چه‌چیز معلم فوق‌العاده است

آن‌چه «معلم» را شگفت‌انگیز می‌کند لحن فوق‌العاده‌ی فیلم است؛ لحنی که از دل فیلمنامه جوشیده و به سایر اجزای آن اضافه شده است. لحن سرخوش و شاداب فیلم مضمون را تلطیف و آن را به طنزی سیاه بدل کرده است. اگرچه چنین لحنی باعث نشده که کارگردان جایی به مخاطبش باج بدهد؛ هیچ‌جا نمی‌خواهد تلخی و سیاهی و هولناکی ماجرا را بپوشاند یا تماشاگرش را در معرض واقعه‌ای غیرواقعی قرار دهد. جذابیت فیلم در این است که با کمیک کردن موقعیت‌ها، جسارت شخصیت اصلی (معلم) را بهتر نشان می‌دهد و اتفاقا تیغ تیز نقد را بُرّنده‌تر می‌کند. بنابراین لحن باطراوت و بامزگی‌های فرمی و روایی و شخصیتی آن را غنی کرده و بدل به ویژگی اساسی فیلم شده است. «معلم» اما بیش از هر چیز از تدوین خارق‌العاده‌اش سود برده؛ تدوینی فکرشده که منطق فیلمنامه را درک کرده و با هر برش و قطعی تماشاگر را به یک واقعه وصل می‌کند یا چیزی را به یاد او می‌آورد. چنین نظم و چینشی ناشی از طراحی درست فرم فیلم و دقت نظر در اجرا و ساخت است. «معلم» خوش‌ریتم است و مدام با رویدادهایی که جلوی چشم ما می‌گذارد بخشی ناپیدا از داستان را نمایان می‌کند؛ اتفاقی که کمک می‌کند بدون استفاده از دیالوگ، با شگردی کاملاً سینمایی از وقایع فیلم آگاه شویم. به همان اندازه هم بازی‌هاست که تماشاگر را مجذوب خود می‌کند: هیچ‌کدام از شخصیت‌ها گمان نمی‌کنند که در اثر طناز یا کمیک بازی می‌کنند، آن‌ها تلخی موقعیت را درک کرده‌اند و کاملا جدی، بدون هیچ افراطی در قالب شخصیت‌های متنوع حاضر شده‌اند. از این نظر «معلم» دیدنی و شیرین است.

# خبرچین

صاحب‌امتیاز: **حزب کارگزاران سازندگی ایران**
رئیس شورای سیاست‌گذاری: **سید حسین مرعشی**
مدیر مسئول: **سید افضل موسوی**
سردبیر: **محمد قوچانی**
دستیار سردبیر: **اکبر منتجبی**

**نشانی:** تهران، خیابان شریعتی، خیابان خواجه‌عبدالله انصاری، خیابان چهاردهم، کوچه زروان پلاک ۱۴، واحد ۴ **تلفن:** ۲۶۷۰۱۰۲۲ **نمابر:** ۲۶۷۰۱۰۵۱
**سازمان آگهی‌ها:** مجید حسن‌زاده **تلفن:** ۲۶۷۰۱۰۲۲ **همراه:** ۰۹۱۹۲۴۶۴۳۵۸
**چاپ:** هم‌میهن فارس **تلفن:** ۴۶۸۹۳۳۰
**توزیع:** نشرگستر **تلفن:** ۶۱۹۳۳۳۳۳

## شنیده‌ها

● شنیده شده است که پرونده مهدی جهانگیری از لحاظ زمانی هیچ ربطی به دولت‌های یازدهم و دوازدهم ندارد و در دولت‌های نهم و دهم در دوران ریاست اسفندیار رحیم‌مشایی بر سازمان میراث فرهنگی شکل گرفته است.

● شنیده می‌شود یوسفیان ملا نماینده‌ای که اولین بار مسئله‌ی تغییر قانون اساسی را طرح کرده گفته است هدف من نه بازگشت به نظام نخست‌وزیری بلکه تبدیل انتخابات ریاست‌جمهوری به یک دوره ۸ساله بوده است.

● شنیده می‌شود با وجود طرح برخی محدودیت‌ها برای رئیس اسبق جمهوری ظاهرا این امکان به‌وجود آمده که وی در مراسم عزاداری رئیس فراکسیون امید برای سیدالشهدا شرکت کند. برخی معتقدند در عمل این محدودیت‌ها از بین رفته است.

● شنیده می‌شود به زودی روزنامه وقایع اتفاقیه نشریه حزب ندا با سرمایه‌گذاری گروه سرمایه‌گذاری دومان دوباره منتشر می‌شود. این گروه سرمایه‌گذاری در حال حاضر روزنامه آسمان آبی را منتشر می‌کند.

● شنیده می‌شود جبهه پایداری به شدت با تغییر نظام ریاستی به پارلمانی مخالف است و آن را مقدمه‌ای برای ریاست علی لاریجانی بر دولت سیزدهم می‌داند.

● شنیده می‌شود ممنوعیت هولوگرام فروشی که نوعی اوراق بهادار غیرقانونی بود به شدت بازار دلالان و واسطه‌ها در شهر تهران را کساد کرده است. محمدعلی نجفی شهردار تهران یک هیئت کارشناسی برای این کار منصوب کرده است.

● شنیده می‌شود سیدرضا صالحی‌امیری وزیر سابق ارشاد اسلامی ممکن است بازرس ویژه رئیس‌جمهور یا رئیس دانشگاه پیام نور بشود.

## ویترین

کتاب سازندگی منتشر شد

## پیام

برادر گرامی جناب آقای
**محمدنعیمی‌پور**
معاون دبیر کل حزب اتحاد ملت
درگذشت مادر گرامیتان را به شما و خانواده محترم‌تان تسلیت می‌گوییم. برای آن مرحومه طلب رحمت و برای شما آرزوی صبر داریم.
حزب کارگزاران سازندگی ایران

# یک ملت، یک سپاه

## صیانت از نام خلیج فارس و سپاه پاسداران دو روی یک سکه است

سخنرانی دونالد ترامپ رئیس‌جمهوری آمریکا علیه جمهوری اسلامی ایران آن‌قدر ناشیانه بود که هیچ کس بیش از این نمی‌توانست چهره‌ی آمریکایی، که باراک اوباما می‌کوشید آن را صلح‌طلب، آزادیخواه و مترقی نشان دهد، تخریب کند:

۱ آنکه سخنرانی ترامپ علیه حقوق و نظام بین‌الملل بود. آرمانشهر روشنفکرانی که به یک جمهوری جهانی می‌اندیشند و تمام رویاهای دموکراتیک و سوسیالیستی خود را در این نظام جهانی خلاصه کرده‌اند. واکنش خانم فدریکو موگرینی به عنوان دیپلماتی که سابقه چپگرایی درزندگی سیاسی خود دارد و حال دیپلمات شده نشان می‌دهد که ترامپ تا چه اندازه نزد روشنفکران چهره‌ی آمریکا را خراب کرده است. آن جا که ترامپ فکر می‌کند سازمان ملل هم یک شرکت خصوصی وابسته به اوست که می‌تواند زیر تعهداتش بزند! همزمانی سخنرانی ترامپ با خروج آن از یونسکو هم مزید علت شد. در واقع سخن ترامپ چیزی جز عربده‌کشی یک قلدر زورگو نیست وقتی نهادهای حقوقی جهانی پای‌بندی ایران را به توافق هسته‌ای اعلام می‌کنند و او سهم خود را می‌خواهد.

۲ هنگامی که ترامپ ناشیانه واژه‌ی خلیج عربی را به کار برد و به تحریف تاریخ و جغرافی دست زد و اعتبار خود را نزد مورخان و متفکران از بین برد و از همه مهم‌تر ملت ایران را با هر زبان و مذهب و جناح و قوم و موضع سیاسی عصبانی کرد. روشن این است که حتی منفورترین گروه‌های سیاسی ضدانقلاب اسلامی (مانند سلطنت‌طلبان) هم این خطای ترامپ را یک گاف سیاسی قلمداد کنند (هرچند که در عمل هم مفهوم ملیت نزد آنان رنگ باخته و در دل بیگانگان میل به قدرت‌طلبی خود را ارضا می‌کنند؛ اما حتی این جماعت هم پاسخی برای هواداران خود ندارند) تنها قدرت‌طلبانی مانند منافقین (مجاهدین خلق) یا برخی لیبرال‌های جهان‌وطن می‌توانند از این موضع ترامپ خشنود باشند که آنان نیز دیر یا زود پشیمان می‌شوند. چرا که حکومت بر کشور که از دست رفته باشد هیچ لذتی ندارد. ترامپ با این گاف وحدت سرزمینی ایران را نشانه رفت که جز تجزیه‌طلبان و خائنان به ایران نمی‌توانند با او همدلی کنند.

۳ اما مسئله مهم‌تر نقشی بود که ترامپ در ایجاد اجماع بر سر نهاد سپاه فراهم آورد. سپاه پاسداران انقلاب اسلامی نهادی بود که پس از انقلاب اسلامی برای صیانت از نظام جمهوری اسلامی و جلوگیری از تکرار تجربه کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ به وجود آمد. در تاسیس سپاه جناح‌های سیاسی مختلفی نقش داشتند و هیچ کس در ضرورت ایجاد آن تردیدی نداشت. در طول جنگ تحمیلی هم سپاه به عنوان نهادی ملی از میهن و آئین دفاع کرد. در سال‌های پس از جنگ نیز مدیران ارشد و چهره‌های عالی‌رتبه هر دو جناح سیاسی کشور اعم از اصلاح‌طلب و اصول‌گرا از سپاه برخاستند و بخش عمده‌ای از احزاب سیاسی ایران از دل این نهاد برخاسته‌اند. در جریان شکل‌گیری پدیده داعش که محصول پیوند نومحافظه‌کاری عربی - سنی با نومحافظه‌کاری غربی - آمریکایی بود بار دیگر این چهره ملی و عمومی سپاه برجسته شد. مبارزه با داعش در عراق و سوریه و جلوگیری از ورود آن به مرزهای ایران که به طور مشخص در چهره‌ی سردار قاسم سلیمانی به صورت نمادین متجلی شد بار دیگر ایرانیان را به این اجماع رساند که صلح و سلاح دو روی یک سکه‌اند تا جایی که حتی روشنفکر - نویسنده‌ای مانند محمود دولت‌آبادی گفت ما هم ظریف می‌خواهیم و هم قاسم سلیمانی.

اقدامات و اظهارات دشمن مشترک سبب شد هر دو جناح دیپلمات‌ها و ژنرال‌های ایرانی اهمیت این اتحاد و وحدت ملی را بیش از پیش درک کنند. تا جایی که رکس تیلرسون وزیر امور خارجه ترامپ - که از او عاقل‌تر است - گفت که ما نمی‌توانیم سپاه - که ارتش قانونی یک کشور است - را تحریم کنیم.

رسیدن به این موقعیت که رئیس‌جمهور، وزیر امور خارجه، فرمانده کل سپاه پاسداران و روشنفکران و روزنامه‌نگاران ایرانی از همه جناح‌ها همگی با همه‌ی نقدها، دیدگاه‌ها و رقابت‌ها در عرصه سیاست داخلی در آنچه واقعا سیاست ملی ایران است متحد و یکپارچه باشند عجالتا مهم‌ترین دستاورد سخنان ترامپ برای ملت ایران است که باید همه جناح‌ها آن را قدر بدانند: دفاع از نام خلیج فارس همان قدر ملی است که دفاع از سپاه پاسداران. چرا که اگر ارتش، سپاه و شهدای جنگ تحمیلی نبودند چه‌بسا امروزه واقعا خلیج فارس به خلیج عربی تبدیل شده بود! اختلافات ما در سیاست داخلی میان اصولگرایان و اصلاح‌طلبان به خود ما ربط دارد اما کسی که حتی نام خلیج فارس را بلد نیست نمی‌تواند در این اختلافات وارد شود. به‌جز این امر بدیهی آن چه مهم است حفظ این وحدت و اتحاد ملی است: دولت و سپاه هر دو باید این وحدت و اتحاد و همدلی را قدر بدانند و ضمن آنکه به زبان خود حرف بزنند و با ادبیات خود از منافع ملی ایران عمل کنند مانع از شکست این همدلی ملی شوند. رسانه‌های ملی از اصلاح‌طلب تا اصولگرا نیز مدافع این وحدت ملی هستند تا مبادا در هیاهوی اخبار روزمره و رقابت‌های داخلی این استراتژی ملی فراموش شود. از یاد نبریم اقتدار روحانی در شعار حاکمیت یگانه بود، همان حاکمیتی که برجام را تصویب کرد اکنون باید برجام را حفظ کند یا در صورت ضرورت بهترین جایگزین برای آن را بیابد. امروز روز وحدت است وحدتی که کثرت پشتوانه آن است. این یک فرصت تاریخی و هدیه‌ی بی‌نظیر است که رئیس‌جمهور آمریکا ناخواسته به ایران هدیه کرده است: متشکریم آقای رئیس‌جمهور!

# بهار کارگزاران در پائیز

## برنامه زمانی برگزاری کنگره‌های استانی حزب کارگزاران سازندگی ایران منتشر شد

بنا به اعلام دفتر ویژه کنگره حزب کارگزاران سازندگی ایران، حسب برنامه‌ریزی دفتر ویژه کنگره و تصویب شورای مرکزی و با عنایت به تفکیک استان‌های گرمسیر و سردسیر دومین کنگره استانی حزب در روز پنج‌شنبه مورخ ۱۳۹۶/۸/۴ در استان‌های آذربایجان شرقی و اردبیل و آخرین آن در روز جمعه مورخ ۱۳۹۶/۹/۳۰ در استان‌های تهران و یزد برگزار خواهد شد. رئیس دفتر ویژه کنگره حزب اعلام کرد در طی ۱۵ پنج‌شنبه و جمعه در ۳۱ استان کنگره‌های استانی برگزار خواهد شد. مجید صالحی گفت: بنا به اصلاح ماده ۷ اساسنامه حزب در دومین کنگره سراسری حزب، مطابق با آیین‌نامه عضویت، تمامی کسانی که دارای فرم عضویت بوده و شرایط عضویت را احراز و یک سال هواداری را طی نموده‌اند و عضو فعال حزب شده‌اند می‌توانند در کنگره استانی حزب شرکت کنند. وی افزود: در دومین کنگره استانی، انتخابات اعضای شورای استان برای جایگزینی نیمی از اعضا که دوره دوساله آنان اتمام یافته است برگزار خواهد شد و نامزدی مجدد اعضایی که دوره دوساله آنان پایان یافته است برای انتخابات شورای استان بلامانع است. رئیس دفتر ویژه کنگره حزب کارگزاران سازندگی ایران اعلام کرد: احکام معین دفتر ویژه کنگره حزب در کنگره‌های استانی از سوی رئیس کنگره سراسری حزب صادر و ابلاغ شده است و هر یک از اعضای شورای مرکزی حزب به منظور هماهنگی و پشتیبانی و نظارت لازم، تبیین مواضع حزب و انجام تدابیر و تمهیدات لازم برای تقویت حزب در سطح استان به عنوان معین دفتر ویژه کنگره حزب در کنگره‌های تمامی ۳۱ استان شرکت خواهند کرد. مجید صالحی گفت: مطابق با آیین‌نامه برگزاری کنگره‌های استانی حزب، احکام مسئولان دفاتر کنگره استانی نیز به امضای آقای سیدحسین مرعشی «رئیس کنگره سراسری حزب» رسید و ابلاغ شد. وی در پایان اظهار امیدواری کرد با همراهی و همکاری ارکان حزب در ستاد مرکزی و استان‌ها و نظارت دقیق معین‌ها، کنگره‌های استانی طبق برنامه زمانی برگزار و در مسیر توسعه و تقویت حزب در سطح کشور گام برداریم. برنامه زمانی کنگره‌های استانی به شرح زیر است:

| ردیف | استان | روز | تاریخ |
|---|---|---|---|
| ۱ | آذربایجان‌شرقی | پنجشنبه | ۹۶/۸/۴ |
| ۲ | اردبیل | پنجشنبه | ۹۶/۸/۴ |
| ۳ | آذربایجان غربی | جمعه | ۹۶/۸/۵ |
| ۴ | ایلام | جمعه | ۹۶/۸/۵ |
| ۵ | چهارمحال و بختیاری | پنجشنبه | ۹۶/۸/۱۱ |
| ۶ | کهگیلویه و بویراحمد | پنجشنبه | ۹۶/۸/۱۱ |
| ۷ | کرمانشاه | جمعه | ۹۶/۸/۱۲ |
| ۸ | کردستان | جمعه | ۹۶/۸/۱۲ |
| ۹ | زنجان | پنجشنبه | ۹۶/۸/۲۵ |
| ۱۰ | همدان | پنجشنبه | ۹۶/۸/۲۵ |
| ۱۱ | گلستان | جمعه | ۹۶/۸/۲۶ |
| ۱۲ | گیلان | جمعه | ۹۶/۸/۲۶ |
| ۱۳ | لرستان | پنجشنبه | ۹۶/۹/۲ |
| ۱۴ | سمنان | پنجشنبه | ۹۶/۹/۲ |
| ۱۵ | خراسان رضوی | پنجشنبه | ۹۶/۹/۲ |
| ۱۶ | خراسان‌شمالی | جمعه | ۹۶/۹/۳ |
| ۱۷ | مرکزی | جمعه | ۹۶/۹/۳ |
| ۱۸ | فارس | پنجشنبه | ۹۶/۹/۹ |
| ۱۹ | اصفهان | جمعه | ۹۶/۹/۱۰ |
| ۲۰ | بوشهر | جمعه | ۹۶/۹/۱۰ |
| ۲۱ | مازندران | پنجشنبه | ۹۶/۹/۱۶ |
| ۲۲ | کرمان | پنجشنبه | ۹۶/۹/۱۶ |
| ۲۳ | البرز | جمعه | ۹۶/۹/۱۷ |
| ۲۴ | قزوین | جمعه | ۹۶/۹/۱۷ |
| ۲۵ | خراسان‌جنوبی | پنجشنبه | ۹۶/۹/۲۳ |
| ۲۶ | قم | پنجشنبه | ۹۶/۹/۲۳ |
| ۲۷ | خوزستان | جمعه | ۹۶/۹/۲۴ |
| ۲۸ | هرمزگان | جمعه | ۹۶/۹/۲۴ |
| ۲۹ | سیستان و بلوچستان | پنجشنبه | ۹۶/۹/۳۰ |
| ۳۰ | یزد | پنجشنبه | ۹۶/۹/۳۰ |
| ۳۱ | تهران | جمعه | ۹۶/۹/۳۰ |
| ۳۲ | کنگره ملی حزب | | دی‌ماه ۹۶ |

## گفته‌ها

**سردار عزیز جعفری (فرمانده کل سپاه پاسداران انقلاب اسلامی):** آقای ترامپ مطمئن باشند که ما با وزارت امور خارجه و دولت‌مان یکی هستیم و دل‌هایمان یکی است. در اعلام مواضع علیه دشمنان و دشمنی‌های دشمنان علیه جمهوری اسلامی ایران هماهنگی در همه بخش‌های کشور وجود دارد، هر چند ممکن است نوع گویش‌ها و بیان‌ها متفاوت باشد.

**غلامحسین کرباسچی (دبیر کل حزب کارگزاران سازندگی ایران):** اصلاح قانون اساسی در اختیار یک جمع خاص یا مجمع تشخیص مصلحت نیست، اصلاح قانون اساسی نهایتا باید به رفراندوم گذاشته شود.

**حسین شریعتمداری (مدیرمسئول روزنامه کیهان):** کسانی که ترامپ را دیوانه معرفی می‌کنند و با استناد به دیوانگی ترامپ نسخه‌ی مدارا - بخوانید سازش - با او را می‌پیچند باید به این پاسخ بدهند که کدامیک از اقدامات ترامپ طی چند ماهی که از ریاست‌جمهوری او می‌گذرد به زیان آمریکا بوده و از نوع زورگویی به دیگران و باج‌خواهی در آنان نبوده است؟ اگر دیوانه است باید دست‌کم در یک مورد به زیان منافع آمریکا تصمیمی گرفته و دست به اقدامی زده باشد.

**فدریکو موگرینی (مسئول سیاست خارجی اتحادیه اروپا):** رئیس‌جمهور آمریکا خیلی قدرت‌ها دارد ولی قدرت لغو برجام را ندارد.

**علی‌اکبر حیدری‌فرد (بازپرس ماجرای کهریزک):** من به وظیفه خودم در دفاع از نظام و حریم ولایت عمل کرده‌ام. البته ضمن ابراز همدردی دوباره با خانواده داغ‌دیدگان بازداشتگاه کهریزک و اظهار تاسف از اقدام انجام شده و عذرخواهی از محضر مقام معظم رهبری و طلب بخشش از ایشان به دلیل آنکه معتقدم به وظیفه‌ام عمل کرده‌ام و خطایی از من سر نزده است، نه‌تنها خودم اعلام توبه نمی‌کنم بلکه توبه احتمالی آقای مرتضوی را هم فاقد آثار حقوقی و شرعی می‌دانم.

## پیام

برادر گرامی جناب آقای
**حسین کمالی**
دبیر کل حزب اسلامی کار
درگذشت مادر گرامیتان را به شما و خانواده محترم‌تان تسلیت می‌گوییم. برای آن مرحومه طلب رحمت و برای شما آرزوی صبر داریم.
حزب کارگزاران سازندگی ایران